

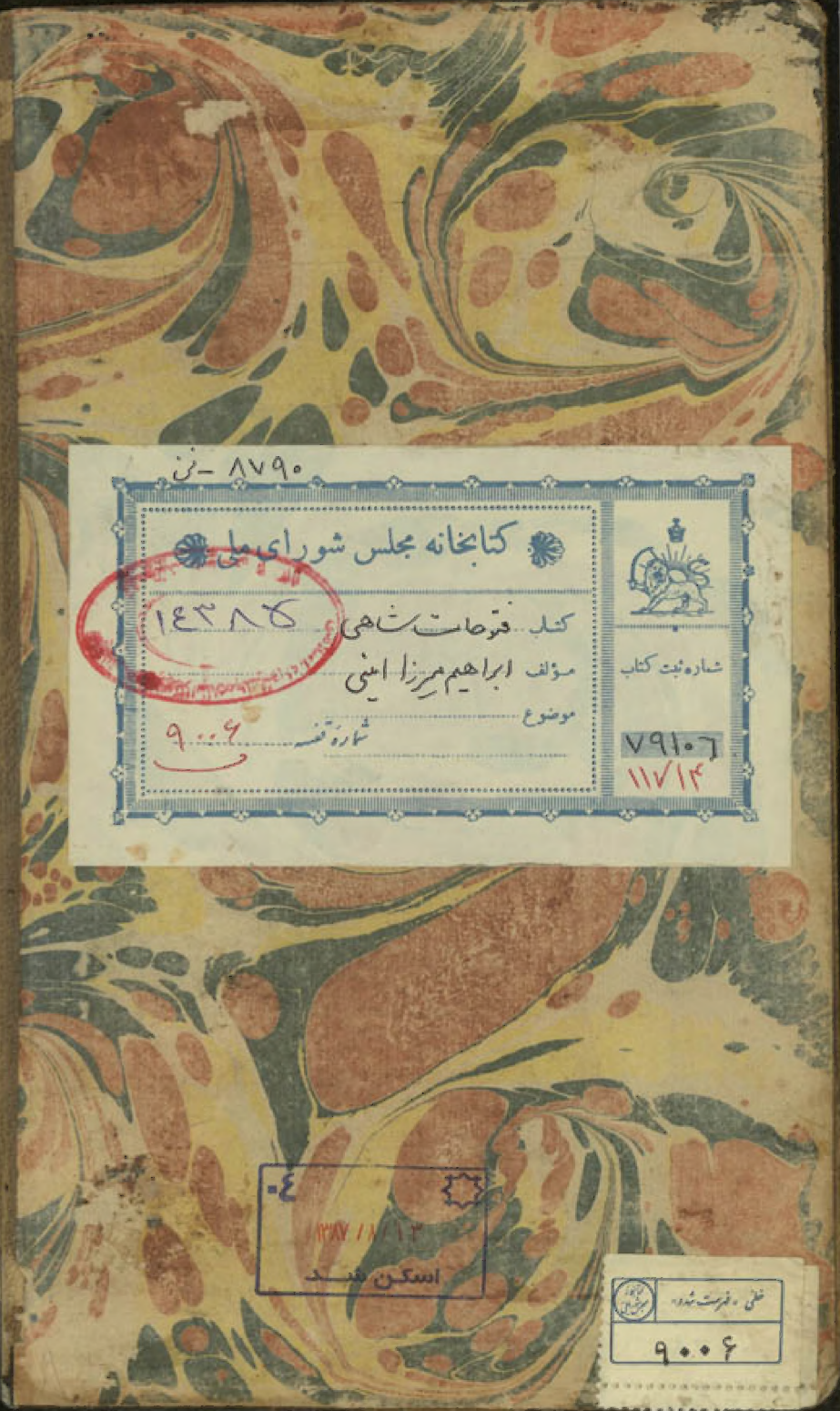
11/2/15

خطی - فهرست شده

۹۰۰۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
مجمع سلطان الکریم
تبریز ۱۳۵۵ قمری



۸۷۹۰ - ن

	کتابخانه مجلس شورای ملی
	کتاب قوچات شاهی
شماره ثبت کتاب	۷۹۱۰۶
مؤلف	ابراهیم میرزا اسفندی
موضوع	سازمان قفسه
	۱۱۷۱۲

اسکن شد

۹۰۰۶

بدرخ نورش
بدرخ نورش
بدرخ نورش

سایه افکن همیشه بر سر ملک - راست همچون شهاب برق افروز -
 برق او دینو از دشمن بسوز - نخل خوش آن نهال ظفر مهر آئینه خال -
 عالی فطرتی که چون مهر و ماه دیده بر روی جهان آرایش کشود نه باین جهان
 بانی بعالمیانش نمودند و الی خبرتی که چون قدسیان بهر ایش از روح
 عزت تزلزل فرمودند سبهم الغیب - **ما بایشان انداخته اند** که راجحه طالع همیشه
 افروزند - جهان بود از ظلام ظلم تیره - رواج دین دلت زین تیره
 زبید ای چون جدا شد نور شاهی - منور شد سفیدی تاسیاهی
 فلک کفها که عالم گیر ما هست - ملک کفها که با تدبیر شایست
 نمونی در صغر پیکر دین بود - که از روز ازل فکرش همین بود -
 رخش بر بود ایام صغیر - هر دو برابر لازم بود صبر - نسیم لطف حق
 چون برده برداشت - نهال دین و دولت قدر افراشت - زینان
 که چه کرد دولت آباد - شد از اقبال شاهی ملت آباد - بسان تخت
 شاهی شد مجدد - زین ملک گیرش دین احمد - و بسو سلطان اعظم
 خاقان الانوار اکرم مالک اغنه السالین حامی اجد المؤمنین الذی انار
 معالم الجهاد و مراسم الاجتهاد و غیره **بدرخ نورش** **بدرخ نورش** **بدرخ نورش**

۸۱۳ - ۵۰۰
کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه
مجلس شورای ملی

بازدید شد
۱۳۸۲

الحمد لله الذي جعل في الجبال المراتب سفينة وكنه بعض الفضل
عالمه كذا آسمان انشا واما ما را بر بود به ترتیب در ترین وقایع ایام جهانگیری
آن حضرت پر خستند و دولت مساعدت و بخت مساعدت نکرد و در
باب مجلدی مکمل ساخته و همچنین فرقه از شعای بلاغت شعار که فردوسی
روزگار بر تبه جانی ثابت گشته خاطر اصحاب اعتبار بودند در این نظم
آن دست و قسم را فرسودند بکلیه کلمات شکیبایی بکلیه بقیه بی بر جبهه اند
نکشود و چون این حقیر پریشان ضمیر طالب تحقیق از اسرار دینوی دینی
ابر اسیم اینی را که ذکر انایه بعد از تشبث در اذیال آسمان مثال ارباب
علم و کمال در خدمت پادشاه حمیده فعال مراعوم مراعیم از و متعال سلطان
حین میرزا نور الله مرقد کشته پیوسته افتخار طریقه ارباب فضل را
پیش نهادنیت صافی اعتقاد دشت سین عمر بر جد و چیل و پنج مر حکم
گشت درین سال تاریخ هجری نوی در شش سو و سبع و شترن و تهایه در آمد از
صوارف زمین ترک وطن کرد چه خطه دار سلطه بهرات که در ایام این
دولت عالی ظهور کریم **بلکه طیبه و رب غفور** کتابه الوالش کردیده و مواضع
دل فرارغ و اربابش بمناری عدالت **بلاذری بعد و تها** بجلد **البلد الطیب**



خج

خج بنامه رسیده به یک از طبقات سادات عالی درجات و فرق موالی
صاحب معالی و ذمه رعیت و کافریت ازین لوت ارجمند در خطه و لبت متبع
و بهره مند بودند و از اعانت و امداد و استعانت و استمداد و الی آن بقدر استعداد
می آسودند تا آنکه بعضی از اشرار **بلاذری بعد و تها** فطرت آن بزرگوار
را بواسطه شیطانی و جو حسن نفسا تغییر کرد و آینه ضمیرش را که چرخ
نای مقاصد غنی و فقیر بود بعد از انحراف رنگ پذیر ساخت و بر تقضای **الراوند**
ماجله ایند حضور این فرقه صاحب شعور را از زیای در انداخت درین اثنا این
فقیر توجه اردوی سپهر نظیر را ملاذ و معاذ و نهسته خفت که دست اخلاص در دامن
پیر ادق کیوان رفت مشتری خواص حکام داده بشهرستان امان کرایه و ابواب
امنیت در اکتاب امنیت از حرم واجب التکریم **من خلد کان آمن**
بر روی جمعیت بخشد **الحمد لله الذي هدانا لهذا** و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
و اسعاد صاحب دولتی صحاری و براری را طی کرده بهدایت قدیم **والله يهدي**
بنا الى صراط مستقیم تا دران زمین آسمان تعظیم نهادن مرصده بهر آسمان
سیر بزرخی لامکان کشیده و هر یک پیرشان محط کشتورامکان کردیده و صورت
خیالش بحد وجود را حیاتی و سیرت تماش از مدخل و مخارج و ارباب بلند را اعتبار را

ایم

رج

عالمی استون هر يك دائره وجود را قطب اثر خیر و خیر افسر ستون است هفت
 محیط دور تر مثل خاک است که چرخ را هم آغوشی و هیات چرخش بر روی زمین
 فلک را پرده پوشی **شعر** محیطی چون اساس چرخ دایره که دایرگشته از نصف
 دو ایرت عجبتر آنکه این چشم فلک طوطی کند که دور و گاهی افتد از دور
 فته بر شام محوطی ظل از کل ولی پوسته با او گشته این ظل وجود آن زمین
 آسمان نمود دیده اعتبارش شود گشت و تقییل عقبه علیه همایون در خاطر گشت
 اعتصام در حلقه درگاه دو عالم استوار **شعر** یکی علم دین دیده از وی دان
 یکی گشته سرور از اهل تیج یکی حامی شرع و اصحاب دین یکی باعث عدل و ک
 زمین یکی لاله احمر باغ اال سرفراز در بوستان جمال یکی دایرگی
 قدش داد بر بر آسوده از سایه اش داد کرد و یمن التفات شان عار ج
 معارج سر بلندی گردیده از توجه خاطر اگر تا ایشان است طاعت این
 بی بضاعت کیمیای خالص گشته شظیم و تزیق و ترتیب و تلیق تاریخ و قایع
 یام دولت ابد انظار را بقلم شگفته رقم این ضعیف تفویض فرمودند و اگر چه
 قبول این امر که بر مقتضای **منزل** **خیر انصاف** باعث ترتیب و تصنیف بر مع
 بود زیاده از قوت قابلیت این حقیر معذور اما اعتماد بر توجه ضمیر نور آند و سرور

که خواص

که خواص کبریت احمد در هر یک مضمر است نمود و قلم تشنه لب را با میزد زلال **شعر**
من حق ختم خاندانک بر چشمه دوات که ابکا دعائی را منبع آب حیات
 آورد و از انوار فیض آثار که در سواد آن چشمه سار نور بخش عالم خوش بود آفتاب
 کرده آن جواد در تاض را سر در ریاض بیاض داد و این فتح نامه عجا از شامه را
 فتوحات شای نام نهاد امید که این مکتوب همایون چون بر بساط قرب بنمون
 کرد و بطراز لازم الانوار **شعر** از ضایف لطایف شجون مستار از یطایف
 سلیمه وادمان مستقیمه بلغای ذوق فنون را در جلوه گاه **شعر** **نظم**
 در مطالع آن رغبت بر رغبت افزاید و چون برگ و نوای این شجره عالی ثمره متقی
 جنب نبوت و ولایت نسب حضرت علی شریف الحساب است و ذکر آبا و اجداد
 میان مراتب و معین رب طوطی قلم سخن پرداز از ابتدای آفرینش را مقدم بر او
 ساخته کرام انبیا که در سلک اجداد و آبای حضرت سلطان نبوت الواصلی الله
 علیه و آله مادام البقا مندرج اند بر سبیل اجمال بیان می نماید و بعد از آن حضرت
 از سلسله مطهره ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پرده خفای میکشاید
 و از ذکر اجداد ولایت نژاد همایون را بوشاح این سلسله کامل التصح زینت
 می افزاید و انشای مقدمه را بولادت با سعادت آنحضرت و بعضی از احوال ایام

سایر

که نه از قرینه بدجات علی را بهرست می آید اما در فعل اللطافه خامه زکین معال
را در مقدمه این رساله از تحکفات انشای و تصنیفات سخن آری معذره
داشت و همت عاجز نمت را در ذکر بدایع و قایع فتوحات شاهی بنی هاشم
رانی کاشت و ایراد اشعار عاری از عارستعار است و اگر احیاناً بوقوع رسیده
و اشارت بشمل نعم المعال یا نعم من قال یا امثال این معال احوال پیرایه اشعار است
و چون مقدمه بشمل بر وقایع دو از ده سال ابد حال علی حضرت شاه پیمناست
اشتمال دارد و این است که هر دو از ده سال مواعید زمان فرخنده مجال آن حضرت
را در ضمن و فقری بر بنده شرح و بیان آرد امید که سیل اجل نیز رفتار بنای مل
ایضا کار را آنقدر از پایی نیندازد که خواص قلم و ستان کنا چوب و دامن کرد
را از آثار خجسته آثار آنحضرت چون مجمع بحرین محیط در شاهوار سازد آن
ولی الاجابة ومنه التوفیق واللاجابة **قسم** جهان داور شرع و دین پرور را
سرافراز شاه سراسر و را توان گفتت سرور سروران که شاه پیر
پنجهبران خدا ساخت جان دین پرور است از ان کشت کردون بگرد
سرت جهان را توئی ای اعتبار فلک رست برد و تخت مدار
قضا تا بود در جهان کار کرد قدر هم بقدر قضا را بهر قضا فی الجمله کام تو با

جهان پادشاهی بکام تو باد هر بدست ای جهان زار باد بود عرض حال بجان زمیندار
زیر آبی دولت زمین ادا که منشی فضیلت و تبارک کلامه مافوق خامه نقش بند
چو طرح فتوحات شاهی کند برانم که همت چیارم کنی بطف خود امیدوارم کنی
بنای نیم چون فلک سرفراز کران باز گویند و گویند بار شما بعد از انصاف و شرف
که اصلند و تاریخ شاهان فرغ کرانها بود و ملک دین راز ز تاریخ پادشاهان و بار
نمال قلم چون شود بارور زنده بقا بر شود بهره در زرم از ان ماند و تبارک کلامه
که فرود پیش بود بهستان میرا برین دعوی مدعی مختصر قوی تربی کوهی رسته
که بر قول و فعل و حال رسول میرا نوشتند اهل قبول فتوحات شاهی در جاد
محیطت که معنی در برست زیکانش خا میلا کسج یکسو ز تاریخ بنهاد کسج
ای زمین و معنی بود نکته خواه نسب نامه شاه و تاریخ شاه چه لایق و ای خاتم النبیین
که پیوسته باشد بغیرم کرد نشاید که این نخل شکین چمن شب و روز جوید و او پیش
به جهان پایی معنی قسم شود پیش از چوب و چمن لم بهر کوه دست جاد و از
تقی آید از جانش دست از دلی انجان کن که خلق از موس خوردن خون بران خوان
ایمنی کند از اسرار دل که آید از اسرار زار دل بر آور با خلاص است و
بخواجه انصاف بهترین عالمی بنای کپسایه بود و زان نور عالمی قوی میاید بود

و در زمین و مواد اصول آسمان مانند زمینها و آفتاب و ماه و کواکب و بخار و ریح
 و جبال را موجود کرده و نص حکام بی ریب که پرده کشی اسرار غیب است
 بر مقتضای کرمیه **والله خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ايام** اقتضای خلق سموات
 و ارض و آنچه در میان هر دو است بعت طول عرض و شش و زخم کند و حدیث
 نبوی علیه الصلوات و السلام حیث ورد خلق الله التربة يوم السبت و خلق الجبال
 فیما یوم الاحد و خلق الشجر فیما یوم الاثنين و خلق المکرمین یوم الثلاثاء و خلق
 النور یوم الاربعاء و بشت فیما الدواب یوم الخميس و خلق الله آدم یوم الجمعة
 آخر خلق فی اخر ساعة من ساعات الجمعة فیما بین العصر الی اللیل اثبات مدت
 خلق آنها هفت روز می نماید اما مضمون حدیث نزد علما تطبیق حکام پذیرفته
 و بهمان معنی منتهی گشته چنانچه در محل آن تشخیص یافته چون نزد بعضی هر ممکن
 موجود که درک میشود بحسب ملک و خلق و شهادت میکنند و غیر مدرك
 را ملکوت و امر و غیب و قال بجهاد **الارض خلق و الامر تبارک الله رب العالمین**
 میتواند بود که در کرمیه **و ما امرنا الا واحد کلک بالبصر** از امر خدا عالم امر باشد
 چه در اجسام سنت الله چنان جاری شده است که ماده و مدت باشد چنانچه از
 آیت و حدیث مفهوم شد و مقصود میگویند که انفعال حق سبحانه و تعالی

مختص است و آنرا عالم ملکوت گویند یا جسمانی خفض از عالم ملک گویند یا واسطه
 میان هر دو و آنرا برزخ و عالم مثل و اشباح گویند و درین عالم غراب بسیار است
 و هوا عالم غرایب الامور چون آسمان و زمین با طباق منقسم شد و هر طبقه کن
 از مخلوقات مقرر گشت و افلاک در حرکت آمده روز و شب نمودار شد چنانکه
 این مامور گشت با نکه قبضه خاک پاک سفید از موضع قبر حضرت رسالت پناه
 بردارد و آن خاک را برداشته با آن نور بیا مویخت و بآب تسخیم خمیر کرد و آنرا
 بصورت دره بیضا ساخت و در جویمای هشت غوطه داد و بر آسمان
 و زمینها و کوهها و دریاها عرض کرد تا اورا شناختند چنانچه خبر معبره **فی خلق الله السموات**
خاتم النبیین و الله اعلم و **الارض خلق و الامر تبارک الله رب العالمین** معنی **شعر** آنی که نور از دیو پاک توئی
 روشن تر از آینه ادر که توئی مقصود از بقصد از آن توئی لولا که لما خلقت الاکلاک
 و پیش از آنکه روح آدم علیه السلام کسوت وجود را مشرف سازد و از نور عنایت
 انی جان علی الارض **خليفة** سر قدر بان عزت افزا در طبق و اضحی **جان خلقه**
من قبل من نار السموم جان که پدر جنیانست چنانکه آدم پدر آدمیانست فحق
 شد و بر علم علما تاریخ تا انقضای یک دور ثوابت که نزد محی الدین مغربی که قول
 او معتد علیه اهل نجوم است بیست و چهار هزار سال است تقریباً او بعد از او اول

او در زمین بعبادت و زعامت روزگار گذرانیدند و بعد از آن از اقدام بر عبادت
گشتند و حق تعالی رسالت ایشان فرستاد و ایشان اطاعت احکام کردند و بعضی از ایشان
خود را هلاک کردند آخر الامر که خداوند تعالی فرستاد ایشان را
مستاصل ساختند و قوی افتاد که ائمه از انجاعت بود که او را با آسمان برود و بعد از آن
باری که آن جمع شده بغض و فساد و شغل گشتند ائمه که بوظایف طاعات و در
قیام نموده بشرف قرب رسیده بکلمه الهی نازل شده این نوبت این قوم را بهک
و استیصال رسانیده خود را بکومت دنیا باند و قوی گشته ائمه از ایشان نبودند
جهت قطع وقوع انبیا کفران و خسران ایشان از آسمان فرو آمده بکومت باند
تا آنکه از حضرت کبریا نازل شد **انی جاعل فی الارض خلیفه** در رسید و سامعه علم غیبی در جوار
تجدید فیما فی الارض شد پس حکیم علم الهی خطاب **خزینة** **انی اعلم** در سبط زمین
وزمان انداخت و بایادی رحمت **خزینة** **در سبط** **در سبط** کل آدم پر دخت مخفی نامه که
از آنجا که وجود با وجود اکر و اشرف بر موجودات صلوات الله و سلامه علیه و آله و اهلیم
الموعود و منشا ایجاد موجودات بود و خیر **انی اعلم** اشارت باین اشارت بود و آن
حضرت است که اگر چه از اولاد آدم منکب و مانده و غوغا و عرصه دنیا متصور است
اما مقصود از تربیت این کلین چهره آراستن بکرم و خیریت که غرض بکشتن این موی بر سر

ع صد خارا

ع صد خارا را زهر کل آب میدهند **برای** ای نور تور و بخش جسم آدم و زوی
خوش تو تازه جان عالم دست قدر از سودا زلف تو نوست بر لوح ملک
آیت انی اعلم و از قول ملک بوی دغدغه حب ریت بدماغ اصحاب کیمات
می رسد چه قول ملک بعد از سر زلفش آدم در تعریف خود بواجب **من سجد**
و نقد دلالت روشن بر نفعی دارد و حال آنکه ایشان گرفتار هوا
نفس شده و بقدر کم کسب هوا در سرچ آمده باز نمی آید و بعضی گفته اند که چون
خواص بشر از خواص ملک افضل باشند و عوام بشر از عوام ملک افضل تر بجان
بعد بسیار نازد و **افغانی** **من سجد** اما شرف ایشان جهت آنست که او جامع
روح و نفس است اسیر و تقیض و خیر و شر هر دو را میض هر گاه جانب روح است
را غالب سازد اشرف باشد و ملک روحانی مطلق است و همین شرف باز موجب
زیادتی دغدغه میشود که جب ریاست بحال ایشان لایق نباشد و مراد از عوام
بشر نه ادانی ناس و جهال اند بلکه مراد اولیا و علمایند چنانچه مولانا فخر الدین
نصیر بخان کرده بعد از آن طینت محمد حضرت ابوالبشر بصورت خود مجسم کرد
و آن هیولای نورانی کسوت جسمانی در پوشید و در میان ملک و طایف مدت
چهل سال افتاد جسم سمیون سمش خشک شد چنانکه اگر دست بر وزدی آواز چالینه

جباریاسه

حاصل شدی و کرمی **والله لا اله الا الله محمد بن عبد الله** ازین قسمت تانست اتی علی
الانسان چون بجا او باشد بر حقیقت خود افتد در نیت ملائکه بر میگذشت و از سر
مکتوم آن بیکر خسته قدم غافل میکشید اندیشه انداخته که خلقت این بیکر بیع
منظر مستقیم و کبر حسیمت روزی شیطان برو گذشت و دست برد
زده از تجویف در و نش آگاه شد گفت زود باشد که باز روی شکم مبتلا کرد و اگر
او را بر من تعقیب کند او را بملاک سازم و گردن در رقیه حکم او نه اندازم از غنی
از ملائکه سوال کرد ایشان اظهار کردند که اگر حکم آتی با طاعت او نافذ گردد
سمعا و طاعة فرمان بریم البیس در باطن برخلاف فرمان بری آدم مطمین بود
نزد بعضی کرمیه **واعلم ان تعبدون لا تعلمون** مضمون آنچه گذشت از ظهور و کمون
و چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که مرغ روح را در قفس قلب آدم درآرد
آن هکای همیون فال را بهر اهی جبرئیل فرستاد تا از غم و مانع نزول نموده
به چون بناف رسید آدم نشسته از حرکت روح هوایی برداشش خورد و عطش
و علم غنایت ازلی او را معن بتلقین الحمد لله رب العالمین گردانید و بجا
یوحنا یک یا آدم مشرف گشت چون ازین واقعه قبل از وقوع ذلت و رتبه غضب
بود عاظم سبقت **حق تعالی** اشارت یافت و بعد از آنکه روح تاملی برادر نیست

جسم تعریف ترا **والله لا اله الا الله محمد بن عبد الله** خلعت و لغت **کرمی** بنی آدم پوشید و آب
حیوة و لغت **فی من روحی** از چپته سار غنایت بجلت نوشید بشرف عظامی
والله لا اله الا الله محمد بن عبد الله مغرور و مکرر کردید و ملائکه تمام از روی استقام سجده آورده
شیطان از ان اعرابا کرد و در برابر فعل **یوحنا یک یا آدم** بدرد خدایان پیا بیان **و کان**
من الملائکة سید و حوا از پیلوی چپ آدم در بهشت مخلوق گردیده و بعد از آنکه
شیطان را اختیار کند آدم و حوا از بهشت محروم گشته و آدم برین سر آمد
بهبوط کرد و جده او میان بجهه افتاد و صاحب عرائس الفنون گوید که هفتم
ساعت روز آینه و پنجم نیان بود که ایشان بر زمین آمدند و بعد از آن غنایت
حق تعالی **یوحنا یک یا آدم** کلمات **فان الله** توبه آدم مقبول شد و آدم بجای که رسید محبت
انسان ایشان بخانه های بهشت بیت الغرة را خدا می تعالی فرستاد و ایشان در
عالم توالد و تناسل مشغول کردند و ایشان را هر نوبت که فرزند تولد میشد یک
بسر و یک دختر بود و داشتند که برکت صحیح یکانه زاده بود و تعظیمات متعبر
بود که دختر این شکم را به پسر آن شکم میدادند و بر عکس و بعد از آن مایه یاقوت
را دو خواهر بود و خواهر بطنیه قایل کیو تر از خواهر بطنیه مایل بود قایل محبت
و ستوری را قبول نکرد و بر سر آن برادر را قبول آورد و اول خونی که در میان

فرزند آدم واقعه آن بود و چون عمر آدم هزار سال و بروایتی نهصد و
سال رسید وفات یافت و شیت علیه السلام حکم حج قایم مقام کشت
و تعلیم جبرئیل آدم علیه السلام را غسل داد و جبرئیل و اولاد آدم اقتدا
بشیت کرده نماز گذاشتند و در کوه ابوقیس و فخش کردند و حواء بعد از یک سال و بیست
بعد از هفت سال روحش با دم پوست و جسدش در پهلوی آدم مدفون
شد و در واقع طوفان نوح جسم ایشان را نوح پیرون آورده بعد از نیکین
طوفان بعضی گفته اند که در محل اول و بعضی گفته اند در بیت المقدس و نزد بعضی
است که در نجف آنجا که قبر حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام مدفون
شدند چون آدم وفات کرد و اولاد او بجمعه رسیدند بودند آنکه آدم اول
انبیاست و عدد انبیا یکصد و بیست چهار هزار است و از پنجاه سیصد و سیزده
مسلان و از ایشان بروایتی شش و بنابر غلانی که مذکور شد پنج و اولاد الغر
چنانچه در نقطه مدار عدد در حرف کلی تخی نهاده بیان کرده است **قطعه**
رسول گفت فرستاده رسول در پنجاه شیخ بودند رسول و از ایشان پنج و اولاد الغر
بمقدشان شریعت شد بعد از نختین نوح و ابراهیم و موسی و دکر عیسی
احمد است افضل و در تعریف نبی و رسول و اولاد الغر قول مختلف

و ظاهر اکثر

و ظاهر اکثر راجع باینست که نبی شخصی باشد موصوف بصفات کمال معجوت تبلیغ
احکام الهی بالهام یا منام یا تکلم از و رای حجاب مثل این در رسول کلی
جامع صفات کمال باشد با رسال ملک بصحیفه یا کتاب و اولاد الغر می نمایند
که متصف با صفات باشد با تعیین دینی بعضی تعیین دین لاقی نوح سابق
قید میکنند بعضی نوح سابق قید نمیکنند و بعضی قبال جهاد را نیز شرط میدارند
و بنابر شرط نوح دین آدم را از انبیا اولاد الغر نمیدارند و آنچه مولانا شرف
الدین علی نیرودی نوشته اند که آدم حکم کریمه **و لم یجد له عساة** اولاد الغر نمیدارند
محل بحث است چه نظر بر آیه افاده معذرتی میکند از جانب آدم که خوردن گنیم
بفراموشی بود و در آن قصه نافرمانی نه شیت حیث قال جلد **علاء الله**
آدم مرتقی ففی علمه عساة و از راف این آیه بابت **و انظر لملاک استجده**
تا آنجا که **فصل فی الشیطان** جلیله یعنی رومی آری یعنی شیطان دشمن بریزد او بود و او
فریفته ساخت و اگر نه چنان بود که محمد این عمل کرده باشد و می شاید که مراد آن باشد
که اول که نبی او کردیم او عازم بر ترک نبود چه معنی غرض دل بر کاری نهادن
نیست آمده و عبارت صاحب کشف ناخن باین معنی است قال الغر **القسمیم المضمی**
علی ترک الاکل و این نصیحت فی ذلک تصلبا یؤنس شیطان من التوکیل

کردید و چون اولاد آدم بسیار بودند فرقه را متفرق اقطاع کردانید و بابل
 رفته شهر سوس بنام نمود و بعضی گویند که بابل این شهر بنا کرد و پس از و کشتن بناخته
 بود و اولاد آدم در پشته و مغار ما بودند و بر وایت صاحب فضایل عشرین نهصد
 بیست و شش سال رسید و بر او می خود ساخت و خود طرح غریمت بشهر بقا
 انداخت و بر بعضی نامش را بابا و موحده و بعضی بیا تحتانیه مقلین گفته اند و
 عهد او بنی آدم بسیار شد و طبقات مختلفه و طریق سب پرستی پیدا شد و چون
 عشرین نهصد و شصت و دو سال رسید متوجه عالم بالا گردید و **انفج** را که
 مسی **یادیس** است جهت رفت مرتبه که ابو البشر بر طبق مادیته و **رفعه** **کاف**
علیا از آن خبر داده بود قایم مقام خود ساخت و بعد از شیت تا ادیس
 منصب نبوت کسی دیگر نرسیده بود و **ادیس علیه السلام** نام آنحضرت را
 بعضی خنوع و بعضی خنوع گفته اند و قیل اناسی ادیس گفته در آیه العصف
 و بقول بعضی که واضح عربی اسمعیل را میدهند این قول مشکک است و آنحضرت
 بقرن پنجمی سرازیر گشت و کونیند ولادت او در زمان آدم بود و پنجاه و شش
ما خطیایم اغفرنا و صلوات و او کسی که بقرن خط نوشت و پیرنی و جنت
 ادیس بود و او کیفیت اوضاع فلکی بیان کرد و حکما او را هر کسی گویند و

حکمت با و درست نمایند و اول کسی که جبار کرد و او بود و در وقت او اسیر کردن کفار
 پیدا کردید و بچنگ او لا و قایل میرفت و ایشان را می گرفت و بنده دار گاه می نمود
 و در قصه رفیع ادیس اکثر علما بر آنند که ملک الموت چون بر دفر عبارت او
 حاضر شد رغبت مصاحبش فرموده باذن آئین برین آمده مصاحب او شد و
 ادیس نفوس فرمود که او ملک است بر سید که چه کسی گفت ملک الموت اول کشتی
 فرستاد و او میار او طبقه ثانیه جاد او و بهایم سباع را در طبقه ثالثه متاع
 زندگی در چرخ نهاده و تا نبوت آدم را کشتی در آورد و طوفان قیامت پیوست
 بقضای **نفس** عالم را گرفت و از سر کوهها انفع چیل نزع در گذشت و جمیع
 کفار بر قضا می نمودای **از** که در آب و آبانش
 رفته بودند هلاک و اعدا و کفاح نیز که غریق بحر ضلالت گشته کشتی مدت شش ماه
 بر سر آب در تاب بود و هیچ جا توقف نمی نمود تا آنکه بکه کر رسید و بیست روز
 بر گرد زمین حرم گردید و آنجا طوفان تسکین یافته **قل ای اهل البقی ما وک**
و یا ایها الذی یخشی الله و یحیی الاموات آیه از وی نوشت و با و در از ساحل
ولایت سوا من روح الله و استوت علی الجودی بر باد بان آن غنیه میکنی
 بیست روز عاشورا به روزی می بودی بر طبق مادیته و **استوت علی الجودی**

اول من خط و خالی ادب بر ذریه خرمی خوشنودی است و چون از کشتی پیران
آمدند در بیان آن کوه قریه بنا کردند و چون تاسس آنه بسی شاد تن بود که با
نوح در کشتی بودند آنرا اندیشه نمایند لقب نمودند و در بیان ملک جناب روضه
الاجاب نقل از زین القاصص واقعت که اول بنای که بعد از طوفان روی داد
قلعه شمیران هراست و هوا علم کجس جهات و چون از کشتی پیران آمدند
بمقتضای حکمت الهی اهل کشتی الا نوح و اولاد و ازواج و بایانوت شدند و از آنجا
که جمیع آدمیان از اولاد نوحند و برین جهت او را آدم نامی گویند و در مدت
عمر وی خلافت بهتر است که گویند مدت دعوتش نهصد و پنجاه سال بود و چنانچه
کریمه **طیبت فیهم الفسنة الاحمین عا** از آن ایضاح مینماید و کلمه شصت
رقم تبرجج روایتی بر روایتی زبان نکشاید و چون ننکاس اجل کشتی عمل و سفینه
اعاش را در بحر عمری از کس طول شکست و ادو با دبان جیانش در موج خیز
فوزیر خلل افتاد سام را که پدر اتوام عرب و عجم است بوهای نصیحت پذیرفته
بعالم قدس شتافت و دویسر دیگرش یکمانت پدر قوم ترک را که با جوج و بجهج و آن
طوایف و حام ابو الهند و طبقه سیاهان و موسلم بحقیقه همان علی التوکل
فی المعاد و **السال** **سام** ارشد اولاد نجی الله و از معارف آبی کرام آگاه نزد

بعضی

بعضی از مورخان مرسل بوده و مواضع شام و خوار و عراق و فارس و فو
در وقت تقسیم نوح حصه او افتاد و او را نه پسر بود یکی از فاشد و دیگری ارم و فاشد
را پسر بود شلخ یعنی رسول بود و پسر عابر و عوبی بود نام دشت و او
بروایتی پسر شلخ بن ارفخشذ است چنانکه گذشت و برکت صاحب متون اخبار
نسب او برین طریقه است بود بن عبد الله بن رباح بن حارث بن عابد بن عوف
بن ارم بن سام و او را حق سبحانه و تعالی بتکبیل بن نوح بقوم عا فرستاد
چنانچه کریمه **و اما عا و اخاه هم** **القضا** میکند اگر اخاهم بود و بر حقیقت محمول
شود و اثبات نسب بود بر روایت اولی میگذرد بر روایت سابقه با قوم عاد بنی
الاعلام می افتد و بر روایت ثانی از اولاد ویکر دور **اسم** اخرف و **عادر** بر روایت
که بموجب آیت نزدیکتر بحقیقت است ننماده و او را داخل اجد حضرت رست
بنای دشته کما هو علیه الجمهور و هو بنی علیه سلام بفرقه بنی عاد آمده و تبلیغ
رسالت مشغول شد و دوس با و ایمان آورده باقی قوم عاد در مقام تفر و عناد
بودند تا آنکه حق سبحانه و تعالی بدعای بود با و برابر عاد کما شته خوس انجام
عادیه ایشانرا در ذره وار در بادیه اهلک و ادبا بر منشر ساخت بعد از ایشان شد
عاد که بعد از برادر خود شد بر منصب سلطت و سندن حکومت رسید از احکام تم تعری

کشید و بخال شرت بستی بطرح بستی پرداخت و آن مرغ را اساس از طلا
 و زینت از جوهر اعلی ساخت و حکم داد **اجا اجا** **لاینا خون ساعه ولا**
یستقیمون بیایغ در نیامده و بنای عرش را از پای در انداخت **بجاک**
لا یغنی عنکم اعطیت ولا معطی لما منعت و بعد از این وقایع بود با قوم
 خود مغریت حرم که متبرکه نمود و بقیه العمر آنجا ساکن بود و بر دایمی آنجا ماندن
 یافت و ابروایت صاحب تون فلقا عن امیر المؤمنین علیه السلام قبرش در
 حضرت موت بر سر قی سرخ است غیث و پاک نیست از شارسر و اراک و منافع
 احساس و الادرک و واسطه میان مودنی و حضرت ابراهیم بدین اسامی است
 فلق پسر او را و یونس پسر او را و یونس پسر او را و یونس پسر او را و یونس پسر او را
 پسر او حضرت ابراهیم و چون واقعه اشقی الاولین و اشقی الاخرین و سبب تکلیف
 صلوات بود و شمه از احوال صلوات نقل نموده میشود **صلوات** بعد از بود شرف نبوت صلوات
 انتقال نمود و بطریق مختلفه رویت یحیی و هبطه از اولاد نمود بن عابدین ارم
 بن سام است و بعد از هلاک قوم عابدین قوم قدم بر جاده طینیان و عصبانیان نهادند
 و قی سحانه و تعالی قوم نمود در ابالات صلوات روی بهبود و نداد و ابدای صلوات را نهاد
 پرستی بر ایشان شوالست کشا **دک** **لانی من بیت** فغم من قال و نظم الفاعل

خدا کسی

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و کز نا خدا جامه در تن درود بعد از آن ارض را بخر
 طلب کرد و روزی که عید ایشان بود اصنام خود را بیرون بردند و صلوات گفتند
 و عاکن از سنگ شتر آبتن بیرون حضرت صلوات دست دعا بنیازی نیاز
 بر شسته مقصود خود بهیلت نمود و عنایت الهی از سنگ ابد عای آنحضرت نرم شد
 ناله از سنگ بیرون آورد و ناله علی الفور چون شتر باردار وضع حمل ناله شغل کرد و در قیام
 اینحال فرقه ضلال بقدرت قادر پر کمال یان نیامد و دند و با وجود نبی **ولا تسبوا**
 بعد از چندی ناله را بی کرده کشتی بی بادبان جیش را غرق بحر خون کردند و عید غایب آن
 قوم نازل کرد و هلاکت فرمودی **تستوفی و اکثرتمه ایام دیک** **و یخفی کفنه و یف**
 ایشان را سر و دراز ملاک دست داده رنگ ایشان در آن اوان زر کسری کشته در میان
 دو جهانی گرفتار قمار قدم **علیهم** **تجهه بنجم** کشته در تیه ضلالت **تفقوا**
القائه **تفقوا عن امر تبهم** قطع طمع از عالم نمودند صاحب تون کوبید و باور
 عظیم از آسمان و قاضی حیرین یزوی کوی که بضا قه و زلزله هلاک شدند بعد از هلاک
 قوم بعضی کوی صلوات بطلین بعضی کوی که کینه است و آنجا بود و اگر عاقر ناله نمود حکم
و انبعث **شقیما** شقی تر قوم قدر بن سالف کوی تالای از رقی بود فضا همی
 انصیب رویت کند که بی مقلی اندوید و استکم از امیر المؤمنین علیه السلام **بیت** **و یخفی کفنه و یف**

سرخ

گفت **ما قالنا قد فرمود صدقت من شقی الاخرین** گفت **انقدروا السلام**

فرمود **برجایبک علی** نه اش رت بس مبارکش کرد بر نماز کیا در پرده خفا
نخواهد بود که قدر در عرقه نامه صلح با اندام بنیان پیغمبر نبی زمان پر خدایت و بن
بلغم علیه اللغه تجرب بنید مبارک حضرت امیر المؤمنین که اظهر آیات و کرم مجرب
نبوی بود تیغ کین افراخت و از مجرعه صلح بنی تا مجرعه رسول مصلی فرقیت
نزد هر دو کی و غنی پس آن را که اشقی الاولین گویند اگر برین اشقی الاخرین اطلاع یافته
هنوز با او راه مساحت یویند **قال علی السلام** فویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل

الا لله غلبنی وویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل ثم ویل
یشقی سخا نشاید برید و عداوتی من غیر خرم امید کنی بجان تا بجان اعدا و اعدا
و اتوال آنحضرت را بصعادت و دوجانی فیروز و دشمنان و دودمان ابدی **اللهم**

را تیره بخت و سیاه روز دارد و **قال محمد بن ابی حمزه** **اللهم** **اللهم** **اللهم**

العلیم ذکر وقایع حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه شراف الصلوات

من الله ستعان آنحضرت بعد از حضرت با نصرت نبوی شرف و اکرم

انبیای اولو العزم اند بر طبق امر و **قال محمد بن ابی حمزه** **اللهم** **اللهم** **اللهم**

قبول که جن و انس و مطایق مصدوقه **انی جاعلک للناس اماما** امام موعود نبی است

در علی کریم

دید علی که کریمه و او بتلی ابراهیم به بکالت ناقص **اللهم** **اللهم** **اللهم**

الهی سر تاپای آن حضرت را می آید چه میگویند که بیخ از آن در سر وجود گرفت

کش و ن فرقی و قطع شارب و مسواک و مضمضه و تشنق و بیخ

در باقی بدن انتشار پذیرفت **حسان** علی شاعر عارف و شجاع و تعلیم لطیف و دروغ

موی نخل و با وجود علو جاه و جلال حضرت نبوی حکم **ان اتبع من ابراهیم خیم**

ما مور متابع آنحضرت در بعضی از امور حضرت حق سبحانه و تعالی و در آنرا

و اتبع الله ابراهیم خیم با سخت پوشانید و از کمال کرم و ضیافت

لقبش را ابو الضیف گردانید و ده صحیفه بر دوازده کرد و گویند از جمله کلمات جعفت

که **ایها الملك الساطع البقی المودع فی لم یبتک** **لجمع الدنيا بعضها علی**

ولکن ببتک **لترد علی** و عمق الظلم غالی لا ادری و لو کانت من کافر

و آنحضرت بر نعم بعضی پیر آزرست و نزد متابعان مذموب علیه امامیه آزر نعم آن

حضرت مسلمان بود و آزر که برادر تاجب بعد از وفات پدر تربیت آنحضرت

پر خدایت و از چپت یا جهت عیبت مطلق یا آنکه والده آن حضرت نونا و جاله

آورده بودند و ترانی طلاق آب بر آزر کرده و الا آبای عظام بنیان از وصیت بت

پرستی میراند و موافق این قولست آنچه بعضی از کابر ثقات از عمده العالی

والتازی فی القدر الدین الرازی نقل کرده اند و موافق آن در کتاب برج اثر
 حبیب السیر مذکور گردیده و صاحب تفائیس الغنون نیز موافق این قول قلم
 عمت بر اسم آن کشیده علی حال این کواکب فرخنده قال بنده وسط آسمان نجی
 القی اتصال مییابد و در سال تولدش منجان نمرود را از ولادت با سعادت
 فرزند سعادتمندی خبر دادند که بنیان بی بنیاد و توش بمساعی نبوت آن مولود
 اندام خواهد یافت بنابر آن حکم منع مباشرت مردان با زنان گردید
 فرزند که پیش از آن حکم بر جم رفته تولد میکرد آن حقیر نهال نرس از پایی
 می آورد و حضرت ابراهیم همین قدم واجب التکریم عرصه عالم را شک دار النعیم
 ساخت والدش او را در غار تواری متواری داشت و همت بر رضاع و تربش
 می گذاشت تا آنکه در آن غار تیره و تاریک بارکش بسین رشد و تمیز رسید
 از غار بیرون آمد و طالب خالق بود چون شب رسید و کوی طلوع نمود دست
 استفهام **خدا ربی** در دامن آن کواکب جهان تاب و ماه و آفتاب را بعلت
 غروب بالو هیت پیسنید و روی **وجبت** و **وجبی** بقیه وحدت آورده و فرست
الذی فطر السموات والارض عبودیت خالق پستار ابر خود فرض که نعم
 المقال **نظم** و لا تاکی درین کجای مجازی کنی مانند طفلان خاک بازی

غمان تاکی بخت سک پیاری به یک روی در آبی آری کم هردم درک
 بهر یکی کن رخ و چست و جوی در یکی کن و ملاحظه کواکب از وقوع غروب و
 طلوع دیده فطرش را بکحل انجا ابر توجید روشن ساخت و پای قدرش را
 بر شرفات و غرفات شرف افراخت نعم من قال چه بوز بادست نهالی
 ز چیزی که جز است پیوند کسل خلیل الله آساناید فطرت جوایز فاطر
 مخوان نیزن هیاهل و اول خدایتش بر باد و بعد از آن بر آذر ظاهر گشت
 و ظهور آن در افراط طایف نمرودی و گذشت و نمرود بر آن اطلاع یافته
 با او مجادله نمود و گفت که خدای تو کیست گفت **ربی الذی یحیی و میت**
 نمرود گفت من نیز امانه و احیا میکنم و زنده می آورم و یکی را قتل کرد و یکی را
 گذاشت که لایک احیا و امانه آن حضرت فرمود که این قهر و عفوست نه احیا و امانه
 پس آن حضرت او را در طلب بر آوردن آفتاب از مغرب بر مقتضای **فیت**
الذی کفر الزام فرمود و روز بروز آذر را بر سر زش **اتخذ اصناما آلهة**
 تعریف نموده ابواب توحید **انی اراک و تو کف فی ضلال مبین** بر چهره کثرت
 و دیوانه می کشد و تا آنکه روز عیدی چنانچه این زیارت اعجاز شکست داده بعد از
 توقف کفار آن واقعه را بمصلحت الزام ایشان انکار کرد و آن امر را نسبت

بزرگتر اصنام ایشان نمود و این وقایع موجب شتعالی نایره غضب نمود
مرد و کشته صغار و کبار آن قوم مطرود و بجمع همیشه شغل شدند و بتلقین
شیطان ترقیب متخینق کردند و عنایت خالق مختار کل از نار و سبزه از
شرار بر آورده حکم **یا ابراهیم** نهال اعتدال
قامت با اتمامتش را امن و سلیم در آن ستر منزل فارغ از و بهم و چشم
مطعم ساخت و خدای تعالی ملک موکل سایه را بموالت او فرستاد و نمود در
معانی مطلق کشته خواست که مسلمان شود و مردش منع نمود و دسارگان
شده بکلیح آنحضرت در آمد و لوطن در آن نیز که برادر زاده آنحضرت بود
ایمان آورده ایشانرا از آنکه نمود خیال قتل آنحضرت دارد خبر داد و
دبا ساره هجرت فرمود و بمصر رفتند و بنابر ظهور حسن ساره پادشاه مصر
ساره را بحضور برده و قی بجایه رفع حجاب از نظر مبارک ابراهیم فرمود
تا دل مبارکش از غوغه مخالفت پادشاه مبارک مکدر نگردد و بعد از دوسه
نوبت قصد که هر نوبت و شش خشک میکشت دید عای ساره حرکت می آید
باجر ابراهیم خاتون بخشیده گفت ما بزرگ علی عارک و از اینجا نام او باشد
و ساره را در پرده عفت و عصمت بحضرت ابراهیم فرستاد و چون ضمیمه

ساره و ز رف و غوغه حضرت ابراهیم خواست که بکلیات چاره سازد آنحضرت
از روی شتاب کیفیت رفع حجاب و قصد پادشاه خشک شدن است و بخشیدن باجر
را شرح میفرمود و دو خاطر برایشانش را تکیه بر تکیه می افزود و چون ساره
را فرزند نمی شد باجر را بحضرت ابراهیم بخشید و آنحضرت بلکه یمن در تصرف
فرمودند و آفتاب جهان با فروزا سمیع از مشرق باجر عالم را روشنائی داد
و نوری که از چنین معیش طالع بود بواسطه حضرت مقدس نبویه و آل اولاد تا
وقت غروب کو اکساعا امت ابواب نور و سرور بر چهره عالمیان خواهد
گشت و الله تعالی صلی علی محمد و آل ماطلع نجم فی الحضرة و نجم فی النجاة بحضرت
خیل را از شاهده جمال جمیل آن قره العین بعدیل مراتب محبت و ترقی بود
و یونانیان و در لوازم مودتش می افزود و قی این امور موجب رشک ساره
گشته باخراج باجر فرمان داد و بحسب سل این بفرموده خالق آسمان و زمین
امضای حکم ساره نمود حضرت ابراهیم باجر و فرزند را بر زمین مکبر و ایشانرا
بمناجات **رب انی استغنی فیتی بواو فی ذی ذریع عنده** **الحکم**
در پناه حریم من و **خلکان آمن** بحفیظ کریم سپرد و پس قدم حضرت اسمعیل
چشمه زمزم دید و بر غم خشک لبان آنوادی را سیراب کرد و تخم امید قابل را

بران سرزمین برآورد **شبهی** الاهی طوطی کس نمی سازد در یک کج چو پیل کس آواز
 دعای کوچ کجارت پیشت که عالم را برایت انفاقست و گزیده را موردی و
 بیات من دعا گویم تو آئین خداوند جهان کن فیض ابد او را ز اسمعیل کردی بعد آمو
 زبانی او برآوردی درختی که پست او بود هر تاج خوشی شهنشاهی که تابش تو
 با اسمعیل هم نش نمودی چنان کن که ز جوش می کن شود چون کعبه انوار
 زمین از فیض جوشش تا کردد زمان از خوش آباد کردد نهال او که سرش تو
 چو آن خلی که خرم شد ز زخم زتاب فتنه آفرزانی کند بفرق عالم سیاه
 فروغ دود آتش آرزو خوشتر بود چون ابر بر کیهن استر چون حضرت اسمعیل
 در زمین حرم مغرور و مکرم بن تیسر رسید حضرت ابراهیم بنیای خانه مامور کرد
 و مادر حضرت اسمعیل بر موضعی که بیت المعمور نهاده بود بر اساس شیش
 آغاز کرد و حجر الاسود را که جبرئیل در کعبه ابقی پس در وقت طوفان و بوی نهان
 بود بیت حضرت خلیل داده بر موضعش گذاشت و شب ششم ذی الحجه امر
 بنج فرزند در واقع دید و اگر چه حکم فرج در حق اسمعیل و اسحق مختلف ارباب
 سیر است اما صح آفت که اسمعیل بوده و در فکر و رست که رانیدن آن
 روز را ترویج گویند و شب عرفه باز همان قصه را دید و خواب را باز نشاخت

و آن روز بگذرد

و آن روز را عذر گفتند و در عید بنج اسمعیل قیام نمود و حق سبحانه و تعالی
 از ریاض جنت بر طبق مصدوقه **و دنیا به بنج عظیم** بقدر توحی خون اسمعیل
 را باز خرید و با وجود که بن حضرت ابراهیم و عقیم بودن ساره از منبر **فقره**
باسحق بشارت وجود اسحق یافته و اسحق متولد شد و مرغ دغده مرام را بعینه چکان
 جهان آرای خلیل متحد اهلویه بود و گویند می آن حضرت سفید جنت آن شد
 که میانه پدر و پسر و او بیاض مفارقت باشد حضرت ابراهیم پرسید که ماند از
 غیبت نیک که نه او قار گفت اللهم زونی و قار او چون عمر مبارک آنحضرت بود
 ساکنی رسید بفتات از عالم رحلت فرمود و در عرض مقدسه در بلده که مشهور
 بقدر خلیل است م فون گشت صلی الله علیه و آله و چون مقصود از ذکر
 انبیاء ما تقدم کیفیت نب حضرت است صلی الله علیه و آله و عتره و سلم که بواسطه
 انیمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شجره بهایون ثمره شایعین دنیا
 شعبه از ان اصل جهان آرا و رجه از ان بنای کرد و ن ساست بانچه از
 احوال آباءی که ام آنحضرت می آید امید که غنایب خامه عبقرین بالصحیح
 ترین اقوال محالیف و قلیع این احوال را بحسن مقال آراسته در بوستان
 بوی فوحت شامی توان ساز و نغمه پیر از کرد و اندام مجیب قدیر و بالاجابة

جبر ذکر حضرت اسمعیل آنحضرت حسن اولاد حضرت خلیل الله است و
 کنیتش ابو العرب و گویند چون وقت وفات حضرت ابراهیم رسید اولاد
 خود را حاضر ساخت و تا بوقت سکینه که صدوقی بود از بهشت بر حضرت آدم
 نازل شد و در آنجا صور انبیا مثبت حاضر کرد و صور را ایشان نمود و ایشان را
 معلوم شد که مجموع پیغمبران متافراز است از صلب اویندالا حضرت رست
 پناه و با اسمعیل گفت که از حضرت عزت بان مأمورم که میثاق از تو گیرم
 و تا بوقت تو سپارم آنگاه از حضرت اسمعیل علیه السلام که نور محمدی علیه السلام
 که شمع آن کالشمس فی وسط النهار از چهره مهر آثار ثناعت بنی شریعی
 در مطهرات جای دهی و آنحضرت را پیشتر که گویمت بلکه برو آنجا ابر پاره
 سفید ظاهر گشت و عوض باران مشک خالص ایشان نثار کرد و عمو و
 و موافق مذکوره از حضرت اسمعیل گفت و حضرت اسمعیل ماله بنت
 عارث را بتواضع شریعت خلیلی در جامه در آورده و بعد از چندی نور موی
 السرد بنوی از حلیه مبارکه آن سرور بوالده قید منتقل شد و لمعا آن
 ضیای باها از راه طلعت قید زخمشیدن گرفت و حضرت اسمعیل را
 صدوسی و بروایتی صدوسی و هفت سال و نزدیکه اول کسی که بر بی تکلم

نمود

نمود و عرب بن قحطان بود و واضح الملوب خطا کو فی تیز او بود و در زمان حضرت
 اسمعیل عربی اتنا ریافت و چون مشکین زبان عربی تا زمان آنحضرت او بود
 نسبت تکلم عربی که بان حضرت بعضی کتب واقع شده است بسبب آنست بر آن
 خاطر صافی از کتب مخفی مانده که اگر چه بجنب حضرت رسالت پناهی نزد علماء آمده
 متفق و از ان بالاتر مختلف فیة و ذکر آبی که ارام عدنان صحت تام نیافته این
 مقصود و قائم نکته رقم ذکر سلسله حضرت اعلی است و دواعیه آنکه تا آدم بر
 سبیل تسلسل مذکور کرد و در روایات پایین روایتی که بن جمهور جبر است
 معتد علیه ساخت **قیدار** حکم و صیت لازم الامتثال پیر دواعیه داشت
 که بطریق محمود و انبیا آن نور ظلمت زدای عالم آرا را از اصلاط طاهرین
 بار حام طهارت نقل نماید و رسم طهارت و قابلیت قبول این نور را بر
 بر روز ناچ احوال نبات استی نمیکشید و نبات قبایل و کبر اصلاحت منطهرت
 این نور نمی دید و نبات اولاد حضرت استی فرا و شش اتصاف می افتاد اما آن
 نور از جبین میشش اشتغال نمیکرد و روی غریبت بجای نمی نهاد و قدر بهشت
 خلعت موسوم بود که در وقت او کسی هیچ صفات اتصاف نشد شجاع و قوی
 جسته و تیر انداز و پهلوان و صید افکن و سوار و مجامع بود و صفو جان با کفش

بجدول دو کیسوی مشکین آراسته و باین همه کمالات بارقه نور نبوت انور شید
جال جمیاش جهان لامع بود که انس و جن و مشرک و مؤمن فریفته محسن بی اندیشه
و زنان جن بصورت عورات انس با جل شکی بر و طایفه میشتند و تحف پادشاهی
بنظر آن یگانه زمانه می آوردند و خود را عرض میکردند و چون او خواست که با
ایشان بزبان لطف و تفقه حکایت کند اعضای مبارکش با او سخن می آمدند
و وصیت حضرت اسمعیل و واقعه نور محمدی را باز می گفتند و او ترک و استغفار
میکرد و از امور غریبه و احوال عجیبه از حکم و وحش و غیر آن بطوری بیست
و در وقت صید جانوران با او حکایت کردند و گفتند که آگاه باش که نزدیک
شده است که نور محمدی از تو اشتغال نماید و او از وینا کشت ناکاه ملک است
مردی بر دنازل شد و سلام کرد و گفت ای قید ز نور محمدی از اصلاطیبین
و ارحام طاهرات بتور سیده و در ذات شریف تو ودیعت گردیده و ترا
فرزندی خواهد شد که مستحق مظهریت نور نبوت باشد امانه نبات اولاد حق
بس نماید که قربانی نزد کنی و برای خدا قربان کنی قید ز بقربانگاه حضرت خلیل شفا
و به عقد سرقه قربان کرد و گفت آئی اگر مرا فرزندی که قابل ودیعت نهادن
این نور باشد که امت خواهی فرمود قربانی مرا قبول کن و بقاء عده که قرین قبول

قربان باشد

قربان باشد از آسمان اکر ام و اقبال نور آتش فی الفضال شد و تعالی آمد و بر زبان
میرجعت و آنرا خیر خیریت می خورد تا منادی ندا کرد که قربان تو مقبول و رسول تو
مبذول افتاد برو و در سایه درخت و غده در خواب شود تا آنچه مصلحت کار است
بآن آگاه کردی و چون بفرموده ملک که از آسمان رویا الصالحه جبرئیل
و اربعین جبرئیل اجراء النبوة با ین معانی ملوک گشت که تو مظهر نور محمدی و اولاد
ایجاد آن حضرتی و این نور نور است که جمیع انوار برکت آن تافت و جمیع
موجودات در پر تو آن از عدم بعالم وجود شافت و محمد علیه السلام عربی
و وضع این نور در زمان عرب سپر سایه وجود آن نبی است پس هم در خواب دید
که از قبایل عرب زنی غاضه نام حکیم دین اسلام بخاست و چون از خواب
پیدا گشت بر هر چه میگفت سجودش میکرد و بسیار نصیحت بر زبان می آورد
که ای قید ز نزدیک رسید که نور مبارک محمدی از صلب تو نقل نماید و در جای دیگر
بازد و دور کار را بیاراید و قید مردم با طرف فرستاد تا در قبایل عرب نبی
غاضه نام سراغ کرده و قمر ملک قبیله جهم را باین نام و قبایل این اکر ام
یا فشد و او را بقواعد دین مسلمانی و سنن خلیل الرحمنی بخوانست و بعد از جمیع غایب
مظهر آن نور شد و چون تابوت نژاد او بود و اولاد او حق با او مناقشه کردند که چون

پنجمی در میان ماست لایق آنست که این تابوت که ودیعت انبیاست
 نزد ما باشد او گفت که بوسیت حضرت اسمعیل در دست منست و چون
 قصد کرد که سر آن صندوق را بکشد تا قی آواز داد که راه خست کشاید
 این صندوق بر تو مسدود است و تفویض حفظ صندوق بجانب حضرت
 یعقوب مقرر و موعود چه او پیغمبر است و تو بوحایت انبیا بحفظ آن
 مشغول بودی قید ز از که عازم کنعان گشت و غاضبه را وصیت کرد
 که هرگاه محل و صح محل شود بمقام ابراهیم رفته آنجا وضع آن کن که ترا
 فرزندی حاصل شود از غیب قدم در عالم وجود خواهد نهاد و او را حمل کنی
 قید ز تابوت را بر کتف میاید و در راه افتاده عازم عازمت یعقوب گشت
 و چون بزین کنعان درآمد آواز عظیم مهیب از تابوت ظاهر شد چنانچه
 اولاد ابراهیم آن آواز شنیدند حضرت یعقوب با اولاد خود گفت که بخدا
 ابراهیم سوگند که قید ز بن اسمعیل آمده تابوت را آورده برخیزند تا استقبال
 رویم بنا بر آن رفته قید ز و یعقوب ملاقات فرمودند و چون تغییر حال قید ز
 که باستقبال بواسطه اشغال نور روی نموده بودند حضرت یعقوب
 کردید پرسید که ای قید ز رنگ تراستغیر یافته ام که در شمی بر تو غالب شده یا بر معصیتی

اقدام

اقدام نموده که صفائی که در چهره تو بود بحال خود مانده آنحضرت فرمودند که هیچ انبیا
 واقع نشد اما نور محمدی علیه السلام از من منتقل گشته است و حکم من نقل نموده
 یعقوب گفت آری شرف محمد علیه السلام نیست که حق نزدشانه او را در رحم
 مطهرات عربیه جاری گرداند تا آنکه از بجا را حرام طبیات با حل وجودش
 رساند و در صحف ابراهیم یافته ام که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در غیب
 خود را و اصلاب مردان و ارحام زنان که از نسل شیت باشد جاری خواهد نمود
 و غمناط نسل اولاد نخواهد گشت و ترابثارت باو که دوش از غاضبه پسری
 متولد شد که نور محمدی از ناصیه اقبالش تابانست و دیدیم که ابوب سمت
 را گشودند و ما که با قدم اتمام بر زمین آمده بشارت عالمیان اقام نمود
 و انتم که این وقایع جهت ظهور نور محمدیت علیه السلام پس قید ز تابوت
 را بحضرت یعقوب سپرده رخصت مرحبت گرفته بحرم با گشت و بطن احوال
 آفتاب حال حمل دیده بجران کشیده را احتمال فرمود و چون حمل تحمل انوار
 نبوت و حامل اسرافوت بود آفتاب جمالش عالم افروز شد و من عمر با
 اقبالش باوقات تینر رسید چه تو معهود آبی کرام قید ز آموخت و همیون شد
 را که بوی شمع برده چتی که در وضع ودیعت نور در میان ایشان دستور بود

حضرت اسمعیل از آن تابوت
 در دست منست

بعد از آن ملک الموت ظاهر شده از مکرش روح او را قبض نموده و محل مقصد
سنت اهل تمیز بشر را بطریق کفین و تجنیز قیام نموده نماز گذارد و آنحضرت
را دفن کرد **عل** چون از امور دفن پیر بزرگوار باز پر خفت و تا آگاهی علقه
را شکار ساخت و در سدا بسن سینه و ایتد ابروش علیشان اعلام عیون
برافراخت و در خضایل رضیه و شمایل مرضیه سی بلنج تبلیغ مینمود و در بدن
طاعت عبادت نصب السبق سعادت از اقران می ربود تا آنکه از قوم خود
سجده نام عورتی را باین ملت خلیل بعقد در آورد و آن وصیت کتی از
کاهناکوب دری تو قدس شجره مبارکه بسجده نقل نموده از کشت زار
نما که حش لکم ریگان بهشتی نشان نب بر مید **انته** چون بایاری
انته صد بنا **احسانا** در ریاض کمال سر کشیده و بنا قیامت باعد الش از
مرتبه بنائی گذشته بهمرای نقل و روح بشر نفس قدسی سیده از طلوع
نیر نور هیون محمدی نور بخش وضات علوی و سفلی که والد بزرگوار وصایا
آبای عالمیقدار را نصب العین دیده اعتبار او ساخت و علم توحید بجانب
ریاض جهان افراخت **نبت** نیز تا بین اجداد ظاهر و را در جبال راه داده
از انبات نبت نخل قیامت همس سر کشیده بقوا عذر کرد که در پیو پیر با نیکو

کشت

کشت غل نموده بعد از آن ودیعت حیات بخالق حیات و مات سپرد
هیج نیز بهمان دستور این که از وصایای نب نبست آن کشته بود و غل نموده
تا آنکه آن نور مؤید محمد از او بولد او او رسید **اوده** مستحج فضایل و اشرف
اقوام و قبایل بود و کونین اول کی که از نسل حضرت اسمعیل علیه بکلیه خط
نحو بر وجهی چهره صحایف را بسیار است او بود و او را از غایت بلندی او
او کشفه و او دیده نقره کیست که در عقب اسب در چین دویدن فرمایند
تا آن اسب بر اسبان دیگر سبقت جوید او در مظهر آن نور مظهر بوده بعد از
انعقاد سلسله تزویج یکی از ظاهرات نور مذکور نقل کرد و بعد از شهود
خل فرزند می متولد شد او نامش نهاد و او را نیز وصایای آبا سربا بیکار
و خود بغرم ملاقات ایشان عازم بهشت گشته از نشین اندو چون
برخواست و بعد از ترتیب قوا عد غسل و تجنیز نماز او را او بخوارین
و بعد پیر او نیز بهمان طریقه ظاهر در نکاح آورده نور محمدی بوطاف اناج
آنوقت بر چهره منوره عدنان پرتو انداخت و از لعلان نایره **مثل نوره**
کشت کون قیام معصوم ظلمت آباد جهان را بمان نور جهان آرای روشن
عدنان چون بکرم رعایت کفو طیبه را که امنیه نام بود جهت حصول امنیت بر جیت

اختیار فرمود آن باره نور از عارض لام السردش از روی جمعیت و امنیت بمنتهی
 منتقل شد و بعد از آن آن خدای بظلام **کتابه بنی الدجیه و الشمس الغمام**
 از ظلمت آباد رحم تاریکی انجام و پرده آن بزیبائی آنم خیال انتقال کرد
 اسباب غریمت را مهیا و معدنموده و با همان حسن چپایان معدن نقل فرمود
 و گویند که عدنان اگر کثرت نور و لمعان آن بمرتبه محسوسه و حتی واهی زمان خود بود
 که آن هر دو طایفه قصد نقش مینمودند و میگفتند که اگر این پسر خورشید نظر قدم در
 سنین بلوغ نهد از طلب او تیری طالع کرد و کبر عالمیان سرور و اندر فرجی
 و انبی بهتر و بر سر آید و او را عدنان باینجهت میگفتند که از زنی و چه عیال
 ابو محمد این عبارت اثبات فرزندی میدهد که اگر چه بظاهری محال تعیین کنیت
 عدنان نیز میتوان بود اما در سیرت بر عرض نکبت او دیده نشده و بهو علم **معد**
 و او را بهشت پسر تولد کرد که در جمله این اولاد بر توفیق الهی جهت و دعوت
 نور بر چهره نزار افتاد و چون یکی از اولاد معد قضا عه بود و گشتی با تو قضا شد
 و وجه تمسیدش را چنان گفته اند که چون پیوسته با یهودی اسیر اهل حاربه کردی
 او را معد گفته و این نیز حکم وجه تمسید عدنان دارد اما چون دوام حاربه را
 معد و آمده بودن لازم است می نماید که آنرا وجه تمسید دارند **نزار** کنیتش

ابو ریمه و گویند ابویا دست و چون نزار بکلیه وجود رسید مشرف گردید و آن
 نور که از نوار **قصر نور السموات والارض** میگذشت زین تا آسمان را از نور
 بخشید معد بشکر آن این موجب بکران بر اسم قربان پر دخت و جهت فقر
 طرح میبانی انداخت و بر خندان قربانی موفور و آن میبانی زیاده از
 دستور بود در برابر شکر آن طلوع آن نور در نظر نقش اندک و بر قصور نمودن
 جهت نزار که دلالت بر قوت دار و نامش نهاد و در زمان او کسی بعقل و حال
 او دیگری نشان نمیداد و بعد از آنکه مدتی اوقات فرخنده آثار نزار بسبب
 تابش آن نور و از ظلمت و در پیوسته در حکم نهار بود عبیده نام جمیل در وفو
 عصمت جمیل را حلیمه خود ساخت و با او لوی میزد و جهت برافراختن آن
 نور فیض پرور از صلب آن مهر و سرور بحال فیض کثر مضر نقل کرد **مضر**
 مقتضای احمده و اخروا قضا فی لطافت و لطافت کو هر بلوارم نبوت
 خالق اکبر در قیام بود و بر وایت ابن عباس بو ظایف طاعت بقیام
 که بواسطه آن نور خورشید القیاس از آفتاب جهان تاب خلیل الرحمنی
 اقتباس فرموده بود و اقدام مینمود و آن نور تمام که از جبین هیسون فاف
 ظلام لیلی و ایام بود عالمیان را را بهر تعظیم و اگر ارام او شد گویند با بخت

علیه

مضر نام یافت که هر کس چشم بر جانش می کشد جن صورت در دلش می افتد
و خدا شتران با و منسوبت که بنفس نفس خود بان قیام کرد با غلامی را انداخت
کرد و انعام خدا آغاز کرد و هنگام اشغال آن نور آفتاب شمال عورتی خوینده
نام را بخاست و صفح جانش را بصفای آن نور بسیارست و از خویندگیاس تله
نمود الیاس موجود خدا شناس و صفات حمیده اش بحد و سمات پسندیدنش
افزون بود از قیاس و چون سن مبارک مضر بکبر و اهل و اورا بظواهر و احوال
فرزند یاس حاصل بود چون فرزندش متولد شد الیاس نام کرد و او بزرگ قوم
و غشایر و در زمانه اولاد خلیلی از اشرف بنایر بود رسوم طاعت را بفرمود
اطاعت متعهد شدت مهمان نام و امور جمهور بر وفق رای رزین او است
تشی پذیرفتی و هرگاه در مطاف خانه کعبه خود را در ملک طواف کشیدی
ز من مصلیه در صلب مبارک خود از نور همیون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدی و این کرامت بین الایمانه موجب تعجب الیاس گردیدی و چون
مخدومه باقیهای حق شریعت محمد نام بعقد شرعی در عقد التیام داد و
نور نبوت محمدی بواسطه او در آئینه جمال مدرک شد مدرک عاییناب
و از عظم شان اجداد عالی نشان خود بهره یاب برویت از عقب فرگشتی

دوید و با پسید از انجنت مدرک اش خوانند و بروایتی چون مدرک تا نزد معالی
آبای کرام گشت مدرک نام یافت و بعد از آنکه بجای شری طاهره بخواست
نور محمدی بواسطه آن از دواج از چهره خرمه آفته عالم را بسیارست **فرز**
کاز رفی کوید که چون مدتی خرمه حفظ نور کرد و بی بشارتی یا از غیب بشارتی
عورتی بعقد در نیاد و او را خرمه گفتند و چون در واقع دید که با او گفتند
که بره نبت اوین صالحه را در نکاح آورد آن نور خوشید نشانه اشغالیت
از عارض کنانه بعالم فروزی فانه گشت کنانه بعواطف بیکرانه یکا بود
گویند که چون همیشه در کن قوم پیروده صلاح بود و او را کنانه گفتند و او عورتی
را یک نام را بخاست و بواسطه رای که نور نبوی فاتحه جمال نصر را بسیارست
نصر لقب وی قریش است نقلت که سکان مکه مبارک که راز علم آن
بود که ایشان قریشی اند تا آنکه نزد حضرت رسالت آمدند و از آن حضرت
سوال کردند که قریشی کیانند فرمود که فرزندان نصر بن کنانه و در وجه
خاست باینقول اختصار میرود که قریشی در دیار نام و ابه است برترین
و اب عرمه آب چون او بزرگتر قبایل عرب بود و او را قریش گفتند
و گویند نصر در حجره خواب رفت و در واقع دید که درخت سیری از دشت

او مید و بعضی شاخهاش رسید و او را قیامت خواند و علی نور بود و توحی سفیدی
 از پشت دی تا آسمان بر آتشها متعلق گشته آن شاخها بر دهن از غنچه بود
 الحمد لله الذی جعل فی سلسله کثیره اصلا ثابت علی ظهر ارض العز و العلاء و العلما
 و در عینا نام علی ذوق النعم و چون خواب خود را با کماله شرح نمود گفت که اگر
 رست میگوی غرض شرف و ایم بود و اولاد تو قائم خواهد بود و خدای تعالی
 بیچکس را این شرف ارزانی نخواهد فرمود و بعد از آن غرض سزاوار ملک
 از آن دو حد و شرف ممتاز بواسطه نور محمدی آن قوم را سرایه اکرام و
 پیرایه از گشت ملک و ملک رقاب جبار و قوم عرب شد و کردن
 سرکشان در بقعه ملک او در آمد و وصیت بفرزند خود کرد و بعضی لقب
 قریش بر او اطلاق کرده اند و مشهور در میان مورخان آنکه از اولاد
 نصر بن خیز از فخر عقب نامده و هو علم و بعد از فخر اولاد عظام او بصفات
 حمیده آراسته برین ترتیب بوده اند **غالب** و بعد از **غالب لوی**
 و بعد از **لوی کعب** و بعد از **کعب مره** و بعد از **مره کلاب**
 و بعد از **کلاب قصی** نام او زید و او جوانی بود بغایت عادل و قریش
 بملکوت در یاست او مایل و او را تا بخت قصی گفتند که باطل از طایفه
 قبول غلط

قبول غلط گذاشت و توجه خاطر خاطر بر قبول حق مطلق گذاشت و برین
 شریف روضه الاحباب او را قصی تا بخت گفتند که از کعبه پیر و ن رفته
 در قبیله قضاعه که قاضی یعنی بعد است از کعبه منزل گرفته بود و او را جمع
 نیز میگویند زیرا که قبایل عرب که در زمان استیلای خزاعه از کعبه غرقه
 شده بودند چون قصی بک آمد و آنرا از دست خزاعه انتراع کرد و قبایل آنرا
 جمع شدند و او را اندوه که هرگاه مهم گلی در میان قریش و قحشی آنجا جمع
 شده مشاورت میکردند و او ساخت و واضح رفاده و سقایه و حجاب
 خانه کعبه وی بوده و از آن شجره عالی ثمره بوستان مکرمت و اعطاف
 بخبر و جوی عبد مناف صدر نشین ریاض اعیان و اشراف گشت **عبد مناف** نام او مغیره است و در علو قدر و رفعت مرتبه درجات علیا
 عروج فرمود و از اطراف عالم مردم متوجه خدمتش گشتند و علم نزار و
 کمان اسمعیل و مفتاح کعبه در دست او بود و خدای تعالی او را چهار پسر داد
 باشم و نوفل و مطلب و عبد الشمس گویند عبد الشمس باشم توام تو که در
 و پیشانی هر دو بهم متصل بود و بشیر قطع کردند و عقلای عرب برین پیا
 گفته که در میان اقوام این برادران وضع شمشیر شد و الحق آنچنان بود

که هاشم جد حضرت رسالت پناهی و امیر المؤمنین است و عبد شمس جد بنی امیه
 و از میان فرزندان عبد مناف هاشم منظر نبوی شد **هاشم** نام و شصت بزرگتر
 فرزندان عبد مناف است و هاشم قبله گاه طوایف اطراف واکان بود
 و او را هاشم حبت آن گفته که در ایام قحط نان در کاسه شکسته خریدی ساخت
 و به مردم میداد بغایت صاحب جمال و نسبت بهایر اکابر قوم مثنی بر مدارج
 معارج جاه و جلال و بیج رکات و زکات آلوده نگشته بود و کار وونی از
 محمد بن اسحق روایت کند که حق سبحانه و تعالی هاشم را آن نور که در چهره اش لمعان افروزید
 اندوخت و به مشرف ساخت و با ملائکه گفت که او که پدید که من او را از
 زراعت یک کرده اندیم و لطف محمدی را در طلب او جاری کرده با گوشت
 و خون او بر آیم ختم و هیچ عالم از او کتاب او را نمیدی که دست مبارکش را
 نبوسیدی و او را چنان سپرد و عبد المطلب و اسدیده فاطمه و والده حضرت
 امیر المؤمنین و فاطمه و ابوسیف و کونیند امرو در روی زمین هاشمی نیست
 مگر از نسل عبد المطلب و چون طلوع نور محمدی از چهره مبارک هاشم بر عالمیان
 می یافت هر کس را او ختمی بود و به نسبت و جمال لایق بودی طلب دولت
 مزاجت بجانب هاشم می شناسف سلاطین مایل به تعجبی بودند و صورت
 غنی نسبت

غنی نسبت تا آنکه سلمی بنت عمرو بن زید بن لعی بن عامر بن الحارر از جبال آورده
 و او به عقل و حلم و جمال فصاحت و حیده زمان خود بود و نور محمدی اشغال فرمود
 از مهر حبه بیت الشرف سلمی صفا بار پشانی و افصح الانوار عبد المطلب را نشین خست
عبد المطلب نام او شصت است و چون وقت ولادت معوی سفید و سرلر بود
 او را بشیب نسبت کردند و کنیت او ابو لکارت است که عادت است اولاد
 او بود و کل خانه بدست او آمد و منصب حجاب خانه کعبه و سقایه برای او مقرر
 گشت و اهل مکه تمام مطیع او شد و تقویم و احترام و باقصی الغایه مینمودند
 و گاهی که قوم را حادثه پیش آمدی در قدم او بکوبن بشیر میشد و او را در دعا
 بحضرت حق جل و علا وسط هر سه دعا می ساختند و بواسطه نور محمدی چنان دعا
 ایشان در پس پرده اجابت روشن میگشت و جهت کفایت مهمات
 خود اعراب قربانی میکردند و خون در روی بت می مالیدند و عبد المطلب نزدیک
 بت نمیکرد و تقویم نور بغایت میکرد و در خواب بکفر جاشی ز نزم نامور شد
ذکر وقایع نزم انجیا نشستن عبد المطلب بت بفرمان کاشق بعد از وفات حضرت
 اسمعیل ثابت که اسن اولاد بود و قائم مقام شد و چون او وفات یافت و اولاد او
 صفارمانند پیر مادر او مضاض بن عمرو جو همی حاکم کعبه شد و نمیداد و اقبل آورد

و اولاد اسمعیل جیب مصهرتی که در میان بود ملاحظه جانب او میکرد و اولاد او
متفرق شده در ملک ساکن گشته و چون مدتی برین گذشت و از قوم جبر هم نشناختند
در حقوق خانه و اعمال و اسباب خاصه ایشان را و اولاد اسمعیل شکر کشیدند و تفسیر
انجام میداد بر آن قرار دادند که طایفه جبر همیشه که را با اولاد اسمعیل که از مدتها با حال و اتفاقا
خود از آنجا انتقال نمایند و عربین حارث که بر پیشانی جبر هم بود از غایت
حسد و حسد او را از آنجا که خانه برگرداند و با او آمیزش و طلاقه اسفند یاز فارسی بهر طایفه
فرستاده بود و با سلاحی چند که در خانه بود در چاه زهرم انداخت و آنرا انباشته
علم نقل از آنکه مبارکه برافراخت و چون دولت عبدالمطلب رسیده در خواب
دید که گفتند احقر منم و سرانم یعنی بروم و تحقیق بود تا آنکه باز در خواب دید
و معنی آن دهنست که مقصود کند چاه زهرم است اما موضع آن نمیدانست
و موضع آنرا نیز در خواب باو نمودند که در میان اساف و تالاب است و مورچه است که
کلان سیاه و سفید متقارر در آنجا انداخته و چون عبدالمطلب باین خبر خود را
که در آنوقت غیر از او پسر نداشت با موضع آمد و آمدن کلان و تقارر مورچه
مورچه نهادن روی نمود و خواست که بحفر چاه شغولی نماید و قریب حاضر شدند
و آغاز حفر نمودند و عبدالمطلب و حارث بر ایشان قیام کردند و چون بحفر رسیدند
گشتند

گشتند آشیای مدفون پیرون آمد و آب ظاهر شد و عمارت از آن تقدیم رسانید و چون
از یاد و مناسبت و مخافه عبدالمطلب گردید و ذکر کرد که اگر خدای تعالی او را ده پسر
و یکی را قربان کند و واقعه فیل که کریمه **الم ترکف فعل ربک صاحب**
افیل از آن خبر میداد و در وقت او واقع شد مشهور است که چون بغر قدوم آن
همیون مخبر حاضر گشت گفت که شریف کو قناعت چانه می آید و چون ملاقات
کردند عبدالمطلب از تقطیع بسیار که در آن سبب آمدن استفسار نمود و گفت شتران
مرا رانده اند با نجبت آمده ام آن شخص گفت من مکان بروم که تو قناعت
خانه خدای خود آمده گفت نه من خداوند شتران خودم و غم آنجا نیست خانه
خداوندی دارد اگر تواند که کفایت شتر شکر تو کند از خانه خود فوالمرام و الا تو
دانی و شتران خود را گرفته باز گشت و آن قوم ذلیل گرفتار **ایا یل یلیم**
بجارت من سبیل گشته نقد زدند کافی
در حوالی حرم پیر و منوراه بودی عزیمت و گریز نزد عبدالمطلب چند عورت
داشت اول یعنی نام عورتی خواست و از او بگویند بله چون متولد شد و آنرا زن
پیر و بعد از آن سعید را حاکم کرد و عباس و خسار و عاتکه و جو و آند و او نیز بمردود
بالد نب و سبب را نکاح فرمود و خسار و جمل و صفیه تولد نمود و بعد از آن در خواب

عمرو بن
دید که فاطمه بنت عمر بن مخزوم را بکلیح کرد و چنان کرد و
صدناقه و ده دقیقه طلا کا بن ساخت و ابو طالب برده و امیر تولد
کردند و زوری از شکار بارگشت آب ز فرم آشامید و بخانه رفته با فاطمه
صحت داشت و نور محمدی مستقل گشت و عبد الله بوجود آمد **عبد الله**
روایت کند که در وقتی که او تولد شد علای نصاری و یهود شام نشسته
و سبب آن بود که جیه صوف سفید که یکی علیه را در آن شهبید کرده بودند نزد
ایشان بود و در کتب خود دیده بودند که هرگاه درین جامه خون آلود
خون تازه کرد و دو قطره قطره فرویز و آن روز پیر محمد صلی الله علیه و آله
و سلم متولد خواهد شد و چون قطره خون از آن جامه شاپه کردند یعنی
متیقن ایشان گشته بلکه رفته که او را اهلک کند و حق سبحانه تعالی او را قتل
نمود و ایشان خایب و خاسر باز گشته و کوب اقبال عبد الله روز بروز
طلعت سوز و عالم افروز گشته حسن و جمال همیوش بر تبره رسید که حسن
یوسفی از آن نشانه کردید و دختران بکر نیز از آن نشانه و فکر سبزه راه او می رفتند
و خود را بر عرض می کردند چون خاستی که با او سخن کند اما که بصورت غریبه
بر ایشان ظاهر شده و خون ک می شد ندو مجال سخن نمی یافتند و بخانه های خود
می نشاندند

می نشاندند و چون عبد المطلب نذر کرده بود که اگر خدای تعالی او را ده فرزند
و یکی را قربان کند این واقعه را با پسران در میان آورد و همه بطبع و تربیت
قبول کردند و عبد المطلب از اطاعت ایشان بغایت مسرور شد و در میان
فرزندان قرعه انداخته بنام عبد الله برآمد عبد الله مظهر نور نبوی و تجلی
محبت عبد الله در دل پر بغایت قوی بود و عبد الله با وجود حسن و جمال
بر یور شجاعت و تیر اندازی و زینت فضل و کمال آراسته بود و عبد المطلب
چاره نیافت و از آن محل روی بجانب قربانگاه تافت و قریش خبردار
شدند و از پی رفته مانع گشتند و گفتند که گمانه ایست که قرین جانی دارد و بگناه
او را مردم در میان خود عظیم تر می دانند و این مشکل نزد او تواند شد
نزد او رفته و واقعه را بازگفت گفت شمار وید تا من انشب واقعه را بقرین خود
گویم و شمار افراد جواب دهم و چون صبح نزد او رفته گفت ده تیر در
یکجا بنشینید و قرعه بر عبد الله و تیران افکند اگر بر تیر افتد آنرا قربان کنید
اگر بر عبد الله افتد آنرا ده و یکم زبیده کنید تا وقتی که قرعه قربانی بر تیران افتد
و چنین کردند تا در دهم نوبت که عدد تیران بعد رسید قرعه بر تیران افتاد
و بان نیز خاطر عبد المطلب مطمئن گشت تا چند نوبت قرعه زدند تا رایفته

به نوبت بر شتران آمد شتر از زبان کردند و قول حضرت رسالت پناه علیه السلام
که **انا ابن الذبیحین** اشارت به یحیی و عیسی است و از آن روز باز
دست کامله در میان عرب حد شتر شد و ظهور این واقعه در میان جمهور موجب یابی
قدر و غرمت بنو عبد الله گشت و او واقعات غریب میدید و از شایسته خان
بر میشتید از جمله کار و رفتی رویت میکند که اگر گذارش به تجانه اقدادی لات
غری باو رفتی باو نشیبه باو از گربه که بار با تو کاری نیست یا عبد الله که نور
محمد در تو ستود و است و مملکت احسانم بدست مبارک او خواهد بود و **حکایت**
کنند که روزی عبد الله بصید رفته بود و نو دگر از علای اهل کتاب از شام با شتر
زهر آلود که بقصد عبد الله آمده بودند او را شنای افتد و به بن عبد مناف بدین
والله حضرت رسالت پناه نیز بصید بود آن حال را چون دید و اعین خود کرد
آن قوم عبد الله را شفاعت نماید با ابدادی فریاد میابد که کرد که لشکر دینی
ظا هر شده ایشان را از عبد الله دفع کردند و چون این حالت از عبد الله دید و خاطر
او کردید که آمدن را با و عقد نماید تجانه آید با اهل خود و صلیت و بدو خوش نیزین
امرا را پسندید و علی الجلیع عرض عبد المطلب رسانیدند و چون آمدن بعثت عقل
و جمال و کمال از دختران قبا محمدا و بهزار شرف از هر طرف بر همه سرفراز

بود عبد المطلب قبول آن کار نموده از دواجی که خطبه آدم در بر و عالم مقدم آن بود
از پرده غیب چهره گشود و ستر یکب عناصر که حکمت الهی هر یک با دیکری ممتزج
شده بود و از غیب الغیب **انی اعلم ما لا تعلمون** امر در ظاهر گشت ابواب حجب آید
که بظا هر شمس مهر و ماه بود اکنون دست عنایت پرده خفا و ستر اخفا از روی
انها بر گشود معادن و موالید طالع است که مقصود از وجود ایشان حیثیت
زین و آسمان اکنون شناخته که علت غائی ایجادشان کویست صبح حد اوقات این
در آمد خود را در پای عاقله انداخت و شام ظلمت نشین خلوتخانه خود را در حلقه
بر جسم پرده واهی بسواد زلف حور مشکین صاف علان حاجب و ابر بر روی
در قرار یافته و حوران بر روی حلقه برسم پرده داری شناخته که کار حلقای خود
بان بزم سرور رسانند و ارواح انبیا بهر اشی جبریل اویسد همچون فواح برسم
نثار بر فوق مبارک منکوحه و ناکح افتادند دست ایادی **یا عبد فوق ایحیی**
دست بدست شان داد و غنچه مبارک در حلقه قدسیان علا اعلی افتاد و **یا حیی**
اشب که نال بخت شد نیزه طوبی ز شرف بدیده چشم **یا حیی** نام اگر هزار کار است
و می سج اگر هزار شایسته **خداوند** بخدا که بیخ سیر **بوی** که بعد از زده ویر
ز سر کار شد که چون بود که شرب و شوشن بکین سخن بود **یا حیی** هم هر شسته گشتش

که چنان بود این سرگشته شد بر دوش سر که غیب از آن نمی ملک بودند
قضا و قدر است این قدر که کائنات چیست ایجا بشر را نه نطق ماه و افلاک کوکب
غریب و بجز آن در تاق که از نور آن کوکب با ساراه بر و احسان کوکب
رسد اوقات کان نور خدائی ز سرخسته جهان از آشنائی بتابد نور شرع از درویش
شود آینه حق عرش تارش الهی از نرم افزاری نو به باشد بدل ده بکار
شمنای کدین دستور دارد جانشین توی زان نور دارد ز غلظت کاری گشت گشت
نور بدل عرش برده دارد گمانی کن از هر ناپسندگی ز اخلاق بی کن مبره
رخش را نیز غلظت زداد دارد نورش عدل دین مقتدر دارد جهان را از نور آن دست
که از مدی شود نور علی نور شیخ و عیسی در ظهور غریب آثار در زمان عالم بودن آری
فما روقی بجلایه و برید شفات ارباب سیر و رواب اصحاب خبر از انکلا
نور باری مظهر حضرت خیر البشر چنین گفته اند که در اواسط ایام تشریف یاب و شب
عرض آن سال آن نور سلام پناه از بعد الله بانه منتقل شد و در آن شب
در ای هشت راکشاند ملائکه شاد گشته جبرئیل علم سبزی بر بالای کعبه نصب کرد
و جمیع بقال را مژده دادند که نور محمدی در رحم تواریق تا بهترین خلایق بهتر
امم مبعوث کرد و صاحب بیان روی زمین سر کنون شدند و سر بر آئین گشت

چهل شبانه روز چنان باز و شیطان فریاد میکرد و شیاطین پرسیدند که چه واقع است گفت
آمنه محمد عالم شد و او مبعوث خواهد شد بشیر قاطع و رسوم بت پرستی برافشا
و ابن عباس گوید که حق سبحانه و تعالی در آن شب دواب روی زمین را گویاست
که گفته که بخدای کعبه که نطفه محمدی در شکم مادر قرار یافت و او چراغ دنیا و
امان روی زمین خواهد بود و تحت پادشاهان عالم سر کنون شد و زبان ایشان
از نور از حدی حکم عاقل ماند و خوش مبارکباد هم گفته و اصل تنبیه یکدیگر کردند
و خطی که در میان قریش بود بسبب مبدل گشت و آنرا لراسته الفج گفته
و آنحضرت نه ماه در دست و شکم بود و آمده گفت که من اصلا تعلق که حالات
را می باشد نه شتم داشی غیر از قطع حیض ظاهر نبود بعد از گذشتن شش ماه در
میان خواب و بیداری مرا گفته که تو آتقنی سید این امت و پیغمبر ایشان چون
ولادت اند و یکشنبه همان کس آمد و گفت بگو عیذ بالله لعل واحد من شتر کل طهر
حاصد و او را محمد نام کن و هم آمده گوید که در وقت حمل در خواب دیدم که نوز
از من جدا شد که جمیع عالم متور شد و بروایت اصح عبد الله و امینه را نیز آن
حضرت فرزند نبود و آن حضرت و شکم بود که عبد الله و مدینه از دنیا رفت
و میراث کنیزی ام ایمن نام و پنج شتر و چند کوفته ماند بعضی در حین و نیت

پدر آنسر در اینست ما به یافت ما به یاد و ما به گفتند الحمد لله الذی فرج من ظلم
 العدم نوریه لهدایه العرب والعجم و شرفا باتباع دینا المکرم صلی الله علیه و آله
 و ذکر ولادت با سعادت و ظهور بعضی امور از خوارق عادت یا ایها الناس
 قد جاءکم الحق من ربکم فمن استدی فانما یتدی نفسه من خالقنا فیصل فیما
 و ما انما علیکم وکیل جمهور اهل سیر متفق اند که ولادت آنحضرت در سال فیصل
 و بر دایت اشهر در دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بود و دفع بیضی را علما
 داخل علامات نبوت گشته اند و چون نقل نطفه در عرفه یا در ایام تشریق
 تحقیق یافته و بودن آنحضرت در رحم نه ماه کامل ولادت در ربیع الاول
 فی اشد کربا که گویند که کفار نمی میکردند و ما بهما را جنت مصالح مهمات
 خود بیکدیگر میدادند و بعضی مضان نیز گفته اند و این توان نقل نطفه موافق
 می افتد اما جمهور بر ربیع الاول اند و از امام محمد باقر علیه السلام و جمیع
 الاول مرویت و از ابن عباس روایت کنند که گفت تولد پیغمبر در روز
 وحی و وضع حجر الاسود از آنحضرت در محل خود و هجرت از مکه و نزول
 بدرینه و وفات تمامی در روز دوشنبه بود و حکمت ولادت و وفات در یک
 روز آن باشد که روز ولادت را مبارک دارند و روز فوت را شوم نمائند

و ولادت بعد از طلوع صبح پیش از آفتاب بر نعم ابو معشر بلخی بطالع جدی در مکه
 در سرای محمد بن یوسف در کوچه رقاق المولد شعب بنی هاشم بود و فاطمه بنت
 عبد الله ثقیفیه روایت کنند که در وقت ظهور آثار حمل سارا نزدیک شدند
 که گمان بردم که بر سر من خواهند افتاد و چون ولادت شد نوری از وی جدا
 شد که خانه و سرای محض نور شد و اینجاست و الا نوار ساطعه و الحق
 یظهر من معنی من کلم و در آن شب دریاچه سار و خشک شد و آن دریاچه در
 محلی بوده که حالا شهر سار و در آن محل است و آنکه در فارس مرد و چهار ده کنگر
 از ایوان کسری افتاد و از شقاوت خوف مرویت که گفت که من
 قابله آمدم بودم چون آنحضرت بدست من آمد آوازی شنیدم که بر خنجر
 ربک و از مشرق تا مغرب نورانی شد بعد از آنکه یکم کردم نطقی و ترسی
 بر من طاری شد و روشنائی بعد از آن از جانب راست من بدید گشت
 شنیدم که گوینده گفت کجا بردی او را دیگری گفت بغربش بردم و بجای
 بقل متبرکه که رسانیدم و همچنین از جانب کی گفت و جو شنید که بشترش
 بردم و بیعت مبارک رسانیدم و برابر ایمن خلیل عرض کردم بر سینه خودش
 گرفت و دعای طهارت و برکت کرد و ذکر اول نفلت که در آن شب توحی

از ملک بجای نرفت آینه از چشم جنیان مأمور بودند و آینه گوید که وقت
 در آواز می شنیدم از آن و هم کردم و دیدم که گویا بال مرغ سفید بر سینه
 من مالیده شد و ترس نهاد آنگاه ظریفی نزد خود یافتیم که شریقی داشت
 که شیر خیال کردم بیا شامیدم مرا اطمینانی حاصل شد و هم آینه گفت که
 چون آنحضرت بر زمین آمد و سحاب زمین نهاد و سر سوی آسمان کرد و در آن
 در آمد و انکشتار افروخته اشارت بسایه میکرد چنانکه گویا تسبیح گوید
 و هم آینه گوید که چون آنحضرت متولد شد ابر پاره سفیدی او را بخود ضم
 کرده از چشم من غایب ساخت شنیدم که منادی میگفت که وی را در
 شرق و غرب زمین بگردانید و در مواالید بنیاد اید تا دعای برکت او کند
 و او را جامه عت خف پوشانید و بر اهل دریا بگذرانید و برابر ابراهیم عرض
 کنید و بعد از خط او را در قطعه صوف سفید چون برف چیده آوردند و بر
 صوف پاره سبز نهاده بودند و کلیه خیز در است او گویند که گفت که محمد علیه
 نبوت و حضرت و خوانه تا در آن گرفت بعد از آن ابر پاره دیگر او را بخود
 ضم ساخته زیاده از او لگت کرد و گویند که میگفت بریده جمده را و او را در خط
 زمین بر روحانیان انوار عرض کنید و او را در دریای اخلاق انبیا خط

و مید و س کس بر من ظاهر شدند و ابرق داشت زمره و مرغ بآلی می آوردند
 و آنحضرت را در آن داشت هفت بار بستند و در حریر پاره چیده و جمده ابر
 سیر برانند که آنحضرت خاتون کرده و ناف بریده متولد شد عبدالمطلب گوید
 که من آن شب در کعبه بودم دیدم که چهار دیوار خانه بآلی می آید
 شد و آنجا میجورفت و باز بجای اصل خود آمد و یکسری از دیوارهای خانه شنیدم
 که گفت الله اکبر الله اکبر رب محمد المصطفی الآن قد طهر فی ربی من الخاس
 و الله جاس المشرکین و تبان که کرد خانه کعبه بودند پاره پاره می شدند و می افتادند
 آینه گفت چون آنحضرت متولد شد شخصی تعاقب می نمود چون نخل خرما آمد و مرا گفت
 که تا سه روز او را با دلا داد آدم منهای و چون عبدالمطلب بدین آنحضرت
 آمد من حال را باز گفتم و گفت او را بمن منای و الا خود را یا ترا میگویم من
 گفتم در آن خانه است و چون بآنجا رفتم عبدالمطلب گوید که شخصی با عظمت
 بر من ظاهر شد و مرا منع کرد و گفت تا ملک از زیارت او فارغ نشود تا
 راه او دیدن او نیست روایتی آنست که چون عبدالمطلب آنحضرت را
 بعد از آن بدید آنحضرت را بکعبه برد و محمد نام کرد و در کعبه بستاد و چندی
 مشغول شد گفت و تعریف آنحضرت کرد و بنزد آینه آورد و بجای نرفت و می

وصیت کرد و بر آنکه اسمی مبارک آنحضرت که در کتب سماوی مثل بر جف آن
حضرت از آنچه صاحب جبرج الدرر قدس سره بالغیر نقل فرموده اند و در
و این حدیث از مرویات ایشانست ان لی سائرنا محمد وانا احمد وانا الماحی الذی
یحی القلوب الکفروانا الحاشی الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب العاقب
الذی لیس بعدی فی حدیث صحیح متفق علی صحته **ذکر احوال رضاع آن آفتاب**
اوج اعتقاد ارتقاء جمہور علمای سیر و تواریخ بر آنند کہ اول کسی کہ بدولت
رضاع آنحضرت مشرف شد ثویبه بود و ثویبه حمتره بن عبدالمطلب و ابو سلمه غزنی
و عبدالمطلب بخش را شیر داده بود و از بچگی بآن حضرت و اینها احوال و احوال
متحقق گشته بود و بعضی بر آنند کہ بعد از آن ثویبه شیر داده و بعد
از آن حلیمه بارضاع آن حضرت مقرر گشت و دستور چنان بود کہ اشرف عرب
فرزندان خود را بر وضع میداد و جهت صلاح عورات خود و نشوونمای فرزندان
بهترین آب و هوای که در مواضع مرصعات بودی و در بهار و خریف
عورات از قبایل باین مهم کعبه می آمدند و اطحال اختیار کرده می بردند و حلیمه
بجحدیه بازمان قبایل آمدند و سایر زنان فرزندان اختیار کردند و او
ملول بود کہ رضی نیافتہ بود و عبدالمطلب باو رسید و گفت فرزندی دارم ایامیت

حال

اختیار

اختیار میکنی و در رفت و باشو هر خود مصححت دیده آمد و عبدالمطلب را بقبول فرزند
خبر داد و چون بچاند آمدند آنحضرت را باو نمودند چشمتش از دیدار مبارک
آنحضرت منور گشته جمالی دید کہ کریمه لا عین رات حلیمه افزای مایه فرخنده
سیمای و صادق **ما ہذا البشر الا انت ہذا الالک کریم** چہرہ آرای رخسار مستغرق
اوست از روی مسرت ہرچہ تا مآثر اختیار رضاع آن سرور کرده از آمدن و عبد
المطلب دستور فرمود آنحضرت را ہمراہ نزد شوہر خود برد و شوہرش نیز
بمشاہدہ جمال آفتاب مثال آن حضرت مشرف گشتہ مرہم شکرگذاری ببارگ
بجائی آورد و چند روز کہ در مکہ بود ہر روز بجلالت آمدن و وقایع ایام حل
و شب ولادت آن حضرت را آمدن شرح میداد و وصیت می افطت و رعایت
حال فرخندہ تال آنحضرت میکرد و چون حلیمہ مرہم کرد امور غریبہ از
توانا شدن در از کوشش کہ محل آن حضرت بود و فریبہ بر شیر شدن کوسفندان
و چہار بایان خود و قوم خود مشاہد میکرد و حلیمہ رویت کند کہ آنحضرت ہرگز
بر جامہ و فراموش خود غایط و بول نفرمود و ہر گاہ بچہ ہستم کہ دان بک
آن حضرت را از شیر پاک سازم از غیب بر من سبقت میکردند و چون آن
ایام رضاع کہ مدت دو سالست چیزی باقی نماند آن حضرت را بر شوہر تہنیک آورد

در روایتی بآمنه سپرد و با انواع مکارم و عطایای عبدالمطلب بهره مند گشته مراد حجت
 کرد و روایتی آنکه از کمال محبتی که با آنحضرت داشت بآمنه گفت که از دایمی که
 می ایستم بگذار تا آن حضرت را همراه برم تا نیک قوت گیر و کلانتر
 کرد و بعد از آنش بیاورم و بتو سپارم و آنحضرت را همراه برود و بعد از دو سال
 یا سه سال باز آورد و واقعه شق صدر بر سینه یا در نوبت اول یا در
 نوبت دوم یا در سال ششم یا دهم بوده و چون بر سینه ائمه علیهم السلام
 تصحیح نیافته اقدام بر تفصیل آن که مردی این فرقه نباشد ننمود و توکل
 علی الودود و چون حلیمه آن سرور را نزد آمنه آورد و نگاه داشت آنحضرت
 بام این کنیز مورقی آن حضرت مفوض شد و پیشش سالکی با هفت
 سالگی آمنه آنحضرت را بام این بدین اقوام خود بدین برود و بعد از نگاه
 مراجعت کرد و در منزل ابو آمنه وفات یافت و بهانجا او را دفن کردند
 و بر روایتی بعد از دفن یا قبل بکلی نقل کردند و **تاریخ سال طاع** از ظهور آن نور
طاع چون آمنه وفات کرد حفظ حال آنحضرت را جبریز کو ایش می نگه داشت
 و او را عظیم کرامی می داشت و بی آنحضرت طعام نمی خورد و بعضی از قبیلہ بنی
 یثرب که بعلم قیامت مشهور بودند عبدالمطلب را خبر دادند که شبیه قدیمی بقدیم

حضرت ابراهیم که در مقام ابراهیم ظاهر است قدم محمد است و عبدالمطلب یا
 ابو طالب گفت که بشنو که چه میگویند و از آن روز باز ابو طالب را محبت آن
 حضرت زیاده شد و درین سال رقیقه بنت ابی ضحی بن یاسم در شیت
 خشک سال و قحط خواب دید که کافری گفت ای کون قریش پیغمبری از شما
 مبعوث خواهد شد و وقت خورشیدن ستاره شرفش نزدیکش طلب
 باران کنید به پند که در میان شما بلند بالای سفید اندام پی بلند تازه روی
 که مژده چشم وی دراز بود با فقر و حسب و نسب کیت تا با فرزند خود دعای
 باران کند و چون این خواب در میان قوم مذکور شد رقم این نشانها بر چهره
 عبدالمطلب کشیدند و عبدالمطلب قوم بیرون آمدند و بکوه ابو قیس رفتند
 و عبدالمطلب آن حضرت را بر دوش خود نهاده بوسیله آنحضرت دعای
 باران فرمود و سحاب بکرمت آلتی متعاطی گشته قبل از آنکه به بیت الحرام
 رسد و در آن کشت **تاریخ سال طاع** من از ولادت نبی فی الدنیا
تاریخ سال طاع ثلث عشر میلاد آن سرور و پیش از درین سال عبدالمطلب
 وفات کرد و وصیت یا بکلم قرعه که میان ابو طالب و زبیر رفیق کفالت آن
 حضرت متعلق با بو طالب شد و نیز گویند که آنحضرت را خنجر را خنجر

و خود کفالت ابو طالب را قبول فرمود و ابو طالب بقاعده عبد المطلب بنحوی
شریف آنحضرت سفره نینداختی و اگر واقع شدی بنحوی آنحضرت برکت نبوی
و خورندگان از آن طعام سیر نکشتی و ابو طالب خطاب با آنحضرت کرد گفتی و الله
انک لمبارک و آیات فصاحت آیات در روح آن حضرت میفرمود **نظم**
و حق این امر بحکمة قد العرش محمود و هذا محمد و حسان ثابت بیت در اصفاف
کردن قضین آن بیت نموده **پ** الم تر ان الله ارسل عبده نبیا و انسلح
و قریب نوات احوال انصافات از سال سیزدهم تا بیستم
درین سال که سن همیون آن حضرت بدوازده سال و دو ماه و دو روز
رسید ابو طالب غرم تجارت شام کرده و اعینه نداشت که آن حضرت را
همراه برد و آنحضرت فرمود که ای غم مرا بک و امیکنداری پیری و مادری
ندارم و همراه تو می آیم ابو طالب رقت کرده گفت و الله که از وی
مفارقت نکنم پس اتفاق آن حضرت عالم و چون نواحی صومعه
بجیرانی را به رسیدند و بنابر آنکه از کتب جمادی معلوم کرده بودند نظر
قدوم پیغمبر آخر الزمان می بود و در باب تحقق ظن بجیران این امور واقع شد
از جمله در محلی که قافله بعقبه که نزدیک صومعه او بود بالامی انداختند که سنگها

شکل
نحوه احوال بنده گفته که السلام علیک یا رسول الله و ابری را که بر بالای سر
مبارک آن حضرت سایه میکرد و مشا به نموده بود بدلائل محقق شد که پیغمبر
آخر زمان درین قافله است تیسر طعامی کرده اهل قافله را اطعام نمود و آن
آنحضرت را با سدهائی او حاضر کردند و در مجلس اطعام نیز وقوع میلان
آن حضرت و بعضی قراین دیگر که از کتب دانسته بود مومکده حقایق و
کردید و چون از طعام فارغ شدند ابو طالب را نگاه داشت و پرسید که اینچون
چگونه است و معلوم نمود که برادرزاده دوست و در باب محافطت آنحضرت
سفارش بسیار بجای آورد و متوجه آن سرور شد و آن حضرت را بمات و غری
جست ازمایش سوگند داد و آن حضرت تنفر فرمود و گفت بجدا سوگند که در
میان هر دو مشائنه و فشانه بطلان بیست است و شکل مهر نبوت را بیان کرد
و آنحضرت فرمود که هست بجز گفت که اشتهد انک رسول الله صفا و رایت
النت که بالتماس بجیر آنحضرت گفت را و انموده بجیر امر نبوت را بوسه کرده
و بآبی طاب گفت که این شخص پیغمبر آخر زمان است و ظهورش روی همه عالم بکشد
و درین باب سخنان گفت و از رفتن شام جهت دغدغه بدخواهی جمودان
سخ ابو طالب فرمود پس متاع خود را در بصری حسب الدعا فروخته بکجهت کوه

وقایع سال پست و پنجم چون این سال در آمد ملائکه بر آن حضرت
 ظاهر شدند احوال سرور و ایامیکه می نمودند آن حضرت بجمع خود ابوطالب گفت
 که شبی سه شخص نزد من آمده نیک نظر کردند و گفتند دوست اما هنوز وقت
 ظهورش نرسیده و بعد از آن باز گفت که نوبت دیگر یکی از آن سه است
 بر من حمله کرد و دست شکم من در آورد و من حیرت آنرا در یافتم ابوطالب
 آن حضرت را نزد کاظمی طبیب برد و شرح احوال کرد کاظمی نظر با ضیاط در
 اعضا و بیا و بین الکفین آن حضرت کرده گفت که آواز مرض عیب کس است
 و شیطان از وی دور است و اینحال دلالت بر آن دارد که ملائکه دل او را تشریف
 میکنند **فکر حالاتی که در سال پست و پنجم بوقوع انجا میرد و عقد حضرت**
محمد بن ابی بکر در آن سال بنا بر فقر ابوطالب و التماس او از
 فرمود که از خدیجه مال مضارب بکفایت تمام تجارت فرماید قبل از آنکه آنحضرت
 بخدیجه بگوید او شنید و چون از کمال امانت آن حضرت را محمد امین بگفتند
 اعتماد کلی بر آن حضرت داشت که نزد آن حضرت فرستاد که و همی دارم
 که مالی بدو بدهم تا بر هم مضارب بشام بری و از سود او هر چه خواهی برگیری و تمه
 بمن دهی آنحضرت بعد از مشاوری ابوطالب قبول نمود و بر قاف میسر

غلام خدیجه و بر داتی خدیجه که خواهر زاده خدیجه بود و غنیمت کردند و در راه
 شتر خدیجه انک شد و بدعی آنحضرت صحیح شدند و خدیجه ایالات او دید و در ح
 صومعه نشو و راهب در سایه درخت خشک در آمد و اندرخت خرم گشت
 و راهب از بام صومعه بید و گفت در پای این درخت نشیند الا پیغمبر را
 پیش آنحضرت آمد و بلمات و غری سو کند داد و آنحضرت متفرک کردند و دست
 او صحیفه بود در آن و در روی آن حضرت میداد تا گفت بخدای که این صحیفه
 فرستاده است که این اوست و خدیجه از سخن راهب و غرضه کرد که مباد خدیجه
 آنحضرت نماید قوم را بخواند راهب از جمعیت مردم کریمه بصومعه رفت
 و گفت سو کند بخدیجه که در صحیفه یافتیم که این کس رسول رب العالمین است
 و خدیجه را بسی در محافطت آن حضرت فرمود و گفت اکثر دشمنان
 او بیود باشند از ایشان خبر کن و اسرار مرا پنهان دار و آنحضرت
 در بصری متاع تجارت با ضعاف سود بمردم فروخته بکه مراجعت
 فرمود و در الوقت خدیجه در منزل خود نشسته بود آن حضرت را دید که
 می آید و در مرغ سایه بر سر آنحضرت انداخته اند چون میسر به خدمت آمد
 از حال مرغان پرسید و او گفت با محمد همراه بودند و سایه میگردانند و نشو و راهب

و باقی حالات را عرض کرد و خبر داد و غرض از آنست که آنحضرت بسیار شرفیه
 بنت مینه را نزد آنحضرت فرستاد تا ترغیب که افندی کرده خبر قبول آنحضرت
 را بخند که آورد و ساعت اختیار کرده عمر بن اسد عمر خود را حاضر ساخت و آنحضرت
 همراه ابوطالب و محمد و بعضی از اعیان خود آمدند و خبر گیری را با آن دست غطفی که
 عقدی بود که واسطه عقد ظهور ایمه محسوبین و تا منقرض عالم نتایج این روز
 عظیم الاتبعی در عالم جاری خواهد بود و شرف ساخت و ابوطالب بن خطبه سخن
 شرافت خاندان و وصف حضرت رسالت و نقص مال دنیا بخواند و آن عقد
 همیون بصدای پست شتر منعقد شد و خبری که گفت که یا محمد عمر خود را بکوی
 که از شتران تو شتری بخر کن و مردم را و مردم را طعام ده و بپایان
 کردند و کنیزان خود یک دفعه زدند و قص کردند و همان روز زفاف شد و پنجم
 بان و ملت بسیار خوش حال شدند و ابوطالب فرح بسیار کرد گفت الحمد لله
 اذهب عنا الكرب و فرح عنا الهموم **میان مجلسی از سال سی و نهم تا ظهور**
نبوت آن حضرت علیه السلام و غیره **خاندان کعبه بعد از آنند** ام ثقات
 روایت سیر خیر البشر از محمد بن اسحق روایت کرده اند که خانه کعبه سقف داشت
 و ارتفاع دیوار آن قد آدمی بود و بریل و بران شده بود و آنکه خانه کعبه چار

میان

میان خانه بود و آنرا بعضی فرزندان قریش اتفاق کردند و یک کشتی که در آن قمل
 در نوامی جده شکسته بود و مقدم اهل کشتی با قوم نام بنای ماهر بود و بنای
 او خانه را سا خسته ارتفاع دیوارش پست و درغ مثل برشستون و حجر را
 بیرون گذاشتن و چون محل وضع حجر الا سوده اقام نزاع کردند که هر یک
 میخواهند که سنگ را ایشان بردارند و بجا نهند ابو ایمن قریش بود قرار
 داد که هر کس از در مسجد الحرام در آید بقول او عمل کنیم و آن حضرت در آمدند
 و همه گفتند جاء الایمن و بجا کم او را ضمیم و آن حضرت ردای مبارک گسترده
 سنگ را برانجا نهاد و فرمود که اقوام دست در آن زده برداشته و چون بیایگی
 رسید آن حضرت دست مبارک خود بر جانش نهاد و روایت کازرونی حضرت
 ام المومنه فاطمه زهرا در آنال نور چنین مبارک عالم آرا گشت و بعضی درین
 باب اختلاف دارند بنا بر اینست که در سن مبارک آن حضرت مخالفت مذکور
 خواهد شد و ذکر وقایع سال **چهلیم** **بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله**
و سلم متفق اهل سیر و خبر است که چون سال چهلیم بران حضرت تا ششم
 جسم همیون آسمش بخلعت فاخر و **ما یسلک الا کافه لانتاس**
 انس و ستیاس یافت و قبل از آن اسرار بران نبی مختار ظاهر گشت چون

که ششم علم

حجر و شجر میگذشت السلام علیک یا رسول الله می شنید و گاه آوازی می
 شنید که کسی گوید یا محمد و پیچکس را نمیدید و حال خود را بحدی میگفت که من
 می ترسم که مرا آفتی رسد و خدا بگوید که خدا بخیر برای تو نخواست باشد
 و مدت هفت سال روشنائی میدید و آن شاد و میبود و بعد از آن غلظت
 را دوست میداشت و در غار حرامی بود و چون دغدغه دیدن اهل خود در قریه
 آمدی و اهل خود را دیده و زاده بر کفنی و بنهار رفته عبادت مشغول شدی
 و قاضی خضد در شرح مختصر این حاجب گوید که بعضی برانند که عبادت آنحضرت
 بشریعت نوع بود و بعضی بشریعت ابراهیم گویند و قومی بشریعت موسی و بعضی
 گفته اند و بعضی گفته اند که عبادت آنحضرت قبل از نبوت بتابع شریعتی
 ثابت نشده و چون سال چهل و یکم در آمد بقا عده معهود بکار رفت عبادت
 قیام نمود و اول محلی که مورد وحی گشت را بود و آنچنان بود که حضرت جبرئیل
 بر آنحضرت ظاهر گشت و گفت اقرأ آنحضرت فرمود ما انما نقاری تا سه نوبت
 بعد از آن جبرئیل آن حضرت را فشرده چنانچه تنگ آمد بعد از آن بفرموده **اقرا**
بسم الله الذي خلق الانسان من طين اقرأ بسم الله الذي علم
بالحق علم الانسان علم يعلم و جبرئیل گشته پابزمین نزد چشمه آب ظاهر شد

و فرمود ساخت

و فرمود ساخت و آن حضرت را فرمود تا وضو کرد و جبرئیل پیش رفته نماز گذارد و
 بروایتی روز دوم از وحی تعلیم وضو کرد و نماز گذارد و آنحضرت بعد از آن در کعبه
 ترسان و لرزان بجا آمده فرمود که از غلظتی و بروایتی در غلظتی و کلمه بر آن
 حضرت پوشیدند و چون لحظه گذشت و احوال همیون آنحضرت متبدل گشت
 باخه بیک گفت بر نفس خود میترسم و خدا بگوید آنحضرت را دل داری بسیار کرد و گفت خدا
 تعالی بتو غیر از خیر نخواهد خواست و حال آن حضرت بود که بن نوخل پس بر غم خود
 که از کفر برگشته بر دین عیسی همان شده بود و عرض کرد و گفت محمد میگوید که جبرئیل
 بر من نازل شد و در وقت باخه بیک گفت که آنجا رو که محمد میگوید که جبرئیل آمده بود
 که باز خواهد آمد و چون نازل شود سر خود برهنه کن اگر ملک است خواهد رفت و اگر
 شیطان است خواهد ایستاد و خدا بگوید آنجا رفت و چون جبرئیل نازل شد سر خود برهنه
 کرد و در آن محل از نظر مبارک آن حضرت غایب شد و خدا بگوید اینگونه تا غیبه
 بورد آورد و او گفت محمد تحقیق پیغمبر خدا نیست و ای کاش در وقت دعوتش
 من زنده بودی تا ایمان آوردی و قبل از دعوت فوت شد و بعد از آن پیغمبر
 از حال او خبر داد که در بهشت است و بعد از نزول اقرأ تا سه سال و حق القطار
 یافت و آنروز خاطر مبارک آنحضرت بهر تبه شد که قصد فرمود که خود را از کعبه

در اندازد **شعر** بلای جان ز جانانی جدیت **تخصیص** که بعد از شهادت
و هبوط که آنحضرت قهر انداختن خود میفرمود و جبرئیل هر شده میگفت یا محمد
ایک رسول الله حق و آن حضرت مطلق میگفت و در باب تعیین تاریخ نزول
و حی اختلاف بعضی بر آنند که رجب الاول بعضی گویند رمضان بود و دلیل
شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن و ما انزلنا في ليلة القدر و این بود
آیت را تاویل میکنند بآنکه **انزل فيه** باین معنیست که قرآن در شان رمضان نازل
شده یا تا همان دنیا در رمضان لا علی التبعین **ما ليلة القدر** نازل شده و تاویل
اول موافق عرف بلغاست چنانچه در منقبت حضرت امیر المؤمنین از شافعی
منقولست **فسم** انما عرفت انزل فی هذا لانی **انی** کتبه **الکتاب** الی **ی**
و روایت کا زردی از ابی هریره است که هجده جم رجب بود و هرگز آن روز
را روزه واره و ثواب شصت سال روزه یا بدین قول موافق مذنب علیه السلام است
صلوات الله علیهم زهری روایت کند از جابر بن عبد الله که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که بعد از قنوت و حی روزی میرفتیم از آسمان آوازی شنیدیم
بلا کزیم علی که در غار حرا و حی آورده بودیدیم که نشسته است بر کرسی در میان
آسمان و زمین و فی بر می طاری شده بخانه رفته و گفتیم ز غوفی پس ای کجای می نشاندند

بعد از آن

بعد از آن جبرئیل نازل شد و سوره **یا ایها الذین آمنوا** فقام و رکعت و تکبیر و تکبیر فقطه
و **الجزء** فاجرای آورد و یک و حی متکلم شد **و ذکر دعوت نمودن و ابواب این شهر**
چهاره اصحاب عرفان گشتون جمهور عرفای اهل سیر بر آنند که چون غار و غنچه
که از قدرت و حی صغیر خاتم مبارک آنحضرت کرد و آلود داشت مرتفع گشت و معین
شد که پیغمبری است اول کسی که از اشخاص دعوت کرد و بتو حید خواست که کبریا
بود و او بتو قضا امان آورد و همان روز امیر المؤمنین علیه السلام را که در ظل
ترتیب آنحضرت میبود و دعوت کرد و بتو حید خواندن فرمود و آنحضرت علی الفور
تصدیق نمود و خود درین باب بفرمایند حکایت مع البی صلی الله علیه و آله و سلم
قبل الناس سبعا بعد از آن زمین حارث بعد از آن ابو بکر و بعد از آن مع و دی
چند مسلمان شدند و بعد از آن بدر بچ بلال صهیب و جناب شرف اسلام شدند
و درین اوقات جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه بشرف اسلام مشرف گشت
و نزدیک باین احوال شیاطین از استراق سمع ممنون شدند **و آنکه** بعد از تنایع
و حی مدت سه سال دعوت بطریق خفیه بود تا آنکه کریمه **فاصله ما تو مراد و احوال**
عزیز نازل شد و شش سال از نبوت گذشت بود آنحضرت علانیه دعوت
نمود و آن بعد از آن کریمه **و انذر عشیرتک الاقرین** نازل شده آنحضرت کبوتر

صفای آدم و مردم را بخاند و قوم جمع شدند و آن حضرت ایشان را دعوت کرد و گفت
عم آنحضرت **تَبَا لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ الْمَدَامُ جَعَلْتُكَ سَوْرَةً تَبَا لَكَ يَا بَاب**
نازل شده تا آن زمان که آنحضرت تعرض به بیان کرد و ایشان و ذکر عذاب اموات
ایشان میفرمود و تعرض نمیکردند اما چون آیات درین باب نازل شد گفتند بیا
ایضا و اضرا سید فخر کرده چون در موسم حج مردم را با سلام میخواندند ابوب
از عقب میرفت و سنگ می انداخت و قریش نسبت آنحضرت بسحر و شعوهر میکرد
و مردم را متعجب میکرد و اندیشه و آیات در باب یابی آن حضرت ازین عیون نازل
میشد و قریش روز بروز آتش امانت آن حضرت را شعله افروز بود و در هر چند
دلیل نبوت قوی تر میشد ایشان در تشدید و تاکید کفر و ضلالت می افزودند و
چون بواسطه حمایت ابوطالب آن حضرت را ایذا نمیتوانستند نمود و بخارج
و فقرای اهل ایام را بهر جامی مغمضت کلی میسایندند و در میان خشم
از نبوت یازده مرد و چهار زن از جهت ایذا ای که تبار یکیش هجرت نمودند
و در حوار نجاشی امین بودند و از جمله مهاجران جعفر طیار و عیسی بن ماری و
بعد از آن قریش عمرو و عاص و عماره بن الولید را و برادری عبد الله بن مسعود را نزد
نجاشی فرستاد و فرقه مهاجر را طلب کردند و در میان قریش و راجعه کرده گفتند

کذا را نیز

کذا را نیز ند و او گفت بخدا که جمعی که پناه بهم آورده باشند ایشان را بعد از ایشان
ند هم و همه را جمع کرد و مسلمانان گفت و شنود و بر کفار غالب شد و نجاشی گفت
که از قرآن چیزی بخواند و سوره **سورة طه** را خواندند و او و عماره بن مسعود
و کلام را بکلام الهی شنیدند و عمر و عامر گفت که تو بروین عیسی علی مسکنی و اینها
دین ترا قبول ندارند و او از مهاجر پرسید که در حق عیسی چه میگویند ایشان گفتند
هو عبد الله و هو كلمة الله المريم فريضة و نجاشی خوشحال گشته گفت
را برایشان رد کرد و گفت شبهه و نبوت محمد فیت و اگر مہمات سلطنت نبودی
من آمده خدمت آنحضرت میکردم و مهاجرین را فرمود که هر جا خواستید بشوید
روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ابو جہل لعین ایذا میسار کرد و آنحضرت
تحتل فرمود و کنیزک عبد الله بن عان حمزة بن عبد المطلب از آن خبر داد و قتی که در نجاشی
با کشته بود و بر سر ابو جہل رفت و کمان کشید و بر سر او زد و سرش را شکست که بر او
زاده مرا کشت نام میدی و من بروین و بیم دزد پیغمبر آمده بشرف اسلام شرف
گشت و گویند که عمر دین سال مسلمان شد **و ذکر حسیف قاطع** روایت میکنند
که چون مسلمانان بهر تاجی مثل جاشه یافته و الویه سلام ارتقا پذیر گشت
و صدای جان فزای قرآن و ایمان با کثر قبایل سید قریش قاعده قدیمه خود را

شبهه

پیش آورده اتفاق کردند که رسول تعالی اند علیہ وآلہ وسلم را بملک کنند و ابوطالب
بنو ششم و بنو المطلب را جمع کرد و این حکایت را در میان آورد و همه درین باب
موافقت ابوطالب بمطاعت پیمبر اتفاق کردند پس ابوطالب پیمبر را صحابه
و بنو ششم و بنو المطلب را در شعب خود آورده غیر از ابولسب کسی از آن تکلف
نکردند و مشرکان بعد از توقف نمود کردند که با ایشان مناکحت و معرفت و بیعت
و فی الطلعت نکنند و بالحق قطع صلح نمایند و درین باب صحیفه نوشتند و مکرر
و از در خانه او نهند و از بیعت احوال مسلمانان و سایر بنو المطلب بنو ششم پیمبر
بنگام آمدند که او از کرد و زاری اطفال ایشان بفریشت می رسید اگر کسی بپایان
احسانی کردی قوم او را ایذای تمام میکردند و چون مدت سه سال برین منوال
گذشت هشام بن عمر باعث نقض آن عهد گشته زیرا بن امیه و ششم بنی
و ابوالنجر بن ششم در معینه الاسود را متفق ساخته شب یکجا جمع شدند
و بر نقض عهد سابق عهد لاق کردند و صبح مجمع فریشت آمد و اظلماء آن بودند
و میان ایشان نزاع شد درین اثنا ابوطالب از شعب بیرون آمد و بچشم فریشت
آمد و گفت بجهی آمده ام که مشعل اصلاح همه است صحیفه پیمبر شماست کفایت
محمد خبر میدهم که صحیفه غیر از نام ندای تعالی آنچه صحیفه بوده همه را از خود آورده

اکنون

اکنون صحیفه را باز کنید اگر چه دروغ گوید و او را بشمارم و اگر راست گوید از عهد
در گذر قیسمبول نمود و صحیفه را باز کردند و سخن پیمبر را حق و صدق یافتند و با
و چون آن عیان بودی ایمان یافتند و ابوجهل و اتباعش خواسته که نقض عهد
کنند و آن فرقه و آن فرقه که بر نقض عهد کرده بودند مکتل و مسلح بشعب
آمدند و اهل شعب را بیرون آورده و منازل ایشان ساکن ساختند و **واقع**
سال حرم مذکور وقت ابوطالب و خدیجه مریدت که چون ابوطالب با
وفات نزدیک رسید بنو عبدالمطلب را جمع ساخته بی نیت و حمایت آنحضرت
وصیت فرمود و گفت اگر سخن محمد را بشنودید همیشه بر خیر و نیکی می خواهید
بود اتباع امر وی کنید و او را اصلاح ورشند یا پید و خطابان حضرت این
ابیات بگفت و دعوتی و علت آنکه **صحیح** و لقد صدقت و کنت فی
امینا اظلمت و یاقده علیک بانه من خیر ادیان البریه دنیا و امیر المؤمنین
روایت کند که چون آن حضرت را خبر دادم آن حضرت فرمودند که بر پیش
او را غفر الله له و رحمه و چون از آن مهم فارغ شد مژده آن حضرت آدم مرا
و طای خیر فرموده نقلت که آنحضرت از عقب جنازه ابوطالب می رفت و پشت
الحیسم صلح رحم بجای آوردی و در حق من تصحیر کردی خدا ترا جزا خیر دهد

فرد از اهل سنت چون محمد بن اسحق و غیره روایت کنند که چون حضرت تنبوی
کلمه توحید را بر عزم خود اعرض کرد و او بظاهر با نمود عباس رضی الله عنه نظر کرد
دید که لبهای ابوطالب حرکت میکند کوشش مان او داشت شنید که کلمه میگوید بعد
از آن با پیغمبر گفت یا بنی ناسی و الله که ابوطالب آن کلمه که تو گفتی بگویی در آخر
کار بگفت و صاحب قصه گوید اتفاقاً ائمه اهل البیت آن ابوطالب
مات مسلمان و خلاف اهل البیت فی الاسلام غیر معتبر و فی کشف الغم عن الفضل
بن عمر بن ابی عبد الله عن ابی عن امیر المومنین علیه السلام انه کان ذات
یوم یجال بالارجبة والناس حوله مجتمعون فقال الیه رجل تعالی الیه المیراث فالتفت
انک بالکمان الذی انزلک الله عز وجل و ابوک یعذب بالنار فقال فیض
الله فاک و الذی بعث محمد اصلی الله علیه وآله وسلم بالحق و اوشع الی فی
کل غناب فی وجع الارض فشفعه الله فیهم الی یعذب بالنار و انبه تسیم
النار ثم قال و الذی بعث محمد اصلی الله علیه وآله وسلم ان نور الی طالب
یوم القيمة یطعمه انوار الخلق الخمسة انوار نور محمد و نور فاطمة و
نور الحسن و نور الحسین و من ولدته من الائمة لان نوره من نورنا الذی خلقه
الله تعالی من قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام اهل سنت گویند که چون ابوطالب

وفات کرد

وفات کرد حضرت صلی الله علیه وآله و سلم پیوسته جهت او استغفار فرمودی و امرش
خواستی صحابه چون ایثار امید میداد استغفار حضرت نبوی را می شنیدند چون کمان
کفر در حق ابوطالب داشت گفتند که پیغمبر غم مشرک خود را آمرزش میخواهد ما نیز
بر طریقه آن حضرت آباء و اجداد کافر خود را آمرزش خواهیم و چون باین مشغول
شدند این آیت نازل شد که **ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتغفروا لکم**
ولو کانوا اولی قربی من بعدنا تبیین لهم انهم اصحاب الجحیم و ما کان استغفار
ابراہیم لایب الا عن موعدة و عذاب الایة و اهل تسنن اتفاق دارند بر اینکه
این آیت را بر نبی پیغمبر استغفار الی طالب حلال میکند و حال آنکه آیت مذکور
استعداد آن دارد که جهت نفی مظنه کفر باشد و حق الی طالب باین طریق که شما
کمان میبردید که پیغمبر غم خود را که کافر بوده آمرزش میخواهد و حال آنکه لایق نیست
مر پیغمبر را و آنچه عسی که یا ان آورده باشد که آمرزش خواهند از برای مشرکان
و هر چند خویش و نزدیک باشند بعد از آنکه ظاهر شد باشد بر ایشان که که اینها
از اهل و زهد یعنی شما کمان کفر با الی طالب میبردید که پیغمبر جهت کافر آمرزش میخواهد
و از قراین این آیت است که میگوید **ما کان للنبی ان یغفر** که در وقتی نازل شد که
پیغمبر غنیتر قسمت فرمود و بعضی کمان بردند که خویشان نزدیک خود را زیادت

و این آیه نازل شد که شما کسان این معنی مبرید که پیغمبر من و اوست
 و مؤید این توجیه است اختلافی که در سبب نزول آیت ناشی می شود و از
 حدیثی که بطریق متعدد اهل حدیث ثابت میسر آمد که نزول این
 آیت وقتی بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم زیارت قبر مادر خود بود
 از خداوند خواست که جهت استغفار کند این آیت نازل گشت پس معلوم
 شد که کسی را که پیغمبر کمال کفر در حق او داشته باشد بی اذن آمرزش می رود و حال
 آنکه ایان ملا حضرت از دلایل دیگر ثابت میگردد و در جمیع متون است که پیغمبر
 جهت ابوطالب پیوسته آمرزش خواستی و حال آنکه آیت مذکوره از
 توبه است و آن توبه انفعال و انفعال معنی و واقع فوت ابوطالب در کوفه
 پس بگویند نزول آیت ثابت باید کرد یا قابل آن باید شد که پیغمبر را بعد از
 چند سال ازین امر منعی نمی گردند این بنایت منکر و غیر برین مقصود دلیل
 روشن مباد **ان الله لا یضیع أجر المحسنین** است که تقدیر خداوند تعالی
 که از ابوطالب نسبت بان حضرت واقع شد و همیشه آن حضرت درین
 دعوت و قبل از آن نیز در جری تربیت ابوطالب بود و فی الحقیقه روح اسلام
 بواسطه کفالت او شد چنانکه حضرت عزت اعمال او را در حق آن حضرت ضایع سازد

و همه جا بیوت پیوسته که آنحضرت با ابوطالب طعام میکردند چنانکه گذشت
 بنا بر کریمه انما المشرکین نجس رسول با شخصی که حکم نجاست او کند چون
 طعام خورد و الله اعلم و احکم و اعادنا الله و جمیع السالین من شر العقاید و
 سوء المسکاید و خدیجه کبری بعد از فوت ابوطالب سه روز یا یکماه و پنج روز فوت
 شد و از کمال نزول آنسال را عام الحزن خوانند و چون ابوطالب فوت شد
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را حامی دینی نام گرفتار فقره بسیار بذات مقدسه
 نبوی میرسانیدند و آن حضرت را از کثرت ایندواضرا میرسانیدند ابوطالب بقلید
 ابوطالب را شمار ساخته چند روزی در حمایت جانب آنحضرت مساعی نمود و بالا
 خوه دست باز داشت قنعم من قال **شعر** ای شیخ ببرزه خیدر خود خندی تو
 سوز دل مرا بجا مانندی **فرقت** میان سوز کز جان خیره تا آنکه برایشان بر
 خود بندی **و چون** طاقت حضرت نبوی از احتمال محنت اقوال و افعال فرقه
 ضلال طاق شد بجانب قومی از قطان رفت و از آنجا بجانب طایفه و تپه کثیف
 و زیاده حارثه ملازم بود و آن حضرت ده روز یا یکماه که آنجا بود هر چند رو سائی آن
 قبله را دعوت کرد قبول نکردند و آن حضرت از آنجا ملول متوجه مکه شد و چون از
 قبیله کثیف بازگشت بیانی در آمد که از عقبه پوشیده بود ایشان چون آن حضرت را

دیدند طبق انکوار بهست غلام خود که پس نام فرستادند و غلام چون انکوار آورد
آن حضرت بسم الله الرحمن الرحيم فرموده دست بکنو بر دند و او بجنب کرد که
این کلام را درین دیار از کشتی شنیده ام و آنحضرت هتفا حال دیار مدین
فرمود گفت غلام نصرانی ام و از تنوی آن حضرت فرمود که از ده پولس بر من
غلام گفت تو او را شناسی آن حضرت گفت برادر من بود چه او پیغمبر بود من نیز
پیغمبرم و غلام گفت که من در انجیل و صاف تو خوانده ام و دستم و تلمیذ طلب
دین کرد و سلمان شد بعد از آن آن حضرت بطن نخاله سید و شب انجا نماز کند
و گفت یا نه فقر حق و از قرآن خواندن آن حضرت شنیدند و بر آن حضرت ظاهر
ایمان آوردند و درین باب آیات نازلست و چون جنیان بقوم خود رفتند قوم را
دعوت کردند و بسیاری آن حضرت را نادیده مسلمان شدند و بعد از سه ماه جبریل
با آنحضرت عرض کرد که جنیان بکار من آمده اند و در جنت و آنحضرت عبدالله
مسعود را همراه برد و خطی بر کرد و او کشید و گفت از خط بیرون نیای که ضربانی
و آن حضرت بر پشت آغاز نماز فرمود و سوره طه میخواند آن درخت درختان بقبول داد
هزار و بقولی ششصد هزار جنی مجرّم که درختی را آن حضرت بکوهی خواند و انداخت
از جای خود آمد و بر نبوت آن حضرت کوهی داده و با مقام خود رفت مسلمان شدند

و در آن روز

و در آن روز نفر از ایشان را شریع آموخت و ایشان را تعلیم باقی فرمود و برگشته
و در شوال این سال عالیه و سوده را نجات کرد و **در و پنج سال از دهم و ابتدای**
اسلام انصار رضی الله عنهم ست نبوی بران وجه بود که موسی حج آیندگان را
بر این زمین و حج باسلام دعوت میفرمود درین اثنا در موضع غبه فوجی از قبیل
فوزج بان حضرت رسیدند آن حضرت ایشان را نزد خود نشاند و باسلام دعوت
فرموده قرآن بر ایشان خواند و چون ایشان از یهود مدینه شنیده بودند که خطیب غیر
آخر الزمان نزد یکت کفشد بخدا سوگند که این پیغمبر است و بکنید تا اهل مدینه
بر شما بسقت بخوابد پس مسلمان شدند و ایشان شش نفر بودند و اسعد بن زراره از جمله
بود و انجاعت بدولت اسلام مشرف شده بدینه رفتند و حال آن حضرت را باطل
مدینه شریع نمودند و مردم را باسلام میخواندند و ذکر آن حضرت مذکور در حج خانه
مدینه گشت و **در و پنج سال از دهم و در و پنج سال از دهم و در و پنج سال از دهم**
آن حضرت بمحراج احوال مختلف واقع است اکثر اهل سیر و تواریخ قایل بر وقوع
آن در ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت اند و بعضی بر آنند که قبل از این
پنج سال اند و دولت عظمی صورت پذیر گشته و بنا بر نقلی که صاحب کشف الغمّه
کرده است که در آن شب آن حضرت از خواب بستی میل فرمودند و آن غذا

ماده نطفه که سبب وجود حضرت فاطمه بود گشت و از نجات آن حضرت
 میفرمود که هرگاه شتاق بهشت می شود فاطمه را میبویم که از وی بهشت
 می آید معراج قبل از بعثت بوده باشد و الله اعلم و در باب عروج آن حضرت
 بحمد یابروج خلاف کرده اند و منکر شب برون آن حضرت تا مسجد اقصی مگر
 نص قرآن و احکامه این دهان حداف نشان مورت الحارطه
 حضرت سید عالمیانت و جمعی کثیر از اصحاب ملائک نظیر از جمله حضرت
 امیر راوی حدیث حضرت بشیر فریاست بعضی در محل نزول جبرئیل آن
 حضرت را میقیم حجر و حطیم و فرقه نازل منزل اتم مانی بت ابطال فوجی
 و منزل خاصه و آن حضرت متوطن باین می کند علی ای حال رسول حضرت
 ذو الجلال بلا زمت بنی محمود و الفعال آمده و ابابره ابراق نام که در حدیث حضرت
 ابراهیم بلکه اکثر انبیاء را رام بوده همراه آورده و چنانچه حدیث مبارک
 ایت بالبراق الی آخره مبین این حالت و آن دایه بود از دراز گوش بلند
 قامت ترواز استر پست ترکوشش فیل نشانی در ویش حلیه آرای جبره
 انسانی پایش را به مثال و گردنش کردن شتر را مثال سینه اش چون
 سینه استر و دنبالش به مثال شتر را همبر تو همیشه چون تو ایم بعیر یا کادوش

نیز متبسم کاسینه اش کویا از یاقوت احمر و پیش غالباً دره بود و انور
 پیر بران کشیده و بان بر ساق را بر پوشیده از کمال سرعت رفتار قدش همراه
 نور با صدها شلی شطار و فی روایت این ترکسارت و ان حرکت طاروت
 آن حضرت میفرماید که جبرئیل هم ابر ابراق و اگر کرده افواج ملک فوجی نفیشت
 در عنان در رفتار و بعضی در عقب ملازم و اگر تا مسجد اقصی و آنجا جمعی از ملائک
 نزد حق سبحانی بشارت آورده و بخوان السلام علیک یا اولیا آخریا حاشه برین
 سلام کردند و مسجد آورده انبیاء با ارواح مطهره ایشان را دیدم و باذن جبرئیل
 دو رکعت نماز کردند و من و بسیار اقتدا پس کردند و بعد از فراغ از نماز هر یک از
 طایفه انبیاء حمد الهی بجای آورده و غمی را که حق سبحانه و تعالی با و کرانت فرموده
 بود بیان کرد اول حضرت خلیل و بعد از آن موسی و داود و سلیمان و عیسی خلیل
 نعم خود را شرح کردند و من نیز بهمان قاعده عمل کردم و نصیای را که من و امت آید
 مخصوص بودیم بیان کردم و حضرت ابراهیم رو بانبیا کرد که این امور محمد افضل
 یافته شما و از انجا مرا بفرستد بر آورد و در دانی از خرقه تا اسمان دیدم یک بار ویش
 از یاقوت سرخ و دیگری از زمرد و یک پاه از طلا و یکی از نقره مکتل بر روی قیوت
 من بر ابراق سوار عاراج این کشته و جبرئیل از اسمعیل نام ملک موکل با الحفظ

که در آسمان اولست استقبح کرده چون دهنست که منم در بخت میروم مر جاب نعم
 الجی جاء کفحه و کبشود و آنجا آدم را دیدم سلام کردم گفت مر جاب یا بن الصالح التبی
 الصالح و در آسمان دوم مثل آسمان اول استقبح نموده جوابش نمودم رفتم و بجای
 و عیسی را دیدم و سلام و جواب واقع شد و همچنان آسمان سیم یوسف را دیدم و آسمان
 چهارم ادریس را و آسمان پنجم مارون را و آسمان ششم موسی را و در آسمان
 هفتم حضرت ابراهیم را دیدم و مرا گفت ای محمد امت خود را بگوئی که بهشت
 خاک پاک نوب دارد و درخت بستانند و آن گفتن لا حول و لا قوة الا بالله است
 و بعد از آن را بیدرة المنقی برد و آن درختی بود و میوه اش مثل سبزه های خجری و کبرش
 مانند گوش فیل و نورانی غاشیه آن کشته و ملائکه چون پروانه در حوالی آن درخت و غیر
 آنها ملائکه چپاب نیز نزد آن و صفات انداخت بسیار است که این مجمل گفتیش
 آن ناز و انصاف نظریه غسل و شیره و خمر آوردن و من از غسل چشیدم و از شیره
 خوردم و خمر خوردم و جبرئیل گفت احبب الفطرة صواب کردی که اگر دست
 بخیر میکردی امت تو کمره میدادند و از سدره جبرئیل مراد میش فرستاد و خود از
 عقب می آمد تا بجای رسیدیم از زلفت و آواز بچه و تمییل ملائکه بوده هر یک
 از حضرت عزت جواب می شنودند بعد از آن وقتی از روی حجاب مرا بر شو و جبرئیل ماند

بشماره ۱

و من کفتم

مر کفتم درین محل از من چگونه جدا میشوی گفت و ما **ما بنا الاله مقام معلوم مقام**
 ازین برتر نیست و دولت الملک لا حصر قس من روان شدم و جابهای طلعت و نور
 قطع میکردم و براق از قمار با نذر و فز بنظر ظاهر شد که نور از دیده از نور آفتاب
 و مرا برانجا نشاندند میفرستم تا بجای فرست و بروایتی در آن شب هزار نوبت حق بجانب
 پیغمبر خطاب فرمود که ای محمد زکوتر آئی و هر نوبت آنحضرت را ترقی دوی میدادند
 بمقام دنی رسید و از آنجا سر رشته قرب بیکدیگر کشید و از آنجا خود را ساکن **فکان**
قاب قوسین اودنی دیدم فلند و من قال **انظروا** و در حقایق قدیم رسیده و من غیر
 که این دایره حادثه آرام گیر و تسکین بهر تو آرسه عشره که انش تو درین
 عکده چون عملزدگان ماند و اسیر شد و دو کمان و در میان تو و مقصود است خوش
 را بهر چه انداخته و در چه تیر اندازد و علی اهل الحال و اما هو علی اهل القاف و قال
ثم قال ای جبرئیل من رسول الله **فقل** فزاد فی القرب **فکان قاب قوسین**
 مقدار قوسین و عتین و تقدیره فکان مقدار مسافت قریب مثل قاب قوسین
 فحذف هذه الصفات و در باب **فادعی الی عبده ما وحي** سخن بسیار است
 بروایتی فرض شدن ناز و نوح و نزول خواتیم سورة البقره و شده و آمرزش
 کلمان است غیر شرک در آن شب اقی شده و آنجا از منون آثار و بطون اخبار

بمنزل در

بنظر میرسد و گمانی که از حضرت عزت در باب رفع درجه و غفلت گمان
 است واقع شده نهایت ندارد و صلاح عباد و انکه بر آنها اطلاع نیاندا انما
 بران نکتہ و ترک رسوم عبادت و عبودیت نماید و اول نگاه وقت نماز فرض
 شد و بمبادی حضرت موسی آنحضرت چند نوبت رفته خفت در خواب و بیدار
 قرار یافت و در باب روایت اقوال مختلفه الاحوال بسیار بعضی نقل میکنند که در کتب
 کجشم سرفروچی گویند کجشم سرفروچی که بعضی حضور بحق بلکه بعضی خلق
 رویت در اول از ابن عباس روایت مختلفه وارد شده بعضی تقدیر کردین بدل
 بوده باشد بعضی مطلق و آن مطلق بنابر قاعده اصولین محمول بر عقید است
 لا ذکر الا بصار و هو در کمال **الایضا** رنموده باند من سر عقاید الاشرار و سوء
 افعال اهل الاضرار و چون آنحضرت بمنزل مبارک مرحبت فرمودند بر وایتی
 ساعت و بروایتی چهار ساعت گذشته بود و صبح که آن حضرت اظهار روزه
 معراج کرده مسلمانان تصدیق کردند و کفار تکذیب نمودند و اشهر اگر در آن
 حضرت نشانیهای راه و آمدن کاروان و علامات مسجد اقصی را تمام بگفت
 و با وجود صدق سخن آنحضرت معلوم شد قساده قلب آنفرقه ضلال مرتفع
 و هم درین سال قبیلہ خزرج و دو کس از قبیلہ اوس در وقت حج آمدند و عبادت بن

القامت

القامت از آنجمله است در عقبه با آن سرور ملاقات کرده بر سیم و طاعت کلام
 و آسانی و دشواری و نشاط و مکرده بیعت کردند و این بیعت عقبه اولی گویند
 محل مراجعت مدینه آنحضرت مصعب بن عمیر را همراه ایشان فرستاد تا تعلیم
 شرایع کند و قبیلہ بنی عبد الاشهل بدعوت سعد بن معاذ که از ان قبیلہ بود بمکه آمد
 شدند و در مدینه بیچ خانه نماند الا که در ان مسلمان بودند مگر چند خانه و چون ناخود
 عوض چنین فرض شد آنحضرت اهل مدینه را اعلام فرموده اسعد بن زرارہ و
 بروایتی مصعب نماز جمعہ کند و **و قیل سال ثانی عشره الذی بعثت خیر البشر**
 چون اراده حضرت واجب بنی مکت با علای دین و ملت متعلق گشت و ارتقا
 الودیه و بر مقتضی مودیه **سوره علی الدین کلمه** از وایح آسمان ادیان در
 گذشت در سال مذکور جمعی موفور بروایتی قریب بعد از از مدینه بزیارت بیت الله
 آمدند و مفاوید یافتند و مردوزن اتفاق کردند و آنحضرت را ملاقت نمودند
 و بران مقرر داشتند و وسط ایام التشریق در عقبه با آنحضرت بیعت نمایند
 و شب اوسط ایام مذکور با عزم خود عباس پیش آمدن انصار بآن منزل فرمود
 و هنوز عباس بدین بی در نیامده بود و او کسی که با آنحضرت رسید راغب بن ملک
 زرقی بود و بعد از ان جمع آمدند و عباس گفت که ای اهل مدینه محمد در میان ما غریب است

و ما اورا از دشمنان نگاه میداریم لیکن او میخواهد که از ما بکشد و بشمارد اگر
میدانید که باجی رعایت احوال آنحضرت خواهم کرد و بوعده وفا خواهم نمود
بجانب شما آید و الا در میان قوم خود باشد گفتند ای عباس آنچه گفتی شنیدیم
یا رسول الله تو خود سخن کن و هر شرط که میخواهی از ما بستان بعد از آن
حضرت رسول علیه السلام قرآن برایشان خواند و گفت یا یحیی بن علی
الطائفة فی النشأ و الکسل و النقص فی العسر و العسر و علی الامام المعروف
بالنهی عن المنکر و ان تقولوا فی الله لا تخافون لولا انکم و علی ان تضرعوا فی
قمتونی اذا قدمت علیکم یا تمتهون منه انفسکم و انما کم و ازواجکم
بیس همه بخت کردند بر سر طاعت و رضا طاعت و کسل و فقر و آسانی و دشواری
و بر امر معروف و نهی منکر و آنکه سخن حق گویند و نترسند از علامت کننده
و یاری پیغمبر کنند و وقتی که پیغمبر نزد ایشان رود باز دارند پیغمبر را از خبری که
باز میدارند نفس خود و فرزندان و زنان خود را و ده نفر از خراج و دوازده
اوس را نقیب فرموده گفت شما بر قوم خود کفیلید همچنانکه هر این بر قوم
خود و من کفیل همه امت خودم و این بیعت را بیعت عقبه ثانیه گویند
و قبل از هجرت سه ماه وقوع یافت **ذکر مهاجرت حضرت خیر الانام**

بجانب

بجانب مدینه مکینه حفظها الله تعالی الی یوم القیام چون قریش از
بیعت سید مشرق و غرب با اهل شرب آگاه کردند و دانستند که مانی بی
آفت و سکنی بخلاف اهل اسلام را معین گشت در اصرار بر اضرار فرقه ع
عالمی که از مسلمانان پیغمبر تبلیغ می نمودند و روز بروز آزار از مردم ایمان
و ایمان اموری افزودند آن حضرت بعضی از اصحاب را خضعت بجهت مدینه مکینه
فرموده گفت که بمن نمودند و از هجرت شمار از این نخلستان میان دو کوه
یعنی مرند و اول کسی که از مکینه بجهت نمود مصعب بن عمیر بود بعد از آن
ابن ام مکتوم و همچنین بعد از ایشان اصحاب میرفتند تا آنکه ابو بکر نیز دستوری
خواست و آن حضرت فرمود که صبر کن که شاید که مرا نیز اذن مهاجرت دهند
و ابو بکر از چنان استقامت رایحه دولت همراهی کرده و دو شتر بت و از بزرگ کنار
علیق لیل و نهار آنها میکرد این عباس گوید که حق تعالی پیغمبر را بت و **قل**
ادخلی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من اولئک سلطانا
نصیر رخصت مهاجرت فرمود و چون فرقه فرقه از اصحاب رسول صلی الله علیه
و آله وسلم در اقبال بیدارند نزول فرمودند کفار و یحیی متاع شد گفتند که اگر
محمد بنیادان خود غنی گردد و چون اهل مدینه مودت آنحضرت را در یک سینه نهادند

اودا نایزاد بخت ابواب حیرت بر چیده ما بکشند جمیع در دارالند و چنگ کشته
 و در باشد که از بی هشتم کسی تدبیر ایشان اطلاع نیابد شیطان بصورت پیری
 در آنجا درآمد و هر چه از دست میگردید برایشان رو می نمود و تدبیر ایشان را می پسندید تا آنکه
 ابو جمل گفت که از هر قبلی کسی اختیار باید کرد تا بشنیده قاطع سر رشته حیات محمد
 نمایند و چون مجموع قبایل در نیواخته شد یک باشد بی هشتم برایشان بر نیایند و از
 طلب تعصا ص با خود دیت که این شیطان این رای را پسندید و کردید **و اذ یزید یک**
الذین کفر و الیقین و یقتلون و یخربون و یکرهون و یکرهون و یکرهون
 از اندیشه بزرگ و ندای کشته یا اخراج آنحضرت که در اول اندیشه شیطان
 قبول کرد و خبر صد و جبرئیل نازل شده فرمان **ان الله مکرم بالبحر** آورد
 و گفت که امشب در منزل معهود خود خواب مغرایی و فردا تیر اسباب بغرنا می آید
 کفار حسب التذیر فرقه بغلالت ایضا را که منزل آن حضرت فرستادند و ایشان
 بکین و کمین تا صیاح ایستادند اما آنحضرت شب از مقام خود فوته باز آن بین
 شریف را که چون جسد پیروز بود و چون مقدم امیر المومنین آید تیر بر روی کشته
 بر ده جسم مبارک آن حضرت میگردید امیر المومنین را فرمود که بر خود پوشید آن
 حضرت بکوشه فرمود این ابیات منسوب بحضرت امیر المومنین مشهور آن وقت

محنت قرین

محنت قرین است وقت نفسی خیر من و طی لهما در طایف بیت العیق
 و بالبحر رسول آل خاف ان یکره و به و تجاه و الطول لاله من المکر و به
 رسول الله فی الخار امانا موقی و فی حفظ الاله و فی سیر و تباراعیم و ما
 یشتونی و قد طنت نفسی علی القتل و الاسر و چون حضرت از منزل مبارک
 قصد غزیت فرمود امانات مردم را بامیر المومنین داد که بجا جان رساند
 و خود را در مدینه در سلک مقربان بارگاه نبوت مندرج گرداند و از خانه بیرون
 آمده سوره کین تا اینجا که **و جعلنا من بین ایدیم هند و من خلفهم سدا**
فاغشیاهم فهم لای بصرون خواند و خاک بر سر کفار افکند و بکشت و بچیک
 از خواب آلودگان شبستان کفر از طلوع آفتاب اوج نبوت آگاه بکشت برضای اولی
 البصائر مخفی نماند که بروایت ثقات ثابت گشته است که در محلی که آن آفتاب اوج
 عار او موسا ثانی ایشان است منی بمنزله بارون من موسی بپزند نبوت پناه را
 ساخت حق تعالی میانه جبرئیل و میکائیل طرح عقد اخوت و عهد برادری گذاشت
 گفت که هر یکی را از عمر دیگری درازتر کرده اندم کدام یک عمر درازتر از دیگری
 برادر بسیار میکند هر یک را نیغنی با نموده گفت من عمر دراز برای خود خواهم
 حق تعالی و تعالی وحی کرد که چو مثل علی بن حسین که میانه محمد و او عقد برادر استیم

و آوندکی خود را ندای زندگانی محمد ساخت بر رویه بزمین و می گفت علی نمایند
ایشان بوج حکم آندی نازل شده جبرئیل بر بالین و میکائیل بر پائین نشسته جبرئیل
می گفت که هیچ گیس مثل تو ای علی که خدای تعالی میبایست کرد تو بر ملا که خود و کرمه
و من ان س من بشری افخره اتعافا مرضات الله والله روف بالعبادین
این حال است **شعر** ای خردمند بسیار بهوش اگر بهوش داری بس در گوش
بهین تعالی در طریق هدی ز جبرئیل چون بر کوی فدای بجای خیان را نه انجا فرست
که جبرئیل آن نشد دست بس در بخانین نه بخود میرم که عینم نای که بسیم
بر یون و حی از نوید کلام من اناس من بشری آیم کس که ملک قدرش از دل
نالدیشه عقل پرور بود بجای که ادراک را را نیست ز سرش که جرق آگاه
بیا که خنجر نکند آرد که تحقیق باشد زیندار به مکن رو بر ای که در شاد
زنانی که خوشی شرمسار و چون بر عو شمع و ز نور سانی بکشت شیطان در
محس آن فرد متعور حاضر گشت و گفت که اینجا چه میکند ایشان گفتند که منتظریم که
چون محمد پیردن آید کار او بازیم گفت بخدا سو کند که هر چه شما گشت و فری پندار
شما را بجا که او با رخسار آلود کرد و دست بر سر زده اثر آفراد را نشد و در خانه آن
حضرت شام نشد دیدند که در خوابگاه حضرت رسالت پناه شخصی غنوده و بر محمود

آنحضرت را بر خود و ثمار فرموده چون بغرم قصد بخانه و آمدن آفتاب عالم آری
معرضه را بر برد سر آورد و گفتند محمد بکشت گفت شباهد ایندیش و رنگ آفتاب
او بود و بدید خجل گشته و شخص مشغول شدند عایشه گوید که روزی در کرمگاه آن
حضرت بخانه پیرم آمد و گفت که خدای تعالی مرا اذن هجرت داد و از آن دو شتر
که ابو بکر و دیگران تربیت مینمود یکی را بر دیت و اقدای بشتر درم خرید و گاو سار
کرده سفره تهیه کردیم و اسبان سفره ارنصف کردند خود ساخته و او را اسما ذبت
الطریق قین بنابران گفتند و عبد الله ابو بکر مقرر شد که روز در میان قریش بوده
شب بخار شور و زنده و قایم روز را خبر و در روز نه بام پیرون نشد و بخار شور
توجه کردند و چون بخار آمدند **شعر** شکر در غار محسن بهر شکر ناک برده تن تاز
صود پرقتن بر جان او ناید زبانی بر غنم بدخواهان دین شکر پیش تر شکر کین چون
بعضای این بعضی حاشا لبان و درخت ام غیلان رسته شد کفار و قحط طایفه
بر ابر اقیادت شخصی که بیافت و بی زدن مشهور بود و چون راه بر رخسار انداخته و بر کت
و پیشه نهادن کبوتر را منظور ساخته **شعر** فطنوا الاحکام و فطنوا العنکبوت فطنوا
خیر البریه لم تنسج و لم تحجم و کونید که بیکت آن پرواری گشتن عنکبوت منسج
والی بونانند کبوتران حرم که خست یافته اند که هر جا خوانند شایانند از غلایق

بقصد صید هم نبرد از آن سال و گویند **نفس** بال مهری طایرست مرغی
و بال است هلاکش از آن برسان باش **بقصد صید حرم تنج برکش ز نهار**
وز آنچه بر دل کرده پیشمان باش **کفار بد کردار از اینجا غایب و خاص باز**
گشته و در می نماید کردند که هر کس خبر محمد یا ابو بکر یاد در حدیث است از و چون
شب در غار بود عبد الله از قبط ایلی و عامر بن قیس و شتر از ابرار آورده
هر دو کس بیکت سر و آمده از اینجا متوجه مدینه گشته و دشمنی راه گذر خیمه اتم
افشا که عورت همادار بود و چون در آن سال در میانه آن خیل قحط و کانی بود و بی
حاضر نداشت و عذر خواهی آن کرد و چشم مبارک آن حضرت بر کوغدی افشا که خیمه
بود و از حالت آن کوغدی بر سلیم معبد گفت از آن غری بر جای ماند حضرت و توری
و شنیدن آن خواست و دست مبارک بر پستان آن کشیده نام خدای بر گفت **ع**
اللهم بارک لسانی ثانی فی الحال پستانش پر شیر شد و چند آن بود که حاضران
مکر شیر خوردند و نظر و فام معبد تمام پر شیر کرد و فی الحال **نظم** کعبه زری کشاکش
پستان نمود از شیر تر **ع** مایه و شیر پر پستانش از زمین جان و آن کوغدی چیده
سال برکت مساس است معجز اسان آن حضرت حیات را لباس است و در وقت
عمر عمر بن زراره بود و داشت و چون خبر داد آن حضرت کسی که پیغمبری الله علیه و آله و سلم

بکیر



بکیر مبرقه بن مالک رسید از عقب آن حضرت روان کردید و چون نزدیک رسیدن
بهر در آمد و بر قارقال گرفت بد آمد و ملتفت بان نشد تا نزدیک آن حضرت رسید
و آن حضرت دعا کردند که اللهم اکفاه بآشت و چهار دست و پای بسوزن
برین فرو رفت و چون آن بخرا دید گفت یا نبی الله شرط میکنم که چون آب
من خلاص شود مرا با شما کاری نباشد و هر کس که از عقب آید او را باز گردانم
پنج نفر فرمود اللهم ان کان صادقا طلق فرسه و آبش خلاص یافت و از غیره
بر استخوانی بکجا عامر بن قیس خط امامی بسته و بعد از فتح مکه و غزو و چنین نزد
حضرت رفت و مسلمان شد و بریده بر لکھیب نیز بقصد پیغمبر از قبیل خود باقی
سوار بطبع حدیث بیرون آمد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با او حکایت
فرمود از نام او و قبیل و قومش تعال نمود و ذوق کلام آن حضرت حلاوت بخش
کام جان او گشته بشهد کجایشاد و رطب اللسان کردید و کوتاری را بر نیزه علم
ساخته متوجه مدینه شدند **ع** **کثر زوال الجلال آفتاب مثال نبوی برین جنت**
مثال و بیرون آمدن مردم با استقبال مردیست که در روزی خبر حیات
بخش تو جبر رایت معجز سراسیمه نبوی بجانب مدینه کوش گذران یاران خود
کردید هر صباح بیرون آمد به بالای حره و میانک در کج منمود و چون روز

که گشته آرد از دغول آنحضرت مایه میکشد مراحت میفرمودند از روی
 بهین نوع آمده و محبت کرده بودند که یهودی بجاری بجهاری برآمده آرد و
 چشمش بر حال جهان آرای سید و اصحابش افتاد و نهت که آنحضرت فرمودند
 که اینک رسید بخت و سعادت شما که انتظار را و میکشید مردم آگاه گشته و گویا
 و انما برسم تقابل پیش و از مویک همیون فال آنحضرت آمده و در بالا خیره
 نعره تمامی آنحضرت ملایق شدند و آنروز از غلغل و کلبه ایشان چندین محبت
 و تهنیت ظهور رسید که گویا اجسام مرده ایشان از مرده السلطان فی البلد
 کا تروح فی حبه زندگی تازه و حیات ابدی الاتصال بماند از به یافت و آنروز
 و شبند بود بنا بر اختلاف اقوال اوله ریح الاول مایه و دوم مایه و از هم یا
 سیند هم چون مدینه ازین قدم آنحضرت جانرا سینه و روح را فریاد
 عیان شتر بدست رست مسطف فرموده محله قبا توجه نمود و در قوم غیبت
 بنیوف رکعتون بن الهدم و بروایتی بر سعد بن شیمزول فرمود و وجه جمع بین
 الروایتین آنکه ذائق خاصه خانه کثوم بود و خانه ملاقات مردم منزل سعد بن شیمز
 و چون آنحضرت از که محبت فرموده بودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 سه روز محبت ایصال مائتهای مردم در اینجا توقف فرموده چون از آن مهم

باز پر خجسته

باز پرداخت بی روی آنحضرت را نصب العین ساخت عدد و من قال **نفس**
 بکعبه بودم از اینجا هوای کوی تو کردم **بجای کعبه** تا شاید روی تو کردم
 نهاده خلق حرم سوی کعبه روی ارا **من** از میان همه روی الی سوی تو کردم
 و روز ما از راه بیرون رفته گوشه اختیار کرد و شبها بستر ماه و پراهی آورد تا
 آنکه در محله قبا آن بدین منزل عباد دولت پادشاه حضرت خیر الانبیا سرافراز شد
 و چون پای مبارکش از سر زشتی خار آزار بسیار یافته بود دست معجز نبوت آنحضرت
 از شرف ماس پای مبارکش را در شک بنجر ماه کرد و ایندو پایه قدرش با فتح تمام
 گریس رسانید و چون الم و ستمی که از زخم زبان خار بدل پر آزار اقامه سلطان
 و لدل هوا رسید و بود بر طرف کشت بعد از آن هرگز در مندی را بر من
 بای آنحضرت خیال عبود در خاطر نگذاشت **شعر** تا مرا کرد و نیشتری ماند
 دور از ماه من بود و هم ناله و همراه و دوا من بی کل روی شین
 مرا صد خار غم در پاشکست بود در هر کام کوی صمد بلا در این **الجنه**
 محبت بالکاره آری چنانکه سر زشتی خار طلال ره سر کعبه وصال تو گشت
نظم کلچری اگر جوی دلا چون غنایب ناله زار و جفای خاویس کیشید
 مهر و رویان نباشد شوه ناکر لان زانکه عاشق را جفا بسیار میکشید

الحمد لله الذي اظهر وحدانيته بلا شك وريبه وهدى واهدنيته المادي من الملك الى
 الطيب صلى الله عليه وآله الخ ومن تجم من المهاجرين والانصار وعلى المتابعين
 الى يوم تفتخ فيه الابصار **ذكر وقایع سید اولی از هجرت رسول معصی**
 حضرت خیر البریات علی اختلاف الروایات چهار روز یا پنج روز یا چهارده روز
 یا بیست و دو روز در محلی قبا تشریف داشتند و بیست و بیست و یک سجدی می گشتند
 که گویند **سجد سسی علی التقوی من اولیوم احق ان تعومر به** از آن خبر میرسد
 در روز جمعه از قبا بیرون آمده عازم درون مدینه گشت و چون بطن دانتو ناسید
 وقت نماز جمعه بود آنجا خطبه بلخ ادا فرموده نماز جمعه گذارد و آن اول خطبه
 و نماز جمعه آنحضرت و از آنجا سوار شده بمحله میرسیم ایشان سعادت
 نزول آن حضرت را گشتند عا میگردید و بیت نیارمندی عثمان کیر را حله آنحضرت
 میکشید و حضرت میفرمود که بگذارید شتر را که او مامور است تا آنجا که مسجد رسد
 شتر برانود آمد مردم به ستور التماس کردند و جواب نمودند باز شتر برانود قدیمی خیزد
 جانی که کسک منبر شتر و بود برانود آمده سید عالم نزول فرمود و چون منزل ابوی
 نزول کرد منزل بود احوال و اشغال خاصه آن حضرت را بنیاد خود بر دوشم من قال
نظم آمدن حج عاشقان ماه شریاف منکرت ای ماه مهر فرو زمین باد با بکار شتر

و ابویوب بخانه رفته تئیه منزل همون آنحضرت در خانه بیان منزل خود کرد و چون
 جنت و عذابی دینی خود بیان آمده و طایق آنحضرت را در بالا تعیین نمودیم
 در اصال عبدالسلام که از کبار ارجا رسیده بود و نوبت اول مجلس همون حضرت
 نبوت پناه آمده آثار غریب مشاهده کرد و نوبت دوم آمده از اول علامات نبوت
 و اول طهر که در بهشت فرزند و سبب شایسته فرزندی پدیدرآمد و رسید و آن حضرت
 فرمود که علامت اول آفتی باشد و آلود که خطایق از شرق تا مغرب راند
 و اول طهر زیادتی حکما می زمین باشد و سبب است بوقت باز یادتی لطف
 مادر یا پدر باشد چون این سخن را که میزند که غیر از نبی کسی جواب نمیتواند گفت
 و ایشانند ببارقه دیدار آفتاب آثار آنحضرت از شبستان ضلالت رو بشارع
 اسلام نهاد و زباز آفتاب کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گشت و ثنوی داد
 و پیغمبر در حال زمینی را که ناله نزول کرده بود از سمل و سمل خیزد بنای سجد
 و حجر فرمود و خود بنفس نفیس خشت میکشید و زبان مغربیان باین رجز مشکلم
 میکرد که **عز علی التکم لا خیر الا خیر الا خیر** فارحم الانصار و المهاجره و
 امیر المؤمنین و اصحاب دیرت و شتاب از دولت متابعت آنحضرت بهره یاب
 گشته حضرت امیر المؤمنین این رجز میفرمود که **نظم** لایستوی من مع اهل الجاهل

یداب فیما قاما وقاعدتا ومن بیت را کما وساجدا ومن کبر بکذا معاندا
وینیری عن التراب علیا وعمار یا سر دران روز و دوخت میکشید یکی حصه خود
و یکی از قیل بخرید و در آن روز آنحضرت از واقعه قتل عمار خبر داده سر او را از
خاک پاک میفرمود و میگفت و بی عمار تعلقه القیة الباغیه دعوهم الی القیة و یخونه
الی النار و زیاده حارثه و ابورافع بدیده رفته حضرت زهرا و ام کلثوم و سوده را
آوردند و عبد الصدی بکر مادر خود ام رویان و عایشه و اسارا آورد و در جمادی
الاولی همین سال سلمان فارسی که به حقان پیری بوده از دنا قیل بخرید و در آن
و بذل بندگی گرفتار گشته بود بدولت دیدار آنحضرت مشرف گشته شرح احوال خود
کرد و سلمان گشت و خواجاهش او را به صد نخل فرمایید رساند و چهل اوقیه طلا مقرر
داشت که آزاد کند و آنحضرت او را فرمود که مفارست نخلها را بخر کن و چنان کرد
و حضرت با نجا فرموده است مبارک است شمار ایشانند و در همان سال علیا را داد
الاخلی که عمرت نایده بود و چون آن نخل با رو گشت آنحضرت با نجا آمد و از نخلها
آن نخل بیارستفرا فرمود و سلمان صورت واقعه را گفت و آنحضرت آنرا
بر کند و باز بجایش بنشاند و علی الفور ببار آمد و از مال انیمیت مقدار بیست و نه طلا
نزد آنحضرت آوردند و زبان مبارک را بر آن کشید و سلمان داد و بجز زبان آنحضرت
آنحضرت

آن جسم اندک چهل اوقیه وزن کرد و نخلستان و طهارت سلیم صاحب خود کرد و رقیه
رقیت فارغ و درین سال میانه اصحاب عقد مواخات فرمود و هر کسی با کسی
افوت داد و باب ایندولت را از افوت خود بزروی امیر المؤمنین کشد و درین
باب کتابی نوشتند و بنا بر آن عقد مدتی معاقدان میراث میکردند تا آیت
و اولوا الارحام بعضهم اخی بعضی نازل شد و درین سال ناز پیشین عصر
و عشا چهار گانه شد و دست از آن بمیان آمد و هم درین سال یوسف بنی قریظ
و بنی النضیر و بنی قریظ قلع التماس ضایع کردند و آنحضرت صلح نامه بنشان
داد و هم در آن سال که کاتبانی سخن کرد و او تعجب نمود گفت چرا تعجب میکنی
ازین واقعه آنست که شخصی درین نخلستان که در میان دو سنگستان شماران
گشته و آینه خبر بدیده و بان واقعه را بحضرت عرض کرد و آنحضرت گفت رست
میگوید و این از علامات قیامت است و هم در سوال این سال زفان عایشه
بوقع رسید و او نه ساله بود و در آن اوقات اکثر مهاجرین با مراض مبتلا شدند
و قبل از آن مدینه با خوشی هوا و عفت و دگرش بود و آنحضرت دعا فرمود
بجای مدینه را سازگار گردانند و در آن سالی که اللهم جیب الینا الدینه کما کنته
اواشد حیاد و محسا و بارک لنا فی ما عسا و دعا و انقلنا الی الجنة و فی سجانه

دعای آنحضرت را اجابت فرموده و ای مدینه را سازگار گردانید و در آن سال بر دره
 عاشورا ام فرمود و اهتمام می داشت و چون رمضان فرزند آن استقامت نماند و **در این سال**
دوم در اوایل سال که مدینه از میر محمد رسول همیون خال شد تازده یا هفده
 ماه قبله جانب بیت المقدس بود و معتقد آن حضرت در توجیه آنجا بنای کایف قلوب بود
 بود و چون ایشان طعن کردند که محمد درین مخالف و در قبله موافق است خاطر
 مبارک آنحضرت متوجه قبله قبله را قسید حضرت ابراهیم گشت تا آنکه حضرت
 جبرئیل نازل شده آیت **قد نری قلب و جک فی السما فکنو لک رفا کما**
و جک نظر السجد الحرام آورد و قبله تحویل یافت مشرکان طعن کردند که محمد
 متحرش در دین نمیداند چه میکند آیت **سقول السعفاء من الناس لیسیم**
من قبله هم آتی کانوا علیها قل بعد المشرق والغرب یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم سمت نزول یافت **ما توح از دواج بازواج امیر المؤمنین**
بافاطه الزهرا صلوات الله علیها الی **یوم الدین** مرویست که بعد از آن
 که ابوبکر و عمر خطبه حضرت زهرا کرده و نهنگاری آن شجره همیون ثمره کردند
 پیغمبر فرمود که درین امر اشتغال روحی دارم و ای ایشان مایوس نشوید حضرت
 امیر المؤمنین نهنگاری فرمود و آنحضرت در جواب فرمود که مر جا و املا و آنحضرت

بافاطه گفت

بافاطه گفت که علی ترا نهنگاری می نماید و حضرت زهرا هیچ نگفت در ماه جوزا
 و او دل حاجت حضرت رسالت ویرا با امیر المؤمنین نکاح کرد و در آن وقت
 بر دایمی حضرت زهرا بیچده سال بود و اگر چه این روایت نزد صاحب کشف الغم
 پسندیده نیست اما ابوالموید خوارزمی در مناقب نقل این روایت میکند و امیر
 المؤمنین زهرا خود را فروخت و از اینجانبه چهار حضرت فاطمه کردند و در این
 حضرت مناب روضه الاحباب از کتاب در السطین منقولست که انس روایت
 کند که من نزد رسول الهی آمد علیه و آله و سلم بودم که آشامی ظاهر شد و چون وحی
 میخاست فرمود که جبرئیل گفت ان الله تعالی یا کرمکم ان تروج فاطمه من علی
 و مرا فرستاد تا ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و جمعی از انصار را آوردم و امیر
 المؤمنین حاضر شده حضرت پیغمبر خطبه خواند مشتمل بر حمد و ثنا و گفت که ما موم
 با آنکه دختر خود را یعنی دهم او را یعنی دادم بر مهر چهار صد مثقال نقره راختی و
 ای علی گفت راضی شدم پس آنحضرت دعای خیر در حق علی فاطمه کرد و گفت جمع الله
 شملک و اسعد جدک و بارک علیک و اخرج منک اکثر الطیبا بعد از آن طبقی از خنما آورد
 و آنحضرت ام فرمود که از اینجا بروند و گفت که حضرت رسالت ام سلمه را گفت
 که دختر مرا بخانه علی برده بگو بپارید و بگو تعجیل کند تا من بیایم و چون ناز خنقا

که ارد در کعبه آب همراه شسته آمد آب دهن مبارک در اینجا زخمت معفودین
و او قیام او خواند آنگاه گفت یا علی این آب بیا شام و وضو بار و فاطمه را نیز
چنین فرمود آب بر سر فاطمه و میان هر دو پستان وی شپید گفت **اللهم**
انی اعینک بک و ذریعتک من الشیطان الرجیم و مقداری از آن آب بر
امیر المؤمنین و میانه دو شانه وی شپید و گفت **اللهم انی اعینک بک و ذریعتک**
من الشیطان الرجیم و فرمود که اللهم انی معذ انهم منی و انما هم کما ذمبت
عنی الرجس و طهرتی فطرهم و فرمود که بجای خواب روی که خدا تعالی میانه شما
داده و برکت نماید و در نسل شما و فرمود که تا برو فاطمه کریان شد غیر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود ای دختر که من چه چیز میگردانم ترا تحقیق که ترا بر منی بکشی اوم
که سلامی از همه پیش و علم وی از همه پیش و خلق وی از همه بهتر و عرفان
وی بخدای از همه زیاده است و روایتی آنکه آنحضرت را کمان شد که کبریا فاطمه
کمی مال امیر است فرمود که ای جان در حق تو تقصیر نکردم کسی است و تو گردانیدم
که بهترین اهل بیت هست و ایم الذی نفسی بیده لقد زو جیک سیدانی الدنیا و الآخرة
و روایتی آنکه فرمود بعلک لا یفاسی علیه احد من الناس و هذا منقول من شایسته
روفته الا حباب **شعر** که بر دست کسی که علی را نظیر است با او بگو که آیت نبوت است

در نزد

در نزد کبریا یکبار از فرخ انبیا کس را مقام و مرتبه بترافیت و در شعبان این
سال روز و رمضان فرض شد و باز عید که ارد و صدقه فطر فرض گردید و درین
سال آیت **اولی الذین یقاتلون بانهم ظلموا و اولی الذین نصرهم هم فیه یزیدون**
و البته ای جهاد گردید و بعضی از غزوات و سیارات اصطلاح اهل صریح است
که هر لشکری که آنحضرت خود تشریف دهت خوانند و هر جمعی را بر سر شمشیر است
از اسیریه و بعثت نیز گویند و علی اختلاف الاقوال غزوات آن سر و فرموده است
یک یا بیست و چهار یا بیست و هفت و بقول صاحب اعلام الوری بیست و شش
و منتا اختلاف آنکه یک را وی بعضی را ضبط کرده باشد یا بیست و شش و بیست
بعضی را اصل بعضی است باشد و در غزوه با کفار محارب است و داده در واحد و آنرا
و بقول قرطبه و فی المصطلق و خبر فتح که در جن و طالیف و بیست و شش سریه
بر سر اعدا فرستاده و بقول اکثر غزوه او لی است که در سال و در معدن عباد
را در مدینه خلیفه ساخت و نفس مبارک بر سر بیضه رفت و چون بمنزل ابوالاسید
مختشی بن عمر و حیوانی بکسی رسانید پس آمد و آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
و در آن سال سریه ابو عبیده بن جحش دست داد که با کبکی بر سر جمعی رفت که از
که بمحیی آمده بودند و اول علم که در اسلام جت لشکر مرتب شد علم ابو عبیده بود و در

شش کعبه

تیر انداخته و محاربه برپا نداشتند و بازگشته هم در آن اشنا که به عبیده رفته بود خرقه
بن عبدالمطلب را بر سر جمعی از قریش که تجارت از شام بازگشته بودند و ابو جهم
با ایشان بود فرستاد و جنگ نشد و کفار بکدامان بودند بازگشته و سر به عد
هم درین سال بود و او از عقب کاروان قریش رفت و ایشان از منزل هزار
گذشته بودند و او به موجب کم حضرت از اینجا در گذشت و بازگشت و هم درین سال
آنحضرت در مدینه سعد بن معاذ را سربان ثمان را خلیفه و بایک کس از عقب
کاروان قریش که امیه بن خلف با ایشان بود غریب فرمود تا موضع غره بواط
برفت و با اعداء ملاقات نکرد و مراجعت فرمود و هم درین سال بغزو غنیمت
بقتصد کاروان قریش رفته و با ایشان رسیدند و عمار را بر سر رکاب کند که
درین غره من و حضرت مرتضی در پای درخت خرما پی خفته بودیم و غیره
علیه و آله و سلم فرمودند که قم یا بترقب و از اینجا کنیت آنحضرت با تراب شد
و امیر المومنین این کنیت را بغایت دوست داشتی و میگفت که این کنیت
را پیغمبر جبرئیل معین فرمود و خبر دادن از اشقی الاولین و اهل الاخرین
که در ذکر سال نبی اشارتی بآن رفته در همین محل بوده و هم درین سال تیران
آنحضرت را که زین جابر فصری را زده بوده و آنحضرت درین حادثه را بجلالت
که شد

که شد و خود از عقب تا سفوان رفت و ششمین رسید و حجت فرمود و
چون سفوان از نواحی بدو بود آن غره را بدرالاولی کوتید و هم درین سال
عبدالله حبش البصره فرستاد و با او جمعی را تعیین کرد و یکین قافل که نشسته
و چون کاروان رسید و آنرا زاولاه جب بود و اصحاب کمان بردند که آخر
جادی الاخر است جنگ شد و عمر و حضری به تیر گشته شد و مال بسیار غنیمت
مسلمان گشت و با آنکه هنوز خمسین نایم فرض نشده بود و بعد از حبش خمسین
حضرت جدا کرد و چون آن محاربه در ماه حرام واقع شد بود بجان آنکه آن روز
سج خدای الاخر است کفار طعن میکردند که پیغمبر ماه طالع حرام را مخلوط کرد پیغمبر
القیات با موال غنائم نمودند و حکم مجوسان و اموال موقوف بود و اصحاب
سریه بغایت طول تا آیت **يَسْلُوكُ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالَهُ** نازل شد
و آیت دلالت کرد بر آنکه آنچه از کفار را بازداشتن مردم از راه غلوه و غنای
مسلمانان از آنکه و امثال آن واقع شده بدست و نزد خدای تعالی مجزایی
که مسعود ماه حرام شده باشد و از اصحاب سریه خوشحال شدند و آن حضرت خمس
را قبول فرمود و قیمت عبدالمصدق را باقی غنیمت مقرر شد و هم درین
سال غزو بدر کبری واقع شد و پیش از آنکه خبر بخت رسیده بازگشت و طایفه

و گویند جبرئیل آن سرور را خبر داد حضرت طلحه بن عبداقد و سعید بن زید را فرستاد
 تا از احوال قافله خبر آورند و ایشان رفته در جای ایستادند که کاروان گذشت
 و خبر آوردند و قبل از آن آنحضرت از مدینه روز شنبه و از دهم و بیست
 سیم رمضان بیرون آمد عمر بن ام مکتوم را خلیفه ساخت و بر سر جاده بنی
 فزاده غرضش که فرمود و برایشان دعا کرد و ایشان صید و غنای فراوان
 از مهاجرت و باقی از انصار و مهاجرت و دو یا سه سبب شوش زده و وقت شمشیر
 داشت و هر دو دوسه یک شتر اسواری فوت میکردند و شتر یک آنحضرت و دو یا
 امیر المؤمنین بود و اهل قافله را دوشام و غده غده که میباید حضرت بر سر راه ایشان
 آید و منضم غفار را در که فرستاده بودند که هر قصد ما دارد اموال خود را در پیش
 و منضم که رفته صبحی بجای ایستاده فریاد میکرد که کاروان ایشان خود را در پیش
 که هر قصد ایشان دارد و مکان نمیرسد که توانند یافت و ابو جهمان او را شنید
 و مردم نیز شنیدند و دیدند و چون این خبر یافتند بسیار با هم رفتند اقدام کردند
 و مقرر نمودند که از هر کس که در که باشند یک کس بیرون آید و از شرفای قریش
 غیر از ابی اسب کس نماند و نه صد و پنجاه مرد و صد سب و بیست و شتر و نه هزار
 مغنیه و آلات طرب همراه بودند و جبرئیل آنحضرت را از بیرون آمدن قریش

و مقصود

از آنکه

از آنکه خبر داد پس آنحضرت خواص اصحاب را جمع فرموده مشورت کرد که قریش از آنکه
 بیرون آمدند و شاید معامله با ایشان بمقتضای مصلحت و هر یک از
 اصحاب حکایات پسندیده عرض میفرمایند و اطمینان و توفیق و بر خاطر
 همیون آنحضرت میفتابند و از انصار احد معاذ دین باب بخان و لیل و در
 خدمت آنحضرت تقرر کرد و گفت یا بنی الله اگر ما را بدیدید بیرون میرویم و ما را بد
 می آید که بدشمن رسیم با بر جنگ ما بریم شاید که حق تعالی بنماید ترا از ما چیزی که
 چشم مبارک تو بآن روشن کرد و پس روان شو بر برکت خدا و حضرت رسول
 فرمود بشارت باد شما را که خدای تعالی مرا و عده فرموده یکی ازین دو نفر
 کاروان یا قوم قریش بخدا سوگند که من کشکان ایشان را می بینم و چون بنزدیک
 پدید رسیدند خبری دیدند و از خبر پرسیدند و از سخن او کجب نگین معلوم شد
 که فردا قریش در کدام منزلند و چون شب شد امیر المؤمنین را با دو صحابی
 بجز رفتن فرستاد و ایشان بستران آغوش قریش رسیدند و دو غلام را که از او بودند
 و از ایشان عدد مردم تخلص کردند و ایشان گفته که نیندیم آنحضرت پرسید
 که هر روز چند شتر میگذرانند گفتند روزی ده و روزی نه آنحضرت فرمود
 که از هنر آنکه از نهصد زیاده باز سوال کرد که از اشراف قریش که همراست

و حمزه و عبیده بن الحارث را فرمود که بروید و بمیدان در آمدند و امیر و حمزه و عبیده
خود را کشته و بدر عبیده زخمی زد و او خشم خود را زخمی کرده بود و زخمی شده بود خشم
او را نیز بقتل آوردند و چون زخمی بر ساق عبیده آمده بود او را امیر المؤمنین و
و حمزه از میدان بیرون آوردند و بعد از آن وفات یافت عبد الرحمن کوی که در
در میان دو جوان بود و معاذ و معوذ پسران غفر او و خداوند کرد که کاش در
میان دو مرد کار دیده بودی ناگاه یکی از من پرسید که ابو جهل را می شناسی
با او چکار داری گفت شنودم که از وی اذیت بسیار رسید و من رسیدم که
که چون او را به منم از وی جدا شوم تا یک که ام کشته شوم بعد از لحظه آن که
نیز چنین گفت و من اطمینان تمام یافتیم علی الفورا ابو جهل را که بر سر فرمان
طرف سیر میکرد با ایشان نمودم هر دو زبان و باز از چوبسته خود را باو ریخته
معاذ کوی ضربی زد م بر ابو جهل که ابو جهل ساق وی جدا شد و عکرمه پسر او زخمی
بر من زد که دست مرا از دوش جدا ساخت چنانچه از پهلوی من آویخته شد
و بان حال چنگ میکردم آخر تنگ آمدم و آن دست را در زیر پای خود
آورد و دوازده خدا کردم و معوذ ضربی بر ابو جهل زد و پنداشت لیکن
رمقی باقی داشت ایشان نزد حضرت پیغمبر آمدند و ضرب ابو جهل رسانیدند پیغمبر

فرمود

فرمود که ام از یک شما را کشته اید و هر یک را دعا خوان بود که او کشته است پیغمبر
شمشیر برد و را طلب داشت و خون آلود آنرا را دید و گفت شما هر دو کشته اید سلب
و اسلحه ابو جهل را بعد از او و معوذ در آن روز جنگ میکرد تا شید کشت و معاذ
با وجود آن زخم تا زمان عثمان ماند آنحضرت در عزلت و در مشغول بود که خوب
سبک طاری شد بعد از آن چشم کنده فرمود که نصرت خدا می رسید اینک
جبرئیل آمد غسان هب خود را گرفته و بروند انهای پیش او بخار نشسته از عزلت برآید
فرمود و مردم با بقتال تحریص کرد و رویت آنکه از عزلت بیرون آمده گفت
سینم حج دیو لون الله و موشی تنگ بریزه بر پشت و بر روی کفایت
و آواز نزول ملائکه را که اهل خانه شنیدند بلکه مردان ابلق سوار شدند که با ایشان
مقاتله میکردند و هرگاه مسلمانی قصد کافری کردی پیش از آنکه آن مسلمان بکافری
سر آن کافر از تن افتادی امیر المؤمنین علیه السلام کوی که رفتم نزد آنحضرت
که خبر گیرم دیدم که در سجده است و میگوید **یا حی یا قیوم بر منک استغیث**
باز آمد و بیک مشغول شدم همچنین باز گشتم و آن حضرت به توج مشغول بود باز بجز
رفتم و باز گشتم آنحضرت مشغول بود و دیگر دعا خدای تعالی فتح کرد و این فتح
روز جمعه هفدهم ماه رمضان بود و قریب رسید ثبوت پیوسته که بعد از آن آنحضرت گفت

گیت که از ابو جهل خبری آورد و عبدالله مسعود گوید که من رفتم و او را در میان کشتن
 یا فتم رقی از وی باقی بود پس نه نشستم و دریش ویران کردم و فتم که تویی که ترا
 با خیال و خواهی می بینم اخراج اندای دشمن خدای گفت زیاده ازین نیست
 که مردی را تو می گوشتی گفت مرا خبر ده که نصرت کس است فتم خدا و رسول او را
 و سر او را جدا کردم و در خاک کشید و کشیده نزد رسول آوردم و فتم یا نبی الله تک
 سر ابو جهل در رسول بر بالای سر او نهاد و گفت **الحمد لله الذی اخراج الله**
عنه الله و ردی الله فرمود و بدو ای سجد شکر بجای آورد و در آن روز
 هفتاد و کار کشته شد و هفتاد کشته اسیر گشتند و از مسلمانان چهارده شهید شدند
 شش از مهاجر و هشت از انصار و پست و چهار کس از ضایع قریش کشته
 شده بودند برای ایشان جایی کنده بودند و همه را در اینجا انداختند الا ایمه
 بن خلف که در زره خود مانده بود و با کوری کند او را در زیر سنگ کردند
 و بعد از سه روز آن حضرت غم رحیل فرموده سوار شد و بر سر چاه مدنی قریش
 آمد و گفت به خویشتان بود و شما پیغمبر را که دیر ابد و غوغا و ادعای حاجت تقی
 وی کردند حق تعالی وعده که با کرده بود از ایاتیم آیه شما یا فتم آیه شما وعده
 کرده بود و چون حضرت بعبادت متوجه مدینه گشت و در منزل وادی صحرای بر

تلی فرود آمد

تلی فرود آمد و قسمت غنائیم بر جمیع لشکریان فرمود و الفقار که شمشیر بر
 حجاج بود و امیر المؤمنین نجشید و شتر خاصه ابو جهل را بجهت خاصه خود اختیار کرده
 و معارف این و قلیع قبل از وصول حضرت مدینه رقیعت آنحضرت وفات
 کرد و چون آن حضرت در طلع غایت پیغایت آبی بهینه در آمدن سکنی
 مدینه استقبال فرموده زبان تهنیت حضرت پیغمبر شکر خالق الکر شانند و منقبت
 که در باب اسیران بر حضرت با اصحاب شورت فرمود و هر یک سخن گفت بعضی
 گفته فدیہ باید کرد تا اصحاب را قوتی و غنائی حاصل آید و بعضی بر قتل ایشان
 اصرار میکردند حضرت سخن فدیہ را قبول کرد و گفت ای اصحاب هیچ یک از اسیران
 را نکند آید تا فدیہ بستانند و آنها را که اهل از ایشان فدیہ حاصل نمیشد را کردند جمعی
 که خطامید نشد مقرر کردند که هر یک ده هزار انبار را نویسنده سازند و از او بخواهند
 که تمولند فدیہ بقدر استطاعت خود دهند و هیچ کس از باب تمول فدیہ زیاده
 از چهار هزار دردم و کمتر از هزار نبوده و چون فدیہ عباس مقرر میشد گفت من مسلمانم
 و مرا با کراه آورده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سلام ترا خدا میسرند
 اما تو با حاکم کردی و ترا چهار فدیہ میباید داد و از او و برادر او و عقیل و نوفل یکی
 از حلیف خود عقیل بن حذیم و یکی از خود او بیت اوقیه طلا همراه داشت و کلمه

برده بودند التماس کرد که از فدیہ حباب کنند و محبوب نشد مریهت که چون
اصحاب با فدیہ قرار دادند و بان شغول شدند آیت **ماکان النبی ان یکون**
لا یسری حتی یحیی فی الارض تریه و ان عرض الحیوة الدنیا و الدنیا لاخرة و الله
عزیز حکیم نازل شد و این آیت دلالت بر آن دارد که فدیہ مقبول نبوده و
صواب آن بوده که قبیل کفار سعی نمایند و گویند باری در غرّه احد بعد دیگر
کفار که مسلمانان از ایشان فدیہ گرفته بودند اهل ایمان عرض فرستادند
گشتند و هم درین سال غزوہ یهودی قبیله واقع شد و آن فرق بودند که
با رسول غمناک کرده بودند که محاصرت دشمنان نکند و اگر رسول بآنها
باشد مد نمایند و مردی از ایشان در بازار غورت مسلمانی را کشوفت
و این غیرت مسلمانی او را کشت و یهود علیه کرده مسلمانان کشتند و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا طلب داشته اسلام برایشان عرض کرد و گفت
بترسید از آنچه خدا تعالی بفرستد کرد و ایشان گفتند تو با جمعی حرب کردی که ایشان
طریقه معاشرت میکنند اگر با ما حرب کنی مینی و از مجلس بیرون رفتند و بعضی عهد
رسول کردند و **ما تخاص من قوم حیاء فانه الیهم علی سوائه** نازل شد پس آن
حضرت ساختگی فرموده ابوالبابه را خلیفه ساخت و علم را بجزه داد و بجزه

رفت

رفت و ایشان در قلع خود متحصن شدند و بعد از پانزده روز جنگ آمده
و حکم خدا و رسول را ضعیف کردند و آنرا حکم شد که مندرج همه و تمامی
ایشان را کشت و حضرت را و اعیه قتل ایشان بود و بعد از قتل ایشان فرمود
ایشان نمود بعد از الحاح بسیار از قتل ایشان گذشته با فرج ایشان فرمود
عبدالله بنی خواست که آنرا نیز در خواهم بکشند و ایشانرا از منازل ایشان
اخراج کردند و در باب از اراضی شام رسانیدند و از اینجا با ذرات رفتند
و بآنکه زمانی بملک شدند و جهات ایشان غنیمت مسلمانان کردید و حضرت
از اینجا که کمان و سه شمشیر و سه تیره بجا افتاد کرد و او را کسی که بفرمود
حضرت جدا شد از آن اموال بود و چون مرحمت فرمود بنام عید اضحی و قربانی
قیام نمود و بروایتی هم درین سال غزوہ سویق واقع شد و پیش آنکه
چون ابو سفیان از بدر بکینه بود و بکینه رفت و سوگند خورده که تا شقام کشم
روغن در سر نالم و بازن اخلاط کنم و بنواحی مدینه آرد و کس را کشت
و صد درخت فرما سوخت و بار کشت و آنحضرت ابوالبابه را خلیفه ساخته
از عقب او فرمود و چون او بکینه بود مدینه رحمت واقع شد و بخروزی
رفتن آمدن بود و چون انبیا بنای سویق خود را کفار می انداختند و بکینه

آنرا غزوۀ سویق گفتند و ایضا برواتی هم درین سال غزوۀ قرقره الکره واقع
شد و سبب آن بود که بعضی رسید که جمعی از بنی سلیم و غطفان در آن موضع
گرد آمده اند پس عبد الله ام مکتور را خلیفه ساخت و علم بامیر المؤمنین داده
بادولیت مودر شد و چون با موضع رسیدند آن مردم را ندیدند و شتران ایشان
را با شبنامان رانند از آنجا بیاور نام در خمس حضرت رسول افتاد و او را
رسول آزاد فرمود و باقی اموال بر اصحاب قسمت فرمود و هر مردی را دو شتر
رسید و **وقایع سال سیم و واقعه احد** و در اوایل این سال غزوۀ غطفان
بود که از غزوۀ ذی اسود ذی غار نیز گویند و چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله وسلم و بر سر ایشان رفت و ایشان بکوه رفته متحصن شدند و حضرت
رسالت در پای درختی شما آسوده بودند غورث نام که او را غوثی نامیدند
گفتندی شمشیر کشیده ببالین رسول آمد و گفت ترا از من که حمایت میکند
گفت الله سبحانه و جبریل بر سینه او زد و خاک بچو آتش شمشیر از دست او جدا
آنحضرت شمشیرش را گرفت بر سر او رفت و فرمود ترا که حمایت کند گفت بچکس
و مسلمان شد و هر جهت مدینه واقع شد و همدین ایام نبی حارثه را فرستاد
که بسیر راه کاروان قریش که از عراق بشام میرفتند رفته کفار را گرفت

و صد هزار در غنیمت مسلمانان شد و هم درین سال ابوسفیان با سه هزار کس
به قصد زره پوشش بادولیت اسب مسند از شتر بجانب مدینه روان شد و هویدا
ترتیب داده عورتان را همراه برد که شکان بدر را یاد کنند و آتش غیرت کفار
را در شتعال آزند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمع چهاردهم بیستم
شوال با هزار نفر غنیمت آن لشکر فرمود و صد زره زیاده همراه نبود و عبد الله
با سیصد نفر دیگر از منافقان در راه خلف نمود و همراهی نکرد و در روز شنبه
پانزدهم در نواحی کوه احد ملاقی کوه احد صفیان روی داد و در آن روز علم
حضرت رسالت مرقت در دست حضرت شاه ولایت منقبت بود و
کوششها سردانه فرموده بسیاری از کفار را بجای آید از آنحضرت متوجه
گشتند و کافر پیشمار بتیر دستی اصحاب نیزه گذارند و ابراهیم او فرستاد اما بلاخره
لشکر کفار غلبه کرده شکست بر مسلمانان افتاد و حمزه شهید شد و عمرش برود
ایمان بخواه و نه سال بود و بنک ابوسفیان علیه اللغه ذی ان مبارک
آنحضرت شهید شد و از ثقات روایت منقولست که جبرئیل در آن روز
با مرتضی سبحانه و تعالی بشتاب تمام بر زمین آمده خون دندان آنحضرت را
ببال خود گرفت که اگر بر زمین ریختی گیاه سستی و با وجود همین خیال زبان

منقرضه قال انحضرت بقول اللهم اهدني قومي فانهم لا يعلمون در دعای یکنین
 می افتاد و نعم ما قال **نظم** ای که طلعت کی مطلع مدنی صدویانی
 برقع با تو آنکه در جنگ زنده درج یا قوت تراست کننده رخت افشاران
 حیلگران در صف کوه عالی گران سلک فداوت بخون پنهان شده رشته
 لوله تر جان شد کنگر است ز دل نیکینی در بایکینه باین رنگینی لاجرم حجت
 از صوم سنگ اید قومی بیرون دادی علم تو بود بی کوه شکوه کی یک
 سنگ فرو بر ز کوه کرا زین کوه صدای برسد هر کدای بنوای برسد و از
 کثرت کرد و فرخید رکرا علیه السلام ما دار الفلک الدوار و شتعال تنج
 آفتاب کرد و از شش کلام حقیقت آثار لافتا الا علی لا سیف الا ذو الفقار
 از کونیه که مردم نمیدیدند و کونیه از جبرئیل با رضوان در آن معرکه آسمانی
 و در شش کفار از رسول و حق و شکست آن فرقه جمل جبرئیل گفت یا ربنا
 الله لا اله الا انت سبحانک انک انت اول ما خلق و انت اول ما نزل
 که چه اکنند و او از منست و من از تو جبرئیل گفت من از هر دو و شهادت
 حرب و جدال شتعال ایران قتال که همه اصحاب کر خیمه بودند و بر دست
 عبد الله مسعود و جکس غیر از امیر المؤمنین نزد حضرت نمانده بودند و بگو

قول

فرار اختیار

فرار اختیار کرده بودند و عثمان بعد از سه روز باز آمد چون در آن واقعه انحضرت
 و آنچه از اصحاب همراه بودند شب احد در آمدند غورات آمد و شهدا را شکر خسته
 بنده و معاویه علیهما و علی سلمها آلف الله جگر حمزه عمر زکوار سید ابرار
 را خورون آغاز کرد و آنچه یکی از فضی و شعر منسوبت اشارت بنیت
مشهور و استان پیر و نکر نشیندی که از دوسه تن او به پیر چو سید
 پیر اولب و نغان پیر شکست ما و او جگر غم پیر کنید خود چنان
 حق و او پیر گرفت پیر او سر فرزند پیر برید بر چنین قوم تلفت
 ز چه روینگی لعن القذیرید او علی آل یزید درین اثنا ابوسفیان
 بجوای شعب در آمده فریاد زد که محمد و میان قوم است و همچنین یکیک را
 می رسید صاحب مقصد اقصی گوید که حضرت امیر المؤمنین بی اختیار
 کشته گفت بخدا که غیر زنده است و سخن ترا می شنود و سایه شینان آغاز کرد
 گفت اعلی اعلی اهل بمل مسلمانان بفرموده آنحضرت کشف الله اعلی اهل
 با کف الغری لنا و لا غری لکم مسلمانان کشف الله مولیا و لا مولای
 لکم و گفت وعده ما و شما سال آینده بدرست و حضرت امیر المؤمنین
 بموجب فرمود آنحضرت بقبول آواز بر آورد و چون از شعب بیرون آمد

پیر

از عورات و زین چار دانه زن جنت خستگت مسلمانان بطلاق شده بکنجا
آمدند از جمله حضرت زهرا چون چهره عالم آرای آن حضرت را خون آلود دید که
وزاری بسیار نمود و آنحضرت او را در کنار گرفته رقت پیشا نمود و حضرت امیر
المومنین بر خود آب آورد و حضرت فاطمه زهرا آن حضرت را شست
و در همین سال سیریه رجیع واقع شد که میان بنی خالد و بنی مای بعضی از مردم
و قبیله بکینه کفار را تمیزیت و اقداحه و او بنا بر طبع و حدیثی که زن ملحد بنی
مطهر مقرر کرده بود که هر کسی که سر عاصم بن ثابت را بکشد و و پس او را آورد
مگر انجنت و از حضرت جمعی طلب داشت که تعلیم اسلام در میان ایشان قیام نماید
و پیغمبر جمیع افرستاد و از آنکه عاصم بود و او را شنید کردند و خدای تعالی بر بدن
سرش او را قدرت نهاد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عبد الله
اینس را فرستاد تا شش کین کرده او را بچشم فرستاد و هم درین سال سیریه
ابو سلمه ظهور رسید که آنحضرت او را برتر قبیله بنی اسد فرستاد و کشیده بود
که ایشان قصد غارت نواحی مدینه دارند و او سلا و غانما بعد از ده روز مراجعت
کرد و طلوع آفتاب عالم آرای امام حسن علیه السلام روی نمود و **فصل سال**
چهارم درین سال ابو عامر بن مالک التامس کرد که آنحضرت جمیع افرستاد

اهل نجد بنی عامر فرستاد آن حضرت اتفاقا کس از جمله عمر بن اُمیه ضمیری را
فرستاد و چون بر پیر معونه رسید عامر بن الطفیل را و زاده عامر جمعی را
بر سر مسلمانان آورده ایشان را شنید ساختند و همین عمر بن امیه نزد ماند
و بکینت و در راه بدو عامری سپیده که از قبیله طفیل بودند و ایشان را در جوی
کشت و چون این خبر بان حضرت رسید بر هلاکت مسلمانان متأسف گشته
عمر را در آن قتل است فرمود و گفت ایشان در جوار من بودند و حالایت
ایشان بر منست و مقادیر همان احوال آنحضرت بمیان بنی النضر که هم کنند
اهل اسلام بودند فرمود که در بابیت آمد و شخص از ایشان قرضی نگیرد ایشان
عذر انداخته فوهند که اطفال جوارح نبوت نمایند و جبرئیل آنحضرت را خبر داد
بصحت بدیدم جهت فرمود و این امم مکتوم را خلیفه ساخته رایح آفتاب
سرایت را آنحضرت شاه ولایت سپرده بنواحی قلعه ایشان رفت و دست
محاصره پانزده روز برداشت و قطع قتل ایشان فرمود و خود را نام تمام
از قلعه تری برخیزد حضرت رسول انداخت و حضرت امیر المومنین شب
در کین او بود ناگاه آن کمره بازگذاشت و از قلعه بیرون آمد حضرت امیر المومنین
سرش از تن برداشت و آنحضرت رسول آورده گفت یا نبی خدا این آن

بد
کس است که تیر بخیزد تو از خست و خیزد نغز از محابه را بدین همراه برده باقی بماند
را نیز در بیرون قلعه یافته همه را بچشم فرستاد و جویدان جنگ آمدند بران قرار
یافت که اسیر خود تمام بکند از اندوخته اموال آنچه چهار یا تو اندر بردارند و برونند
و حسب القرآن مهم صورت پذیر گشت و ولادت با سعادت لام
المسلمین ابی عبد الله حسین درین سال بود و بنابر روایتی که گذشت آنحضرت
عبد الله را در راه را خلیفه ساختند با حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود و بفرمود
نیز از کعبه بیرون آمده بود که بیدار آمد و از کثرت عسرت که در میان ایشان بود
شوالی و باز گشت آنحضرت از انجام مراجعت فرمود و در همین سال بگفتیم
انما الخمر والمیر و الانصاب والازلام حرام من کل الشیطان فاجتنبوه
علکم تعلون شراب حرام گشت و بقولی در سال هفتم و هم درین سال بگفتیم
بنی اسد و آلده حضرت امیر المومنین بر ریاض رضوان رفت و در جامه بیکار
آنحضرت گفتش کردند و درین سال ام سلمه و خیر علم آنحضرت بخی آنحضرت
در آمد و **قیام سال نهم** درین سال سال سیاح جلال حضرت رسول بیدار گشت
بن عبد الملک نصرانی لشکر جمع کرده غزیت مدینه داد و بنابر آن آنحضرت
بانه از نفر علم آفتاب بیکر آراسته متوجه دوه بخند گشت که نتوانست از اینجا

تا دمشق

تا دمشق دوه مرحله دور راه مراعی و مواشی بخانان غنیمت اصحاب گشته
فرقه ضلال با قدام استیصال بگریختند و بدست غزیت در دامن هزیمت
آویختند و ریات نبوت از موضع دوه به جندل سرایا با طراف فرستاده
مراجعت فرموده غامنا سالما بستاند غزو و اجلا شتافت و همدین
سال غزو و مرجع روی داد که آنحضرت بر سر بنی مصطلق فرمود و علم فتح
و نصرت در آن غزوت تیر در دست مبارک حضرت امیر المومنین بود و
چون محاربه مسلمانان با کفار دست داد و نفر از بنی مصطلق قتل آمدند و نیم
فتح بر پرچم علم سلام و زید و اکثر کفار و کور و امانا اسیر گشته و بره بخت
و حارت بن ابی ضرار از اساری بود و او را حضرت در سلک جهات
مومنین بشرف از دواج رسانید و هم درین سفر بر سر آب کشیدن میانه
مهاجرین و انصار نزاع شد و عبد الله ابی در آن باب مملکت بر زبان
رازد و تهدید افراخ بنیمر و مهاجرین از مدینه داد و چنانکه گریه **یقولون**
لن رجعا الى المدينة لنتخرجن الاغرمنا الاول از آن افضل منباید و زید
بن ارقم خیزد حضرت رسول آورد و حضرت در کرمگاه روز سوار شدند و
انصار عبد الله ابی را بعد فراوان آوردند و او را آفتاب را انکار کرد و در طوالت

و سوره اذ جاءك المنافقون نازل شد وفاق زید وفاق عبدالمطلب
نفس شخص کرد و هم درین سال واقعه آفک و بعد از آن آیت طهارت
نازل کرد و هم درین سال حکم تمیم نازل شد و هم درین سال زینب بنت
جوش که زوج زین عارثه بود بکلمه **ولما قضی نهد و طراز و خاکها**
در جبال آنحضرت درآمد و در همین سال غزوه خندق واقع شد و از احزاب
اخراب نیز گویند و کیفیت آن واقعه چنان بود که یهودی القصر مفرق
گشته بعضی بقبایل خبر رفته بودند اشرف ایشان مثل حمی بن خطیب
و سلام بن ابی الحقیق و کنانه بن الربیع در اندیشه انتقام بودند با بخت
پرست نفر از آن قوم رفته با ابی سفیان بیعت نمودند و همچنین قبایل فته
فرق و اضراب قبایل را بعد مایل ساخته تا گید عود می نمودند و حمی بن خطیب
نزد کعب بن جبار بنی قریظ رفته و آنجا دعوت با پیغمبر عید شد که آمدن ایشان
نکند و بوسه بسیار و شیطنت بسیار آورد و بر نفس محمد آورد تا محمد نام بر لب
و ابوسفیان سلام آوردند و حمی پاره کرد و از کعب عید شده توجه ابوسفیان شد
و ابوسفیان چهار هزار نفر کار جمع ساخته از مکه غنیمت عربیه نمود و در راه
رؤس قبایل آن کرده و خنایلی می شده غنیمت شرب کردند و چون این خبر

مبارک

مبارک حضرت رسید بانه هزار نفر مهاجر و انصار به من کوکسل رفته بخور
خندق عمیق اشغال فرمود و خود نیز بدست مبارک آن شغل می نمود و درین اثنا
امور غریبه از آن مظہر معجزات ظاهر میگشت از جمله آنکه سنگی مدیج اثر عظیم
بیکر که نوک میتین و قیسه بر آن کار کردند و در میان خندق پیدا شد و آنحضرت
بآنجا تشریف آورده سه نوبت میتین بر آن زده هر نوبت شعله حبوت و آن
حضرت بکبر گفت و اصحاب موافقت کردند و در نوبت سیم سنگ پاره پاره شد
و آنحضرت فرمود که روشنائی اول قصرهای مدین و حیره و در و در و هم تصور
شام و در سیم کو شکستهای صفای من بر این نمودند و از اصحاب نفس که که شام
نیز این روشنائی بسیار دیدند ایشان گفتند یا رسول الله پس نبی بود که
جبرئیل مرا شرف فتح این ممالک حبت امت من داد و منافقان گفتند که محمد
از پیغم خندق میکند و مردم را بوضع فتح شام و صفا و مدین فریفته میدارد
و آیت **واذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله**
ورسوله الا غرور از حال ایشان خبر میداد و صاحب کشف گوید که سبب
نزول آیت **قل اللهم مالک الملك توفی الملك من تشاء وتنزع الملك من**
تشاء الا انیواته بود تا منافقان دانند که عطای ملک و من ملک از حق

بسیار

و بوج زیادتی اطمینان مسلمانان کرد و چون فرقه ضلال از اعلی داهل
 مدینه فرو ریختند و بسیم ماکب کرد او بار بر وفارق خود بخت خندق را
 کردند و دانه دیدند از حصانت **فان الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین**
 در اقباس و مامنی مشاهده نمودند و قهر محطش از صانت **والله یحکم**
من الناس بندا اساس و چون قسمت اراضی خندق بر انصار و مهاجر
 فرمود و هر دو گروه بر سر مسلمانان که قوی و عالم به علم خود بودند متفق شدند
 و سید فرمود مسلمانان را جل من اهل البیت و شش روز خاطر خندق
 فارغ شد و هر شب جمعی بکنار می آمدند و با مسلمانان ببنگ و تیر جنگ
 میکردند و باز می کشیدند و در آن اوقات اکثر شهابا عباده بن بشر می گفت
 خیمه مخوف با نوار و طاق است سید مختار قیام مینمود تا آنکه روزی کنه
 جمعی ننوده ابو سفیان و جمعی در بیرون خندق ایستادند و عمر بن عبد
 با جمعی از سنگهای خندق گذشتند و آمدند و او کافری بود بکمال جهل و نشو
 و بنایت شجاعت بر السنه مذکور چنانکه در میان شجاعت او را با هزار
 کس مقابل میدنمودند و عمر و عبد و بیدان و آمد و مبارز طلبید و از او هم
 و شجاعت او چنانکه جواب او را در آن سرور فرمود و یا رسول الله انا ابارک

و انحضرت جواب نفرمود و نوبت دیگر چنین گذشت نوبت سیم عمر گفت
 در میان شما مبارز نیست باز حضرت امیر المؤمنین و توری خواهان آن
 حضرت شمشیر خود را بحضرت امیر غایت فرموده زره خود را و انحضرت
 پوشانید و دستار خود بر مبارکی می نهاد گفت اللهم اعنه علیه و روست
 آنکه گفت آتی حمیده را روز بر از من ستایدی و حمزه را در احد از من جدا کردی
 و این علیست برادر من و پسر من **فلا ترفی فدا و انت فی الارضین**
 پس حضرت امیر المؤمنین در پناه حفظ رب العالمین پیاده توجه شد و چون
 بعمر رسید و بعد از گفت و شنید آتش قتال در حال آمد و عمر و شمشیر فراخته بر
 فرق فرقه های حضرت امیر المؤمنین حواله کرد و شمشیرش سیر انحضرت را
 شکافتند که اثری بر آن حضرت رسید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 ذوالفقار دشمن شکار را حواله نموده با شارت دست اعجاز نوبت
 انحضرت سرش بر زمین افتاد و بکینه بلند گفت و آواز بکسیر بان حضرت
 سرور رسید معلوم فرمود که حضرت مرتضی ثنود را بقتل آورد و ضرر و هیه
 که همراه عمر بودند حمله بر امیر المؤمنین کردند و چون ان حضرت باین
 توجه نمود ضرر فرار اختیار کرد و همسره اندک مجاهد که زره خود پوشیدند

و او نیز کیزر شیوه ساخت و چون عمر و بقیل آمد حضرت امیر القهات
بسلام و جامه او تفرمود و چنانکه این ایات و یوان شجر بآفت
فصدت چنین رایتی متقطرا کلجی بین و کاک و در و وقت من اوابه و
کت القهات زنی اوابی بر کردیم و خوش نشاند و یا چون کلش شد و یا
از یاک خوش کرد و یا در و کس شدی که ویم از جامه جدا و چون انیواته
و افق عظیم مسلمانان روزی شد و مردیت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در آن باب فرمود که مبارزه علی یوم الخندق افضل من اعمال امی الیوم
القیمه روز ویک کفار اتفاق نموده از اطراف خندق جنگ انداخته
تا شام بجدا و تمام آن مهم برداشته و جز خسارت و خدایان کاری
نساخته و بالاخره رعی غم و اندک شسته حق سبحانه باور فرستاد که چنان آفت
ایشانرا منهدم ساخته ترک محاصره کردند و مواضع خود رفتند و چون آن
حضرت بدین فرجهت فرمودند و سلاح کشت و زنجیر میل نازل شده گفت
یا بنی الله منور علیکم سلام نکشوند و حکم آتی آفت که حرب بنی قریظه
فرمائی و علی الفوج لبکم مکمل شده علم حضرت امیر المؤمنین و او
و بلال را فرمود که اگر که یا خیل الله سوار شوید و میسوار شده و ایشانرا

و خفتن

و خفتن بنی قریظه رسیدند و ایشانرا یازده شبانروز محاصره کردند و ایشانرا
بنایش بن قیس را نزد آن حضرت فرستادند که با ما بطریق بنی النضر غل
کن آن حضرت قبول نکرد و گفت فردو آید تا آنچه خواهم بیا شما کنم آخر
الا مر بائچ سعد معا حکم کند راضی شده بیرون آمدند مردان ایشانرا
دست و کردن بستند و عورات و اطفال ایشانرا بیرون آوردند و دست
و اموال ایشانرا جمع کردند و کس بدین از عقب سعد معا فرستادند و آنچه
بود که در حرب خندق تیری برک اکل او آمده بود و او عا کرده بود که خدا یا
مرا امیر کن تا جهود ان بنی قریظه را بکشم خود به پیغم و بواسطه آن و عافونی
که از رک او میرفت ایستاده بود سعد حاضر شد و بر قتل ایشان حکم کرد
و حضرت رسول فرمود که حکم کی وی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان
بهان حکم کرده بهوجب حکم سعد عمل کردند و غنیمت بسیار و اسیر بسیار فوج
روزی که مسلمان شدند بعد از آن سعد را خون از زخم جریان یافت تا
به عالم بقا شتافت و همدین و سال خسوف واقع شد و رسول علیه السلام
ناز خسوف که از **دو قلع سال ششم** درین سال باریکتر اقول الحج فرستاد
و همدین و سال غزوه و ات الرقاع صورت ایصال یافت و ایشان بود

و آنچنان بود که حضرت بر سر قوم اناروی تعلق داشت و ایشان بنیاء کبک
 بودند و حضرت رسول در آنجا نماز خوف کرده بود و ابی بعضی عورت
 ایشان را اسیر کرده و غنیمت بسیار گرفته و محبت فرمود و و همدین سال غرق
 بنی طیان واقع شد که ایشان کشتیهای کشتیهای کان عاصم بن ثابت
 بودند بنی هاشمی اند علیهم السلام بر ایشان رفته ایشان در آن حال چهل
 معاذ و نال ساخته و پیغمبر را با طواف فرستاده بازگشت و همدین سال
 سریر محمد صلوات الله علیه بر سر بنی کلب فرستاده و او جمعی را کشته غنائماز
 گشت و آنال بعد از خمس بر باران قسمت یافت و همدین سال
 غزوه ذی قرد روی داد که عتیه بن حصن فراری آمده چهل شهر شیراز
 آنحضرت را رساند و سلمه بن الاکوع که با راعیان بود از عقب کفار رفته بفرست
 تیر شتران آنحضرت را بازگردانید و چون خبر بدید رسید آنحضرت متوجه
 کشته تا موضع ذی قرد فرموده و محبت کرد و همدین سال سریر عکاشه
 بن محسن بجای عمر بود که رفت و دوست شتر آورد و همدین سال
 حضرت امیر المومنین بود بعد که بر سر بنی سعد بن کبرفته پانصد شتر و
 هزار کوفه گرفت و همدین سال ستقاد و غای باران واقع شد

و در ذی قعدة
 این سال

و در ذی قعدة این سال غرق شد سیصد واقع شد بلبش اگر آنحضرت در وقت
 دید که بایاران بکجه رفته عمره گذارد و کلید خانه بدست گرفت بنابران بایاران
 غنیمت عمره فرموده و هفتاد شتر هبه بدی بر و کفار از توجه خواجه ابرار یافتند
 و بر سر زیارت کعبه قرار دادند و چون بنشیند مراد رسیدند ناله و هوار کردند
 حضرت توقف فرمودند آنجا چاه آبی بود آبش به نهایت رسید مردم شکایت
 کردند آن حضرت تیری از جعبه مبارک داد و در آن چاه فرو برد آب بسیار شربت
 و میان لشکر اسلام و کفار رفت و آمد و گفت و شنود بسیار شد و شتران آنحضرت
 بکه فرستاده تا قریش را خبر دهد که آنحضرت به نیت عمره آمده و عزم جنگ ندارد
 و خبر کشتن عثمان با مدوی حضرت رسالت رسید و آن حضرت مسلمانان را
 فرموده در بای و دخت سمره با ایشان بیعت فرمود و این بیعت را بیعت
 الرضوان گویند و کفار از نیت و هم کرده سیل بن عمرو را فرستادند که
 با محمد صلوات الله علیه صلح دانی داد و آمد و با حضرت پیغمبر صلح کرد و با کمال
 عمره گذارد و در آینده قضا فرماید و درین باب حضرت امیر المومنین را فرمود
 بنویس بسم الله الرحمن الرحیم و سهیل گفت که ما حرم را نمیدانیم بهنگام
 اللهم بنویس مسلمانان گفتند غی نوسیم و آن حضرت گفت که یا علی بنویس

خبر

که هذا ما فاضی علیه محمد رسول الله حضرت امیر آنرا نوشت باز بسیل گفت
 ما اگر رسالت ترا قبول میباشیم ترا از زیارت خانه منع نمی کردیم بنویس
 که محمد بن عبد الله و آنحضرت بهمان طریق بجزرت امیر فرمود و حضرت
 امیر گفت بخدا سوگند که من هرگز وصف رسالت را نخواهم داد و آن حضرت
 کتابت راسته کلام اولی را مخوفرموده عوض رسول الله عبد الله نوشت
 و در حضرت امیر المؤمنین کرده فرمود که یا علی زود باشد که ترا نیز مثل
 این واقعتو و شرح آن در صلیح نامه صفین بیاید و چون صلح روی نمود
 مسلمانان بنایت ملول شدند و در اول که خواب آن حضرت را شنیدند
 خرم و شاد شدند که خواهند کرد و آن در عقده توقف ماند بروایت کار و فی
 بیک وقت که از آن روز که مسلمان شده بودیم هیچگونه تنگی در دل من نیاید
 بود الا آنروز نزد حضرت رسالت رفتم و گفتم یا رسول الله نه تو پیغمبری
 گفت بلی گفتم نه ما بر حقیم و دشمن بر باطل فرمود که بلی گفتم چه آوردین
 حقارت بخود و فرمود که من رسول خدا یم و بر خدای عامی نشوم و او
 مدد من خواهد کرد گفتم نه تو فرمودی که ما بزودی طواف کعبه خواهیم کرد گفت بلی
 ولیکن گفتم امسال چون حضرت رسول از صلیح نامه فراغ یافت مردم را

بخود خلق

بخود خلق فرمود و خود خلق کرد و مردم نیز اقتدا نمودند و از اینجا باینکه
 فرمود و در راه سوره **انما قسمناک فیما بیننا** نازل شده و در آن سال
 آنحضرت جنت فرستادن رسول در سایل ملک انگشتری ساخت تمام نقره و
 نقش آن محمد رسول الله بود و مخ فرمود که دیگری آنرا نقش نکین سازد و در
 ذی الحجه شش نفر از اصحاب را بر رسالت نزد شش پادشاه فرستاد آورده اند که
 چون رسولان روانه شدند با دگر فرمود و هر یک بزبان توی که حضرت دیرا
 بآن فرستاده بود سخن می گفت بجز بنی قلی الله علیه و آله و سلم پس طایین ابی
 بلقره ابی بقره و او مسلمان نشد و چهار کینه که یکی بریه قطیه که حضرت ابراهیم
 از و متولد شد و دیگری شیرین خواهر ماریه و دوی دیگر و استری سفید دل دل
 نام و در از گوش یعقوب نام و نیزه و بیت قد جامه و خواجه سرای و نهزار
 مشال طلا فرستاد و دو جید بن خلیفه کلبی را بهر قل ملک روم و او بقوا بکوهی
 دیده بود که محل ظهور ملک خسته کند کافان و قبل از رسیدن مدحیه عربی را
 بر منده کرده علامت خسته دیده بود و ابو سفیان تجارت رفته آنجا بود و چون
 مدحیه رسید هر قل ابو سفیان را طلب کرد و از احوال آنحضرت سوال نمود
 و جوابها شنود و گفت که اگر دوستی که من بوی ستم بر اینده سخن میگویم

اورا می شستم و این کنایت از کمال عبودیت بعد از ان مکتوب آن سرور
 طلب داشت و تعظیم کرد و بعد از خواندن مکتوب غوغا در میان قوم افتاد
 اما در اسلام او اختلاف است و عبد الله خدا را یکسری فرستاد و ابوبی ادنی
 کرد مکتوب را باره کرد چنانچه شیخ گرامی نظامی گوید در بیان نام کردن
 سخن را نه نام بلکه نام خویش را و پسرش شیر وید او را بقتل آورد
 و عمر بن امیه ضمیری را بجا شتی روانه کرد اندو او برست جعفر بن ابیطالب
 که هجرت بجبهه کرده بود مسلمان شده جواب مکتوبش مثل بر اظهار سلام نام زد
 تمام قلی ساخت و شجاع بن وهب را نزد عمارش بن ابی شمر ثقفی فرستاد
 و چون قاصد آنجا رسید شجاع او را خوشی کرده در آخر که مکتوب قیصر را رسید
 ملائمت نمود و او را حد شغال طلا داده گفت که سلام من بآن حضرت رسان
 و سلیمان بن عمرو عامری را به مودعه علی حقی فرستاد و او سلیمان را
 و جایزه نیکو داده گفت که بگو اگر از ملک خود چیزی بمن میدانی بستم
 و او نزد حضرت رسول آمد و آنحضرت فرمود که بوسانی سیاه من لاری لها
 فعلت یعنی اگر طلب کن از من بجز ناغوره بوی نهم و بعد از چند روزی بخیل
 خرفت او و درین سال **ایه قسم الله قول الی** الایه در باب نطق

که از وی

که از او پس واقع شده بود نازل گشت **و قلع سال نهم** چون در وقت حرکت
 حدبیه در ضمن سوره فتح و عده غنیمت بسیار گوش گذار اصحاب بیدار شدند
 حیث درو و عده کم اند مناعم کثیره یا خدو نها بخل لکم مده الایه بیت
 روز در مدینه توقف فرمود آنگاه بکار سازی لشکر فرمود و با هزار و چهار صد نفر از
 مدینه مبارکه بجا بخیل خیر سفر اختیار فرمود و کسایع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه
 ساخت و بر سر ایشان رفته ایشان در حصار را محسوس شدند و با وجود که قبل از
 وصول رسول پوسته مردم ایشان بر سم استجار بیرون آمدی و شبی که آنحضرت
 بر ایشان فرو آمد خواب غفلت ایشان را و خواب و موافقی ایشان را دریافت
 تا غایتی که فرسوسان ایشان بانگ کردند و قریب طلوع آفتاب بیرون آمدند
 و لشکر را دیدند که گفته اند عده و شخص معنی نمیکند بجز آنحضرت باشد که حضرت
 فرمود که **الله اکبر خرب خیره از ان بسا حه قوم فاصبح المذین**
 بود و بجهار را و آمدند و دل برحقا نهاده اهل و عیال و قلع کینه فرستادند و نیز
 را بجهار ناغم نهادند و اهل حرب بجهار نطقا جمع گشتند آنروز با اهل حصار تیر
 اندازی کردند شب جهت صلح میگو که از قلع نطقا و در تابنده موضع رجیع
 فرموده که ساخت و در روز دیگر حصار نطقا فتح شد و بعد از ان حصار

فتح یافت و امتداد علم بسیار قوت روزگار مسلمانان شد و ولایت کرد و قتی که
 بمحاصره قلعه قنوس مشغول بودند اول علم را ابو بکر بردشته بدو حصاریت و روز
 دیگر عمرو و هر دو مقصود حصاریت کردند و بقولی دور اول عمر را بیت بردشته
 و روز دوم ابو بکر و روز سوم باز عمر علم در قلعه برده بطریق روز گذشته بگشت
 و شب آنحضرت فرمود که لا عطلین الیایه خدا را جلایا را اگر غیر فراری بگردد
 رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی خود را بیت را ببرد و بیستم نیز نماند که ریزه
 که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول را دوست دارند و حق تعالی خیر را
 بدست او فتح کند و صدای آن خبر غوغا و میانه محاصره بگردد هر کس را آرد
 آن میشود که این کس باشد و این فتح میشود که موجب اعلاای دین میشود
 بدست او و پیغمبر و دو و دین عزیمت حضرت رسالت حضرت امیر
 المؤمنین را عارضه رمد طاری گشته بآن سبب از طاعت تکلف نموده و دیدند
 اندک توقف فرمود و با وجود غمت رمد زیادتی در و الم را بر خود گرفته غبار
 را بگذارد و ابوبکر تو یامرات آن حضرت را روستای فزای دیده را بگریه
 دانسته بر اثر آن حضرت توجه فرموده و در راه یاور خیمه بیکر بنویسید
نظم قاهره کوی آن مه پای از سر ساختم پای خود بر سر کرد و من مقرر ساختم

تا خیال

تا خیال خاک پایش را نمودم جای چشم دیده را از کجی منای منور ساختم
 و چون خبر کلام بخت انجام آن حضرت بامیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود
 که اللهم لا معطی لما منعت ولا مانع لما اعطیت علی الصبح که خسر و خاور
 بانور بخان علم جهانگیر بقصد این قلعه سید را فراخت عبید علیه نبوت و تاج جمع
 رؤس مهاجر و انصار گشته هر یک چشم انداخت که بگشت عطا یارایت آید
 سرایت سرافراز کرده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خیمه مبارک بیرون فرمود
 گفت که علی ابوطالب کیست گفت چشمش در میسکه فرمود ویرایا بیسکه
 بن الاکوع رفته دست آن حضرت را گرفته بموقف نبوی رسانید و ایاتی سر
 حضرت امیر را و کما گرفته آب دمان مبارک بچشم خدا پیش رسانید و بر روی
 دعا کرد که اللهم اذهب عنه الحزن و القوه بعد از آن حضرت را در چشم نشاند
 و سر را کرد و چون آن حضرت موثر نیفتاد و بخره خود را در حضرت امیر
 پوشانید و ذوالفقار بر میان آن حضرت استوار کرد و اندیده علم پیش داد
 و امیر کرار غیر فرار و بچرخ نهاد و بیای حصار قنوس آید علم را بر توده سنگ
 ریزه زد و بودی از حصار گفت چه کسی گفت علی ابی طالب فریاد برآورد و کای
 اهل خیمه مغلوب شدند او از قلعه حارث برادر مرهب با توجی بیرون آمد و فرمود

پیارند و اگر چیزی بخواهند دارند مسلمانان خاطر نقصان کارند و هر مردی
 از ایشان یک شتر طعام بر کشته از آن دیار جدا اختیار نمایند بقل صحیح ثبوت
 پیوسته که حضرت امیر المومنین آنرا را اشتاد و جب بر یکس مبارک انداخت
 و هفت مرد از روی بروی نوشند کردند و چنان اتفاق کردند بمعاذت
 یکدیگر نوشند که از جایش بر کینه دفعه المقال خیر چون حلقه در آورد
 حلقه کتبیان شاکر آورد و قوت فعلی از روز دیگر کنده بخویشین خیر
 خود چو خیر که خیر کرد و پیش آید و پنج بود زبون و چون این فتح نامور
 بدست ساقی کوثر نصیبت که حضرت اثر گشت متوجه ملت شفیق روز محشر کردید
 آن حضرت استقبال فرموده و از خیمه مبارک بیرون آمد حضرت امیر المومنین
 را در بر گرفت و میان هر دو پیشتر نامنیل شفا شفاعت خواهد ساخته فرمود
 که قد بخفی نیک الشک و صندیک لک و فرمود که من از تو را ضمیمه حضرت علی بن ابی طالب
 کرد که در آن سرور پس بیکه این کرد و اندوخت یا که ری فرج گفت یا نبی الله که در جنت
 که تو از من را غنی شدی گفت فی همین من از تو را ضمیمه ملک خدا و ملایکه و جبرئیل
 و میکائیل از تو را غنی اند و بعد از آن غنایم قسمت یافت و جواهر و زرینه کرد
 پوست شتر کج نهاد و بود و فوج روز کار مسلمانان شد و چون حکم شکسته تم

مقتدیه با حالت زیاده برین تفصیل در واقع خیر و غنایم آن نالایق حال
 و التوکل علی الهیسم التعال و در آن روز زن بیو و یزید نام و دختر
 عارث جعفر طیار از جبهه رسید با بعضی از مهاجران جسته و حضرت پیغمبر
 ایشان را سهم غنایم عنایت فرموده گفت نیندا نم بفتح خیر سادمان شوم
 یا بقدم جعفر و در آن روز زن بیو و یزید نام و دختر عارث و چهار
 قوس بزغال مسنوم بریان کرده بنظر انور آنحضرت آورد و چون میل آن
 بکوشت شانه پشته پیروز هر دوشانه بزغال پشته کرده بود و چون آنحضرت
 تقدیر در میان مبارک نهادند گوشت بزغال آنحضرت را از واقع خیر و او خود
 ترک کرده یا از آن خوردن منع فرمود و چون بشرب البراء تقدیر خورده بود و مجلس
 تغیر بحال او را یافته بعد از یکسال از اثر آن فوت شد و بقولی در میان مجلس
 بعضی برانند که حضرت از یزید عفو فرمود و بعضی برانند که حکم قتل نموده جمع
 بین آنرا استین اگر گناهیه جهت خود عفو فرموده باشد و جهت بشرب حکم بقتل
 فرمود اما با وجود آنکه مسلم و شته شود که هر قصاص توان کرد بروایقی شاید
 که بشرب و مجلس فوت شده شده و الا چون فوت بشرب بعد از یکسال بوده باشد
 که قتل یزید بر سیاست کرده شود یا آنکه حکم قتل او را از جبهه ضایع حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله وسلم و انسابیای خیر صفیه دختر خلیفه
 که بدست وحیده الکلبی بود آن حضرت از ذکر فرقه عوض داده در جبال خود
 آورد و بعد از پنج خیر بایه و فک بر نصف زمین فک اصلاح واقع شده
 و بر ویت فرقه علیه امامیه کریمه **آیت و القری حق** نازل شده آنحضرت
 بکافرم فک را آنحضرت زهر از زانی داشت و در دست حضرت اخیر از راه
 وادی القری غریمت کرده در صبا خیر نزول نموده مبارک بر زانو حضرت
 امیر المومنین داشت که آثار وحی بر چنین مبارک شایسته و در وقت
 حضرت امیر المومنین نماز حضرت نگذاشته بود و نزول وحی چندان امتداد
 یافت که چهره آفتاب عالم تاب در کربان افق محجوب گشت و چون وحی
 شد حضرت از امیر المومنین سوال کرد که یا علی نماز نگذاشته بودی گفت فی
 یابی بعد آن سر و کف آلهی اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود
 آفتاب برای او باز گردان تا نماز دیگر بگذارد راوی گوید که بعد از آن که
 آفتاب غروب کرده بود و جهان عالم افزون شده که بر کوه وزین تافت و همگی
 دیدند و حضرت امیر المومنین نماز نگذاشته و بلند اقبل **نظر**
 چون فوت شد حضرت علی از نبوی ترکاشنی شد از دعایش منجای غریب خاوری

در همین منزل با صفیه زخاف فرمود و چون بودی القری سید زهرا
 نیز فتح شد و اراضی و غنای آنرا بر زکری با اطلاع ادوی القری داد و آنحضرت
 منت برایشان ننهاد و بیو و تیا که شیوع این اخبار صلح کرده خبر قبول کردند
 و در آشنای محبت و اقامه لیلۃ الترحیس روی نمود که چون ایوار فرموده
 آخر شب فرو آمده بودند در خواب مانند نماز با دعا در اقصا کردند و چون
 بدین مرتبه حضرت فرمود ایما با طراف فرستاد و بعد از سال عمره قضایا و قریع
 انجامید و آنچنان بود که در ماه ذی قعدة حضرت فرمود که اصحاب کربانی
 کنند تا بگذرد فرقه عمره چیده را اقصا کنیم و یکجاس از همراهمان جدید که زنده باشد
 تخلف نماید جب حکم تقدیم نمودند و جمعی دیگر که در سال گذشته همراه بودند
 به نیت عمره همراه شدند و ابو رهم غفاری را خلیفه ساخته شصت یا هفتاد
 شتر بجهت هدیه همراه داشت و از در مسجد دو خلیفه احرام بسته پیوسته فرمود
 و چون به نزدیک سوخته تران هدیه را فرستاد تا در ذی طوی بشیر شد و در پیش
 که یکجاسه که به تعبیهان رفته و از آن با کلمانان را میدیدند و چون آن
 حضرت بر رسید بر ناله قصوی سواره بجهت احرام درآمد و سلام کرد و فرمود
 و همه اصحاب شراط طوافی بقدیم رسانیدند و از مسجد بیرون آمده سواره

سخی خفا و مرده فرموده است آن هی را ترسان فرمود و سر تراشید و میوه نیت حلافت
 را بخوانست و سر و زردگر تو قف فرموده باز گشت **و تاریخ سال ششم**
 درین سال سر بموت واقع شد و پیش آن بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 اجماعین حارث بن عقیله را با کلمه بصری فرستاد و در راه شریل غیبانی او را گشت
 آنحضرت لشکر منیا ساخته زید حارثه را امیر ساخت و فرمود که اگر کشته شو جعفر
 بن ابی طالب امیر باشد و اگر او کشته شود عبد الله رواج و اگر او نیز کشته شود
 مسلمانان هر کس را اختیار کنند و چون لشکر بودی القری رسید طایفه لشکر شریل
 چنانچه کس بر داری بر آتش سد و مسلمانان رسیدند چنانکه سد و کشته شد
 و او و هم کرده عقبه در آمد و کس نزد هر قیل فرستاد و بقیایل نیز فرستاده است که گو
 چنانچه صد هزار مرد بر وجه شدند و مسلمانان هر گونه رای زده آخر بقول عبد الله
 رواج جنگ و شهادت را اختیار کرده بعد از ملاقی صفین زید علم برگرفته شریفند
 و بعد از آن جعفر علم برگشته اسب خود را از میدان بی کرد و بجای پیروخت دست
 راستش را انداختند علم دست چپ گرفت دست چپش نیز افتاد و علم را به بازو
 خود نگاه داشت آخر بشیر کافرومی جسد مبارکش و نیم رادی کو یکدیگر جعفر را
 میان کشتگان یافتند و چند نیزه و تیر بر بدن داشت بعد از آن عبد الله رواج

علم کرد

علم گرفت و بجای رفت زخمی بر انگشتش آمد انگشت را در زیر پای نهاد و داشت
 جدا ساخت و گفت **نظم** بملالت الاصل بعویت و فی سبیل اللقیه
 و گفت ای نفس اگر خود را جنت زن نگاه میداری او را طلاق کردم و اگر جنت
 غلمان و کینه ان محبوب را ازاد کردم و اگر جنت باغ وستان همه را به پیغمبر
 بخشیدم اکنون هیچ نداری جز از شهادت میگزینی و میدان رفته حرب میکرد
 تا فارغ از تعلقات دنیوی بغیر شهادت نایز گردید و مسلمانان غریب نیست
 کردند و قطب بن عامر ایشان را نصیحت کرد که و جنگ کشته گشتن به از امانت
 که در قرار باز گشته و جنگ میکرد تا نب شد صلیح خالد علم برداشت و در ترتیب
 لشکر تغییر کرد کفار را خیال شد که مدی مسلمانان رسیده بگریخته و مسلمانان
 از عقب رفته غنیمت گرفتند و متوجه میدان شدند و در محال اخبار و اوست
 که حضرت خدا تعالی از او قه موده حاضر ساخته بود چنانچه در وقت حرب مسلمانان
 و کافران معرکه را میدید و اصحاب را از شهادت یک یک نگاه میکرد و میگفت گفت
 جعفر را در پشت دیدم که بهر طرف میخواست بی برید و بر تیرش از آنکه گمان می
 بردم بر تیر بود و از جبریل و آل کردم گفت آن بواسطه شرف خویشی است و هم
 درین سال غرض حق مکر روی نمود و پیش آن بود که قتل فراموش هم سو کند و بول بود

اصح

نظم

دینی کرد و عذرش تخیلی از بی کرمی غیر صلی الله علیه و آله و سلم میخواند عطا شد
من با او کرد و منت نشد و روی بی کرمی شکست و با چیت بی کرمی در پیش نهاد
کردند ایشان صلاح مدو نمودند و میانان قهر و عداوت قرار دادند و اگر بزمین
حرم رسیدند و قریبشان مثل عکرمه ابو جمل و جمعی نقاب بر صورت بکرمان را قتل
بی خواند مدو کردند چنانکه پست کس از خانه گشته شد و پیغمبر نبوت و قوت
و قوی احوال از آن خبر داد و عمر بن سالم را بدیار او باز کردند مردم نره ابوخیان
رفتند که فاعظیم شد فی الحال قبل از آنکه محمد خیریه بدایت و در مدت صلح از او
بس ابوخیان بدیده آمد در خانه دختر خود ام حبیبه فرو داد و خواست که بر فرزند
نشد ام حبیبه را در نور دیده که این فرزند بهترین پاکانست و تو مشرکی و بی دین
اورا از کفر سزانش بسیار کرد و در مدینه از هر کس طلب جوار کرد قبول نفرمود و چون
صلح و نفوذ در مدینه مقبول شد و پس بکربلا گشت و رسول خفیه بکار سازی نمود
و بضبط طرق کسی نگذرد و او را گرد بقیع ایل داشت که هر کس بخند او در جزا
ایمان دارد و باید که قتل مضان محکم و صلح در که باشد و درین اثنا حاطب بن
ابی بلتعه مکتوبی شملی بن خنجره آنحضرت بقریش نوشت به عورتی داده امیر
المومنین را با دو کس دیگر فرستاد که بر دهنه فلان رود که زنی مکتوبی بقریش

میبرد مکتوب را بگیرد و امیر بانجا فرموده مکتوب را از آن ستاینده پس
همایون نبوی آورد و حضرت حاطب را طلب شد و گفت چگونه این امر را
تو واقع شده و او گفت خود آمدم که مرا بر قریش حقی باشد و الا غرضی دیگر
نداشتند و آنحضرت جهت شرف حضور او به بدر از و غفور فرمود و بروی
ابو رهم غفاری و بروی عبد الله ام مکتوم را خلیفه ساخته دوم مکتوب
از مدینه پسران آمد و چهار هزار و هفتصد مرد از مهاجر و انصار همراه بودند
و لشکر از قبایل اسلامی نیز آمده و بیچاق چون بدر انظار آن که چهار فرسخی است
رسیدند و از ده هزار کس بودند و آنجا آتش افروختند و آن زمان ابوخیان
و بعضی جهت استخبار از کجای آمده بیالای شیبیه مهر الظهران را آمدند و آن آتشها
را بدیدند و نزد ایشان متحضر شدند که اردوی آنحضرت است عباس کس بدیدار استخوان
آنحضرت سوار شده و شتاب رفته که شاید توانم اهل کربلا را خبر دهم که اگر
محمد صلح باین لشکر بکند و آید کار ایشان مشکل شود و در راه با ابوخیان که
از پیشش آتش دیده بر گشته بود رسیدیم و احوال را گفتیم و ابوخیان را بر کس تر
نشاند و بار آورد و مردم و او را شب رسول بن سپرد و بعد جانش با سلام داشت
فرمود و بخدا ایمان آورد و در ایمان بر رسول اتقی میگردانم چه توفیق داری

میخواهی که دست بزنند آنگاه کلمه شهادت بخواند رسول الله را نیز گفت و آنحضرت
برخواست عباس جنت تالیف قلب ابوسفیان فرمود که من و خالو بنفیان
فرو آیم و من القی السلاح فموا آیم و من اعطی بابه فموا آیم و من دخل
المسجد کرام فموا آیم و او را خست و حجت فرمود عباس گفت یا بنی الله من این
ابوسفیان و اترتاده او بعد ازین ایمن نیستیم او را هم اینجا خبر فرمای تا شکست
اهل ایمان را مشاهده نماید و بنابرین عباس از عقب ابوسفیان رفقه او را
باز داشت تا لشکر بر وی کند شد و هر فرقه که میدید می رسید و میگفت مرا با اینها
کاری نیست تا آنحضرت با فرقه خاصه رسید مهاجمه انصار را بیاورد و سواره
در رکاب همسوار آنحضرت دیده و اکابر طوایف در گرد آن حضرت گفت ای
عباس ملک برادر زاده تو عظیم شده عباس گفت وای بر تو که نبوت را با من
ملک میکنی و چون لشکر را از اطراف مکه فرمود که در آیند بعضی او با شمشیر
که بچنگ و جوات بیرون آمدند کشته شدند و چون خبر حضرت رسید فتح قل
فرمود الاخر الله را که تا نمازد و گریه می کرد عرض بود وند آن حضرت در خانه مبارک
یا در خانه ام مانی خواهر حضرت امیر المومنین غسل فرمود و نماز نافله گذارد
سلاح بر خود دست کرد و خود بر فرق مبارک نهاد و بیرون آمد و سوره انعام را

نرم نرم بخواند

نرم نرم بخواند و مسجد حرام آمده سواره بعضای سر کج استقام حجر فرمود و میگفت
و غلقه کبیر لرزه در مکه انداخت و چون طواف تبتقیم رسانیدند فرود آمد
و سینه و شصت بت در خانه کعبه حیدر بودند نیم تیره و در دست داشت بر آنها
می خلایند و آنها در روی افتادند و آنحضرت آیت **بار الحق و ذوق الکلیه**
بر زبان میراند و چند بت بزرگ بود که دست بآنها می رسید حضرت امیر المومنین
را فرمود که بای بر کف من نه و آنها را فرود آور امیر المومنین بای بر کف آنحضرت
نهاد و آنرا فرود میگرفت آنحضرت سوال کرد که یا علی خود را چگونه می بینی گفت
یا رسول الله چنان می بینم که حجبت کشوف شده و سر من ببق عرش رسیده
و بهر دست دراز میکنم دست من می آید حضرت فرمود که یا علی خوشا تو
تو که کارق میکنی و جدا حال من که بارق میکنم و چون از آن امر فارغ
شد خود را بر زمین افکند و بخدمت حضرت رسول گفت یا علی ترا چه خبر بخند و او
گفت آنکه خود را از چنان بلندی انداختم و المی نیافتم آن حضرت گفت یا علی
چگونه الم یا بی و حال آنکه محمد ترا برشته بود و جبرئیل فرود آورده
زهی قدر عالی زهی عز و جاه که بر عرش از بت شود کینه خواه شو گفتند
آن عرش بود جای او که جوید شرف سدره از گنجی او بعد چنان با ناز قدری

که آنجا نهد دست تحت شمشیر ولی که بنی رود و جلو بنی راه معراج و او ترش
بی بود این هر دو دست شکست چو خود را و او را یک گفت ز یک مبداء این هر دو
دو گفتن ز توحید و دست دور گمان فرار از غش مباد بود گمان پرتو از غش پیدا بود
بیتقصان و فرست زیزد که هر جا بود نشاء جلو که دلاکنداری را آینه تنگ
بظلمت کن بیشتر زین تنگ بعبرت کنند و حق شناس بهر کن مرتضی را قیاس
بقدرش کن نسبت قدر کس که داند خدا قدر او را و بس اسیست کان مهر کمال
بتأبیرین دره پای مال که هر ذره کردی شود بهر کبر ز نوش برده بهر نیر
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کعبه و آله صوری که در خانه بود و تجزیه آن
فرمود و از شرائط اعظم آن حریم و احب التکریم فارغ گشت بر خانه آمده بود و
بازوی در را گرفت با اهل کت خطاب فرمود که چه میگوید و چه میگوید که از من نیست
بشما امر و چه بظهور رسد گفتند غیر میگویم و تو همان خیر میگویم برادر کریمی و برادر
کریمی برادر است یافته حضرت فرمود که شما را بمن این کجاست من آن میگویم که با دم
یوسف با برادران خود گفت **یا شرب علیکم السلام بعض الله یعقوب الله لکم**
و هو ارحم الراحمین و خطیب بینه بشراف او را ساند رسوم بدعت و منکرات
را تا می رانند احوال و احکام شریعت مطهره و قوانین اسلام را مبین خست

و این فتح عالیشان پیغمبر و رایتی نیر و هم شهر رمضان واقع شد و ایام توقف
در که میرایا با طرف فرستاد و اکثر قبا و ایسلام مشرف گشتند و الا قبیله موافق
و تحقیق که ایشان چهار هزار مرد و همراه داشتند امیر تحقیق کثافت بن عبدالمیل
و پیشوای هوازن مالک بن عوف بود و چون انجیر مسامع نبوت رسید حکم
کار سازی لشکر فرموده عتاب شهید را بگرفت و معا و جبل را برای تعلیم شریع
در که گذاشت و باد و اراده یا شتارده هزار مرد و بیرون فرمود و عبد الله بن
ابی خدا که آنحضرت بجا سومی فرستاده بود آمده کیفیت احوال و اموال ایشان
عرض کرد و آنحضرت فرمود که امید است که آنها همه عرصه غنیمت سلام کردند و
مالک بن عوف سه نفر جاسوس فرستاده بود در لرزه آمده گفتند مردان سفید
پوش ابلق سوار و یریم که هرگز ندیده بودیم و ما را قوت مقاومت ایشان است
و ایشان از اهل آسمان اند مالک گفت خوری تر با ما که بدولتین اهل لشکر بوده
و کسی را که بدو اعتماد و توری و شجاعت داشت فرستاده با همین خبر مرجهت کرد و مالک
و مالک متاثر شده و چون کثرت لشکر موفور بنوعی بود که نگویند بعضی از اصحاب
را و عجب انداخته چنان گفته که ما از قلات لشکر امر و مغلوب نخواهیم کرد و حق
سجانه اعتماد و ایشان را بر لشکر میسندید و بعد نادیده که در اول حال نصیب آن فرود حجت

مال شد پس آن عجب بود چنانچه کریمه **لقد نصكم الله في مواضع كثيرة ويوم**
حين اذ عجبكم ثم لم تلقوا عظيم شيا مخبر از مخالفت و چون بر زمین
 نزدیک رسیدند موازن در کد خشک در کین لشکر هلام بودند و اول قوج خالد بن جح
 رسیده کفار تیر باران کرد و اکثر اهل اسلام آماد و جنگ بنودند و اسلحه بسته بودند
 بالضرورة متفرق گشتند همچنین جماعت جماعت بحکم الفجار مالا لایطاق قرار بغیر
 تبدیل کردند حضرت پیغمبر **جز بانصار الله و انصار رسول و الی این انما اتان**
 فرمود مردم از و هم روی باز پس کردند غیر از امیر المؤمنین و عباس و عبد الله
 و ابو سعید بن جراح بن عبد المطلب که نزد آن حضرت ماند امیر المؤمنین و
 عباس پیش روی آنحضرت ایستاده و عبد الله و عبد الله و از جانب چپ و هر کس کف
 متوجه سید ابرار میشد البته کشته میشد با وجود و خیال آن پسر و سر و شجاعان
 ابطال نام و نسب بهمیون خود را اظهار کرده میفرمود انا النبی لا کذب انابن
 عبد المطلب منشا این اثبات قدم که از آن سرور و ظهور آید بعد شجاعت و اقی
 یقین با قدره حق و نصرت او بود و عباس را فرمود که با و از بلند مردم را بخوانند
 که یا مشرک الا نصاریا اصحاب السمره یا اصحاب سورة البقره و مردم آواز عباس شنیده
 بشتاب تمام جانب آنحضرت شتافتند و آنحضرت حاکم مشت سنگریزه بر روی و کف

افشاند

افشاند و شامت الوجوه بر زبان میخیزان را اند از از دست میخیزان
 چپ و دمی نماند از کفار که از آن سنگ بیزه متضرر نکشت و با و از عباس قریب شد
 مرد جمیع شد و نیز آن قتال را گذشت حال آورد **ثم انزل کینه علی رسول الله**
المؤمنین و انزل جنود المکره و بنا بر امداد ملک که از اوج فلک مساعدت نمودند
 بهر دست بر کفار افتاد و چهار نفر از مسلمانان در آن غرور کشته افتاد و آن
 در البوار پیوسته و روایت کشف الغمه چیل کس حرکت ذوالفقار و دوزخ را با
 اشطار را خسته و چون فرقه موازن و ثقیف با نفسها خیز کشف رو بودی
 تحریف ننمودند هر فرقه بجای آن افتاد و جمعی با و طاس انس و هتیناس یافتند لشکری
 از اهل اسلام بجانب ایشان شتافتند و آن مقام میانه آن فرقه و جمعی که کشته
 بودند جنگ عظیم دست داده آخر علم اهل اسلام سرفراز گشته اندام و انصار در
 بنیان اهل کفر و ظلام مقام کردند و چون طایفه از موازن و ثقیف بطایف فرقه
 بود آنحضرت بنفس نفیس متوجه آن غرور گشته روایت بحضرت امیر المؤمنین داده
 بعد از وصول کفار پشت آنحضرت اظهار کجاست نماید و تیر انداختن مشغول شدند
 و در ایام محاصره طایف حضرت امیر المؤمنین را با طر فیه آن بلاد فرستاد که خبر
 تی و بت پرستی یا بت پرست را چون بت بچان و بت را بجا که بدلت و مولی

یکسان سازد و دانش آن کافری شهاب نام با فوجی از قبیل حشم سر راه بن علم
رسول گرفته بجای بر مشغول شد و با آنکه عظیم جبهه و شوکت و قوت آن کافر وافر
بود با شارت دست ولایت بر خاک فنا افتاد و لشکرش عنان غریت بست
بیزیت سپردند حضرت امیر المؤمنین بت و جاندارا که در آن نواحی بودند
ساخته متوجه شد بعد از مرگ حضرت بهجت همین رسول آن حضرت بآن قدر
اصحاب قبول خلوتی فرموده غواصان سر غریب را بکام الهی بر زمین نشاند
پرده کشا گشت و زمانی نیک بر مدت خلوت بگذشت و در ماندگان آن
نشین را از گفت و شنود آغاز کردند که مدت رازداری محمد با عیسی در کشید
اینمغنی بر خاطر آفتاب از آن حضرت منکشف کرد و پیروان آمده حضرت
رسالت پنا دخت ما بجهت لکن افتد آفتاب بر زبان زانده و مردم را از
راز گفتن جو تعالی با حضرت امیر المؤمنین حاضر کردند **شهر** جای که حدیثی
باتو هم را بود **شهر** خیل سل با تو هم آواز بود **شهر** بر روی است چلین دور از تو
حاشا که یک چنان تو را فرزند بود **شهر** و چون فتح قلع صورت پذیر گشت و غنائیم
قسمت نیافتد بود بعد از پیچیده علی شیار و زیاسی با جیل از اینجا غرمت فرمود
و موضع حوزة قسمت غنائیم قایم شد و غنائیم خیل با آنکه از او جمع شده

شش هزار

و شش هزار برده و بیت و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیاده از جمله زر
کو سفند بود و وجهت تألیف قلوب نوخاستگان میدان مسلمانان ایشان را برین
الطاف مستاز ساخت و انصار را از نمغنی آزار بخاطر راه واداء حضرت حضرت
امیر المؤمنین را بجهت آتشه بایشان صحبت خلوت و شت و ذکر نعم الهی بود
آنحضرت نصیب ایشان شده بود و اظهار داد و خد سکاریای ایشان نیز
بخود نمود و بعد از آن تسلیم و تسکین دل خیل ایشان کرده گفت شمار غنائیم
که مردم با غنائیم بخانهای خود روند و شما با رسول بخانه خود و حضرت نماید
در باره ایشان و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان دعای آمرزش فرمود
آنمقدار لطف فرمود که اگر فرقه انصار محاسن را از چشم اشکبار ساختند و
در وقت شاعری را چهار شتر رسیده بود نظمی گفته نزد رسول آورد و آنحضرت
بامیر المؤمنین فرمود که قطع لسان و امیر المؤمنین او را برده شد شتر بر عرض
کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم ترا بطریق مهاجر و انصار چنان فر
شتر داد و مولف قلوب بر اصد شتر داد اگر تو این رتبه را گذاشته بطریق مولف قلوب
صد شتر میخواهی اینک بستان و او را بحال حامی مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
و علم قرضی حیرت کرده بمان چهار شتر بحال ضا و کل گشت و هنوز آنحضرت

و جبرائیل شریف و شهت که اعیان هوا زن آمد و اطهار اسلام نمودند و پیران خود را
 ستانیده آنحضرت با طلاق سراپا و باز دادن اموال و عطا یار باره مالک بن نجف
 که کریمت در طایف متخص بود و عده فرموده او نیز آمد و شرف اسلام سپید و بوعده
 کرم مکرم کردید و بیت و دویم فی القعدة از جبرائیل رسول آفران زانده احرام بستید که
 رفته زیارت بجای آورد و بجانب شرب متوجه گشت و در راه دی الهی حضرت
 ابراهیم از مایه قطیعه متولد شد و بروایتی هم درین سال حبت آنحضرت منبر
 ساختند و چون آن حضرت بر منبر فرمودستونی که پشت مبارک در پیش
 بران میهنها و بغیر از آن حضرت نرد او آمده بدست مبارک او را سوده فرمود
 اگر ترا بهمان محل که قبل از بریدن شتی نقل کنم تا بنزد سیراب میوه ده بدست
 و اگر خواهی تراد بدست بنشانم که پیوسیده گردی و از میوه تو سبک کان صاحب حق
 تعالی بهره بزم و انحال را اختیار کرد و خدا چنانکه بعضی آواز او را در قبولی غنی
 شنیدند **شعر** از عشق تو بود حاجت و نیست **شعر** از عشق تو هیچ در نیست **شعر**
 خاک است جامه و اصل جلد از نیست **شعر** جان عشق بنوش حیوانیت **شعر** و قانع
سال نهم در اوایلین سال عمال حبت اخذ زکوة بقبا یس مسلمانان فرستاد
 و در همین سال امیر المؤمنین خیر البریین جهت تخریب تجاء قبا یس یس فرستاد

و درین حضرت

و چون حضرت امیر با راوی با نجار رسیدند تجاء را کردند و سوختند و غنا یکم کردند
 و عدی بن حاتم کریمت و بشام رفت و خواهرش و میان بسیار بدست
 اهل اسلام افتاد و چون بدیده آوردند حضرت او را از او فرموده بعد از چند روز
 خرجی و جامه و مرکب داده باشایان او که بان پیاده میفرستند فرستاد و او بخت
 بر آمدن برادر خود گشت و برادرش بحجت شریف آن حضرت آمده بغیر اسلام
 فایز گردید و همدین سال قصه الکمان واقع شد که از ازواج طهارت خود یکتا
 مفارقت جست بعلیه که در غرض مسجد داشت شریف فرموده غلامی راج نام
 را باز داشت که بی اذن کسی رانزد آن حضرت نگذارد و برویت اسج پیش
 واقع شربت عسل که زینت بنت جحش حبت آنحضرت ترتیب و بوی کرد
 و از دواج آنحضرت بعد از شرب آن شربت رسول ابانکه از شمار ایه منافقین آمد
 نسبت میکردند و آنحضرت آن شربت را بر خود حرام فرمود و آیت **یا ایها النبی**
الحرم ما احل الله لک فقی مصافات از و ابانکه نازل شد و آن حضرت سکون
 یا فرمود که یکماه از زمان غزلت گیرند و یکماه مفارقت نموده آناه هجرت و نهاده
 و حضرت بخانه از دواج طهارت شریف فرمود و درین سال بتوک واقع شد و
 بعیش آن بود که بعضی سید که پادشاه روم با بعضی از قبایل از اسلام محروم

تیه لشکری شکی چهل هزار نفر که ده شخصی با نام راسه دار لشکر ساخته عازم مدینه گردیدند
 و در آن سال شکی و قحط بجا می آمد و صاحب بر غنیمت منوقت کرده تیه اهل کربلا را خبر
 و اوراق اصحاب را از اموال خود بقدر کجایش جبات و متعلقات کرده بروایتی می فرستاد
 و بروایتی می فرستاد و هزار تو جه شدند و در آشتی راه می فرستاد با هر هزار آنحضرت بظهور
 می رسید و منافقان سخنان نفاق آمیز می گفتند چنانچه در آن باب آیات مذکور شد
 و بعضی بذل ارتداد می کردند و چون آیات معجزات نبوی موعود متوجه می شدند
 معلوم شد که خبر توجع لشکر خلاف را اصلی نبود و از اینجا بدیدند مبارکه که مراحت فرمودند
 و در محل توجع آن غزو حضرت امیر المؤمنین را خلیفه اهل خود ساخت و غنیمت
 فرمود و چون این منصب کرامی نامی نامزد حضرت ولایت پناهی و حمایت می شد
 گفت تو ایراد در جسد اهل عرض **فی قلوبهم مرض** در شتعال آمده
 سخنی غیر ازین نیافتند که گویند که آنحضرت همراهی حضرت امیر را پسندید و آن
 جهت او را در مدینه توقیف فرمود و بنا بر سماع اینک است حضرت امیر المؤمنین مکمل
 گشته از عقب رفته چون در مجلس جمعی نبوی اظهار ملاکی که از اخبار انگریزی
 ارباب حد بر آید ضمیر آنحضرت نشسته بود فرمود آن حضرت گفت ای برادر من
 از مدینه حجت نامی اما ترضی آن تکون نمی بمنزله مارون من موسی لانا

انه لانی

انه لانی بعدی یعنی آیا راضی هستی که باشی از من بمنزله مارون من موسی از موسی
 بغیر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و آشتی لانی بعدی شعر آنست که حضرت
 امیر المؤمنین متصف بکج صفات کمال بشریت تا بر تبه که اگر ابواب نبوت
 بسته نبودی بعد از آنحضرت امیر شایسته این مرتبه نبودی بلکه مودی آنست که امیر
 المؤمنین لایق آنست که بطریق موسی استعدا **و اشترکه فی امری** در حق او
 فرمودی چنانچه صاحب روضه الطالب برویت معاذ جبل وایت میکند که
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مر علی یا محض من میگردم ترا نبوت و حال آنکه
 نیست بعد از من غریب تر آنکه گویدی بر ترا ز تبه نبوت در حق او گمان بردند و
 و پایی اصرار در سر زمین آن دعوی شری **خسر** قال لی قل لعلی مدحاً جبرید
 نار مومعه **قلت لا اقدم فی مع امری** **فصل فی اللبالی ان عبده**
 ای از تو جهان بگرد اجالی **قد شرف اربابیه جاهت علی** **قد رتبه و قد رتبه**
 زین پیش بخند سخن اجالی **و درین ساعت خرب مسجد ضار و اقصی کربلا**
 ابو عامر را به که بشام که رتبه منافقان مدینه در برابر مسجد قبا ساخته و بعد از
 رجعت آنحضرت از غزوه تبوک از حضرت درخوتند که آن منزل را پسین قدم
 مشرف سازد و جبرئیل ازین اهل بیت نفاق و اوبار و اتفاق ایشان بر

بنای مسجد ضرار خداداد منع آنحضرت فرمود و بدست مسجد ضرار و تعریف و توبه
مسجد ضرار قبا و اهل آن نازل شد چنانچه کریمه **والذین اتخذوا مسجدا ضرارا**
و کفرا و تفرقا بین المؤمنین الی آخر الایة از نقصان مسجد ضرار و صادق
مسجد اسس علی التقوی من اول یوم الحق ان تقوم فیه تا آخر از مسجد
مسجد قبا و راجع است و آنحضرت تجزیه و آتش زدن آن منزل امر فرمود
و بعضی از اصحاب حسب فرمان نبوت نشان آن مسجد را ویران کردند و آتش
زدند و چون مراجعت بدین صورت نمودند و خود چهره خود کشتند و جماعت
جماعت بقدم انقیاد و اطاعت آمده و در زمره اهل اسلام شدند و میکشیدند و بجهت
و فواید بن خرمیه بود که منت نهادند بر آمدن در سال قطب راه دور و ایت
تقول علیکم ان اسلاموا قل لا تنوا علی اسلامکم بل اصدین علیکم
ان یدیکم اللایان ان کنتم صادقیین درین باب است نزول یافت
و دیگر و قد فراره قریب بیت کس آمدند و اظهار اسلام خود نمودند و دیگر و قد فری
مره که سیرده مرده مسلمان شدند و از بخیله و غفلت بجا بودند که با سلام شرف
گشتند و همچنین و قد فری که ببولت قبول اسلام و اقبال با حکام سرافراز شد
و همدین سال سیر و ادوی الراجح و که ابوبکر و عمر را آنحضرت بر سر عرابی که آنجا نشاء

و ندیده آمدن

و ایدر آمدن بر سر مرید و شهادت فرستاد و ایشان هیچ کار نداشتند و بعد از آن حضرت
امیر المؤمنین بموجب امر سید المرسلین با نجا فرموده صحیحی بر سر آنقوم رفت آن
فرقه را باید از فرار اختیار کرد و شش آفتاب فتح از آنجا که لوی آسمان سالی حضرت
مر تقوی طالع شد و سوره **و العادیات ضحاک** که قسم پاسبان دوزخه عاز نیست
در آن باب نازل گشته بعد از رجعت از ابن سفر حضرت از حضرت خیر البشر تبعاً
انشاء و مضار کرده و از مدینه بیرون فرمود و چون دیده قشطناس امیر المؤمنین
را از اقتباس انوار دیدار برادر روشنی افزود و از آب فرو داده و هست
که عباد موبک آن حضرت را کمال آثار دیده موجب از یاد و انوار سازد آنحضرت
فرمود که یا علی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند و گفت یا علی اگر ترسیدی
که گویند طوایف امت من در حق تو چیزی که نصاری در حق عیسی بن مریم گفته
میکشتم چیزی که نمیکشیدی بفرقه آزاد میان مرکز نگه جای تو اب دیده اغیار بر
میگشتم و در او اخروی قعده هفت سال آن حضرت ابوبکر را با سید فخر از نجا
و انصار بکه فرستاد تا خلافت را مناسک حج تعلیم داده چهل آیت از اول سوره
تو بهر خلافت خواند و چون ابوبکر متصدی آن امر گشته عثمان غریت بجانب مکه معطر
مستطف ساخت جبرئیل این نازل گشته حکم رب العالمین آورد که ادای رسالت با

لایق نیست کسی که تو یا آنکه از اهل تو باشد با نجست حضرت سید المرسلین حضرت امیر
 المؤمنین را با آن امر تعین فرموده تا خود را با آنحضرت داده آنحضرت
 را فرستاد تا بموجب حکم الهی آیات را از او بگردد و در مواضعی که بر مسلمانان خواند
 و چهار حکم که با بلاء آن مأمور بود یکی آنکه در پشت در نخواهد آمد الا فرسخ دوم
 آنکه مردم بر نه طواف خانه نکند سیم آنکه مشرک را نکند و چهارم آنکه هر کس از اهل
 کفر عندی موقت و شسته موقوف باشد تا انقضای مدت و اگر موقت نباشد از
 امروز تا چهار ماه دیگر مدت مملکت ایشانست بعد از آن خون و مال کفار در
 باشد و این قصه از لایله و سایل بروایت آن حضرت است حضرت امیر المؤمنین
 روایت کرد که از باب خلاف بر پای مردی انصاف پیش آیند هر که مقدم است
 بجانب دیگر که این **نظم** از او که علی را وصی است کرد بر خلق جهان تو را نعمت
 ببلای حکم از بی بود و چنانچه جبرئیل از آن برات ثبت کرد **وقایع سال**
 درین سال نیز بطریق سال گذشته و خود را معدود و فرق نامحدود و بهر طایفه
 آمده با عاقبت محمود و حصول مقصود و رحمت مینموده از جمله قبیله مسلمانان و حب
 سامانی میتوانی ایشان بود و همچنین قوم بحلیه که مقدم ایشان جریب علیند
 بحلی بود بعد از اسلام ششصد و از معطیات و قایع این سال آمدن نصاری بخرا

که مکتوب نیست

که مکتوب نبوت هبوط نبوی با حضار ایشان رفته از میان خود جمعی اختیار کرد
 فرستاد که بکشف احوال معجزات آن حضرت نموده و قایع امور آنحضرت را
 نزد قوم مذکور سازند و چون بدیده آمدند خود را ثقیاب بر شیمی است که اکثر سکا
 طلا در انکشان کرده بموقف نبوت آمده سلام کردند و جواب نشیند و عتقت
 کردند و بر کیش خویش رو به شرق کرده عبادت معهود خود بجای آورده از
 مسجد بیرون آمدند و از کم التفاتی آنحضرت تعجب کرده هر کس مشورت میکردند
 حضرت امیر المؤمنین فرمود که لایق حال شما آنست که از سزای گذشته
 عیسای سهای راه گشته بعصمت اشرف نبوی روید تا التفات یابید و این
 حسب اشاره عمل کرده سلام کردند و جواب نشیند و چون سلام بر ایشان
 عرض یافت از معرض قبول اعراض کردند و کردند در ربه اطاعت ایمان
 در دنیا و دوزخ و از حال حضرت عیسی پرسیدند آنحضرت فرمود که بنده و برگزیده
 حق بود و ایشان گفتند که هر بنده را بیدری باشد او چون بداند پشت و بعد
 از آن جواب ایشان بگردید **ان شریک عیسی اندک کشت آدم خلق من آبا**
ثم قال لکن فیکون الحق من ربک فکون الحق من الله من فین عابک
فیه من بعد ما جاک من العلم قل تعالوا نخرج ابنا ننادوا بنا کلم فاعلمنا

وَلَا أَمْكُ وَالْفَنَاءُ فَكُلُّكُمْ شَيْءٌ مِمَّنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ و با وجود
 ظهور سه ساله آدم بخزانیان قبول کردند و چون آخرت ولادت بر ما باز داد
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را میباید خواند که در با شما بیرون رفتن و یک
 دعای بکنیم هر کس سختی عذاب باشد و دروغ شکار ساخته باشد خطا الهی بر او نازل
 شود و بوی حار که مستش رو مشرد و چهره و انشور ایشان بود گفت اگر چه را مخصوصان
 خود بیرون آید با او میباید کند که او از سر و توفیق بر خدای تعالی باین امر اقرار نماید
 و اگر با قوم و مردم بسیار باین امر میگوید و نکند که ظاهر است که در دعا و شفا یافت
 نیاید و چون صبح آنحضرت متوجه گشت حضرت امیر المؤمنین را مقدمه شد دعا
 ساخت میمند و میسر و از امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیست و خنجر
 نورانی قلب را منور ساخت و حضرت زهرا ساقی آن جوش گشته روان شد چشم
 عالم ایشان چون بر جمال جهان آرای آن طائفه افتاد گفت همایان میجو کنند
 خبر شد و آنکه آن علی مرتضی این علم دوامد و محرم و مخصوص بود و الطاف و عطای
 آن حضرت و آن دو پسر قره العین و ثمره الفوا و آنحضرت و فرزند آنحضرت
 که از آن عورت دارد و او دختر مصطفی دوست تر و عزیز تر خلائق نزد اوست از
 بارقه نبوت که از انوار رخسار آنحضرت تابان بود و دست که این مظهر است که **شعر**

مختر

چو رایش

چو رایش با دعا خویش گرفته **اجابت بر دعایشی گرفته** چه انگیزه روانی دعوت آورد
 شد صمد تجالید عوده مدون **و معلوم کرد که آنچهار مویست دعوت و نبوت او میدگفت**
 ای قوم دلی چنینی بنعم که اگر دعا کنند خدای تعالی کو همای عالم ابدعای ایشان را پاک
 در آرد و مصلحت شما در قبول خیریه است و اگر با ایشان میباید کنید یک نصرائی را
 خدای تعالی در عالم امان ندید ایشان بغضان آمده جزیه قبول کردند و رسید ابرار
 عباسی که در سر مبارک داشت باز کرد و چنان که شخص عالم را حواس بود و در زیر کلیم
 در آمده آنحضرت ایشان را خطاب **اقرار میباید که ایندست بکنم الرحمن الرحیم**
و میباید که تطهیر مخاطب شده اظهار این معنی فرمود که مرا و از اهل بیت آن
 چهار ذات مطهر و اولاد اطهار ایشانند بعد از آن دست بر شسته بر امت
 دعای خیر فرمودند و ال عبارت از نبی و ولی و دو فرزند و زن است که آن کلیم
 نورانی چون ابر نیایی برده جمال با کمال آن دونه را عظم و خرد باقی گوید
 نور پر در گشت مخفی نخواهد بود که در آیت کریمه مراد از انبیاء انما ینسبوا
 فاطمه زهرا و از انفسنا مقصود نفوس آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین خلیفه
 محکم جمعی دیکه می ایضاح این معنی میکنند و علی بن علی علیه و آله و سلم در خروج
 این روز باین فرقه مشیت مراد الله از آیت **شعر** محمد الله که در یوتوی دست

بعضیان دست قطع بر کف دست ولی زین چرخ از زور بخت بهر دست طاعت
نیار و چون فتاوش تاب داشت که خاصا از آمدن بر جوف نکشت که اینها بجز بختی
کجا بر مار هستی کشودی زمرخ فرق از غرب تا شرق میان نور و ظلمت
زده میوه شگینیت بر سو که شب را غنیمت نکشت کیسو خدا بود و رحمت و رزق
جهان از نور و ظلمت لبره بعزت این کرامی خدا را از کشتن فخر با نافر و جبار
زافتمای دوران در امانی از بقایش بستی توان داد و در همین سال ابراهیم پیر
آن حضرت که بروایتی شانزده ماهه بود وفات یافت و آنحضرت با وجود صبر کوچ
کلو شکو اشک اندوه بر چهره های یون می افشاند و کلام نافر انگ یا ابراهیم می خواند
بر زبان در افشان میراند و در آن اثنا آفتاب گرفت و مردم را کمان شد که جبت
وفات ابراهیمست و آنحضرت نعتی آن فرمود و نماز کسوف گذارد و همدین سال
حضرت رسالت بدست مبارک سوار بر امیر المؤمنین بسته آن حضرت را بجا صید
سوار برین فرستاد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که من جو انعم و علقم فایکون لکم
حضرت دست مبارک بر سینه امیر انداده فرمود که قسم ثبت لسانه و هد قلبه و
فرمود که ای علی هرگاه دو خصم نزد تو برسد عای دعوی کنند ما دام که سخن هر دو
کوش کنی میان ایشان حکم کن حضرت امیر فرمود که دیگر در هیچ قضیه مرا نماند

صاحب روضه الاحباب مد الله ظلاله میفرماید که لاجرم امیر المؤمنین در علقم قضایا
ما هر گشت که زبان بخیر بیان محمدی در وصف در وصف افروید و که اقصای کم علی مهر
المؤمنین درین سیریه لبره از خمس تصرف کشته بلک یان تصرف فرمود و برید
کویر که من در آنش کر بودم و علی را دشمن میباشتم چون این صورت را مشاهده کردم
در باطن و ظاهر برای المؤمنین اعتراض کردم و امیر گفت که اینجاریه انبی خیر قعنه
بود بعد از آن قسم آل محمد افتاد و بعد از آن نصیب آل علی شد برید که کویر که چون نزد
حضرت آمد و در آن قضیه را عرض کردم رنگ رخسارش برافروخت و فرمود که بخوان
علی کمان بر سر که او از من و من از تویم و او ولی شماست بعد از من هر کس من و آل را
علی ولی است برید که کویر که بعد از آن در میان یاران بچکبست بود که دست تر باشد من
از علی این ابی طالب و همدین سال پنجم حج گذارد و چون در خطبه که میخواند یاران را
و دعای فرمود و گفت خدا و اعنی مناسک کم غانی لایح بعد عای و احوال از حجت الوداع
گفتند چون اینداعیه نصیب یافت خبر قبایل فرستاد که هر کس را او حج داشته باشد
آید و با ما ملحق گردد و مردم بسیار جمع شدند و در شبیه بیست و پنجم ذی القعدة غسل فرمود
سرشانه کرد و در غن مالید و خود را مطیبت ساخت و جامه دخته بیرون کرد و ازاری
ردای پوشید و بیرون آمد و نایشین در سجده میگردید و نماز میکرد و در و حلیفه

قصر فرموده بدی همراه داشت و قاطعه نهر و امهات مؤمنین را تمام در هوا بجا آورد
آنگاه بر ناله فرموده که ای احوال هست و در آن سفر بروی صدها چاره و بر روی صدها
جست و چهار هزار کس همراه آنحضرت بودند و پیچیدن میفرمود که لبیک اللهم لبیک
لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک الملک لا شریک لک و شب یکشنبه چاهام
دی که حضرت در ذی طوی نزول فرموده نماز صبح در آنجا گذارو و در مکه آید و
بقوا عدی که در مناسک مقرر است طواف فرمود و در یکشنبه یا چشنبه توقف
فرمود و صبح یکشنبه یعنی رفت و نماز پیش و پس و شام و خفتن آنجا گذارد
و شب آنجا بود و نماز صبح جمع بگذارد و بعد از طلوع آفتاب متوجه عرفة شد و در خیمه
که جهت وی در منزهت کرده بودند نزول فرمود و چون آفتاب ذوالکرم سوار
بطن وادی آمد خطبه بخواند و خواند و مالک را احرام کرده و احکام جاهلیت را او
دعوی خاوندی زمان جاهلیت در بار ابراهیم و وصیت بر رعایت احوال
عورات فرمود و گفت که تحقیق کسی که از من در میان شما خبر را که گمراهی نخواهد
یافت بجز اگر جنگ در وی زبید آن قرآنست و فرمود که در قیامت از شما خواهند
پرسید که محمد حق الله علیه و آله و سلم چگونه زندگانی کرد با شما چه خوابید گفتند که
خوابیم و او را دای رسالت و امانت کردی و آنچه شرارتها و نصیحت بود بجا آوری

پس بگفت

پس بگفت شهادت خود را بسوی آسمان بر میداشت و بر زمین فرو می آورد و میگفت
اللهم اشهد انی نوبت و نصایح فرمود و بلال را باذان و اقامه فرمود و پیشین
گذارد و بلال اقامت کرد و نماز عصر جمع تقدیم بگذار و دو سوار کشته بموقف آمد
در و قبله ایستاده مشغول دعا شد و الحاح بسیار فرمود و چندان در عرفة توقف کرد
که آفتاب غروب کرد و از آنجا روان شده در عرفة نماز شام و خفتن را بیکایه آن
و دو اقامه جمع تا خیر گذارد و شب آنجا بود و نماز صبح را آنجا در تاریکی صبح گذارد و معشر
الحرام آمد و در قبله ایستاده با کینه تسلیم توقف فرمود تا نیک روشن شد و پیش از
آفتاب روان شد و چون بحجره رسید بنیست رمی جمرات قیام فرمود و درین روز
در منی خطبه خوانده احکامی که در عرفة فرموده بود و مکه ساخت و بقر با نگاه آید
از مشرک بدی که بعضی آنحضرت همراه داشت و بعضی را حضرت امیر المؤمنین
از من آفریده بود و در شب و سه را بهت مبارک کفر فرمود و بعد و سنین مبارک
و سی و هفت را حضرت امیر کرم کرد و رسول باقی محمد و سر مبارک را شستند
مویهای را قسمت فرمود و از گوشت قربانی و شوربای آن اول آنحضرت
و امیر المؤمنین میل کردند و بعد از آن قسمت فرمودند و آنحضرت بوی خوش بپاشید
و طحال شد و سواره بگذر عرفة طواف کرد و بنزدیک زفرم رفت و آب و بنده بقیه

انشاید و باقی روز شنبه یکشنبه و دوشنبه و شنبه در می آید و فرموده این سه روز
 را ایام التشریف و ایام منی گویند و در می جرات نشسته درین سه روز گرد و شب چهارشنبه
 در حجب گذرانیده و سحر چهارشنبه بکر فرموده طواف و ادای کرد و دست توقف آنحضرت
 در حجاب و در کوه روز بود و در آن ایام نماز را قصر میفرموده و در شنای حرمت
 بموضع غدر خم رسید نماز پیشین در اول وقت گذارد و چون آیت **یا ایها الرسول**
بلغ ما نزل الیک من ربک ان لم تفعل فایبلغ رسالتی و انما یتحکم
من الناس نازل گشت باعث آن شد که آن حضرت تبلیغ ولایت و وصیت
 امیرالمومنین فرماید بنابراین با آنانی که ستر منبری نصب فرموده سر قد را نهاد
 از زمین مقدم مکرر بزرده نجسین افکاک رسانید و خطاب بامان فرمود که گویا
 مرا بآن عالم خوانده ام واجب نموده و باید که در میان شما دو امر عظیم بکنم
 یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و اهل بیت من چیست یا کنید که بعد از من بمان
 دو چگونه سلوک خواهند نمود و رعایت حقوق آنها چنانچه خواهد کرد و اندوهر کند
 از هم جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوشش پس چند آنگاه فرمود که بستی که خداوند
 تعالی مولای منست و من مولای جمیع مومنانم بعد از آن دست علی را بگرفت و فرمود که
 مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذ من خذله و انصر

من نصرهم

من نصره و اذ الحق معه حیث کان یعنی هر کس من و الی اویم علی را دوست خدا
 دوستی کن با کسی که دوستی کند با علی و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با علی و خدا گردان
 را که خوار سازد علی را و یاری دهد کسی را که یاری دهد علی را و بگردان حق و سستی را یا
 علی هر جا که باشد مریدیت که بعد از آن آیت **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت**
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل شد و عمر بعد از فراغ رسول از
 تبلیغ حکم ولایت و صالحه المومنین دست بر کتف آنحضرت نهاد که گفت یا علی امروز
 صح کردی و الی من و الی هر مومن و مومنه و حضرت دلی المومنین و وصی رسول
 رب العالمین بگام حضرت رسول در خیمه رسالت نشسته فوج احرام نماز شسته
 میفرشته و شرایط تنبیه بخیمة المومنین تقدیم می نمود تا آنکه آنحضرت از ادای
 طهارت نیز برسم تنبیه بخیمة المومنین فرستاد که رسوم مبارک با آن سعادت این آیت
 بجای آورده و درین روز مسکونم است یعنی بمنزله مارون من موسی الا انه لا یجوز
 عالم افزو ز گشت و قال جیسان فی ذلک ینا ویم یوم العیدین بنجم و اسح بلای
 منادیا و قال فمن مولاهم و منکم قالوا اولم یبدوا انک التعداد الی ملک مولانا
 و انت ولینا و لن یجدن منالا لک الیوم عاصیا فقال له قم یا علی فاعنی
 رضیک من بعدی اما و ما و یا فمن کنت مولاه فقد اولیه فکونوا انصا و صدق

موا

بنساک دعا اللهم وال دلید: وکن للذی علی سعادی الا ای شق بہت نبوت
 اگر اہل عقلی اصحاب ہوش: منہ در برای کہ روی بری: قدم نہ کہ تارہ ہروی بری
 زخم صاف تا کی آب گیر: بکن شست و شوی تا بغیر: چہرہ سبک بود و بروی
 میرزا گردانی آب جوی: چہ شد تو کشف و دای آب: بروں کن زدن کمر و سر
 کر آمد و تہہ میری چک: نہ چون ز آل علی شمناک: و کرمانی ازال حیدر خدا
 نصیب شد ز کوثر خدا: نظر کن کہ بغیر کس: چہ فرمود بر طبق حکم خدا
 اگر چہ گردی قبول: فی الف شدی با خدا و رسول: علی ولی والی دین شریع
 وی نبی حامی ال فرج: روز خدا کردہ چون اقتباس: نبوتش تو ان کشتن شایان
 آئی کہ ارم آن رخ: کہ جان یا باز تو ش جو کم جان: کہ شای کرین آسمان کجاست
 تو شک با تو رہیست: چنان کن فلک تفتخ صور: نایب رونق حکمش مرد
 ز حکمش رسم شریعت تمام: الی حکم قام یوم القیام: **و تالی سال یازد ہجری**
مرض و فوت آن سرای خلق جو بہر عرض در ان سال آنحضرت را مرض غلیظی
 شد چون ناچار اطراف ساری کشت جمعی از ارباب اضلال دعوی نبوت کردند از
 جملہ سیکندراب و اوجہ بد جہشی کہ قائل جزوہ بود کشتہ شد و زمان مسیلمہ کجاج کاہنہ
 نیز دعوی نبوت کرد و او را مسیلمہ بنجک خود را آورد و اسقاط نماز صحیح خضعت ہر ش

ساخت

ساخت و او بعد از سی سال ازین امر مسلمان شد ہمدین سال اسود غنی دعوی
 نبوت کرد و او را ذو النحر گویند کہ بخاری بر روی خود می پوشید و او را شیاطین
 بود کہ قلع را با وی کھندہ و چون بازار ان عامل بنی بر صفا وین فوت شد و او
 شیاطینش خبر دادند و لشکر جمع کردہ برفت و غالب شد و مرزبان زن بازار را
 بجالہ خود را آورد و بروایتی بعضی از مسلمانان با اتفاق مرزبانہ شی خفہ بر لور تہ
 او را قتل کردند و حضرت رسالت در مرض موت نبوت از ان خبر داد ہم
 درین اوان طلحہ و یحیی اسد دعوی نبوت کرد و بعد از فوت آنحضرت او را عوجا
 دست داد و عینہ زاری با بعضی از قبیلہ قرارہ بوجہ آمدہ او مبتلا شد و در زمان
 ابو بکر خالید و الیشکر بطحہ برد و عینہ سردار لشکر او بود و از ان کہ او را وزیر کجاست
 و قبایل کہ مرتکبہ بودند مسلمان شدند و او نیز با سلام درآمدہ در حرب نہادند
 شہید شد و در روز دوشنبہ پست و ششم ماہ صفر حضرت مردم را با خنکی لشکر و ہم
 فرمود و روز دیگر اسامہ بن زید بن حارثہ را طلب فرمود و گفت کہ ترا امیر لشکر
 میارم تا بانی بنواحی قتل پر خود روی و قلع و دیار ایشان را بسوزی و زد و بد
 کہ خبر ایشان رسد و بہر ان خبر جو اسیر از پیش بفرست و اگر خدای ترافع دہانک
 در کنی کردہ باز کرد و در روز چہار شنبہ پست و ششم آنحضرت را مرض طاری شد و روز

چهارشنبه بیست و هشتم آنحضرت را مرض طاری شد و پوینده لوای جنت است
 دست مبارک است و گفت اسعولسم الله فی سبیل الله فقال من کفر بالله پس
 اسامه لوایا بیرون برد و در جوف منزل ساخت و ایمان مساجد و انصار را بهر
 فرمود آن صورت بعضی دشوار آمد که گفتند این مقام را بغیر از مساجد اولین
 امیر کردند و چون آن حضرت این معنی را معلوم فرمود با وجودت و صلوات بمسجد
 فرموده و بمنبر آمده بعد از حمد و ثنای خدای گفت که اینچه مقاله است که از شما من
 رسیده اگر امروز طعن در امامت اسامه میکند پس آئینه طعن کرده ای و امامت
 پیشکش بخدا سوگند که پدرش سزاوار امامت بود و او نیز سزاوار است و زید از بهترین
 مردم بود پس و اسامه نیز چنین است و هر دو مظنه حیرانند پس وصیت مرا شنیدنی
 بیکدیگر قبول کنید و با وی یکی بجای آید که وی از جمعی است و گویند این واقع در
 روز شنبه دهم ربیع الاول بود و همان که بهر اعیان و غیره بودند می آمدند و حضرت
 رسول و در آن میگردید و میفرمود و چون خبر نزاع آنحضرت با ساسانیان بازگشته بریده علم
 را بدر حجره رسول آورده نصب فرمود و بعد از فوت آن حضرت اسامه در بیابان
 متوجه شد و ابو بکر بطعن خلافت و عمر بن خطاب را که از اسامه انکار خلافت کردند
 و او رفت و فتح نمود و قاتل پدر خود را بقتل آورد و وضع در آن جنت و باقیام

بدین مرتبه

بدین مرتبه که در اهل سیر گویند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال
 بر شمیر غیب پذیر یافته بود که سفر آخرت میباید کرد و سوره اذا جاء نصر الله
 که در جبهه اوداع نازل شد یا خبر نیک گفت که گویا ما را خبر دار میکند که ازین عالم میگذرد
 خبر نیک گفت که **واللاخرة خير لك من الاولی** بعد مر و است که ابتدا مرض آن
 حضرت در خانه میمونه بود و در روز نوبه او از آنجا خانه عایشه فرمود و عایشه را
 نیز صداع واقع بود و گفت دار اسامه و آنحضرت فرمود بطن او را ساه ای عایشه در
 سر تو نیک میشود اما در سر من خلاصی از آن مشکلات باز نماند میمونه رفت و او را
 مظهرات جنت شدند و مرض شدت یافت میفرمود که این انا عذای من فردا
 کجا خواهد بود و این سخن را اگر امیر کرد و مقصود آن بود که در خانه عایشه باشد
 از وراج مظهرات فتم آن کرده اتفاق نمود که آن حضرت با نجا فرماید و هم آنجا
 بخدمت آنحضرت قیام کنند و روایتی آنکه حضرت زهرا گفت در مرض نزد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بنامای نوبه صعب است همه اتفاق بنانه عایشه کردند و آن
 حضرت دستی بردوش امیر و دستی بردوش عباس نهاد و با نجا تشریف بدهد و بیمار مرض
 انداخته و مرض تهیلا یافت عایشه گوید من ندیدم احدی را که مرض او بهتر از
 پیغمبر بوده باشد ما و بر سرش البراکوید که نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غایت خجسته

و پشت گفتیم یا رسول الله هرگز مثل این تب دنیا قسم فرمود که برای آن ^{عفت}
 ای ام المومنین مردم در مرض من چه بگویند گفت ذرات لجنست بگویند فرمود که ^{لا}
 لطف و کریم خدای تعالی نیست که این مرض را بر غیر خود مسلط کرده اند آن خست از
 همزات شیطانست و شیطان را بر سر استقامت و لیکن این مرض از اثر آن
 گوشت زهر آلود است که با پیر تو و خیر خودم و هر چند وقت آلم آن بر من تازه میشود
 و این زمان وقت انقطاع رک حیوة است و بصحت رسیده که آنحضرت در صحت فرمود
 که هیچ بیماری از دنیا زود آید الا آنکه قبل از رفتن او را بخیر کرد و نهد میان دنیا و آخرت
 مرویت که چون آنحضرت مریض شد او را سرفه گرفت و می گفت **مع الذین**
علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
حسن اولک رفیق راوی گوید استم که او را خیر کرد اینده اند و او آخرت
 را قبول فرموده مرویت که آنحضرت در همه امراض خود دعا می فرمودی لا
 در غیر من و جبرئیل گفت پیرو دکارت سلام میرساند و میگوید اگر خواهی ترا شفا دهم
 و ازین مرض خلاصت گردانم و اگر خواهی ترا بمرگم و بیا فرزند آنحضرت فرمود
 که من امر خود را بر پروردگار خود گذاشته ام هر چه خواهد باس کند و نعم من حال
شکر زبیکه در دو توبرجان ناتوان نیست ^{شکر}
 ملاک طلبید هر که مهربانست

مطلبه

دعای عمر

دعای عمر کنندم ولی قبول باشد ^{لا}
 مرض آنحضرت اختلافت از ده تا چهارده روز گفته اند غایبه گوید که حضرت
 فاطمه زهرا را بخواند و چون آمد فرمود که مر جیایا نبی و او را بر دست است ^{جیب}
 نشاند و با او را زنی گفت فاطمه که بیان شد باز مساره کرد این نوبت خندان شدند
 گفتیم که ندیدم هیچ را بگریه نزدیکتر از خنده تو چه بود گفت سر رسول را فاش توان کرد
 و بعد از وفات گفت که اول رسول فرمود که جبرئیل که جبرئیل بهر سال می آمد و درس
 قرآن بر من میخواند امسال و دو نوبت خواند مکان نمی برم الا آنکه اجل من نزدیک است
 و اول کسی از اهل بیت من بمن مطلق شود تو باشی و نوبت دوم فرمود که راغنی نبی
 که سیده زهرا اهل بیت باشی در وایتی آنکه گفت که جبرئیل را خبر داد که فرستاده
 زنان از زنان مسلمانان که دریه او عظم باشد از دریه تو باید که صبر تو از باقی زنان
 کمتر نبود و روایتی آنکه رسیدن فاطمه با آنحضرت قبل از باقی اهل بیت در مساره
 نشاند بوده و این روایت لا تقربت قده و فرج حضرت زهرا و نوبت دوم در
 صحاح احادیث وارد گشته از سعید بن جبیر که ابن عباس گفت روزی خشنود و در مرض
 آنحضرت شهادت یافت یا را از آنکه گفت بیا سینه من تا بری شانه شسته بنویسم در وایت
 آنکه گفت دواتی و صحفه بیاورد تا بری شانه جبرئیل بنویسم که بعد از من هر که را نشود

برسانه اصحاب اختلاف واقع شد بعضی گفته اند می باید آورد و بعضی گفته مناسبت
و بایکدیگر منازعه کردند و در نظر آنحضرت آواز بلند بر داشت چنانکه آنحضرت بفرمان
و ترک آن امر کرد و عمر گفت آن النبی قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حکم
کتاب الله یعنی بخیر از کمال و شدت مرض نغمی میگوید چنانکه مرضیان در وقت
گویند و قرآن در میان شماست و شما را کتاب الهی رسیده است و روایتی گفته اند
ان الرجل قد یجرح قال فی صحیح الجوهری الاجر المذموم و قد جرح المریض یجرحه
ما جرح الکلام مجروح قال ابو عبیده یروی عن ابراهیم ما ثبت هذا القول
فی قولان قومی اتخذوا هذا القرآن مجورا قال قائلوا فی غیر الحق المزلزل فی المرض
اذا جرح قال غیر الحق قال و من جرحه نخوة و اگر چه معنی رکب اول بالمآل مضمون
الرجل یجرح متنی میگرداند اما دلالت کلام ثانی مطابق و اولی التزمه و نزد
علمای مذهب علیه السلام است که مقصود پیغمبر کتابت وصیت در باب وصیت امیر
المؤمنین بود بعضی گفته اند آن حکایت گفته چنانچه در تهمه حدیث سعید جسر است
انکه میگوید رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز عت اصحاب سه وصیت فرمود
یکی اخراج مشرکان از خراب و عرب دیگر جایزه دادن و فود و طوایفی که جنت اسلام
آیند و وصیت سیم را نمیکوید صاحب فرج الدار قدس الله سره گوید در وصیت

سیم از اموش

سیم را نمیکوید فراموش کرد یا انکه مصلحت در گفتنش نزیاد فراموش کرد و گفتی گفت
الفهم اوصی النبی فقال انکم تعلمون فطرح حمید البشر و اری ابوبکر اصحاب
و لم یجروا قد اوصی الی عمر مضمون این بیت سرزنش عمر است یعنی وصیت
فرمود و پیغمبر گفت قایلی که عمر باشد که سید بشر آن سخن را از علیه عرض میگوید و هم
مرض ابوبکر جواب گفت و از علیه عرض بود که خلافت را بعمر وصیت کرد و اعاد الله
و جمیع المؤمنین مالا یجوز نسبة الی النبی العقل و الشرع و خطنا و ایا هم من شر
التقادی و سوار المکاب فی الامم الفرع قاضی میر حسین یزدی گوید که اول گفته که در
میان اهل اسلام دو وقت آن بود و در دو روضه الاحباب از ابن عباس مرویست
که گفت بدستی که مصیبت بزرگ آن بود که نمک آتشید که رسول وصیت نامه نویسد
و احادیثی که مبانی این معنیت در صحیح مسلم مذکور است منها عن سعید بن جبیر عن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای توئی بالکلف
و الدوات و اللوح و الدوات اکتب لکم کتابا یل فیصلوا بعده ابد افها قائلوا
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجریس اگر کسی را او غدره باشد رجوع بآیه
باید نمود و ثبوت رسیده که چون مرض آنحضرت آتشید او یافت فرمود که از آتش
مشک سرنه ناکشود که از زعفران چادر کرده بودند آنحضرت ریخته و چون خفقی حاصل شد

بیرون آمده با مردم نماز گذار و خطبه مشتمل بر حمد و ثنای الهی ادا کرده برای شهادتی
اخذ استغفار فرمود و تعریف انصاری بجا نمودی و مسامحه و امداد ما که مسلمانان را کرده
بودند فرمود و به نیکی در حق ایشان صحبت کرد و مرئوسیت از فضایل عباسی گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حین مرض روزی دست مرا گرفته از خانه
بیرون آمد و بر من نشست و عصاب بر لبه دست بود بلال را بخواند فرمود که مردم
را ندان کن که میخواهم که دست کنم و بگوئی که آخرین وصیت رسول است بلال جان
کرد و مردم و کانا را گشاده گذاشته حتی خضران که بر مسجد آمدند چندان جمع شدند
که مسجد را گنجائی نماند و خطبه بلیغی برخواند و گفت ای مردمان وقت بیرون رفتن
من از میان شماست هر کس که من را از ده باشم باید که خبری در امر اقصا کند و اگر
مال و برابر ده باشم نیک مال من حق خود است آنکه بگوید که من ترسم که اگر قصاص
کنم رسول با من عداوت پیدا کند بداند که عداوت از طبیعت من نیست و در وقت
شهادت کیست که اگر حق بر من شهادت باشد استیضای حق خود از من نایب یا چهل مال
کند تا بخداوند تعالی طیب النفس و پاک چهل شوم و از منبر فرو آید و نماز پیشین بگذارد
و باز بر من رفت و انتقال را اعاده نمود و مردی برخاست که مر از تو سه و هشت
فرمود ما که ذیبت میکنیم هیچ قایل او سوگند نمیدیم اما این سه و هشت ترا بر من بچهار

گفت

گفت روزی سکنی بر تو بگذاشت مرا فرمودی که سه و هشت بوی ده و گفت ایسا است
هر کس را بر روی حق باشد باید امر و را اکتوا ای کرده مردم هر کس را صفت باشد که از این
دور باید که بر خیزد که تا برای وی دعا کنم و هر کس از خود حالتی گفت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بروی دعا کرد بعد از آن بچه فرمود و هرگاه وقت نمازشی بلال اعلام
نمودی تا آنحضرت بیرون آید و نماز گذاردی و در آخر مرض سر و پیر و نون شونست
آمد و شخصی آمد نزد بلال و گفت حکم نوی آنست که او که بگوید با قوم نماز گذار و بلال کریم است
با رکعت و دست بر سر نهاده گفت انوشاه و انفعظه و رجاء و انکی از خطبه ای بودی که
مادر مرا نزدی و چون بزاد مرا چه بودی که پیش ازین مرده بودی و اینجا ای بر این پیر
الصوات و السلام مشابه کردی بلال نزد او برگرفت و او را خبر داد چون مسجد آمد
و آنحضرت در مسجد بنشیند از فغان یاران غلغلید و تمام سزای افلاک افتاد و حضرت از غلغله
نزد او پرسید که چه حالت گفت یا رسول الله یاران از فراق تو می نالند بگریه گفت ای میر
المؤمنین و عباس از اقامت مسجد فرمود و نماز گذار و مردم را موعظه گفت و بتقوی و ترس
از خدا و فرمان برداری امر کرد و گفت بهیستی که من از دنیا مفارقت خواهم کرد و مرئوسیت
که پیش از وفات آنحضرت بسرو فرج میل آمد و گفت برو و کار تو را سلام میرساند و هر چه است
اگر ارام و افضال خاص تو فرستاده و پیوسته چیزی را که از تو اعلم است بآن می برسد که

خود را بچگونه بی یابی فرمود که یا این اند خود را کرب و مفوم و در دناکی بیاورم و
 دویم و سیم آمد و گفت شنوید بتو را اول بود اما و سیم ملک الموت و اسماعیل
 نام ملکی که برصد هزار ملک حاکم است که هر یک از ایشان برصد هزار ملک حاکم است
 با وی همراه بود و جبرئیل بعد از پرسش گفت این ملک الموت بر دوش پادشاه و اولاد
 و اولاد میطلبد و هرگز از هیچ آدمی قبل ازین اذن نطلبیده و بعد از تو نخواهد طلبید ای
 جبرئیل و تویی ده تا در ملک الموت باذن در آمد و سلام کرده و گفت یا محمد و یا
 مرا تو فرستاده و امر فرمود که فرمان تو بر من اگر فرمانی روح ترا قبض کنم و بعالم بیاورم
 والا باز کردم حضرت بطرف جبرئیل نگاه کرد و جبرئیل گفت یا احمد بستی که خداوند
 تعالی شایق الهی است آن سرور با ملک الموت گفت بکاری که داری مشغول
 شو جبرئیل گفت یا احمد علیک السلام و کرمین بشارت و حی هرگز نخواهم آمد
 مرا و مقصود من از اهل دنیا تو بودی مرویت که در وقت نزاع فرمود و بخوانید
 برای من برادر من علی علیه السلام را فسخ المقال **نظم** برون انکی کما کلبه لیسار و
 دارم **نظم** و دواعی غمزدیکت دیدار از دوارم **نظم** امیر المؤمنین آمد و برپایان
 آنحضرت نشست حضرت سر خود بر پشت و امین در زیر بغل مبارک آنحضرت در
 آمد و سرش بغیش بر بازوی خود نهاد آنحضرت فرمود طالع بر روی چندینی

من دارد که جهت تریب جیسم اسامه قرض کرده ام از دمن من او را گفت
 ای علی تو اول کسی خواهی بود که در لب حوض کوثر بمن رسد و بعد از من بسی
 مکرویات تو خواهد رسید باید که تنگ دل نشوی و طریق مصابرت پیش گیری
 و چون بینی که مردم دنیا اختیار کنند تو آخرت اختیار کن و فرمود **الصلوة**
و ما ملکت ایمانکم امیر المؤمنین گوید که حضرت با من سخن می گفت و آن مالش
 بمن میرسد حال بروی متغیر شد و زنان از پس پرده بی طاقی تمسک دهن من تیر
 تحلی استم که در برابر ان حال منیم گفت ای عباس مرا دیاب بناس آمد و بیکدیگر
 ویرانجا بانبندیم و جبرئیل را حضرت نازل شده از نشستن آتش دوزخ و از کیش
 بهشت و حور و وصف کشیدن ملائکه مقدم روح مظهر نبوی آنحضرت را خبر
 داد و گفت که خدای تعالی خبری چند بتو ارزانی داشته که هیچ پیغمبری را
 نداده حوض کوثر و مقام محمود و شفای مفرد ای قیامت چندان از
 امت تو بخت بخند که راضی شوی فرمود این زمان خوشدل شدنم و چشم من
 روشن گشت ای ملک الموت پیشتر آئی و آنچه باموری قیام نای ملک الموت
 بقبض روح اطهری مشغول شد گویند که سکران موت بر آنحضرت چنان شوار
 بود که گاهی سرخ و گاهی زرد می گشت و گاهی دست راست و گاهی دست چپ

میکشید و عرق بر رخسار بانو اش نشسته بود و قدحی آب پیش خود نهاده و دست
در آن آب میکرد و بر روی مبارک می لید و میگفت **اللهم انی علی سکر**
الموت اللهم انی علی سکر الموت و در آن حالت بر سینه یکی از ازواج
کمتره داشته مسواک فرمود و در سقف خانه میدید و دست خود را بر میداشت
و میگفت **الرفیق الا علی** که ناگاه دست مبارکش لرزید و عالم بقارصت فرمود
فی مقعد مدق عند علیک مقعد رعیت لجانزع با یک مصاب لائف
او حمیم فی الکتاب شقیق الحیث داعی الویل جلا کان الموت کالتی
الجاب و سرى الله فی خلق حتی بنی الله لم یجاب لیکینادی کل
یوم لدموت و انبوا الخواب و چون روح مطیب آنحضرت مفارقت
کرد و راوی گوید بوی خوشی شنیدم که هرگز مثالی آن بودم پس دریا بر دهم و بوی
و در بعضی روایات آنکه ملاک آنحضرت را می بیند و چون این واقعه می افتد
شکل افروز غنمای دل افروز گشت حضرت فاطمه زهرا بنیاد نه و زاری
کرد و بشابه اند و هاناک بود که مدت عمر خند و بلب مبارکش نیامد و از و اج
مطهرات نهی نمودند و مردان اهل البیت در خانه در آمده برده میان
زنان و مردان حایل ساختند و آوازی از گوشه خانه می شنودند که می گفت

السلام علیکم

السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و بركاته **کل نفس فی القبر الموت و انما**
توفون احوالکم بدانند که هر مصیبتی را نزد خدا تسلیم و هر قوت شده را
خافی هست و مواعظ فرموده گفت السلام علیکم و رحمة الله و البرکات
فرمود که خبر بود که تغزیه ما میرسانید و چون از فغان اهل بیت واقعه نایل
آنحضرت نزد احباب تحقق شد از شدت اندوه و بعضی از حلیه لفظ عاظمانند
و بعضی از نقصان بمقل راه یافت و بعضی را قوت رفتار نماند و مردم در امر
فوت آنحضرت اختلاف کردند بعضی گفتند فوت شده بعضی می گفتند فوت نشده
آنحضرت را صحنه مثل موسی رسید و اسباب تنگی و کسب و کسب دست بر نهان
مبارک آنحضرت نهادم مهر نبوت نبود و اسمم که آنحضرت فوت شد و منبر
را رخ کرده اند و مردم در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند و او را
بر منبر رفت و گفت الا ان محمد اقامت من کان یحید محمد افان محمد اقامت
در کان یحید الله فاعند حتی لا یموت و آیت **و انما محمد الرسول قد خلعت**
من قبل الارسال تا آخر بخواند و بقیه فی ساعده رفت تا امر خلافت قرار دهد
و اهل بیت بموجب وصیت آنحضرت کار سازی غسل کردند و کله از بر پیکانی
عافی بشد علی عباس و فضل و قثم پسران عباس بن زید و صالح اصحابی

که آزاد کرده آنحضرت بود آنحضرت بر سر شسته در میان کله در آه و در و در را
بر روی مردم بستند و از غیب شنیدند که آنحضرت را در جمار غسل میداد آنحضرت
را بنفش محفوف بانوار بخوابانیدند امیر المؤمنین میباشند غسل آنحضرت شد و او را
بر سینه خود گرفته فوق بر دست چیده باز در آن پیراهن آنحضرت در می آورد و
مسامه و صلوات بر سر میخشد و فضل پیراهن را از بدن آن حضرت جدا نگاه
میداشت تا امیر با مانی جد مبارک آنحضرت را می شست و عباس و قثم
در گردانیدن آنحضرت امداد میکردند و از غیب نیز امیر را امداد میدادند که می
پنداشتند که آن حضرت خود از دست میبرد و دست میگرد و در سبزه آن حضرت را
غسل دادند و چون غسل با تمام سید قطره چند آب در گوشه چشم و ناف آن
حضرت جمع شده بود امیر آنرا بسیار میزد و موجب زیادهای علم آنحضرت
گردید و آن سرور را در سه جامه سفید کفن کرده جنوب بر کفن مبارک آن سرور
و بجهه کاه آنحضرت پاشیدند و روی آینه آن جنوب را جبرئیل از بهشت
آورده بود و چون از تخمین فانی شد بموجب وصیت آن حضرت را
بخوابانیدند و بیرون رفتند امیر المؤمنین میفرماید که وفات وی روز دوشنبه بود
و روز شنبه شنیدیم که باقی از آسمان میخفت که در آید ای کرده کلمان و دیگر

خود مار

خود نماز که از پیر پس اول مردان اهل بیت و بعد از آن عورات اهل بیت بران
حضرت نماز کردند و بعد از آن طواف ایستادند و نماز میخواندند و امیر المؤمنین فرمود
که هیچکس ایستاد نکند که وی امام شمس است بهم در حال حیات و عات و روزی نگردد
آن سرور چنان فرموده بود اختلاف شد در موضع دفن آن حضرت امیر المؤمنین گفت
که هیچ بقیعه گرامی تر از آن نیست که روی مطهرش را قبض کرده اند بر فراش حضرت را
بر داشته تا بجای بخت قبر مشغول شدند و بطریق حدیث فرمودند و شب چهارشنبه نیم شب
یا پنجشنبه آنحضرت را بر کنار قبر نهادند و از طرف پایان قبر آورده امیر المؤمنین عباس
و عقیل و اسامه و صلوات آزاد کرده آنحضرت که شقران لقب داشت و قبر در آن قطعه
حصرا که در خیبر با آنحضرت رسیده بود در سنگ قبر انداختند و خشت بر لوح چیدند و از
قبر بیرون آمدند و آخر کسی که از قبر بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلام و قال المؤمنین
علیه السلام **اسم بعد تکفین النبی و دفنه** بانوار آبی علی مالک علی چون
کردنی از چمن غرم شتاب در جمار خویش گشت **دقون تراب** زیر پیر سرود
جان و تن اندر تب تاب **از مردن هیچ ساکن خاک خواب** ز زنا و زوال الله
قیافلس تری **بناک علی ما حیاسن اردی** از فوت رسول مصیبت مائیم
و زین شکر غرقه در یامائیم **برش نبی چشم دیگر نخوانیم** کر زانکه خبر اصال باقی آئیم

لقد غشيت طائفة بعد موتهم - نما را فقد زادت على طائفة الهمجي - چون شد ز جهان
 بنی با دولت و جاه - شد روز زمانه چون شب تیره سیاه - در روز چنین که توان بود
 زینوا تو و امیرت و امیرت - و چون از فتنه فارغ شدند اول بد خانه حضرت فاطمه
 تغریه و تسلیه حضرت زهرا بتقدیم رسانیدند مرگیت که عبد الله بن زید الانصاری
 که صاحب از آن بحال البدو بود و گفت خدا یا من چشم جهان بین خود بچهار
 رسول نیواهم از من بپوشان در زمان ناپیداست - و ختم از نوک هر کان دید
 بیدار را - یا چون بود و نخواهم دیدین اغیار را - تا بر دازد و بگوید که خاک پاشش
 غرقه در خاک و نخواهم دیدین خونبار را - ای ایمنی دیده بینا چه کار آید ترا - که نخواهم دید
 دیگر دولت و بیدار را - جمهور را بپایر اند که وفات آنحضرت و شبیه و اوارتم
 بریح الاول بوده و این در روضه الاحباب مذکور است که تاریخ در وقتی موافق کرد
 با آنکه جوهر مذکور بوده باشد در حجه التوابع چنانکه گذشت که اختلاف در رویه بمال
 فی الجمله در مدینه مکان بر نه حجه صحابه سی از هباب چنانکه غزه وی حیره اهل
 که خسته بوده باشد و چون بدین جمعیت کرده اند مدار تاریخ بر قول اهل مدینه نه
 باشند و فی حیره محرم و صفر را سی تمام اعتبار باید کرد تا مؤلف بریح الاول خسته
 و دوازدهم و شبیه افتد و در بریح الابرار یکوی که سه ماه متعاقب را کوا اعیان اعتبار کرد

نزد و غنا

نزد غنا بعید است که آنکه دوازده را کامل داریم و یکی را نیز بسبب آنکه حتی ابرایمانی
 باشد بر سی تمام کرده باشند و در باب بنین عمر مبارک آنحضرت اختلاف کرده اند
 شصت و شصت و پنج و شصت و دو و سال و نیم و شصت و سه گفته اند و این قول
 اصح است و هو اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که چون مقصود از ترتیب معارف
 شایسته ذکر نب شریف اعلی حضرت دین بینا هیئت از اسلوب اهل سیر که بعد از آن
 سرور ذکر از واج و اولاد نبوت ترا و آنحضرت را منظور نظر داشته اند و اول
 بزرگ حضرت فاطمه زهرا اختصار اولی دید و التوکل علی الملک المجدد
 بعالم که آدم پشمار است - مرا با چارده مصوم کار است - همه آل نبی چشم غم
 همه که ما یکسان و مانند - اگر چه کل بود بسیار برابر - ز کل نکل ولی وقت بسیار
 کل که در دماغی عطر انجخت - ولی چون شرفان از هم فروخت - کل که کند آسوده جان را
 بسیار یکسان بود جبارا - جو دست فتنه چید از پوتانش - بر دهن بر دازم و کاش
 کلش باقی در زمانه - بخوی و بوی عالم در فناء - آتشی بقا باشد جبارا
 بر این غرض و بویستار - و زایشان تا بهستان آتشی - با شرف ستونی احسان
 و چون وفات حضرت زهرا آنحضرت اربع و فانی عمر مبارکش اند که بود و ذکر آن
 حضرت ابراد نموده امامت منصوصه ائمه معصومین را به واسطه از عقب یکدیگر

ایام

وگذاوردند و سیدة النساء فاطمة الزهراء سلام الله علیها مادامت
النهر لا یجف و بخاتم خرد واضح الاثر فاطمة بصعفی من اذا ما فقد او است
و من اعقبنا الله العقب سیده زهرا بنی آدم است و فرزندی که از صلب
سید شرب و بطحا و طین خد که بری تولد فرموده بشرف فراوان علی شرف
کشته و والده اسمی می باشد و سیده بونش اختلاف کردن کمال دانی و خلقت
و محض کرامی و جمال است کما قبل زهرا همان مریه خشد پاک که اگر از آن نزد
بهره چه پاک و روی صاحب کشف الغم و فوفا الی قیامه عن انشغال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم خیر النساء امیرم خیر النساء فاطمة بنت محمد
و هم صاحب کشف الغم از مسند ضعیل بروایه خد نقیرن الیمان نقل می کنند که شام خفتن
بانجی صلی الله علیه و آله و سلم پس متوجه خانه شد پیش خدیجه و آیه سخن کرد با او و فرست
و من در عقب آنحضرت بودم و از امر ایشان پرسید که گفتم خدیجه پرسید که چیست
را سخن گفتیم پس گفت بیا من و خدای ترا می گفت دیدی کسی را که آمده بود و گفتیم
بلی گفت او علی بود که هرگز نیامده بود بر زمین بیشتر ازین اجازت خود است از پدر و کما
خود که سلام کند باین و بشارت دهد باینکه حسن و حسین سید جوانان اهل بیت اند
و اینک فاطمه سیده زنان عالم است و در روضه الاجاب نیز همین حدیث بروایت

خدیجه مذکور است و از عایشه روایت کرده اند که در روز مبارک نصاری بخوان بعد
از آیت انما یرید الله لیمحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که **انا محب**
لرسول الله و محب رسول الله و گویند که چون حضرت زهرا را آنحضرت آردی
رسول برخاستی و او را بوسیدی و بر جای خود نشاندی و چون آنحضرت بخانه پدر
رفتی او نیز چنین کردی و صاحب المناقب از اسباب التزول و اصفی گویند
و مسند حنبل نقل می کنند که چون آیت **قل اسلامکم الله علی احوال المؤمنة**
فی القرین نازل شد صحابه کثرت یا رسول الله چه کنند اینها که خدایتعالی عارا
بجست ایشان امر کرده رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی فاطمه
و دو پسر ایشان و صاحب فردوس نقل می کند که رسول علیه السلام گفت اگر کسی
بنودی مرا فاطمه یا محمد بنودی و هم صاحب فردوس روایت ابن عباس
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که گفت ای علی خدای فاطمه را
بتو داد و زمین را کاین او ساخت هرگز بر زمین رود و با تو دشمن نشود و اوست
باشد و از بنی مدرست که گفت بیرون آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
دست فاطمه را گرفته فرمود هر کس این کس را می شناسد و هر کس می شناسد این فاطمه
دو نفر محمد است و او یار اترق نیست و دل نیست و روح نیست که در میان دو پسر

زهرا با ائمه المؤمنین و رسال و یحیی از حجت با و مغیرا حبیب و ده چنانکه گذشت
 و صاحب مونس آخرین رقم وقوع این امر هجریون بر روز استغفار کشید و از امام
 صادق علیه السلام روایت کند که آنحضرت را نه نام است فاطمه و صدیق موبارک
 و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا و چون رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم را وفات رسید آنقدر جریح و فنی میفرمود که مردم مدینه در سوختند که یا
 سیده النساء یا شب آرام گیر یا روز بسیار آمانیز درین دو توت یک وقت
 آرام یا چم و پسته مرانی در فوت آن کفنی از انجمله **شعر** صبت علی مصیبه
 لو انما صبت علی الایام صرن لیا لیا ما ذا علی من شتم تریه احمد ان لایتم
 مدی الزمان غوالیا و در وقتی که نصف فدک را بود آنجا باز گذاشته و در جمله
 غنایم شده و جنس آنحضرت داخل شد بجا که کریمه **آیت** **والقربی صبه**
 از آنحضرت زهرا از زانی داشت و چون ابو بکر متر و کات آنحضرت را داخل بیت
 المال کرده فدک را در حال حیات خود بجا که نفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بخضرت زهرا از زانی داشته بود باز بست حضرت فاطمه با ابو بکر سخن کرد و گفت
 من از رسول شنیده ام که فرمود لا نورث ما ترکناه صدقه و حضرت زهرا فرمود
 که حاشا این حدیث از حضرت واقع شده باشد تا بجهت که مخالف کریمه و **آیت**

بسته

داود سلیمان و آنحضرت خلاف نفس میفرماید و همچنین بقول زکریا که و قعت
 در آیت **فبلی من لدنک و لیا شتی و یرث من آل یعقوب تسکین**
 کاکر نیفتاد و فدک را بخضرت زهرا داد و در وایتی آنکه حضرت زهرا ابو بکر آمده گفت
 بعد از تو وارث تو که خواهر بود گفت اهل و ولد من فرمود پس من چرا میراث نمیگیرم
 از رسول خدا او گفت ای دختر رسول خدا پیغمبر میراث نمیکند از دلیکی من نفقه
 میکنم بر چیزی که رسول نفقه کرده است و میدهم چیزی را که رسول میداد زهرا علیها
 السلام گفت و الله که سخن نکنم با تو تا زنده باشم مدت حیات سخن نکند و حسب
 کشف النعمه از ابی سعید خدری روایت میکند که گفت بعد از فوت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم حضرت زهرا آمد و طلب فدک کرد ابو بکر گفت که من میدانم که تو
 نمیکوی مکر است لیکن کوانان خود را بیا پس زهرا ائمه المؤمنین را آورد و
 آنحضرت شهادت داد و فرمود و ام ایمن نیز گواهی داد و پس گفت عورت دیگر بیا
 با مرد دیگر پس بدعای توحیدی نویسم تم تحذیرت صاحب کشف النعمه تعجب میکند که اگر
 زهرا میراث طلب داشته باشد چه حاجت بخواه بود در دست و اگر دعوی نمیداشت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود پس سخن ابو بکر که سبق ذکر یافت که تسکین
 بجهت آنچه از رسول نقل میکرد که سخن معاشره الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه میراث

دارد اندک است و آنکه بود که حضرت زهرا در اول حبت وضع داشت آن حضرت مری
 صلی الله علیه و آله و سلم و عدم احتیاج و اقامت بنیه در مدعی خود طریق آسان
 که طلب میراث بوده ملوک فرموده باشد پیرامون شریعت بعد از آنکه از آن مری
 بکسول نبی بوده است و در سینه زده باشد و منافات میان این دو طریق ظاهراً
 چه در اول و آن نوع دفع کفنه در آخر با وجود شهادت امیرالمومنین شهادت
 کس دیگر طلب داشته قد یظهر من هذا القول والقیل بالایحی بالکلیف التالی
 و اوقات زهرای علیها السلام بعد از آن سه در نوع بشری ماه که در آن مری
 بوده باشد و بعضی و بر و این سه ماه و دیگر احوال مختلف است اما اول صح
 و احوال است و ثابت گشته است که حضرت زهرا در وقت توجع بعالم با حضرت
 امیرالمومنین وصیت کرد که جنازه مرا در شب برداشته بکنی آنحضرت بر یکدیگر
 غیر از مرافقان اهل البیت بخازمین خود این بنا بر فرموده آنحضرت چون واقع
 فوت متحقق شد مردم جمع شدند گفتند شاید شب حضرت زهرا را بر اندازیم
 مردم بیکانه متفرق شدند و اسامی بت علی بن ابی طالب مشغول گشته چهل مثقال از
 جنوط کفن مبارک رسول که طبع جبریل از بهشت آورده بود آنحضرت آنرا حبت
 سیده النساء حضرت مرثی گذاشته بود تصنیف فرموده و بعضی را با اسامی داده بود که کفن

آنحضرت

آنحضرت باشد و بعضی را حضرت مرثی نگاه دارد و بر کفن آنحضرت باشد و ستر
 که حضرت زهرا در حیات خود چون داشت که وقت رفتن است غسل فرموده و دست
 کرد و هر کسی حبت غسل برهنه کند و آنحضرت را بنا بر آن غسل ندهد و بر تقدیر رحمت
 این واقع از خصایص حضرت زهرا خواهد بود و و این آنکه امیرالمومنین حضرت فاطمه
 را غسل داد و بوی آب انار و لوری موافق نیست و از پنجه فقهاست که گفته اند
 که شوهر عورت خود را غسل میدهد و حضرت امیرالمومنین با خواص اصحاب
 خود بر آن حضرت نماز گذارده و بقیع غرقه در آن مرقد تا بان فرقه آنحضرت گشته
 صاحب کشف الغمّه از این باب باین نقل میکند که خبر آنست که آنحضرت در بقیع مدفون
 شد صحیح آنست که در خانه خود دفن یافت و بعد از آنکه بنی امیه سجد رسول را
 و سجده ساختند حجره حضرت زهرا داخل مسجد شد اما خود نقل اول را می پسندند و صاحب
 اعلام لوری آنرا بعد از شهادت خود میگوید که آنحضرت در خانه خود مدفون شد چنانکه
 گذشت یاد میان قبر و منبر حضرت لاریات چنانکه حدیث مابین قبری و منبری
 روضه من ریاض الجنه از آن معنی اقصی میگوید که کوی که احوط آنست که در هر
 موضع شرط زیارت بقدر عزم نمایند تا البته با شهادت فایض یا بند و سال الله
 ان یحکمنا من زور مرقد صلوات الله علی اسبابها و علیها و نتائج از دواج

حضرت مرتضی با بول عذر بر او ایستی چهار بودند المین و زینب و ام کلثوم از آن
 نسل نازد و دو اهل عالی شمره اما حسن و امام حسین بنش و مظهر که بعد از انا اعطینا کاف
 کشته تا بقای عالم و لاد عالی نژاد ایشان تو ایتم خواهند بود و بر و محسن در قیام
 دو فرزند دیگر بودند که در صغر رفتند **فصل پنجم** در ذکر احوال و احوال مال ائمه معصومین
 صلوات الله و سلامه و علیهم و علی من تبعهم اجمعین چون قاضی مجرم که شهادت
 میدان **اول ما خلق الله القلم** است از ذکر وقایع میلاد حضرت خاتم صلی الله
 علیه و آله و سلم بحکم **جف القلم** باز ایستاد و منور از دریای بیان سیر بکشته و بجزئیات
 ائمه معصومین نهاد و امید که زبان قلم پر و جویاب تکلم نماید و بان تقریر و بیان
 اهل البیت را در لوازم محبت افزاید و تندر از انبساط میان ابواب ایقان
 بر چهره بکشد و اندک قیرو بالاجابة حیدر صاحب کشف الغمه در باب طعن روایت
 احادیث فضایل ائمه و مذمت علیه اما میگوید که آنچه بطریق اهل البیت ثبت
 شده است اهل سنت تصنیف روایت و طعن را روی کرده روایات و مدلولات
 آنها را مقرون صحبت نمیدارند و بنا بر آنچه در مسیح بخاری و مسلم و کتب معتبره ایشان
 مذکور است بر روی جمعی که در مخالفت ایشان غرض نیست مثل طلحه و زبیر و عایشه و معاویه
 و عمر و عامر و غیر ایشان نقل کرده تا اهل سنت را مجال طعن در حق ایشان نماند پس

آنچه

آنچه با سنا و شیعیان از طریق اهل البیت ثابت گرد و مثبت مدعی اهل و نفا
 و آنچه با سنا و فرق مخالف از کتب معتبره ایشان نقل نموده و آید جهت دفع عنایا و محاسن
 اتفاق باشد و انطریق است که از سر نشن و توجیه میرا و از ایراد مطاعن ارباب
 حقه خالی و معصیت و انجات لمس یک طریقا لایا تیه الباطل من خافه و من بین
 یدیه و الا عظام بالند و التوکل علیه و با انکه دلیل فضیلت بنی هاشم و شرافت
 این قوم بهین پس است که آنحضرت از شانست و بر آید اگر قومی از ان شرف
 بودی معرجه ان آرای آسمان نبوت از مطلق انطو کون فرمودی و معرجه ان
 فی کشف الغمه العلم ان الله تعالی و انما یخیرکم **الاقرین** لوار اولان یسوی
 بین بنی هاشم و بین الناس لما ابانهم بهم ذوی القربی و لما قال و انما یخیرکم
 الاقرین و قال تعالی و انما لکم لکم و لقولکم و اذا کان لقوم فی ذلک الفریق
 فکل من کان اقرب کان ارفع و لو سویهم بالناس لما حرم علیهم الصدقة و انما
 التحريم الا لکم اعم و لذلک قال للعباس حیه طلب لایة الصدقات لا اولکم **فصل**
 غیالات خطایا الناس اوزار بهم بل اولکم سقایه حاج و الاتفاق علی و اراقة
 بر تیار از کیاست و سر خا نده بود که بحکم **کنتم خیر لایة اخرجت للناس** **فصل**
بالمعروف و تنهون عن المنکر معشر امت خیر البشر جهت شرف حضرت خاتم

خیر احم با تقدیم اندوختن مقتضی آنکه قضا نه در میان است جمیع که بجز فیض
جلی جوی و موروثی و مکتبی هر سرور و دستور و بهتر ایشان بشمارد و حکم را
در این بر این طایفه گرداند تا ترجیح بلامرجح و تفضیل مفضول لازم نیاید و اگر کمال علم
و عمل و شرف آخر و اول بی شایسته انکار و استکشاف علی بن مودود ایشان باید و
انتضیه ناشی از تعیین نبی است که چون انسان مدنی الطبیعت و این را که در میان
و نبوی است و او استظهار از غیر لازم مدینه را که جامع افراد طوائف باشد لازم
باید بود تا از حرفه یکدیگر بهره گرفته ضروریات معاش را از ماکول و عبس مسکن
بمظاہرت هم حاصل نمایند و چون انجیح در جای باشند و معاملات مناقض
خواهد بود و وجهت محاکمه ایشان کسی لازم که در همه چیز اشرف و اکمل نوع ایشان
باشد و او را بر حق دانند تا از حکم او هر چند منع باشد و مکر دانند و از این که
طبیعت بشریت ناقصه این که حکم مجرّد و خارق عادت پیش از رسیدن به کمال و
قبول نمی نمایند و چون کسی در نسب اشرف و در علم و کمال رفیع و با قامت معجزات نبیات
بر طور عقل و طوق طبیعت نباشد پس غیر او بود و بر کمال و درجه و در میان خلق معشوش
خواهد بود و تا نظام سلطه عالی عالم قانون لحدت باقی اند و اشرف تهر نبوت خاست
در ذات همیون حضرت است و این معنیش بر مقتضای **هو الذی یسل رسول**

بالمندی

بالمندی و این حق بظهور علی الدین کلامی اشرف ادیان انبیاء و انظار حضرت
آنحضرت قرآن است و چنانچه مکتب در وقت طلب رمون رسول بود و علم را که
حسب کتاب الله قرآن جهت بیان احکام محتاج الیه جمیع کلمات است و عالم ظاهر
و باطن آن آینه ای که بوجه حدیث صحیح **فی تارک فیکم لیلیقین اصحاب الیکتاب**
جمل مدون السال الی الارض عرقی امل فی تانی اللیق لیسر انما لیسر فی تانی
لحرف و آن غلظه اعجاز نشان تو توانند و چون حل معنی و رفع اشکال آن بوده
و علم نبی که حکم و حی با نبوت و در یافته باشد تعلیمی که ناشی از علم نبی باشد بر آئینه
حکم **اما مدینه العلم علی بابا** حضرت امیر المؤمنین مبین غوامض آن خواهد بود
چنانچه خبر صحیح **اما قال من قرأ القرآن و علی قائل علی** و در شعر باین غنیت است
ای خدایت آنچه از حضرت مقدس نبویه است و در دیافنه که فرموده است **ای علی که**
الانظم که مراد قرآن باشد که شهرت شیخ با حکام **لا رطب ولا یابس الا فی کتاب**
مبین و عزت عالیشان بر حسب حدیث صحیح **من سب حب یقطع الاجبی نبی** و او عظم
ای خاندان نیز در جامعیت بقرآن توانست پس آئینه ای که در طریق اهدا اخلاقی
خاندان انور میرت است و با اشرف خلائق و افضل مکانات باشد بعد از نبی خلافت
ایشان در طریق هدایت لازم و عدل و انبیا حکم حدیث صحیح برکت جابر بن سمره حدیث

کل

از نه قال صلی الله علیه وسلم **کیون بعدی شیء عشره** فقال **کلکم اسمعوا**
فقال طبعه انه قال کلکم من قریب در دوازده تا
کرده و این حدیث باین معنی بطریق دیگر نیز ثابت شده پس حکم
عقل و نقل بعد از حضرت رسالت امام برحق و پشواى مطلق
امیرالمومنین باشد و با وجود که گویند و عن عالیه انه قال **نه**
زایت علیا و حسنا و حسینا و جمیع رسول الله صلی الله علیه
و الهیهم و یفقال **اللههم مولانا** الی یسئ او یسب عنهم **الرحمن**
قطر **هم** نظر بر حضرت رسول الله اناس **الک** فقال **تجی** **تک**
علی غیر و روت ام سلمه ایضا شکر و روت فی آخره **ثم نزل الایام و الصلوات**
عنکم الرحمن الی الیت و یظهر که تفسیر این حکم این حدیث اهل بیت آنحضرت
معین شده و اگر مراد از اهل بیت از واج ظهرات بودی چنانچه بعضی بالادبایان
آیت را مودیدند از نه باین معنی **ضمیمکم و عنکم و یظهرکم عنکم** و یظهرکم **حجوب**
و این بنایت ظاهرت و اهل بیت عموم و شتی بر آئینه حکم تجی **انک** علی غیر جدا
نشدی و ام سلمه نیز داخل بودی و در معارج یقین از جابر حدیثی طویل الدلیل است
میکنند که کوهی روست حضرت زهرا در مدینه پنهانند زمره و دردی بخاطر پیچیدن کوه

مکتوم

مکتوم گفت لیسایابی و امی یابنت رسول الله ما نه اللوح نقالت به اللوح
ابراهیم الله الی رسول الله فیه اسم و اسم بعلی و اسم نبی و اسم اهل الاوصیاء و الی
فاعطایه الی المیسر فی ذلک و آنرا بمن عنایت کرد و خواندم و نقل از آن بکر نعم
اول اسامی اسم محمد رسول الله و آخر اسم محمد مهدی حجه الله و نزد علمای مذنب
علیه السلام که در عبارت از آل فرخنده مال حضرت رسالت چگونگی میگرداند که از تو
مثل خود ایدمانه تو ابر بر بعضی یحیی بود پس سوره کریمه **انا اعطینا کما نلک**
مشکل بر سر زینش طاعتان که **ان شاکک** **هو** **عاشر** یعنی عیسی بنده تو معطی
العقب خواهد بود و نالکشت و ایضا نقل صاحب المعارج باسناده عن یحیی بن ابراهیم
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **لا یسمی احدی من بعدی شیء عشره و اهل بیت**
علی و ثمانم علی و عاشر هم علی و آخرهم مهدی و ایضا نقل باسناده انه قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **الحسین بن علی علیهما السلام است امام بن**
امام اتقیا معصومین **امام** **ابا** **ایده** **تقوا** **تسمی** **تایمهم** و صاحب جنت
الغمره در اعدا و ائمه صلوات الله و سلامه علیه از مجرب طلحه خرج و جد نقل میکنند که
در هر یک از آنها عدد دوازده مرعیت چنانچه گفتین **لا اله الا الله محمد رسول الله**
امد هر یک دوازده حرفت و عدد و نقبای بنی اسرائیل نیز دوازده بودند و بنحین

عده که با قوم موسی مثل این ساعات شب و روز در وقت تنویر آنها با هم
طریقه و ظهور نور آفتاب و ماه در بروج اثنی عشره و وقوع اجداد آنحضرت با قریش
که مضرت دوازده و اگر صاحب ذهن قوی و طبع مستقیم دست در مثال همین
نخاع زند بسیار یافت میشود و مثل آنکه عدد مشهور دوازده است اینجا مستحب
که آنحضرت را سال داند ائمه اثنی عشر را تفصیل آن اجمال و همچنین علی بن ابی
طالب را نیز در اعداد و حروف همین حالت و فاطمه بنت محمد نیز بنیویست
عدد حرف الحسین السید هم برین عدد است و حرفهای حسین شصت و نه و داخل این
امثال است و اگر در کلمه علی ولی العبد باندک تخیلی که شده طبع بلخ را فانی باشد
بهمان طریقه ثالث کلمتین است اما نزد ارباب اعتبار امثال این آثار
دلیل احصاء درین عدد نمیکرد و غایتش آنکه شاید مبارکی این عدد است
در امور عظیمه هم مبارک فاطمه الزهرا که یازده حرفت اشارت میشود آن شب
با آنکه یازده کوه هرات از هدف وجود و با وجود آنحضرت خواهد بود حال آنکه
صاحب کشف الغم بعد از اتمام نقل میگوید که و اما اقول ان الذی ذکر لکون
دلیل لا یجوز علی فی اثبات المطلوب و لکن یستدل بهما من یرید اظهار
الحق من کسب العیوب و لا یضع نزاع من جری فی الخلاف و الشقاق علی کون

فانه مستند الی استخراج ما فی القرائح و الا و مان معول فیہ علی مطالبه فی حق العبد
و این ذلک و البرهان ذکر شد از روی فاضل و کمال و ذره از آسان معالی و فاضل
یعنی علی از وقت احوال حضرت امیرالمومنین علیه السلام و ما دامت البحار ملوّه
و الاخبار مشحونه منکوره فی فضایل الامه و الآل مخلوقه الکمال صاحب بحر الناق
از مناقب خوارزمی و کتاب فردوس مصنف شیرویه برکت ابن عباس نقل میکند که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لو ان الریاض اقلام و البحار مداد و الجن
صاحب و الا فین کتب با احوال فضایل علی بن ابی طالب السلام اگر چه حکیم انجیرت فضیل
امیر المومنین که بحریست منسوب از کمالات محمدی و کمالات آنحضرت که بشا
ملک تحقیقوا با فلاح الله است از صفت آتقی را اخبار را که ریا قرع عالم قلم و دریا
مداد و جن قاصد و ان کتب بیا شت نه شده نکرده اما خامه یکین اثر با معید حدیث
صحیح مخبر حضرت خیر البشر حیث قال ان الله تعالی جعل فی فضایل علی
کثیره فمن ذکر فضیلته من فضایل مقرباها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر من
کتب فضیلته من فضایل ثم لا یزال الله ان یمتحن به باقی الذلک الکتاب و ثم و رسم
قدیم حرات در میدان شروع نهاد و زبان فکر اندکی از آثار و صی الامم و
الا ائمه کش و وجهه مندی بدینا لهند او ما کن لهندی لولا ان یذنا الله

و هو ولی کل مؤمن و مولاه ^{الذی} انت الامام ثم رجو بطاعته يوم النور
 من الرحمن غفرنا لوجه من دینا ما کان ملها جزاک ربک غافرا حسنا
 نفسی فذا الخیر الناس کلهم بعد النبی علی الخیر مولانا قال **الله تعالی قال لا یسلمکم**
علیکم الا المودة فی القربی بعد از آنکه بواسطه نور محمدی ارواح خلایق از ملکات
 عدم بیرون بیرون آمدند و هدایت آنحضرت از ظلمت ابد کفر و غوایت بودا
 اسلام و هدایت رسیدند و عرف عالم و توری بنی آدم آنکه هر علی ابهری و هر
 شامی را بخیر باشد و در خاطر مردم گشت که آیا حضرت رسالت از نابینا بود
 چه ابرو توقع دارد آیت نازل شد که بگوید چه میطلبیم از شما ابرو بی چشم است
 مگر محبت و دوستی در قرابت نزدیک خود برویت هیچ از طرق مؤلف و غیر
 بصحت پیوسته است که بعد از نزول آیت از آنحضرت پرسید که یا رسول الله قری
 تو که محبت ایشان ما موریم چه کنی فرمود که و علی وفاطه و هر دو پسر ایشان
 و تعقیب آیت که میباید که **من یفترق حین نزول فیها حسنا ان الله یفتقر**
نکوه چنانکه از صدی نقل است مبنی از آنکه اگر بعد از محبت نیکویی نزد حق آن
 طایفه بوقوع رسد خدای تعالی زیاده خواهد کرد و از برای کسی حسنه کرده باشد و اگر
 آن نیکویی بر محبت ایشان فرض و نیکویی در حق ایشان سبب حلال و حلال

و همچنین

و همچنین آیت **السا بقون السا بقون اولک المقربون فی جنات النعیم** بعض
 حدیث ابن عباس عبارت از امیر المؤمنین و شیعه آنحضرت و کریمه **انما یراه**
لیدر منکم الرحمن اصل بیت نیز اثبات بایک جمعی میکند آنحضرت سر و سرور
 ایشانست و آیت مریض الغایت **ومن الناس من یشر فی نفسه ابتغاء جنات**
الله از قائم مقام حضرت امیر المؤمنین حضرت رسالت را در شب محراب خبر
 میداد از ابی بزره اعلی مرویت که چون **انما الله منذر کل قومه** ناله
 شد آنحضرت دست بر سینه خود نهاد و می گفت **انما الله منذر** دست بردست امیر
 المؤمنین نهاده و میخواند که و کل قومه ابروایت و یکا آنکه گفت انت کل قومه
 قوم ما دیک میستند و آیت کریمه **انما ولیکم الله و رسولہ** که فی ثانی خلاف اصحاب
 اختلاف در شان عالی نشان آنحضرت مؤید آنست که اسما بنیت علیه السلام میکند
 که شنیدم که رسول خدا میخواند **فان الله و مولاه و جبریل و صلوات المؤمنین** و گفت
 صلوات المؤمنین علی بن ابی طالب است شرح آیت **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک**
یا آیتی که بعد از تبلیغ و هدایت آنحضرت نازل گشت که آن کریمه **الیوم اکملت**
لکم دینکم است در آخر حجه الوداع در واقعه غدیر خم است ذکر یافت و آیت **انما**
نظلمکم لو جه الله با دیک آیت سوره کریمه اهلانی بر رخصت قدر آفتان حضرت

ولیت روشن صاحب مدارک در باب آیت نجوی که کریمه یا ایها الذین آمنوا
اذا جاءکم الرسول فقد جاءکم فی حق فکونوا من الساجدين
 آیت بروایت دو شب معمول بود بر وایتی یک ساعت و از امیرالمومنین منقولست
 که هیچکس باین آیت پیش از من عمل نکرد بعد از من نیز کسی آن عامل نشد من دیناری
 داشتم و او را خورده ساختم ده نوبت با جزای آن اجرایی صدقه کردم ملاکت آن
 حضرت نمودم و هر نوبت مسلک میکردیم و بر وجه حسن جواب میدادم گفتند و فاجبت
 گفت تو حید و شهادت لا اله الا الله گفتند فاجبت گفت و شرک گفتند فاجبت
 گفت سلام و قرآن و ولایتی که منتهی بگو کردم گفتند حیل حیل گفت ترک حیل
 گفتیم برین حیل گفت خدا و رسول خدا گفتیم چگونه خوانم خدای را گفت بعدتی
 و یقین گفتیم از خدای طلب گفت عاقبت گفتیم چگونه حجت خدای نفس خود حیم
 گفت حلال خود و ربهت کوئی گفتیم شادی حیل گفت بشت گفتیم رحمت حیل
 گفت طاق شدن حق چون این گفت و شنود فارغ شدم تا بچ آیت نازل
 شد و در این آیات بنیاد در شان آنحضرت اختصار اولی مینماید بحسب
 ابن عباس که روایت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت که در شان آنحضرت
 از کتاب خدا تعالی نازل شده است آنچه در شان علی علیه السلام نازل شده

و در این معنی شیخ خراسانی بطریق مختلفه از عاقلین مرسلست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت بخوانید برای من سید عرب را گفتیم یا رسول الله که سید عرب کیست فرمود که
 من سید ولد آدم و علی سید عرب است و نیز در این معنی از خلیفه نقل میکند که رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر خلیفه سازید بر خود و علی را و نمی بینم که چنین کنید
 بسیارید او را بادی مهدی بر دارد شمارا بر تخته پشایه یعنی راه روشن و میگوید که بخواهد
 حسن الاسناد در جاله موقوفون و ایضا از عبادة بن الصامت نقل میکند که می
 از ناسم اولاد خود را بپستی علی بن ابوطالب پس اگر دیدم که دوست میدارد او را
 دانستم که حراز او است و نیز حدیث رویم که آنحضرت بر مومن بعضی بر منافقین اطلاق
 متعده از هیچ مسلم و ترندی و ناسی بن ماجر قزوینی نقل میکند و فی کتاب المناقب
 ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **و اجمع الناس**
على حب علي بن ابی طالب علیه السلام لما خلق الله عز وجل النبی یعنی اگر آدمیان
 جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حبیبیانه و تعالی آتش می آفرید صاحب کشف
 کشف الغمّه گوید که بر آئینه محبت امیرالمومنین ناشی از محبت رسول است محبت رسول
 ناشی از ایمان بخدا و ایمان بخدا تعالی آن دارد و علی با جادیه البنی کنند خلاق بر
 این معنی جمع شدی آتش چرا مخلوق کشتی پس تو نیز دوستی حضرت امیرالمومنین

متابعه آحضرت در احوال و اقوال و افعال و زجران کنون
 من العالمین فی حجة المتابعة آمین یا رب العالمین از ابن عباس مرسل
 که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت من و علی نوری بودیم
 پیش خدا تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند چهارده هزار سال پس چون خلق آدم
 کرد رفت این نور در صلب او و همیشه خدای تعالی نقل میکرد این نور را صلی
 بصلی تا در صلب عبدالمطلب قرار داد پس دو قسم کردی را در صلب عبدالمطلب
 و در صلب ابوطالب پس علی از نسل من و از نسل من هر کس او است و از نسل
 بدو من دوست داشته است او را و هر کس دشمن دارد او را دشمنی من دشمن
 داشته است او را و از ابن عباس مرسل که گفت وقتی که نازل شد آیت ان
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم مر علی را که بهترین مخلوقات درین آیت عبارت از تو و شیعه
 تست بیای تو و شیعه تو روز قیامت راضی و مرضی و بیای دشمن تو غضبناک
 هلاک شده پس ایمر گفت یا رسول الله کیست دشمن من گفت هر کس ترا کند از
 تو و منقولست که بر ساق عرش مکتوبست که لا اله الا الله محمد رسول الله
 صلی و چون خطاب بموی در حق مارون **محمد عصبک باخیاک** و از او است

است یعنی

است منی بمنزلة مارون من موی مؤید نیست و در کشف الغم از عمر روایت
 کند که گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر علی را بدستی که تو او را بدستی
 با من و او را ترایشانی بکتاب خدای و نادر ترایشانی بعد خدای و رحیم تر
 ایشانی بر عیث و او را ترایشانی و قسمت برابر و بزرگتر ایشانی نزد خدای
 تعالی از جت مصیبت و اگر چه بجا کنم **واولوا الارحام بعضهم اولى بعض**
 و مقتضای حدیث صحیح بریده و هو انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الحی و موی و وارثه و ان موی و وارثه علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب که بشایه تکلف بعد از حضرت مقدسه نبوی امام عالم و
 اعظم و قطب دایره نبی آدم و عالم پناه و خلیفه الله است و اوست علوم
 و وحی آنحضرت و ولی جمیع مومنان اوست و اثبات این معنی نزد ارباب آیت
 باطنیه و اثبات روایات مقرر و معین و مدلل و مبرهن است اما چون
 قلم همیون رقم باین محال رسید و در کشف الغم فقلی در باب اثبات افضلیت و
 امامت آنحضرت از رساله ابی عثمان عمرو بن بحر حافظ بنظر در آمده چون آن رساله
 در باب الزام ارباب عناد آیتی است از آسمان **وان کنتم فی ریب مما نزلنا**
علی عبدنا فاقوا بمسورة من مثله نازل کردید در آیتی است بر فلک **هل یستوی**

بزار دیگر از اخبار از اخبار سید ثقلین که نیت شاه رسل ابغیر است
بزار دیگر از آثار عقل نکته شناس که اوست پیش روخت در سخن راسخ
همین دلیل نیست یک سلام که اصل مهر وی و فرع شد مسلمان
صلوات الله و سلامه علیه و آله فله علوه و احواله **و اگر کنی و القاب و اللات**
باسمات انوار الحجاب صادق عادت کنیت آنحضرت ابو تراب ابو الحسن
و ابو الحسین و ابو بطنین و ابو محمد و ابو الریحانیتین و لقب مفضل و امیر المؤمنین
و محبوب المسلمین و نفس الرسول و روج البتول و یف احمد المسلمون الصیقا
الاکبر و الهادی و العاروق و قسیم الجنة و النار الکرام الغیر الغراریه العرب
موضع العجب المخصوص بالشفق الغیب الماشی اللام و الاب لیت العایه و یفنی
الصحابه و آنحضرت را القاب بسیار است که در کتب مذکور است اما آنحضرت
کنایش آنست که نادر و اقب و ان آن بامیر المؤمنین در حال حیات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بزبان جبریل و لسان مجرب بیان آن حضرت
واقع شده اما بزبان جبریل چنانکه ابن عباس روایت کند که روزی در
آمدن نزد رسول آنحضرت در میانش خانه تکیه داشت و سر مبارک در کنار
وجهی بکلی نهاده بود پس امیر المؤمنین در آمد و گفت السلام علیک چگونه

صحیح که در رسول پس در یکفت بخیر دوست میدارم ترا و بستی که ترا حجتی تویی
امیر المؤمنین و قاید الغر المحجلین الی آخر کتبت و آن جبریل بود که بصورت چهره
آمد سر مبارک حضرت را در کنار داشت و اما بزبان حضرت رسالت چنانکه
از انس مرسلت گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ای انس از من بپرس
بر خواست و دو رکعت نماز که از او گفت ای انس او که کلمه در آید بر تو ازین
در امیر المؤمنین و سید الوعاظ المسلمین و قاید الغر المحجلین و خاتم الوصیین است
انس که یکفتم خدا یا بگردان این آینه را هر وی از انصار و پنهان و شتم
را از خود را نگاه علی آمد پیش پیر گفت که گیت این کس را انس کفتم علیست
پس برخاست دوست در گردان او کرد پس دست میکشید بر رقی روی خود
عرق روی علی را بر روی خود می مالید پس علی گفت یا رسول الله کاری که
که هرگز من این کار نکرده بودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون
نکتم و حال آنکه تو او کنی از من منی بدل من تو نشنوا ای ایشان را از من
و تبیان کنی از برای ایشان چیزی را که اختلاف نمایند در آن از بعد من و مرا
از ایشان است و نیز آفتاب در وقتی که امیر المؤمنین بهوجب حکم حضرت است
با او مخفی طبر که گفت السلام علیک یا ابا عبد الله الطیغ گفت علیک السلام یا امیر المؤمنین

وامام المتقين وقاية العز الجليلين وصاحب كشف اعلام كويد که تجويز نيكند
اصحاب اطلاق امير المؤمنين برج یک از انکه ديگر جت انگه اين اسم مخصوص
بحضرت علي المرتضى است صلوات الله عليه بزرگي در اربعين حديثي که در کتاب
حضرت امير المؤمنين جمع فرموده بود امام سيم را عبارت امير المؤمنين حسين
قلبي نموده بود بزرگ ديگر از علای مذهب اماميه گفت که اين اطلاق مخالف
مذهب است را اتم بخوف اين سخن را بان بزرگوار مصنف عرض کرد و فرمود
که مراد از عدم تجويز اطلاق اين اسم بر ساير ائمه است که بچک را امير المؤمنين
مطلق نيكند و الا که یکی از ائمه را بر پيل صفت امير المؤمنين گویند مانعي نيست
و طلوع نور عالی ظهور آن امير کل امور روز جمعه نيز هم شهر الله الامم حب
المحب بعد از عام قبل سي سال در مکه معظمه در محرم از افاق بخت اسدين شام
بن عبد مناف بر اطراف الکناف عالم تافت و پيت احرم از اين آن مقدم
مکرم نور و صف و غر و ساي و کير يافت و چون از عيب در خانه خدا نزول کرد و نهاد
عنایت الهی از نايده پرفايد **هوان محمد افقت الله لا تحسبوا** شرط ما از اين
بجای آورد و نعم الضيف و نعم المضيف و آنحضرت اول کسی است که از طرفين آشي
بود و روي انگه چون فاطمه بنت اسد از خانه کعبه بيرون آمد و آن مولود معبود

بيرون آورد و گفت که خداي تعالی او را عالم نام نهاد و در آيت انگه آنحضرت را بنام
بيرون خواند کرد و چون ابو طالب در وقت ولادت امير المؤمنين در سفر
بود بعد از آنکه مراجعت کرد و چون ابو طالب عالم نام آنحضرت نهاد و حضرت
رسالت در آن وقت سي و سه سال بود و از کمال محبت گاه که مواره مخوف
بانوار امير را ميچنانيد و ميغرمود که اين برادر است و دمي هست و خطيب است
و زني که مکتب است و چون کلانتر شد امير را بر دوش مبارک نهاد و بر اطراف
مکه ميغرمود و چون ده ساله شد و حي نازل شد و از مردان اولي که ايان است
آنحضرت آورد و امير بود و اين عباس است ميکند که امير المؤمنين را چنان خلعت
بود که همچو احد را بنود اول عربي و عجمي بود که بار سوال نازکند او و عالم حضرت است
در دست امير المؤمنين بود و در هر جوب و امير المؤمنين صبر کرد و بان حضرت در روز
مکرم يعني در حين حضرت امير المؤمنين غسل داد آنحضرت را و در قهر آورد
صاحب کتاب مناقب از زيد بن ارقم روايت کند که گفت اول کسی که نازکند او
بايغبر صلي الله عليه و آله و سلم امير المؤمنين بود و هم زير از ابی رافع روايت کند
که اول روز و شب نازکند او و ضيق آخر روز مگر او و امير المؤمنين روز و شب نازکند او
و نازکند او و امير المؤمنين نهانی پيش از آنکه مردم با و صل نازکند و نه بخت

و خوارزمی جواب گوید که اگر این حدیث بصحت رسد تا ویش آنست که امیر نماز
که از ویش از جمعی که در اسلام متاخر بودند و الامیانه اسلام امیر المومنین و
سابقان اسلام این مدت در میان نشد و اگر شبهه خوارزمی جواب میگویند
گفت که چون حضرت رسالت قبل از وحی عبادت میکرد و جایزه بعضی آن را
نماز گفته اند و مختلف است که آن بر دین برابر ایمان عیسی برای خود چنانکه در وقایع
میگادوی مذکور شد و آنکه بود که حضرت امیر المومنین از صغر باز در نماز با آن حضرت
شریک بوده باشد پس حدیث ابی رافع محتاج بآن تا ویل و در نباشد که گویند و
آنست که پیش از متاخران در اسلام هفت سال نماز کرده اند زیرا که در فضیلت
بسیار جای شریک میشود و این امر اضافست پس تعین هفت سال را چه فایده
باشد و هو اعلم و چون سن مبارک آن حضرت به بیت سالکی رسید فراز حضرت
فاطمه زهرا صورت یافت و چون وقایع احوال عجایب سال آنحضرت در زمان
حیات آنحضرت با نصرت رسالت تمت و وقوع یافت قلم در بیان اخبار و کلام
بسرحد آن شاقه مکرر ایراد نمود و پرده خفا از چهره احوال با نامل اجمال برکنود
مخفی نماید که چون حضرت مقدسه بنوی را واقع نماید وفات در مصیبت و غم
اهل بیت بحال خود در مانند و ابوبکر بقیقه بنی ساعده رفته مردم را جمع کرد و قرار

خلافت

خلافت و بیعت مردم مشغول شد و چون امیر المومنین از تجنیه و تکفین سید المرسلین
و مراسم تعزیت داری و لوازم سوگواری باز پرداخت کوشه حجره مبارک را نشین
ساخت و هر چند از آنحضرت در خوابت کردند که مجالس را بمن قدم هدایت
لزوم بسیار را قبول فرمود و گفت که من شرط کرده ام که در بار و پیش من کبریا
ادای نماز تا وقتی که از جمع قرآن فارغ نشوم و اگر امری واقع شدی که حاکم
وقت و اصحاب از حل آن عاجز بودی رجوع بآستانه ولایت آشیانه نمود
استیضاف آنمسئله کردی و چون حضرت زهرا سلام الله علیها از در افتاب عالم
بعار حلت فرمود از نو او انقطاع آنحضرت روز بروز پیروز و چون ابوبکر
فوت شد و وصیت خلافت بکبر و مردم با او بیعت کردند آنحضرت را حال
بر همان منوال بود و چون عمر او فوات رسید امر خلافت را میانه شش کس
امیر المومنین عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص
به شورت مردم باز گشتند که شست و گفت که اگر ابوعبیده بن الجراح زنده بود
ترد و نیکو مردم در خلافت او و گفت که اگر دو یک جانب شوند و چهار یک طرف
رای چهار را ترجیح کنند و اگر هر طرف کسی باشند عبد الرحمن بر هر جانب باشد
رای آنجانب را ترجیح نمایند و چون مجلس شورت قایم گشت عبد الرحمن دست

امیر المومنین را گرفت گفت بخت میکنم تا تو بحکم کلام خدا هست رسول الله صلی
 تعین و امیر المومنین گفت که بکلام الله دست رسول الله و اجتهاد را
 عبد الرحمن دست باز کشید و بطریق مذکوره بود با عثمان بیعت کرد حضرت
 امیر المومنین در باب خلافت عثمان فرمایند **شعر** فانت كنت بالشورى
 ملك امورهم فكيف بهذا والمشيرون غيب وان كنت بالحق حجت
 خضيمهم فخيرك اولى بالنبى واقرب كرمثورت بسلطت راهبر
 غایب ز مشاورت چرا بجز است **وین کار اگر بقریب خبر البشر است**
 لائق بحسب که تو نزدیکتر است **و مضمون این بیت بر عثمان و اهل بیت**
 او حجت و منافع ایشان بدلیل دیگر حاجت با محبت که اگر سخن عثمان آنست
 که اهل حق و وفق برین بیعت کردند خود غیر است چه اگر بقبول غیر غیر
 کردی طلحه حاضر بود و اهل بیتش اگر قرابت رسول الله سازند خود نسب او
 در عده منافحان رسول میگرد و ذکر نسب امیر المومنین حاجت نیست
 و اگر فضیلت تنگ جویند خود بر همه عالم معلومست نعمه الله تعالی **شعر**
 مع خورشید از کوه میروند فیض خدا بود در شش بند **و بر بعضی کلمات**
 مشک را اوصاف بی شک است و دست دخل عثمان در خلافت دور و با وجود

در
 رو

از سیرت چنین نیز مجرب بود و خویشان خود را و الی ولایات ساخت و این
 در ممالک آغاز ظلم نهادند هر چند مظلومان می آمدند و ادعی یافتند و امیر المومنین
 او را ازین امر منع کرد و او جواب داد که عمر بنیز قرأتیان خود را بر ممالک حاکم شده
 بود و حضرت امیر فرمود که تو خود را با نسبت میکنی او خویشان خود را حکامته
 بود الا ما را در پی ایشان کرده سرشته در دست داشت که از ترس او با لابی
 تو انده نمود و عایشه و طلحه و زبیر نزد او رفتند و طعن کردند دعایه گفت بکشید
 این شیعه نقل را که مندرس ساخت رسول را و حال اینکه جاهای آن
 حضرت هنوز گفته نشده است و بالاخره مردم تنگ آمدند و اتفاق کردند
 و او را بقتل آوردند چون از مهم او فارغ شدند اشراف قبایل متقبل
 سده شمای حضرت ولایت خضای علی گشته بعد از استعفاء آن مقصود
 بعضی رسانیدند که تا امروز از خلافت صورت دیگر داشت و رای مردم
 در آن مختلف بود حالا اینها سلام زیاده ازین انهدام می یابند و بدارین
 که بنفخ نفس متکفل این امر کردی و ثمار و شمار مسلمانی مندرس و مظلوم
 و آن حضرت مرا سم معذرت تقدیم فرمودند که اینهمه چشور اصحاب بدر
 که بر آسمان متابعت چون ماه تمام عالم تقدیر اند سرانجام پذیرفت جمعی

از مسلمانان از غلبه انظار عالیشان عالی نشان زنده ایشان را بجز خلاف احضار
نموده باز حضرت مطهر ولایت قبول آن و دعوت را بجنور طوطی و زبیر توقیف
فرموده ایشان نیز حاضر شده مجموع حاضران که حل عقد مهادت برای جواب
نمای ایشان مرتبط بود متفق الحکم امر خلافت را که عمری بود که آنحضرت من
عند اعدا و عند رسول الله بآن دولت نامی سرفراز بود و بحسب ظاهر نیز بر آنحضرت
عرض کردند و آنحضرت بزبان تفقد طوطی و زبیر گفتند که هر کدام شمار باریان
مهم میل باشد من مضایقه دارم ایشان بزبان صدق گفتند که چون عالم
بوجود هیومن تو مشرف باشی هیچ آفریده را از بس که با تو خلاف ناید یا بر تو
خود ابواب خلافت بگشاید و اول طوطی و باقی مردم مشرف بچند آنحضرت
مشرف گشته و روز دویسم بیعت عامه بوقوع پیوست الا فرقه مسلمانی
و چون بر سر خلافت متمکن گشته علیه عثمان از ولایت عزل فرمود و خیره
بن شکیف یا امیر المؤمنین در عزل حکام بلاد اندک توقیفی السبب بود آن
جست که مردم بر خلافت تو مطمئن کردند و این سخن قبول نیامد و چون عبد الله
عباس در همان وقت از مکه بعینه آمد صورت عزل عثمان را معلوم کرد
او نیز اظهار این معنی کرد که عزل خطایفه برای من عقل خیر بر تو توقف و تاخیر خوا

چه معاویه و طبقه او و باقی منصوبان عثمان بنیال آمل و امانی و تحصیل شایست
نفسانی عادت کرده اند حال او و فرمودی ایشان را از حکومت و ریاست محروم کرد
و دست عزل بر چهره علای ایشان افشانی ابواب خلافت گشوده تراقتضای عثمان
دارند و عقاید اهل شام و عراق را در حق تو بغضا آورند لایق طریق خرم نیست
که ایالت شام را از معاویہ ستانی و او را درین سال بزنجانی تا انشاء الله تعالی
اورا بموقوف تدبیر چون موسی از خیمه بیرون آمد و آن حضرت فرمود که **دماکت**
مخلفین محمد اعتراض کلی که مردم بر عثمان داشتند این بود که از اعمال و امور
نایبند ظهور می آید با عرض میگرد و بغور نمی رسید و ایشان را به طور حاکم امور
جهت میکند حال از من آن نمی آید که من بر غلالت قصه بوده از خاضی غلالت کنم
و خلق را در محنت ظلم و نارسائی آنها بگذارد و در محرم سینه است و ثلثین
از اجرت امیر المؤمنین کما شکان نافرمان مالک فرمود عثمان بن حنیف را
ببصره و عماره بن حسان را بکوفه و عیسیٰ بن عبد الله بن ابراهیم و عبد الله بن
را بن شام و چون عبد الله بن حنیف که معاویه را باب خلافت حضرت امیر المؤمنین
بقدر توان و طاقت با شیطان راه رفاقت خواهد پیود آن امر را قبول
تلقی نمود و سهل بن حنیف متقلد آنهم شد و عثمان چون بنوا حنیف بصره رسید

بعد اقامه عام که والی نجاب و شهر را با کشته متوجه کشید و عثمان بجاکوت
نشسته اعلام رعیت پروری و شریعت کسری برافراخت و عمارت بن
حسان در راه شنید که مردم بجاکوت ابو موسی را خنجر انداخته و او را میخوارند
بآنجهت تعبیه خلاف مسیر رجعت کرده و چون سهل بن حنیف بمنزل بتوک
رسید جمعی از شامیان آمده پرسیدند که از کجای می آیی و کجا میری و صورت
حالا را بیان کرد ایشان گفتند که باز کرده که مردم بخلاف علی التقری را نمی شناسند
فکلیف که ترا از قبل او بجاکوت پذیرند او پرسید که درین سخن کسی با شما متفق
گفتند بل جمیع اهل شام بسوگ طریق خلاف اقدام دارند و خون عثمان از علی
طلب نمایند سهل بن حنیف بدین بارگشته و اقامه را بحضرت امیرالمومنین عرض
کرد و صدق سخن عبد الله عباس بر آفات خاطر آفتاب اقتباس آنحضرت ظاهر
مقدمه اولی و اقامه حمل اغوی طلحه و زبیر عایشه را بران نوع خلل بعد از آنکه
طلحه و زبیر در بیت امیرالمومنین مشریم خیز شدند و تعیین مردم بایالت ممالک
در میان آوردن ایشان بجمع مقدسه مرتضویه آمده طلحه و زبیر بصرفه را طاعت
و زبیر بجاکوت کوفه زغب کرده و امیرالمومنین فرمود که مرا در مشورت مهام و
و سرانجام امور خواص و عوام شما احتیاج میشود لایق آن نمی نماید که شما بگفت

من صلاح دیر

من و صلاح دید مهامات مسلمانان بر حکومت و ریاست ترجیح دهید باید که
چند وقت بامین ببرد و ایشان این کلام متعوی و بعد ق تمام را بر ابائی
حضرت از تعویض ایالت حکم کرده آزرده شدند و بر نکست میثاق و نقض عهد
اقدام نمودند و **من نکست فاما نکست علی بن عمر بن ابوفی با عایشه ع**
فیسو توجیه عظیم و در آن وقت عایشه از حج فارغ گشته عازم مدینه
و چون واقعه عثمان و بیعت مردم بر امیرالمومنین اجتماع نمود آشفته گشته
بکه مردم حب کرده و گفت که من طلب خون عثمان میکنم عایشه را گفت که تو لازم
قبول عثمان میکردی و مردم را بر آن می آوردی حالایه و اوج است که طلب
خون عثمان میکنی گفت وقتی که من کفتم او را نکشید و کشته شد تا توبه کرد و پاک
شد و طلحه و زبیر بقرآن صاحب کشف الغمیه پنهانی از مدینه بجانب عایشه رفتند
و مؤلف اعلام الوری کوید که طلحه و زبیر حضرت عمره طلب داشتند آنحضرت
فرمود که **والله لا نریه ان العمره و لکن یرید الله البصره** و چون عایشه
رسید نزد موجب شتعال آتش بغض و کین او شدند و او را بصره آوردند و در
وقت عزیمت در مکه نادیده کردند که حرم رسول الله و طلحه و زبیر بطلب خون
عثمان بقتال افتادگان او میروند هر کس طلب توبه است بهمه ای توجیه نماید بقولی

هزاره بقولی سه هزار کسی ایشان جمع شدند و چون امیر المومنین و حضرت عارف
بصره شدند چون نزد یکدیگر بطریق بطور دیر فرستادند مضمون آنکه اما بعد برائت شما
و بسته اند که من مردم را من خودم تا از زمان که ایشان مرا خواستند بیعت
نیکو کردم تا غایبی که مرا اگر کرده اند و شما نیز من بیعت کردید و این امر از شما
بطول بود و بکره و زور و اگر شما بیعت بطول کرده اید پس توبه کنید از خلافی
که با من در میان دارید و اگر بیعت بکره بود و بیعت چگونه اظهار اطاعت کرد
و عصیان مرا اینسان داشتند ای زیر تو فارس قریشی و ای طلحه و زبیر و
مباحی و اگر بیعت مرا نخواستید پیش از در آتون در آن کار بر شما اوست بود
از عهد کردن و شکستن و اینکه بگوید که تو عثمان را کشته کس در میان من و شما
جست بود که از من و از شما تخلف کردند و شما بیعت کرده اید من و حالا عهد
خود را می شکنید و مادر خود را از خانه که ضایع فرموده است که بجا باشد بیرون می
آورید و آنکه بیکجا و السلام و مکتوبی دیگر بعبادت قلمی فرموده است که اما بعد برائت
که تو بیرون آمده از خانه خود عایشه را و رسول خدا را طلب می کردی در دمه تو
نست و کمان میری که بخوانی که میان مردم اصلاح کنی خبر ده مرا که عورات
را با فروختن آتش لشکر چکار است و کمان میری که طلب خون عثمان کنی عثمان

مردی بود

مردی بود از بنی امیه و توفیق از بنی تمیم بن مره و سوگند که این امر که تو درانی از روی
کناه زیاده از امر قتل عثمانست پس بر این خبر خدا را ای عایشه و بمنزل خود بازگرد و بگو
برده خود را اسلام و چون طلحه و زبیر و عایشه بر مضمون مکتوب آن حضرت و توبه
شدند برین وجه جواب نوشتند که ای پسر ابی طالب که زکوتر شده است از عتاب و ما که
در طاعت تو در نحو ایمان پس بکن آنچه میبوی و در محل تو جاز که حال عثمان که از
حکومت بلاد مغرول شده بودند با بجا آمده در تحمیر آن لشکر مساعی تمام بقدیم میرسانید
از جمله علین امیه که از من آمده اموال فراوان آورده بود و تیری عسکر نام بیعت
و بنار خریده بود و عایشه را بران مرتب ساخته و هم در محل توبه عایشه نزد ائمه
رفته او را ترغیب بمرای نمود و او فضایل امیر المومنین را شنیده گفت که بکجا بای
بخالفت او بیرون توان آمد و حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم میساید او و او که
آن حضرت فرمود که یکی از ازواج من در میان منیه با غیره باب جواب رسد و آنجا
سکان بروی او بانگ کنند و ترا گفت که کمان میرم که تو باشی و او بنا بر نصیحت
فخ غریب کرد اما عبد الله پسر عوام و ابرام را از عهد گذرانیده باز عایشه را بران
امر داشت و چون موضع جواب رسید سکان در روی او بانگ کردند و خواست که با
باز کرد عبد الله پسر جمعی را آورده بران داشت که او ای شهادت دروغ کردند که

شدند و آنروز اسد الله الغالب بر استریشای رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کوبید
و بر این در دای دبر و غلام سوای بر سر و طایفه و نیز دای لشکر دور از خیمه مستقر
جبهه و جوشن و غریق بحر فولاد و آهن بودند و چون امیر المومنین ندید که امری غیر
از قبضه شمشیر و شمشیر نیست و مصلحی در میان جزئی و تیرنی خود و غیر اقدس میان
لشکرگاه آمده تا از بلند زیر را خواند و با وجود ایقاع و تیران قتال الفاظ
نصیحت آمیز بر زبان راند که ای ابا عبد الله قدر چه باعث شده است که چنین
میکنی زیر گفت که طلب خون عثمان امیر المومنین فرمود که تو و اصحاب تو با ش
قتل او بودید و خود طلب خون او میکردی و احادیثی که از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم شنوده بود در باب انگیزه و زی بر علی بیرون آتی و تو ظالم باشی یا داد و
داد قبول کرد و گفت که فراموش کرده بودم و اگر این احادیث مرا بیاد بودی
بر تو خونی میکردم بعد از آن باز گشت بسوی عایشه گفت که چه کشتی ای زیر
گفت از آنجست که شتم که در هیچ موقعی نایستادم و در شرک و اسلام مگر آنکه در آن
بصیرتی حاصل بودم و امر و زور کار خود بر شکم و صفوف را شکافتم و چون
رفت و بر فرقه از بنی تمیم فرود آمد و عمرو و جرموز الحاشی در خواب او را بر آل آمد و دعای امیر
المومنین در حق او سجا شد و در جنگگاه طلحه را سیدی و تیر دعای امیر المومنین

در حق او نیز

در حق او نیز بر دای اجابت پیوست و چون آنش قتال شد و قتال آمد و نیز آن جدال
از اعدا که گذشت بر زده و قهر و جلال با نه زدن گرفت حضرت مقدس امیر المومنین
آیت **و ان کنتوا ایا نعم من الله لعلکم تهتدون** و لعلکم تهتدون و لعلکم تهتدون
لا یان لهم لعلکم تهتدون بر زبان راند و سوگند یاد کرد که قتال کرده نشود
بوم حکم این آیت از وقتی که نازل شده بود تا امروز است که است اسباب
لشکر محافل را با ناس رسانید و بفریب ذوالفقار فقرات صف اعدا را از انهم
جدا کرد و ایند و روایت کشف الغمّه ذوالفقار امیر المومنین دست و کفای المومنین
فحال را بیداخت شخصی دیگر بر خیمه کف و امیر را بر خیمه خواند امیر المومنین
بر قاتل او بجا گشتند و کاسه سر او را بفریب شمشیر بر شمشیر و این ابی حلف خرمی
از عقب امیر المومنین غره زد و امیر المومنین متوجه شد پیش روی کرده شمشیری را بر شمشیر
اندخت و منجر میرا کفرت ضربت او را باطل ساخت و امیر یک اشارت دست رست
او را جدا کرد و با اشارت دیگر سرش را بر وضو تیغ قتل نمود و در آن کار زار شکار لشکر
نصرت آثار حضرت که را غیر فرار هم بود و در آشنای ضرب و حرب حمل عایشه را
بی کردند و امیر المومنین مجربانی بکر را فرمود که خواهر خود را در یاب و محمد ابی بکر
نزدیک بود و رفته است بهود و در آورده و چون دشمن دست عایشه رسید فغانی آورد

که گیت می باید بدی را که نهاده است مگر محمد رسول الله و محمد و کوفت که نه می توان
 خلایق و دشمن تر خلایق بود چون عایشه دهنست که بر او است از فرغ لشکریان
 و عایشه را بنامه عبد الله بن خلف خراعی در بصره فرود آوردند و بر او صاحب
 کشف الغم شازده هزار ششصد و نوادگر از عایشه کشته شدند و از لشکر امیر المؤمنین
 کینار و هفتاد کس به شهادت نایل گشته و در تعداد قتل لشکر عایشه و اعدا
 شدای لشکر امیر خلافت کرده اند و چون مقصود اکثر مقتولان لشکر عایشه بود که
 قول خضار افتاد و حکم حضرت امیر المؤمنین نافذ گشت که از غنایم اصحاب بغی
 اسلحه و دو اب ایستار گرفته باقی اموال ابرو نه مقتولان رسانند و بدولت حضرت
 بصره و آراء بصیرت آن بلده را از نو جمال لایب مال نور پذیر ساخت و عبد الله
 عباس و مالک اشتر را نزد عایشه فرستاد که لایق آنست که بدین رفته و منزل خود
 برده عفاف باشی و روایتی آنکه عایشه سخن ایشان را قبول نکرد و امیر المؤمنین فرود
 فرمودند که میدانی که طلاق ازواج خود را آنحضرت بمن تفویض فرموده اند و هر یک
 از ازواج را که رای من افتد بکند در قیامت از جای که آنحضرت دو دیگر دانم اگر
 مرا زیاده ازین بجز میدانی میگویم آنچه درین باب باید گفت و عایشه قبول رفتن
 مدینه نموده عزیمت کرد و واقعه جمل و وقوع فصل این محل در جادی الاخر سنه
 شش و شصت

سه و شصتین بوقوع رسید که اسباب خلافت معاویه و تنه مواجبات او جواب
 معاویه بر ضحار او لی البصار مخفی نخواهد بود که سبب کلی جیت عزال اعمال سوانح
 افعال معاویه ابی سفیان بود و جواب آنحضرت که در مقابل عبد الله عباس فرمود که
 و ما كنت تحت المظلمين **عفا** مقصود آن حضرت اکثر معاویه بود این معنی را
 میدهد که بعد از خلافت آنحضرت در از زمان بختور ایام خلافت عثمان متشی
 نخواهد گشت و با وجود که همان بردی که آنحضرت او را عزول می سازید است
 که در وقت آنحضرت بهوای نفس معاش کردن و در تحت حکم آنحضرت بودن
 از جمله محال است بنابراین از وقتی که خبر جیت مردم با آنحضرت معاویه رسید
 در فکر آن بود که چه حیله انگیرد که سلسله خلافت آنحضرت از هم فرو نهد
 آنکه قصه مخالفت طلحه و زبیر عدوت موافقند او کشته رسول و سیال باطل
 و جوانب فرستاده مردم را بجانب خود خواند و بعضی که بطرف او آمدند با
 ایشان از مقوله مخالفت امیر المؤمنین سخن برانده انواع عطایا بر جبهه داد
 ایشان افشاند و عمر و عاص از فلسطین آمده با او ملحق شدند و با وجود آنکه سرکش
 عبد الله و محمد او را به متابعت حضرت امیر المؤمنین دلالت کردند و در ان نام
 غلام او نیز با سپهر ان معنی اتفاق نمود میل زخارف دنیوی پرده غوایت بر

بصیرت پوشیده از عروج بر اوج اقبال محروم گشته در حوض اقبال گشت
و عبید القدر بن عمر بن عبدیه پوستانه و عجمی شد و چون اخبار مخالفت
معاویه از کذا را تواریخ نگاه خاطر مهر آید حضرت امیر المومنین بر تو
انداخت جهت الزام حجت بر طبق عزمه واضح الكل **اصل سلا مشین**
و منتهی السلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل بار سال سایل و
اقامت دلایلی که بسته معاویه و آنفوقه با غیره را باتباع دین متین حضرت
رسول با العالمین خواند و تخم تضایح در زمین دل پر کین آشفته اندام
فریب **بل بولت لهم انفسهم** افعال قبیحه را در نظر اعتبار ایشان گرفته
گذاشت که زمین سپینه بکینه ایشان نصیحت پذیر کرد و دفع المقال
زمین شوره خیل بر نیارد در تخم غلضایح مگردان و چون حقیقت اینمغنی
از جواب نا جواب که هر بار که معاویه در مقابل مکتوب بخیر اسلوب آنحضرت
مینوشت بر روی جهان آرایش منکشف گشت معلوم فرمود که بغیر از مستقل
شمس آبدار غبار آبدار این فرقه غدار را مصفا نر داید و بغیر از کفید نر و
ترجیز دیگر فاسق بر روی رود ز کار کشاید سرعان صبا نسیم بهر جهت
نگر با طاف هرگز در نرساده خاطر بر تنیده اسباب قتال کاشت و اندیشه

صلح و کمان اصلاح را در میانه عساکر هدایت و غلغلان نابود انگاشت و چون ایک
زمانی گذشت راسخ دمان صادق اندیشه و ثابت قدمان قدس پشته از هر
طرف فوج فوج توجه نموده از قبیل سده سینه و ستم عتبه علیه علویه سرب
اوج عزت بودند در بلده کوفه مجمعی و مجتبع گشت لوای **کنتم خیر امه اخرجت**
للساس از ولای دلی خدا بر فراخته و بی خوف و هراس از لباس **فالسخر**
حافظا و هو ارجح الامین لباس امن و سلامت در بر انداخته نشان
نشان ایشان ارباب غایت را بصیرت استقیم انارت فرمود و دلان خیر
دخ و زبان آن فرقه عالی مکان اصحاب جلالت را بخطاب **قتلوا حمیت**
تقتلوا هم بشارت فراگان هر یک از تحسین ملک آواره شود و ویران
میر هر یک در فلک غرابه ای ستم سعادت راه خرق عادت پیموده و چون
بی محن ایشان بسوزن محبت علی جبهه دخته و جبرسات رتبه نشان شتعال
فیر با شدید غم برآورد خیال اعدا را سوخته و چون آسمان ولایت شیان
دار القمار نفوس قدسی کردید ضایع قبال در جام کوفه احضار فرموده و بگری
سایه را از فراقام بلند پای ساخت و صیت حمد و صلوة در محج کعبان انداخته با
واشتاد خطبه غر پر خست مضمون آنکه هر چند با قلام اتهام صفای صحایف نه

نصایح آرایش دادم و محبوب اصحاب صلاح و سدا بجانب معاویه و اباعباس فرستاد
اصلا بقبول لقی ننمود و بنی امیه طایفه اند که اظهار سلام از ایشان جهت دفع
ضرر و جرقه بوده و از احوال حال ابوسفیان در میان اهل ایمان نه داخل مایه ای
بلکه از زمره مؤلفه قلوب منعمه و محال که بر این کرده ابواب خطوط نفسانی
میکرد دست بغلب بر آورده و نیز امید که در تحت حکم خلیفه برقی آید و از خط
ظلم و طغیان بسیرت عدل احسان کرانید اکنون وقت آنست که کمر جبریت
اجتهدی شمشیر سعی برافرازید و کار این فرقه غدار را بپیل تیغ آید و یکسازید
صادقان آن محفل شست سرشت چون خنجر تیغ بمضمون اینصراع گرفتار
یکبار شارت و زبانه دیدن رطب لسان کشته و درین غار یاسر و سهل
بن حنیف و قیس بن سعد عباده و عدی بن حاتم پیشتر سالعه نموده آرای عالم
آرای ایشان بتابعیت حضرت امیر بر توجیه تمام قرار و آرام یافت بنابر آن
ابو مسعود انصاری را بعتیاب فرمود و از ساخته در کو که گذاشت و در او افرود
سخت و شکنج علم توجیه بخار به و فشار به اعدا کشت و موضع بخار را برضخام
شکر حضرت سرانجام ساخته نو در آن کس در آن سزیدین حضرت امیر المؤمنین جمع
شدند و از انجا در ظلم و لوت و جفائی نهضت فرموده بعد از طی مسافت حدود

جزیره

جزیره عرب بدیر را بجای رسید که بر سر راه است استقرار یافته بود و بهیچ در انجا نماند
میسمنود و راهب را بمجلس عالی خوانده ازو طلب آب فرمود و او اندک آبی بر وی
کار آورده امیر المؤمنین فرمود که ای راهب آنچه شسته که شستن از انبیای بنی اسرائیل
از انجا آب آشامیده اند درین نواحی بجاست راهب چون این کلام کرامت انجام
از ان قالیچ کشید و کرامت و سلام شنید معروض داشت که من از ابا و اجداد خود شنیدم که
که آن چشمه در یخ و دست اما از بنی یاصحی با یک ظاهر سازد و امیر المؤمنین فرمود
که بی انشاء الله تعالی من او را آشکار سازم و راهب گفت که نزد من صحیفه است که
در انجا نام بنی آخر الزمان و وحی او و انکه قیام و انظار این چشمه بر دست و قالیچ کشید
مذکور اگر از تو این امر ظاهر شود من بر نبوت بنی تو و وصایت تو ایمان آورم حضرت
امیر المؤمنین در جانب شرقی دیر راهب بنور ولایت آن چشمه را ظاهر کرده و با
و امالی را از ترشح سیراب گردانیده و از جریان آب این چشمه دل بهیچ منع زلال با
کمال ایمان کشته تا از موکب ولایت در صفین بفرستاد رسید و چون امیر
المؤمنین از جسر قد عبور فرمود و نظر و شریح بن ثانی را مقدمه ساخت و از انجا
معاویه از لشکر خود که قریب یکصد و بیست هزار نفر بودند ابوالاعود را بکمر تقیم
بیش فرستاد و امیر المؤمنین تا کمال شتر را بهد و خسرو شریح فرستادند و در میان حوب

عظیم واقع شده و مقدمش فیروزی پیش رو مالک اشتر و همه انانکشته ابوالاعدود را
فرایش گرفته اثنان و خیزان معاویه بخوش شد و مساویا در ابرکنار فرات حبت
منح مردم لشکر بدایت اثر امیر المومنین حیدر از بردشتن آب فرستاد و چون ضرر
بی آبی مردم و چهار پایان را در یافت امیر المومنین قاصدان نزد معاویه فرستاد
که او را از من آن آب نصیبی کند نفعی که ایشان سودمند یافت بعد از آن مالک اشتر
داشت بن قیس از موقف مقدسه ولایت اجازت خواسته توجه کنایا بگشته
بضرستج آتش بار خرمین پندار ابوالاعدود و اعدا او را سوخته فرات در تصرف
آورده و از کمال کرم اعدار از بردشتن آب منسک کردند و چون بر سر رسالت
و نصیحت و ولالت غبار را بار آینه خاطر که ورت آنا معاویه زد و دود و دود لاجرم
که اگر غیر از کبرسم بقیه سپاه ولایت پناه را هفت قسم ساخته بر زمین سپرد و قلب
و جناب و ساقه محمد بن عبید بن جری را تعیین فرمود و علم حضرت بر حجم با شرمین
ابی و قاص داده بخرم خویش اعدای برتر تر گشت و معاویه نیز تعلیل نمود و لشکر
کلبت اثر را هفت بخش کرد و غافل از آنکه بانی **و دنیا فو قلم سبعا شدا**
اگر اعدا و زمین را نیز بر طبق **ومن الارض ثلث** در عدد مشابه آسمان ساخته
اما یکی را در پائینی انداخته و دیگر را بر سر بروج فلک افراشته **شعر** فلک سج باشد

زمین نیز سیج **ولی فرق یجدو** و نزد طبع **اگر زمین رفت اطلالی** چکر دین
بر اوج تقوی فرست **زمین چون کند همسری فلک** **نیکان بود حکم دیو ملک** و چون
وصول امیر المومنین در اوایل ذی القعدة بود در آن ماه و محرم نیز مقامه و مجادله واقع
نشد اما غزه صفر آغاز کرد و گروهی را آن قال و شتعال آید و شعله آتش جلال کمال
رسید از جانبین چون خلعت و نور و یکدیگر آویخته و خون یکدیگر را بخرید و بخرید
و طعن نیزه و دسردان محترمت اثر بر خاک میر بخشد بروایتی از منکر حضرت
امیر المومنین حیدر جل بن آنا با قدم استحال میدان جلال را سپرد و از لشکر
مخالف انال برسم استقبال انست بغرزه و دودمنش بر و چون در او یکدیگر
نشان خنده بر سوم محاریر و داخند و بعد از آنکه هم را کشید از ادب فرزند و شفقت
پیری مجادله شوند زبان خجل که چهره نورانش در متابعت امیر المومنین مقتبس از
انوار الخلیل بود و مضمون این بیت را **شعر** که ناسخ خلف پیر باشد **من بچاره**
ناخلف پدرم ناصدق احوال خود دید و محاد **قد خرجت من الیت مصدق**
احوال هر دو کردید و از جمله مبارزان لشکر معاویه محراق بن عبدالرحمن برون
آمده مبارز طلبید و از چنان موی بن عبدالله مرادی مبارزت او رفتند و شید
شد و محراق او را بر روی انداخته و روی آن سرخ روی و جهانی را بر خاک مالید و بعد از آن

مسلم بن عبد الله از روی نیز آمده شهادت و با او نیز بطریق موید عمل کرده و بارز
جست ناز غصب امیر المؤمنین در شتعال آمده بغیر مبارک ملتزم حربا و شده
نوعی که مخالفان آن حضرت را تشاخصت میداد رفته بیک ضرب جیدی از
کشفش بدو نیم ساعت و فرود آمده سرش را از تن جدا کرده رویش را با سما
کرد و سوار فرموده مبارز طلبید دیگری آمده و او نیز بطریق محرق در دال بوار شوق
داد و همچنین از عقب یکدیگر می آمدند تا هفت تن از شامیان متحین شدند و دیگر
کبریا رزق آنحضرت زرت و آن حضرت را تشاخصت و معاوید غلامی شست
مخارباتم حربا و او را فرمود که بچنگ پیرون رود و اعلام گفت که و اندام که من
این مرد را چنان می بینم که اگر تا می شکر تو بچنگ او و ندانسته شوند اگر می خواهی مرا
بچنگ نگیر و نگاه دار معاویه گفت که و الله فخر اہم که ترا بکشد و او بچنگ زرت
و هر چند امیر المؤمنین مبارز طلب فرمود و بچنگ بر آن اقدام نمود تا آنحضرت مغفر
بر سیر که پرده آفتاب عالم تاب عارضی از مهر انور بود بر پشتش تبعسک ظفر
اثر محبت فرمود بعد از آن کرب بن الصبل حمیری که از شام امیر بطلان نام
بود و بمیدان آمده مبرق خولانی بچنگ او رفته شمشیر و دیگری نیز از لشکر امیر المؤمنین
حربا و رفته و او نیز بفرشتاد رسید بعد از آن آنحضرت توجیه کریمت و اوضاع

فرموده

فرموده از طریق ضلالت براه هدی دلالت کرده کرب پرسید که چه کسی امیر المؤمنین فرمود
که من علی بن ابی طالبم و دیگر بآره زبان بفرست فضا بچنگش داده ناف نیتا ذکر گفت که
نزدیک من آی و شمشیر کشید امیر المؤمنین نزدیک او رفته او ضرب انداخته و امیر المؤمنین
نیز بفرست شیر برد خستین سپید رخ آنحضرت پیشی گرفته و او را بقتل آورد و بعد از او حاشا
حمیری بمیدان امیر آمده باشارت تیغ رضا ظفر آنحضرت بچنگش کریمان کشید و بعد
از آن دیگری و دیگری تا چکان بقتل رسیدند و آن حضرت بر زبان مبارک می راند که
الشہ حوام بالشہ حوام و حوامات قصاص فی ائمتی علیکم فائتوا و علیکم السلام علی
علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین بعد از آن آنحضرت با و امیر مقرر
با عجز از زبان بچنگا که ای معاویه تو بمبار زرت من آی و عرب با فانی ساز معاویت
که مرد و جنگ جاتی نیست و تو کشتی چهار کسان در زندگان عرب را بس است ترا بس
شخصی عروہ بن داود نام از اصحاب معاویه آواز برداشت که یا علی معاویه حرب ترا
کرده میدارد و مبارزت من بیا و امیر المؤمنین بجانب او رفته و عروہ مبارزت
جسته کار نیتا و امیر المؤمنین او را بفرست شمشیر انداخت گفت انطلق الی النار
و بیک گرفت و چون چهره روزگار اہل شام بظلم کشیده بود و طلبی که او بکرد
افتی کرده آنحضرت دیناہ تأمید الہ بمنز لکاه فرمود و روز دیگر چهره بپوشش

اگر

پیروده خداداد اجتناب پوشانیده بمعرفه مبارز خواست و عمر و عاص و ابوسه
 بجنگ پیروان آمد و امیر المؤمنین را در شناخته با او مسامحه میکرد که او را از لشکر او دور
 آورد و عمر رغبت آورده این رجز میگوید یا قاتل الکوفة من اهل الفتن اضرکم
 ولا ادري ابالحسن پس امیر و باو کرده این رجز فرمود که **شمر** ابو الحسن فاعلمن
 و الحسن اجماعا کتیا و العنان و الرن و عمر و امیر شناخته عنان مرکب
 گیر را از شناخته و راه هزیمت نهاد و آنحضرت را عقب شناخته مرکب باو رسانید
 نیزه بجانب او انداخت و نیزه در دامن زره عمر و محکم شد از اسب و افتاد
 و از بیم قتل و هلاکت پشت بر خاک نساوه و پای خود را بر داشته عورت خود را کشوف
 ساخت و دست استغاثه در عورت زده از آن عمر خود را بکشو امنیت انداخت
 و چه حیاتی که در پناه چیزی که قیج از آن در اعضای انسان نباشد بسر برد
 فغم من قال **شمر** و لا خیر فی دفع الردی بکلمة کفار و یا یو مابسوة عمر و
 ای عورت خود ساخته عمر یا عمر افراخته ز اما و بدان پایه عمر ده یافته از
 منفذ سفلی مان در آلت خصیه کرده پیرایه عمر و چون عمر در این فضیحت
 کشته جان بنهار رسوائی از عمر که پیرون بر د معاویه را دید که میخیزد یکف چرخیدی
 واعد که اگر علی ظاهر شود بر تو آید بر من ظاهر شد هر آینه بدو می آورد قتل

قاتل
 الحسن

و قیوم کرد و عیال ترا و بنات می گرفت مال ترا معاویه گفت اگر تو تاب من را میداشتی
 با تو مزاج میکردم عمر و گفت که وقتی مردی بمردی رسد دست از و باز دارد و گفت او را
 آیا از آسمان خون بار د معاویه گفت فی خون نمی بار و اما خیال فضیحت ابدی را در پی
 دارد و بعد از آن بیشترن ارطاه از اصحاب معاویه که مشهور بود به شجاعت و کوبندترین
 خلق مقدم ایشان بر ارتحاب معاصی و ریختن خون و تحت ترین طائفه بر عدالت
 خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول بود و بحرب امیر پیرون آمد و چون امیر و حمله
 کرد بیشتر از اسب خود بر پشت افتاد و دست عمر و عاص پناه نمود و خود را در کوبیدن
 روی مبارک از و کرد و اندید بیشتر خواست و مغشوش از سر افتاد و اصحاب امیر المؤمنین
 او را شناخته فغان بردند که با امیر المؤمنین این بیشترن ارطاه است پس امیر گفت بکذا
 او را تحت خدای بر و باد معاویه خنده کرد و گفت با کی نیست عمر و عاص را نیز این و
 که ترا در باب طعن ایشان بکذا اهل کوفه شعی گفت مثل بر تعریض کنیک پناهی فشد
 آنرا که عمر و عاص بشنا آموخت و قبل از این بیشتر از حالت عمر و خنده میکرد و در وقت عمر و
 خنده که قضیه بر عکس شد و اهل شام را از امیر المؤمنین خوف و هراس قیاس معی نمود
 بعد از آن احمد نام غلام عثمان بمیدان آمده مبارز خواست و کسان علی امیر المؤمنین
 بجای رفقه بدرجه شهادت فایز گشت و امیر غنیمت توکی گشته فرمود که خدا را بکش اگر از شتم

دبر و حرکه و او ضربه انداخته امیر سپرد کرده او را گرفته از پشت زین برکنده و چنانش برین
انگشت که اعضای او خورده و اهل شام نزدیک میامیدند و نزدیک شدن ایشان شب
شام و سرعت آنحضرت نکشت و حضرت امام حسن فرمود که یا امیر المومنین چه خبر کردی که
سعی میکردی که بزودی با اهل و اصحاب خود سی امیر فرمود که ای سیرکنید بر اثر او است که باغی کرد
و دیگر کند آنرا سی و تحویل میکند بوی او رفتن و بستی که پدر تو سوزند که باک ندارد که
برحر کافه و با مرکب برو واقف شود و مناسب انعام است و بیت منسوب بآن حضرت
در دیوان حیات قال علیه السلام ای یوم من الموت سهر یوم قدر ایدوم تسدر
یوم ما قدر لم اخی الردی و از قدر لم یمنی احدی پیموده بود و در روز از قدر
روزی که مهر است یافت قدر گرفت قدر زکرا را چهره و دست تصانی که توان
معاویه غلامی شبت حریف نام بغایت شجاع و بیلوان و او را معاویه از غار الیومین
میرسانید و قتی امیر المومنین در لباس تنه امیدان فرمود و غلام غلام را بر جان الیومین
تحریف کرد و بکنکفت و امیر المومنین کاسه را و بشیر پنداخت و معاویه را ملا
بیار دست داده و غمور گفت تو مغرور و ماضی کشتی و بعد از آن عباس بن سیر بن
حوش الماشی مییدان رفت فارسی از لشکر معاویه بر عباس آمده بضر تیغ عباس را
کشت لشکر امیر کجرا کفشد و عباس بر اسب خود سوار گشته معاویه گفت که هر کس بکشد

و او را بقتل آورد و در آنجا چنان و چنان بدین مبارزان و کوه که از طعمین کفشد معاویه
او نیم معاویه گفت که بروید هر که ام سبقت گیرید در قتل و چنان مال او و هم او دیگر
را نیز با انواع رعایت کنم و آن هر دو میدان رفتند و عباس فرمودند و راجع خوانند
عباس گفت که از صاحب خود سورتی خواسته بکنک شامی آیم و بنزد امیر المومنین آمده خبر جان
او را بشوید و ملاش بر خود مرتب فرمود و برایش سوار گشته مییدان رفت چنانکه گویا
عباس است و اندوخت و جایگزینش کرد و شتر رفت و ضرب بر امیر انداخت و امیر نیز ضربه
بر میان او زده و پاره اش کرد و از سورت تیغ تیر دوست تیر آنحضرت مردم کمال
برند که ضرب آنحضرت خطا شد و چون سب انگس حرکت کرد و هر دو نیمه بر شت چنان
بر خاک ملال افتاد و در کشتن می دیدن بجانب لشکر امیر نهاد و چون بفرستش جواب
امیر المومنین کرد و او را نیز از عقبش بردار البوار نهاد و چون شیر بخیز از اعدا دلیر
و میدان جولان فرموده بصف لشکر عالی شرف مراجعت کرد و در جواب عقیق از
مساجد امیر المومنین بسیاری از اصحاب حضرت سید المرسلین بفرستادت قرین
گشته از جمله خیز بن ثابت انصاری که رسول صلی الله علیه و سلم شهادت او را
قایم مقام دو شهادت داشت و با بخت علم شهرت بنو الشهادتین او شبت
و از اشعار خیز بن ثابت و بخت حضرت امیر المومنین علیه السلام از انحن با بیاعا علی غنبا

مبارز هم

در یک حرب اشترک الحاح کردند و امیر المؤمنین با ضرورت و بیک گزینی استخراش
اورانند خود خواند و چون او بدولت طاعت رسید گفت و شنیدند او آن فرقه
در از کرد و بنحسب جانبین و تازیانه بر سر یک یک کردند و پیچان بر
ضلال و نکال اصرار نمودند و از کثرت این قال و قیل دور از تامل غایب گشت
یافت و بعد از آن معاویه کینه بر امیر المؤمنین فرستاد که کلام منطبق ندارد که میانه
شما بطریق و ما حکم نماید از جانب خود که تعیین کنید و من نیز دیگر امین سازم
تا در میان با بر طبق حکم الهی حکم نمایانم و چون غلوی خوارج بسیار شده بود و ضرورت
آنحضرت قبول میفرموده از جانب خود و عبدالله عباس را تعیین فرمود و مخالفان
گفتند که عبدالله سیر علم دشکار و برادر است میان تو و او چه فرست در تعیین الهی
اشعری آن حضرت را تکلیف کردند و چون از ابی موسی و اقصی مردم از عزت
بجانب امیر المؤمنین در کوفه واقع شده بود و چنانکه قبل ازین است تعیین یافت امیر المؤمنین
در اول قول حکیم او نمود و فرمود و چون اتفاق خوارج بر مقتضای رای معاویه ایستاد
او بود حضرت امیر بر سبیل که حکیم او را قبول فرمود و معاویه عمر و عاص از قبل خود
بر حکم ساخت و آتش فتنه حکیم را از اشتغال باز نهاده و غوا و اضلال عمر و عاص نیست
باشعری در خوس اهل بیت و صلح انداخت و چون قضیه بر حکیم حکم قرار یافت

از هر دو جانب

از هر دو جانب بیان لشکرگاه آمده و مجمع ساخته آغاز کتابت و شهادت در آن بای نمودند
و کتابت امیر المؤمنین عید العید بن ابی رافع مکتوب بر این سبب بنیاد نهادند که
ما صلح علیه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب معاویه چون برین مطلق گشت گفت که چه
بر مردی باشم که دافعه امیر المؤمنین است و با او در معرض قتال و آیم عمر و عاص گفت
که لفظ امیر المؤمنین را نخواهید کرد و اخف بن قیس گفت که امیر المؤمنین لفظی که منعم
آن امارت منوفاست رافعی شود که نخواهد امیر فرمود که **الله اکبر صدق رسول الله**
صلی الله علیه و آله وسلم و این از آن حضرت اشارت بود اقصی صلح حدیه که امیر
المؤمنین در صلح نامه رسول با قوم قریش نوشته که **و اما قاضی علیه محمد رسول الله**
و سهیل بن عمر گفت که ما رسالت ترا قبول نداریم و اگر نه ترا از در آمدن کمان
نمی شدیم و حضرت رسالت بامیر المؤمنین فرمود که یا علی بخون رسول الله را و
خبر دادند که ترانیز روزی مثل خیال پیش آید ای عید العید محسن لفظ امیر المؤمنین
را و چنان کرد و چنان نامه بر این وجه مکتوب شد که علی بن ابیطالب و لشکران و
اتباع آنحضرت و معاویه ابی سفیان و تبع او قبول نمودند که با هم حکم کلام الهی
علی نمایند و رافعی شد تا بگوید موسی اشعری و عمر و عاص در میان ایشان حکم بوده بر
مقتضی قرآن حکم نمایند و اگر از روی کلام الله حکم نتوانستند نمودست رسول الله

علی

مقتضای

صلی الله علیه و آله و سلم درین شهر مقدسی شش ماه بران وجه قرار دهند و این برادر
عمده دادند که از مضمون حکم خداوند رسول در گذاردن و امیر المؤمنین و معاویه
نیز عهد نموده که از مضمون حکم حکمین که موافق کلام نبوت باشد تجاوز نمایند
و اگر یکی از حکمین شش از حکم فوت شود عوض او دیگری نصب نمایند و اگر حکمین بر
مقتضای قرآن و سنت امری قرار دهند هر خلاف نماید تاجی است خصم گویند
و در رفع اوجی نمایند و این واقعه قبول و نبوی در روز چهارشنبه بعد از عصر
صبح و شصتین بود و حکمین را در قرار آن امر تا رمضان مملکت دادند و از این
اسامی خود را اصحاب جلال و ارباب ضلال بران صحیفه نوشته که مالک شترک نام
خود را بر آن نوشته و بعد از آن که امیر المؤمنین بجانب کوفه حرکت فرموده
معاویه بنشام بارگشت و اصحاب امیر المؤمنین ابو موسی را در باب فریب عمر بن
نضای نموده بگویند که شایسته نموده که هر خرافات عمر و عاص فریفته کردی مگر
و حیل او را میدانی و ترا عهد داده اند که از کلام خداوند رسول در گذاردن حاضر
باشی که بغرب عمر و عاص شرف محبت حضرت عالت را بر خود باطل نمانی و خود
را در ورطه هلاک نمانداری و قبول این معنی کرده خود را از ترویج عمر و عاص
فانی میداشت و چون موعده حکم نزدیک رسید امیر المؤمنین جمعی را از لشکر همراه

ابو موسی

ابو موسی فرموده امارت و پیش نمازی ایشان را بعد از عیاس تقویض کرد و حنف
بن قیس نیز همراه رفته با ابو موسی مقرر داشتند که خاطر تو و عمر و عاص بر هر چه قرار
یابد تو بر اظهار آن معنی مبارک و تنائی و سبکی تا عمر و زبان آنچه قرار یافته باشد
بخشاید و از جانب عمر و عاص معاویه نیز با جمعی متوجه دوشه انجمن شدند و در آن
موضع عمر و عاص ابو موسی را بنویسند و بگویند که مقدم و پیشوای خود را بخت
و اورا بنویسند در تیره ضلالت انداخت که نضای اصحاب امیر المؤمنین با کمال فریاد
کرد و بعد از آن گفت و شنید بسیار که این مختصر قابل آشنایی بران قرار دادند
که امیر المؤمنین و معاویه را از خلافت خلع نمایند با آنکه عمر و عاص حاضر نشان
ابو موسی کرد که افتاد هزار مومن که کوی هلاک شدند و دیگر مردم را تاب محاربه
نماند لایق آنست که هر دو را از خلافت خلع کرده مهمتین خلیفه را بصلح
و مسلمانان باز گذاریم تا رای ایشان بر هر کس قرار گیرد و او را تعیین کنند
و عمر و عاص از در اخلاص در آمده ابو موسی را اغوی کرد تا بر سر رفته زبان خطا
آتش بخواد و انگشت از انگشتی خود آورده گفت همچنانکه انگشت با انگشت دیگر
در آوردم معاویه را بخلاف در آوردم که دوی عثمان و خلیفه و طالبی است
و چون اینکلام ضلالت انجام بگوش فرود امیر المؤمنین رسید غلغله و افتادن بر

سر بر آسمان کشیده ابو موسی قریب آورده که سیانه من و عمر و عاص بنجن چنین نکته
بود و عمر و ادشام داد و عمر نیز بدشام ابو موسی زبان بگفت و القصد بواسطه
این که شش فتنه در میان مسلمانان روی داد که تا ظهور حضرت حجه العاقیم
بنیان او از یاری نخواهد افتاد و فرقه از شیعه امیر المومنین قصد قتل ابو موسی نمودند
و او که یکنه بجانب مکه رفت و عمر و عاص و فرقه معاویه بنشام رفته بر معاویه
سلام کردند و ابن عباس و کوفه ایمان و ایقان بکوفه رفته کیفیت آن امر
شیخ را عرض کردند و بعد از چندی محمد بن ابی بکر را آنحضرت بکوفت مصر
فرستاد و محمد با اهل قریه خربا که در وقت حکومت قیس بن سعد عباد از کمال افتاد
که نسبت به عثمان شده بود بواسطه قیس بن ابی المومنین بیعت کردند اما خارج میدادند
چند حربه کردند و همی صورت نیافت و بجزرت مقدسه ولایت عرضه داشت که
موا بآن بود و آنست که قیس بن ابیسان عمل میکرد و مالک اشتر را آن حضرت بکوفت
مصر تعیین کرد و در راه شخصی که در موضعی از مواضع راه متوطن بود با سارت
معاویه مالک را زهر داده بدو بر جبهه شهادت رسانید و عمر و عاص بصره رفته شش هزار
کس همراه برد و با محمد بن ابی بکر مقاتله کرده شکست بر محمد بن ابی و معاویه
خروج محمد را بدست آورد و کشت و سبخت و معاویه و ابی شام علیه السلام را کشت

انجیر

انجیر شد و مان شدند و نزد علای تاریخ قبوت پیوسته که معاویه فرمود که بر بنابر امر
المومنین و امام حسن و امام حسین و مالک اشتر و بعضی از اصحاب امیر المومنین کردند
و امیر المومنین نیز بر معاویه و عمر و عاص لعنت فرمود و چون از معاویه ظلم را بهل بیت
و قال ابیسان و اخر آتش بر ایشان واقع شده بود و ایراد بخدایت از کشف الغم
مناسب نمود **عن علی رضاعن ابیه موسی عن ابیه جعفر عن ابیه محمد عن ابیه علی**
عن ابیه محمد عن ابیه علی ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتي و قاتلهم و علی
المقترض علیهم و الغصاب لهم و مالک لخلق لهم فی الآخرة و لا یحکمهم
الله و لا ینظر الیهم یوم القيمة و لا یرکبهم و لهم عذاب الیم بعد از آن قضیه
حکیم قرار یافته بود و ابو موسی اشعری با مردم امیر المومنین مدوخته بجنه فرست
بعضی از کرده که در روزی که عمر و عاص اعلام مکر کرده مصاحف را بر نیزه
بسته بودند ایشان در باب ترک محاربه بالنه داشته قضیه را بر حکیم قرار دادند
مثل حرق بن زبیر بن العجل و الشدید و غیره و مناقشه آغاز کردند که حکیم در پی
مناسبتیت بهتر آنست که باز بمقاتله و محاربه معاویه و ابی شام پردازیم
و غبار اصرار بر اضر آن فرقه اضلال و دوبار از امر اینی خاطر محسوس آنحضرت

فرمودند که چون بر حکیم ابو موسی هر چند بکره بود چنان بسته ایم نقص شایق لایق
نیست صبر باید کرد که حکیمین تحقیق باکر موافق حکم قرآن و سنت رسول تقدیم
رسید خود فصول المراد الا بازحر که همانست و شمشیر الهی ایمانست و معارف و شایسته
ایشان فریاد زدند که لا حکم الا الله حکیم ابی موسی گنااست بهمه حال این
فعل بد تو بیدار کرد و امیر المومنین فرمود که این امر خود گناه نیست اما سب
و قوع این سستی رای شما بود که در آن روز هر چند مبالغه کردم که مقصود معاویه
و عمر و نجیب مصاحف برین کمرست و سخن ایشان که شمار احکام خدای بخوانیم
مخض فیه شما در آن باب الحاح کردید و سخن مرا قبول تلقی نمودید ایشان گفتند
که اگر ترک حکیم ابو موسی تمامی ما با تو قتال کنیم قریب هشت هزار کس در
رفته و عبد الله بن الکوار را امیر خود ساختند و امیر المومنین به جوی عبد الله بن
را بنصیحت ایشان فرستاد ایشان گفتند که امیر المومنین بیرون آید تا با او بجنگد
کنیم شاید آنچه و تقسمای ما قرار یافته است زایل گردد و چون این خبر به شرف
حضرت امیر المومنین حیدر رسید جمعی همراه او شته بجانب ایشان فرمودند
بن کواختر با فوجی نزدیک امیر المومنین فرمود که ای عبد الله سخن بسیارست بیشتر
آی تا با تو سخن کنیم این کوا گفت که از شمشیر تو این ستم فرمود که اگر ای عبد الله

بن کوا

بن کوا با ده نفر از مردم خود نزد امیر المومنین آمد آنحضرت و کرب معاویه و رفع
مصاحف بر نیزه و امر حکیمین فرموده گفتند که شمار احکام که اهل شام فریب میدهند
شمار اینک را بیدارید که ایشان حرب کنیم که فتح نزدیک شده است قبول نکرد و گفتند که
عباس را حکم سازیم اما کردید و گفتند که بر حکیم ابو موسی را ضمیمه پس از روی کرد
اجابت کردم و اگر در آنوقت غیر از شما یاران می یافتیم اجابت سخنان شما
نیکو کردم و بحضور ما حکیمین شرط کردم که بوجب حکم خدای حکم کنند و دست بولا
منظور دارند و اگر ایشان بر بنموجب عمل کنند اطاعت ایشان لازم نیست پس
این سخنان که گفتیم بیان قصصت یانه عبد الله کوا گفت که بنده هست پس هر احالا
باز بمقتضای قیام ملی نامی امیر المومنین فرموده که مدتی در میانست بکوه مد
منصفی کرد و بحرب قیام خواهم نمود عبد الله گفت که برین قرار داده اید گفت
ملی غیر از این امری نیست بکنی پس عبد الله کوا آن ده کس که با او همراه بودند بنجاب
امیر المومنین آمده از اجتماعت رجوع کردند و باقی ایشان متفرق گشته گفتند
که لا حکم الا الله در خود عبد الله بن وهب الراسی و حواری بن زبیر الحجازی
الشدیه را امیر ساخته بنهروان رفته بر چهاره امیر المومنین اصرار کردند و جمعی دیگر از
اهل خلافت و خوارج اطراف بران جمع گشته قریب بدوازده هزار نفر شدند و در

و این ایشان حقوق ذوالشیه بود که نبوت حضرت رسالت یا غنی قسمت
میفرمود و او گفت که اتق الله یا محمد و غیر علی الله علیه و آله و سلم در حق او
فرمود که از فضل این شخص قومی پیدا شود که قرآن خوانند و قرآن اگر نگاه
ایشان در کند و قتل مسلمانان نمایند و بعد از اتمام تعرض کنند و بروند
از اسلام چنانکه تیر از هدف و عبارت حدیث آنست که **میر قون من الدین**
کایمق السهم من الریت و چون حقوق که حدیث مذکور در حق اوست
را سر در پیش طایفه خوارج بود ایشان را مار قین گویند و حقوق ذوالشیه
بآن جهت میگویند که در زیر بغل از یک بازوی او مثل سر پستان عورات پاره
گوشت بود و موهای سیاه مثل موی موش خشتی و ساعد داشت چنانکه
از کشف الغمه مفهوم میگردد و اما صاحب اعلام گوید که کتف او پاره گوشت
زیادتی بود مثل پستان عورت که بر موها بود و وقتی که آن گوشت کشیدند
تا کتف او چون گذاشته میشد آن گوشت پاره کتف باز بجای خود میرفت
و آنچه جزئی در دنیا شرح میکنند بقول صاحب کشف الغمه مناسب است و چون انبار
این خبر که مار قان لشکر ضلالت اثر به نروان برده آنرا معرکه ساخته اند بر پیشانی
ضمیر نور امیر المؤمنین بسید غریت نروان فرمود و چون بدو رفتی نروان رسید

در باب نصیحت ایشان کتابت نوشته فرستاد و آن فرقه متبدل گشته بعد از آن
عباس را روانه جانب لشکر ضلالت اساس کرده خود در لیف او گشت و چون
این عباس نزدیک ایشان رسیده حکایت در پیوست امیر المؤمنین فرمود
که از ایشان پرس که چرا امیر المؤمنین را نچیدید و بکدام دلیل خلافت آن
حضرت را بر خود نه پسندید ایشان گفتند رنجش با اسباب دارد و اگر رضی علی
حاضر بودی هر آینه تکفیر میکردیم و او را با بجنات ابن عباس گفت که یا امیر
المؤمنین کلام ایشان را شنیدی و تو بچوب ساز او را تری حضرت امیر پیش آمد فرمود
که ای آدمیان من علی ابی طالبم بگوئید که چرا نچیدید اید گفتند که او را جنت
آنکه ما متابعت تو در بصره مقام که کردیم بعد از آنکه خدای تعالی ترا ظفر داد آنچه
در لشکر بود از اسلحه و دواب بر احوال بود و ما را از اسیر کردن زنان و فرزندان
ایشان منع نمودی اگر اسلحه و دواب بر احوال بود زنان و فرزندان ایشان
چون حرام بود امیر المؤمنین فرمود که ای جماعت اهل بصره با ما قاتل نموند و
اول ایشان باب بخار به کشود پس بعد از ظفر اسلحه جمعی را که با شما قتال کرده
بودند بر شما قسمت کردم و چون زنان ایشان با ما حرب کردند بودند شما را اسیر
کردن ایشان منع کردم و فرزندان ایشان بر فطرت اسلام متولد شده اند و

و چون حکایت دلخواه عبد الله بن مسعود را از حضرت امیر المومنین
 با اینهمه وضاحت و بیادگذاشتن سخن هم سوگند شمشیر و صاحب نیزه
 لیکن از زندگانی خود میر آمده است و طبع کذب در خاطر راه داده پس امیر المومنین
 متوجه او گشته و او را نیز در جنم با هاشم رسانید پس انالی لشکر خلیل اجماع در فرق
 و اخراج کمر خواجه ریخته باندک زمانی عالم را از خست و جود مرد و ایشان کس
 ساخته و از جلا چار هزار نفره هزار نفره نهاد و نو و یک کفر را بجاک بملاک
 انداخته غریب ترا که از لشکر هدایت از حضرت امیر المومنین حیدر که قاید و **و ما**
النصیر الامین عند الله و جمیع مرافقان را بهر بود کس زیاده بهر شهادت
 فایز نگشته و بنور کرامت حضرت امیر المومنین فرموده بودند که مقتولان لشکر ما
 بهر غیر سید و سالمان لشکر اعدا به نخواستند رسید چون این فتح عالی نصیب الی
 گشته فنام بسیار فوج روزگار آثار ایشان شد و چون لشکر غر اسیرانجام از
 حرب کرده ایام فراغ تمام یافته و امیر المومنین فرمود که بجوید حدیثی باقی
 دست را که حقوق و التذیه باشد و چون او را جسته نیافته و امیر المومنین چون
 این واقعه را از حضرت رسالت پناه شنوده بودند و آن حدیثی شتمن بود که او را
 خواج و نشانای ذوالشذیه و تعیین مرتب قاتلان و محاربان ایشان چنانچه
 صاحب کشف الغم

صاحب کشف الغم از صحیح مسلم و سنن ابی داود نقل میکند حضرت امیر المومنین
 بنقل نفس خود متوجه شده و او را در میان کشتگان که بر بالای یکدیگر بودند یافت که
 همه بودند و امیر بگریه فرمود که صدق الله و بلغ رسول و ابو داود در سنن خود گفت
 ذوالشذیه را چنانکه مذکور شد از ابو الوفی عبا و بنسب القیدی التامی نقل میکند که او در حبس
 کشف الغم زنی خسارت قومی که حرام خون آشام فرقه علیه علویه علیه السلام دانست
 و اندام بنیام اجام ایشان اتمام نماید و بفتح شمشیر و نیزه بر روی انقوم
 بر تیره ابواب حمیم و تقیم بکنایه اولک علیکم لعنت الله و الملائکه و الناس اجمعین
 و جند ابشارت کردی که در محبت و متابعت آنحضرت خجسته افتاده و شمشیر خون ریز
 انداخته نمال زندگانی ارباب ضلال را از بوستان حیات براندازند تا بعضی بقیع
 المومن اجد بدولت همراهی امیر المومنین سرافرازند و بعضی خود را از وصول برجه
 شهادت در زمره اولک علیهم صلوات من ربهم و رحمته و اولک هم الممتدون
 مندرج سازند و الله احسن من قال رضیت بان الی القیامه خایضا و ما
 نفوس عاریک حوفا اهل این کان جنگ داخلی جیما فان الفوجی
 جیما و کیف یحیی النار من کان موقفا بانک مولا و انت قسیمها و توی آن ای
 که حکم فدای بهر توشه خطر انسانی زوایا نصیحت می مالتی زنده است

جیما

خلقی یافتی که اقبال باشد تر باشد بهت **و** فضائلش بیشترند **و** ولای تو بر کس
 بر دلش **و** برت از غم مار و فکر بهشت **و** خداوند این خیرترینش که در جهان دلت
 تو را ایم پیش **و** ز علم و عمل است ماکرمیت **و** مکارا روی در کرمیت **و** ولی جوئی کرام
 رو براد **و** چه غم دارم ای شاه عالم بنیاد **و** که مهر تو احباب را چلخل **و** بود مهر جاوید
 علی **و** چه بودی اگر بخت کردی کتاب **و** که بودی در آن خلق اورس **و** بکشتی کردی
 زاعلی **و** بروی شدی گشته در باری تو **و** اگر تخم آفت باری نکرد **و** قصا هم
 بنیادی نگو **و** مرشد اطفای این مرام **و** که کرد و سرم خاک پای ام **و** ز خاک میش
 سوزانم **و** ز خلق جهان بنیادی کنم **و** در اینجا خیر بود قبول **و** من و ناله
 آل رسول **و** و چون ضمیر قناب نظیر از قناب خوارج باز پر خفت بعد از ادای مراسم
 شکر آلود **و** در و حضرت رسالت بنای فرمود که چون فرقه مارقین برکات رسیدند
 اکنون محل آنست که عزیمت بحار به قاسطین فرموده نوبت دیگر لوای جهان را فرازم
 دوست تو سل و جمل التین تو کل زده بداند آنها را و ازیم سر باران لشکر متضویه
 که از آن دولت موری و مضموی بودند بعضی رسانیدند که اسلحه مادر حرب این
 کون لیا م تمام نابود گشته است حکم فرمائی که لشکر بکوفه رفته اصلاح صلح نمایند
 و بعد از آن حسب حکم هر چه فرمائی ای ای دانند بنابر آن حضرت عزیمت کوفه
 فرمود

فرموده چون بنواحی کوکب رسید موضع نخل را معسکر فرموده فرمان داد که افراد لشکر
 جهت ترتیب اسلحه و امتعه سفر بکوفه در آمده تمهید سباب نمایند و زیاده از یک روز بکوفه
 نباشد و چون این رخصت موجب توجه مردم شد از معسکر بکوفه رفته الامعه
 چند از نزدیکان آن حضرت و چون این واقعه مشهور امیر عاقبت محمود گشت و هم
 از توجه شام در گذشت و فرزند بکوفه در آمد مدتی که در اینجا توقف داشت که هر خطبه
 او نمودی متخلفان عزیمت شام را سر زدنش فرمودی بعد از آن اعیان کوفه
 زبان تمهید معذرت ماسبق گشاده گفتند که امیر المؤمنین رای جهان آری
 اقتضای توجه بر طرف دارد و ما نیز از خدمت تخلف نمیکنیم بنابر آن حضرت نوبت
 دیگر از کوفه بیرون فرموده موضعی را معسکر فرموده و زیاده از سیصد نفر از آن مردم
 جمع شدند و بعد از دو روز از اینجا بکوفه عزیمت کرد و وقوع واقعه نهروان و این
 قضایا بحسب شأن و ثلثین روی نمود و در سنه تسع و ثلثین معاویه بنیاد شد
 چاهها و مواضع آب که قافله حاجیان برکات آن برکات بطواف کعبه معظمه
 زاده الله تکریمه و تعظیما شرف میشد فرمان داد که **و الله جانسوز و قضیه محنت**
اند و یعنی غروب آفتاب عالم افروز آسمان و صایه و امامت صلوات
الله و سلامه علیه و آله الی یوم القیام قال الخوارزمی فی السائق بر ذللی

بوقوع آمدن او و شهادت خود و گسختن بر کشته بروایتی این بیت فرمود که **شعر شد**
حیا ز یک لموت فان الموت لا یتک **و** لا یخرج من الموت اذ حلیج اویک
یعنی محکم ساز میار برای مرکب پس بدستی که مرکبات میکند با تو و فرغ کن
از مرک و قتی که فرود آمد بودی تو و ابوالموید نقل میکند فرمود که گفت امیر المومنین
ام کلثوم را کای دختر که من نمی بینم مگر اندکی که مانده است که با شما صحبت دارم ام
کلثوم گفت که چرا ای پدر امیر المومنین گفت که دیدم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم را در خواب که غبار از روی من پاک میکرد و می گفت مرا یا علی نبر تو واقع شده
آنچه بر تو واقع شد و در کشف الغم از عثمان بن حذیفه روایت میکند که چون بصران
در آمد امیر المومنین شب افطار میکرد و در حسن حسین و ابن عباس و زیاد و دیگر
بر سر لقمه و میگفت که می آید مرا حکم خدا و من خیمه هم خزان نیست که آن در کتب
یا دوست است پس سپید در آن شب و هم در آن ماه حضرت امیر المومنین در جده
کوفه بموضع خلایق یا سنان بر آسمان فایق ساخته بود و بعد از اتمام نصایح
روی مبارک بآسمان کرده فرمود که یا ابا محمد ازین ماه چند روز گذشته است امام
گفت که سیزده روز یا امیر المومنین بعد از آن توجه بطرف امام حسین فرمود گفت
یا ابا عبد الله ازین ماه چند روز مانده امام گفت که بخند روز یا امیر المومنین بیست

بجانب امام حسن

مبارک

مبارک بر محاسن شریف خود که سفید گشته بود و فرود آورده گفت که در همین ماه بخت
ترین است محاسن مرا از خون سر من خضاب کند و آن بیت را که شعر بآب است که
قبیله را داشته خواند و گویند که چون ابن الحکم لغتی را استماع این بیت اظهار خطر
کرد و نزد آنحضرت آمده گفت یا امیر المومنین اگر مقصود ازین بیت نهم بغیرای تاهیر
و دوست مرا قطع کنند یا مرا بکشند امیر فرمودند که قبل از کشتن قصاص نیست
و شاید آنکس تو نباشی اما تو حاضر شدی یهودیه که وقتی ترا گفت که ای اشقی از غارت
ناقصی گفت بل و چون ابن الحکم بغیرت قتل امیر المومنین بکوفه آمد روزی از کوفه
میگذشت عورتی دید که در حسن و جمال یکانه زانها خود بود و زلفش آویخته معلوم
نمود که او نظام بنت الاخطریا اصیغی تمیمی است و پدر برادر او از جمله خواج بود و
که در محراب نهد و آن بچشم زخمی بود و چون او را خواستگاری کرد او گفت که مهربان
نه نزار در هم و غلامی و کنیزکی و قتل علی بن ابیطالب است گفت که بنده ام که تو
کشتن او را دریابی اما او را ضربه زخم نظام گفت که درین باب اتمام نای اگر
اتجار را توانستی کرد بمقصود خود رسیدی و الا کشته شوی آخرت بهتر و با بقا تر است
از دنیا این سخن گفت که من باین شهر باین کار آمده ام نظام گفت که برین طلب
کنم برای تو کسی را که مدد معاون تو باشد و این امر و قبیل تمیم الرباب فرستاده

و در آن نام شخصی را آورده معاون و ظاهر این مجسم ساخت و این مجسمه شبیه بن
 بجزه را دیده با او گفت که از دنیا و آخرت چه بخوانی شبیه گفت چیت آن این مجسم گفت
 که آن قتل علی بن ابیطالب شبیه گفت که شکایتی که از آنست شبیه گفت که آنست
 توانی یافت بر این امر گفت که مسجد پنهان میشود هرگاه بنام پیران آید مملکت میکنم
 او را اگر خلاص یابم بعد از آن شش نفر خون اصحاب خود را میفشانم و اگر کشته شوم آنچه
 نزوح است بهتر است از دنیا پس شبیه گفت که وای بر تو اگر این مطلب تو غیر
 از علی بود آسان تر بود بر من بلیه را اگر اسلام میدانی و سابقه او را با رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم معلوم داری خود را نمی یابم که انشراح یابم از برای این کار این مجسم گفت
 نمیدانی که کشت ایمل نه روان را که زندگان ناز کن از حق بودند گفت علی گفت پس کشیم
 او را عوض خون برادران خود پس شبیه قبول آن امر کرده روانه شد تا در آمدند در
 در مسجد بر نظام که با عتکاف نشسته بود و گفتند که رای بر قتل امیر المومنین قرار یافت
 و بر دایت کشف القدر شبیه و بر دست اعلام الوری شب چهارشنبه نوزدهم رمضان
 که موعده او آن دو کس دیگر بود که قصد قتل معاویه و عمر و عاص و فته بودند با شبیه
 و در آن علی بن الحنفیه مسجد آمده در برابر دری که حضرت امیر از آن در مسجد جمعه آیند
 نشسته و همان شب شعث بن قیس را نیز ازین منی خبر دادند و خود متفق ساخته بودند و
 حرم

و حرم عدی رحمة الله تعالی گناه شده و ادعیه کرد که ای المومنین را آگاه ساز
 اما تقدیر پیش رفتی کرده مجال آن نشد که امیر را خبر دهد و در آن شب حضرت
 امیر المومنین علیه الصلوات و السلام بعبادت مشغول بوده زمان زمان از
 حجر مخوف بانوا خود پیران آمد و نظر در آسمان میکرد و میفرمود که رسول خدا است
 کویت چه و آن شب قاتل مراد چون غریت پیرون آمدن فرمود از دار
 الاماست که منزل تو طس آن مهربانوارا کرامت بود و بطی چند در سرای آخرت
 بود و چون بمیان سر استشف فرمودند انصرعان آغاز افغان کردند امیر گفت که
صواعق بجهنم افروغ یعنی این فریاد است که در بی و نوحه است و انجم حسن
 فرمود که یا امیر المومنین چه افعال بدیکیر یا امیر فرمود که ای پسر من فال بدیکیر
 المادل من کوای مید به که من کشته میشودم و چون از خانه پیرون آمد باین خبر
 متکلم بود خلواصل المومنین من المجاهد فی الله لا یعد غیر الواحد و یوقط
 الناس الی المساجد و چون در عین توکل و توجه بجناب قدس الهی قدم
 در مسجد نهاد شبیه پیش آمده شمشیری بجانب امیر انداخت و شمشیرش خطا
 یافته بر بازوی در یاد یوار آمد و از مسجد پیرون جست و در آن نیز بر کجیت
 و این مجسم علیه الله پیش دیده شمشیر بفرق مبارک امیر زد و گفته الله علیه تعالی

ابدیه سرمدیه اگر خاسته بشکون غم زبان نبوده و زاری کشاید چهره نورانی
کافور را با عداود و دول طایفه نماید و عمرهای این راه را بسر بیاورد
پا تا سر درین رکود بفرساید از عجزه شمه ازین مصیبت جانکاه و ذره ازین
تقریب ناگاه که موجب تخریب دین اسلام و مورت تعمیر نبیه کفر
و ظلم است بیرون نیاید **شعر** ای فلک آهسته روکاری نه آسان کرده ملک
مغنی را برکشاید ویران کرده و اگر مردم سیاه پوش دیده غمیده بود کاری
ه دل محنت رسیده سالها سیل خون بار و بقلع هر کان از ان عداودا که درین
اندکی ازین مصیبت بر جانای لیالی و ایام نیکار و صفات روزگار سیاه کرده
و این حکایت روی بی پایان **شعر** صیت علی مصایب لو انما صبت علی
علی الا یام حزن لیالی فلک روزی که در دوزخ بماند مگر بر لوح دیدار بماند
بناخده از ان بر کنده خوار که بوفتن این خبر رسیده از او که بر پا چاک از ان بزد
صادق که با اهل غارت باشد و افاق فلک از ان که یک کشتا فلک که نام تمام میسر کند
خاک خمیده با نخت سدره قند که بر دهنش زخم آمد قدش بودی از خیر
یکانه و طریق حق پرستی بهر قش که در تنج چون راه از ان شد خلق ره را
نیاید که از ان اندوه کین که ازین مصیبت رخصه درین چه محنت زان بر جان

برعام

برعام که دیران کرد و از دی دین بهلام جز انکم انصایا اهل بیت النبوه و
الهدایه و معدن انار الرساله و الولایه بهیضه المصیبه و جمیع المومنین بظهور الخلف
القائم و حجة الدائم لیطلب فی القاطع و بر ناله الساطع ناره و یخو عن الدنيا
طریق الخوارج و اناره و نرجوان یکون فی حضرت العالم من الدین لایخافون
اوصلایم آمین یا رب العالمین انک خیر موفیق و معین و چون ایضا بطلو
آدم برایت کشف الغمه و روان بنه لوفود کرمیت و شخصی برادر آید شمشیر در
دست او دیده و تفحص حالش کرده معلومش کرد که از مسجد امیر المومنین می آید علی
الغور و را و القبل آورده و برایت اعلام الوری شیب که شمشیر تقصیر میراندخت
و بران حضرت نیاید که نخته بخانه خود رفت و ابن علم چون او را دید که بطلو
و آثار حدت نفس از سینه برکنیده او ظاهر رسید که چه واقع است امیر المومنین را
نوکشته باشتی و او میخواست که نکویداری بر زبانش آید و ابن علم بفرست
بجسم فرستاد و ابن علم چون از مسجد بیرون رفت مردی از اهلان که نامش ابوذر
العبدی بود و باور سید قطیعه خود در دست داشت بر روی انداخته او را از پایدار
انداخت و شمشیرش را گرفته او را بسج آورد و امیر المومنین در شقت زخم تحمل
فرموده ناز را داد و نمود و بر روی تروضا الشهدا امام حسن را فرموده تا امامت

فرموده نماز کند و بعد از آن ملعون را پیش آوردند امیر گفت ای دختر خدا
نیکوئی نکردم به تو گفت بلی گفت پس چه خبر ترا برین شمت گفت جلال صاحب شمشیر
خود را نیز گزاه از خدا خواسته ام که بدترین مخلوقات باین شمشیر کشته شود امیر فرمود
که نهی نیم ترا اگر کشته باین شمشیر یعنی نیم ترا که بدترین خلق خدا اصحاب امیر
پرسیدند که برین ملعون چه کنیم گفت او را محبوس کنید اگر من زنده مانم و انعم که
چید باید کرد و اگر فوت شوم النفس بالنفس او را بکشید چنانکه مرا کشته است و درود
انکه امیر المؤمنین فرمود که چنان کنید با او که با قاضی قتل رسول الله علیه و آله
و سلم کرد و بکشید و بسوزید و چون او را از پیش امیر المؤمنین پیرون آوردند آنجا
گوشت او را بزدان میکنند و در عت جلال امیر المؤمنین میفرمود که طعام و آب
و هید محبوس خود را بعد از آن گفت حسن و حسین را بخورند و چون ایشان بخور
ولایت تشریف فرمودند صد فهای کوش مبارک ایشان را خزن در ضایح
داشتند فرمود که وصیت میکنم شمارا بتقوی در راه خدا و شما ستم کنید بر دنیا
و اگر ستم کند و کینه کنید بر چیزی که از شما گرفته شود و ستم گویند و بر نیم
رحم کنید و عد کنید نیکو کار را و دشمنی را لم باشد و مظلوم را مد کنید و عمل
نمائید بآنچه در کتاب خداست و در نیاید شمارا امامت کنند بعد از آن روی

مبارک جانب

مبارک جانب فرزند خود محمد ضیف کرده فرمود یا دگر نمی آید برادران ترا وصیت
کردم گفت بلی پس امیر المؤمنین فرمود که وصیت میکنم ترا بشی آید برادران
ترا وصیت کردم و وصیت میکنم ترا بتعظیم برادران از جهت آنکه حق ایشان
عظیم است بر تو پس تمام بر امری مکن بلی از ایشان بعد از آن امایین را فرمود
که وصیت میکنم شمارا بجهت او که او زاده شاست و پسر بر شاست میدانند
که پدر شما او را دوست میدارد و اما حسن را گفت که وصیت میکنم ترا ای پسر تقوی
و اقامت نماز بوقت و ادای زکوة و محل وصیت میکنم ترا بفقو کناه و فرود خوان
خشم و حمله رحم از نادان و نفقه درین و در نیک در مورد و در باقران بستان
و نیکوئی با همسایه و امر معروف و نهی از نکر و اجتناب از فواحش و چون دست
آنحضرت رسید فرمود که بعد از وفات من در خون مردم دریا کنید که کشته است
مرا اگر کشته من او را بکشید یک ضربه و او را شمشیر بکشی قطع کوش و نهی و احکام
او نمائید که من از رسول الله علیه و آله و سلم شنیده ام که گفت بر پیر بنیر از
شکر و اگر کسی بگویدانه باشد و بعد از آن زبان بوحایای دیگر گشاده چون از زبان
آنها فارغ شدند دیگر حکم نفرمودند بجز بسم الله الرحمن الرحیم تا وقتی که شهاب بر او
مبارک ایشان عزیت آشیانه قدس کرد صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین

و چون این واقعه را بدیدند و رسیدن بن محمد بن عیسی را امام حسین بن علی شکر کردند از آنجا
امیر المومنین در بروج یا بجایه آتش اینجا را مقدس آتش جبار وانی آن ملعون
ساخته قاضی حسین زدی میگوید که چون آن حضرت را اولاد مغایر و قتل
قاتل چگونه تواند بود و جوایش آنست که کشتن حد قاتل ایام است و آن حق
مخصوص در نه نیست که بدیت گفتا تو از من بود و امام حسن و امام حسین
و عبد الله جعفر طیار آنحضرت را غسل دادند و بروایتی محمد حنیفه آب میخفت
و آن حضرت را در سر کفن کرده با مات امام حسین آن حضرت نماز گذاردند
و آنحضرت را در موضع عزلی دفن کردند مدت عمر آنحضرت بروایت کشف الغمیه
از محمد بن طلحه رحمت میکند از ذکر اختلاف روایات شصت و پنج سال بوده و
قال و انما هذه الاقوال فانه عصفه ما نقل عن معروف بنی الله عنه قال سمعت
من ابی جعفر بن علی الرضا سلام الله علیه یقول قتل علی بن ابی طالب له
خمسون سنة و از جمله خوارق عادات که در وقت فوت آنحضرت واقع
شد یکی آن بود که زهری گوید که روز قتل امیر المومنین در بیت المقدس بودم هر
سک ریزه را که بر میآیدم در تحت آن خون خالص بود و هم زهری میگوید که
ابو القاسم حسن بن محمد معروف باین الفاظ گفت که در سجده حرام بودم دیدم که

مردم در کرد مقام ابراهیم علیه السلام جمع شده اند گفتم چه واقع است گفتند
راهی مسلمان شده است تا بخار فتم میری دیدم بزرگ جبهه صوف پوشیده
تا جی از صوف بر سر نهاده و در برابر مقام ابراهیم نشسته میگفت که در صومعه خود بودم
دیدم که مرغی آمد مانند کرکس و در کنار دریا پر سنگی نشست و قی کرد بر بطن آدمی
پس پرید باز آمد و بر بطن دیگر اقی کرد و همچنین بجای نوبت تمام اعضا را قی کرد
باز بجای بدن بر یکدیگر نزدیک شدند و جسد مردی در دست شده برخاست و من
تعجب میکردم تا آن زمان که مرغ باز گشت و آنکس اگر نه ترجع او را برگرد و همچنین بجای
نوبت جسد او را فرود برد و من در حیرت بودم که چرا میسریدم ازین شخص که چه
کسی بود و ناگاه مرغ باز آمد و همان قاعده قی کردن آغاز کرد تا آن زمان که جسد
نایاک را تمام قی کرد و جسد بر خاست نزد او رفتم و پرسیدم که چه نام داری و
و از تو چه واقع شده است که قاتل یعقوب گشته گفت من ابن محمد بن علی بن
ابیطالب گفتم ای خدای تعالی این مرغ را بر من موقوف ساخت که با من اینچنین
میکند و چون از علی ابی طالب پرسیدم گفتند این علم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم است چون این امر غریب شناس شد ایان آوردیم رضای اولی الامر
مخفی نماند که چون حضرت مقدس امیر المومنین مادی است چنانچه حدیث

وانت العبادى بك تتمدى المستدون که در ذکر آیت انما انت منذر لكل قوم
نادر که شت بیان آن می نماید بعد از فوت و شهادت آنحضرت حق سبحانه و تعالی
واقع آنحضرت و عذاب قاتل آنحضرت را موجب هدایت آن رهبر است
و چون آن حضرت قطب اعظم و غوث عالم بود زخم که بر جسد مبارکش
آمد اثر خون در تنک ریزه بیت المقدس ظاهر گشت تا بر عالمیان واضح گردد
که الم روح در تمامی بدن ساریت و آنجا جهت شرف مکان انگرس که دیده است
ظواهر شده است و چون رتبه آن حضرت صلوات الله علیه از ان شرف
و اعلاست که در بیان مرتبه آنعالیه مقام احتیاج بذکر کرامات و خوارق مآثرا
باشد عنان قلم را از سیران وادی صرف نمود و التوکل علی الله وود **نظم**
اذا ما الکرامات اعتق قدر بها و حل بها اعلی ذری غر فاته فان علیا اذ انبأ
والنهی کرامات العلیا اقل صفاته **مثنوی** کرامت بجای بود نکته فراه
که باشد کرامت قدرش گواه امامی که ملک قامت از دست اگر قدر دارد
کرامت از دست چه داند کسی عجزات رسول همان پس بود هر زوچ قول
ز در باری ابا زخیر رکنی رسول دو کو هر بود قیمتی تر ز کل یکی حق منزل اکرام
و که مورد سوره هل اتی که بعد از سمیع حکیم کلام نبی مایمی بود و قایم مقام

بحکم

بحکم نبی تا بر وز نشور نیفتد این هر دو از هم بدور چو باشد ز قرآن بیالام
بود هر پیش آل خیر البشر قضا که یکی را بر رخ ریزه است بعصمت امامی بکایش
جهان که کرد و بعد که ز حال نکرده بود در رنگ آن علیهم السلام فضل وجود
من بعد امام زهم الوجود ذکر اولاد اجداد و اعتقاد و از اوج قدس نژاد آن
حضرت سلام الله علیه و علیهم السلام یوم التنا و اولاد آنحضرت و کوراد و نا
جست و هفت بود ز امام حسن و امام حسین و زینب کبری و زینب صغری که کثرت
اوام کلشوم بود اولادی اند که از حضرت سیده الفاطمه الزهرا بوده اند و
ابو القاسم محمد از خوله بنت جعفر بن قیس تغلبه تولد کرده بود و عمر و رقیه توام از
ام حبیب بنت ربه و عباس که او را ابو قریب گویند بارانکه در کربلا جنت برادر خود
امام حسین آب میکشید و او را ستانیز میکشید و جعفر عثمان و عبد الله از ام
البین بنت خوام بن خالد بن و ارم کلای بودند که در موضع طلف کربلا بحر
شهادت رسیدند و محمد صخر که کنی بود بابو بکر بود و عبید الله از یاسی بنت مسعود
الوارسید بود و آند بودند و ایشان نیز در کربلا شرف شهادت مشرف شدند یکی
و عنوان از اسما بنت عید شعیبه حاصل شده بودند و ام الحسن در ملک از ام مسعود
بنت عروق بن مسعود الشقیفه و نفیسه و زینب الصغری و رقیه الصغری و ام فاطمه

وام الکرام و حاکم که گشت اوام جعفر بود و امامه و ام سلمه و هموند و ضحیکه و فاطمه
مادر ایشان ام ولد بودند و اسامی ایشان مضبوط شده و بروایتی حضرت فاطمه
عاطه پسر بود قبل از فوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
و آنحضرت او را محسن نام نهاده بودند و او ساقط شده و از پنج پیر امیر المؤمنین
امام حسن و امام حسین سلام الله علیه مادر محمد و عباس و عمر عقیب نامند و زنی
که آنحضرت و دینیت حیات سپردند چهار زن در جباله ایشان بود امامت
ابی العاصی که از زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شده بود
و او را بعد از فوت حضرت فاطمه که خاله امام بود باشد بخوانست و لیکن
معه و اسباب عیسی ام البنین و چون در باب اولاد و ازواج آنحضرت
اختلافست و زیاده نیز از بیست و هشت گفته اند و ادیت کشف الغم که از مفید
نقل میکند اختصار کرد و الحمد لله علی ما انعم من ذکر مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
و زوجه الاختام محل من احوال باقی الاله صلوات الله و سلامه علیهم الی یوم
القیام النبیل اکرام فی قیام الساعه و ساعه القیام **شعر** درینقاله قلم
گشت ترجمان زبان **چنانکه شرح ده از دوزجان زبان گشت** ز غم و زینب
کتاب من خیری **که ذکر اهل شرف حاصل از بیان منست** چهره اسم صمد

رسل

رسل نام یافت بر کلام **ز بعد از خیر آل و سنان گشت** چه ذکر زمر عصمت
باختتام رسید **فتوح شاه جهانگیر کامر گشت** ز خردنی و عقی
همین بس است مرا **که ذکر آل نبی فیض بخش جانست** **ایضاح معانی**
بر زبان ترجمانی در ذکر امام ثانی ابی محمد حسن صلوات الله و سلامه علیه
ما سائر الزمان و دار الزمن گشت آنحضرت ابو محمد است و لقب تقی و زکی
دولی و طیب و سید و اشتهر القاب تقیت و اشرف سید که زبان بجز
بیان سید العرب و الجم آنحضرت را بیان ملقب فرموده و از این خشاب تقی
چند غیر از این القاب منقولست و آن وزیر و قایم و حجت است و نمایان
نسی و کمالات موردی و مکتبی آنحضرت زیاده بر آنست که قلم صبار قمار براندگی
از عرصه آن گذارت و اند نمودن آنحضرت اشرف انساب نبی آدم و آنحضرت
بعد از اولاد خود افضل و اکرم اهل عالم است آفتاب جهان تاب که اشجار و ثمار
ترتیب یافته بر تو عافیت اوست هرگز بر فرق فرقه ساری شجر و نمانده است
که فروغ دو حاشی باصل این نهال سدره مثال اندر رسید **فنده شجره معلما**
ثابت و فرعیان السماء و افریقش که گنوز لای و در رختات موهب
او طرح و مضمهر است هیچ وقت در صدف وجود کوهی نپرو و دهست که در

صفای ظاهر و مغفوت باطن باین کو به نرفشان مقابل تو اند کرد **یکسانا کب**

دی تو قد من شجرة مبارک جدا آن حضرت سید المرسلین و والد علی علیه السلام

و امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین و والد هاشم سیدة نساء العالمین خالشان

قاسم بن الرسول و خالشان زینب بنت سهر اهل قبول غش جعفر طیار عمه اش

فاقی بنت عم النبی الخاریک جد هاشم خدیجه بنت خویله و دیگر فاطمه بنت

اسحاقان ائمه زهی خجسته مولودی که در حین ولادت با ساحتش آفتاب

آفتاب به داری کند جهت خود آبروی کس کرده باشد و اگر ماه چهارده مهر

مهرش کرده با وجود صغری و آرزوی مصادد دولت آورده باشد سن

مبارکش چون به پنج رابع رسد اگر در بستان **اما مدینه العلم علی بابا**

لوح محفوظ را که پیش سازند پایافتاش بهر شریک بود و اگر جبرئیل امین را

بدولت بهم بقیش خوانند از علوم اولین و آخرین در طرقة العینی طرف تمام

بر بندد و فدا اهل فصله معقود و فصل فصله مقصود و نقل مشهور فانه استطیع مطاب

صلی الله علیه و آله و سلم فرقی قدم شرفه ناک الکو که فضل الله تعالی علی سانه

صلوات الله و سلامه علیه با شرف الکرام و اکرم الموب منها رومی فی کشف

الغمر عن سلم و الخاری مرفوعا الی البر قال ایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

من بعد محمد و آله و سلم

من بعد محمد و آله و سلم

و نعم از اکب بهور و اه اجنادی و سلم و بخاری رویت کرده اند از برای که

گفت که دیدم رسول خدا را که بر شسته حسن را بر گردن خود میگفت مردی که نیکو

مربی سوار شده و ای سیر یکتا بنی صلی الله علیه و آله و سلم و نیک سواریت او

و از ابی هریره رویت میکند که زید حسن بن علی اکبر که شک چشم بهت جریا

پذیرفت تا بخت که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و مرد

در مسجد یافت پس دست مرا گرفت و بر من بکیه کرد و بعد از آن رفتم و آمدیم مبارک

تفصیل پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم من سخن نکرد و طوف نمود و نظر کرد

و بازگشت و من با آنحضرت باز گشتم پس مسجد بر سر زانو نشسته دست بگریه نهادی

خود را آورده بر سر زانو نهاد و گفت بخوان برای من لک می کودک را

پس آیم تا غایتی که بگزار آنحضرت در آمد و دست مبارک خود در میان من

آنحضرت در می آورد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حسن با

میکناد و و این مبارک برداشتم می نهاد و میگفت خدایا دست میدادم

او را و دست میدادم کسی که دست او را در تاسه بار با نیکلام حکم

فرمود و از انچه آفت که امین الدین علی الطوسی در اعلام الوریاء جاریه است

میکنند که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که کسی شاد میسازد او را که نظر کند

من بعد محمد و آله و سلم

من بعد محمد و آله و سلم

بسوی سید جوانان اهل بیت پیر کونظر که حسن بن علی هم او قتل میکند مرویا
عن ابراهیم بن علی الرافع عن ابيه عن جده زينب بنت ابي رافع که گفت که آمد
فاطمه با هر دو پسر خود حسن و حسین بسوی رسول صلی الله علیه وآله وسلم در
مرضی که رسول در آن فوت شد پس گفت یا رسول الله این هر دو پسر من تواند
ایشان را چیزی میراث دو پس رسول که امام حسن بیست و سیادت من از دست
و امام حسین پس کرم و شجاعت من از دست و صدق این خبر هست آنچه محمد بن
اسحق روایت میکند میگوید که یک نفر سید بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم با یک سید
از مراتب شرف امام حسن هرگاه از منزل مبارک خود بیرون آمد به در خانه نشستی راه
منقطع میگشت و هیچ فرد از غایت تدبیر آنحضرت از پیش آنحضرت نمیکند نشست
پس هرگاه دولتی غل او بر نمی قف شدی برخواستند بخانه و آمدی تا مردان
مجال گذشتن یافتی و از جمله احادیث فضایل امام حسن است آنچه صاحب کشف
الغمة نقل کرده و قال منها ما اتفق الصحاح علی ابراهه و تطابقت علی صحه نهاده
و میگوید که روایت کرده است متعجب بن الحارث التقي مرفوعه بآبي که گوید که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و حسین بن علی در پیروی او و آنحضرت یکبار
روزی خود جانب مردم برگرد و بکنوشت جانب حسن میگفت که پسر من سید است

و شاید که خدای تعالی اصلاح کند سبب او میان لشکر عظیم مسلمانان و عجم است
بخاری و صحیح مسلم روایت میکند مرفوعه به ابراهیم که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که حسن بن علی برگردن او بود و آنحضرت میفرمود که خدایا من
دوست میدارم او را پس تو دوست دار او را و هم از نزدی نقل میکند مرفوعه
با سادات بن زید که گفت شبی نزد رسول فتم و حاجتی داشتم پس رسول بیرون
آمد و با خود چیزی داشت که نه انتم که چه چیز است بعد از آنکه فارغ شدم از بیان
حاجت خود گفتم که چیست اینک با خود داری پس کشف ساخت از حسن و حسین
بودند بر بیان که آنحضرت پیوسته پس رسول فرمود که اینها را بیکدیگر بپیران من
و پسر و دختر منم خداوند من دوست میدارم اینها را پس تو دوست دار ایشان را
و دوست دار کسی را که دوست دارد ایشان را و از فضائی روایت میکند پسند
او از عبد الله بن شداد از شداد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله
و سلم چون در یکی از نمازها ما و حقین و حسن را بر او آمده بود پیش رفته بنی صلی الله علیه
و آله وسلم و حسن را نداده و کعبه نماز گفت و نماز گذارد پس در میان ما خود سجود می
کرد پس من مرفوعه بر شستم و گوید که یعنی حسن بر او نشست و آنحضرت در سجود بود
من باز سجود فتم پس بعد از آن که رسول صلی الله علیه وآله وسلم نماز را تمام کرد مردم

مردم گفتند یا رسول الله تو در میان نماز سجده دراز فرمودی تا غایتی که گمان بریم
 که امری واقع شد یا آنکه وحی نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت که هیچ
 یک از اینها نبود لیکن پیر من بر پشت من نشست و گروهی که پیش من بودند که تعجب کنتم تا آن
 زمان که مقصود او حاصل شود و از جمله احادیث تفصیل بی و بی آنحضرت
 آنچه نزد اهل حدیث معین گشته از رفتن آنحضرت و امام حسین بخطر بنی
 النجار و اندوه حضرت زهرا و خبر دادن جبرئیل رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و دیدن هر دو برادر را که خفته اند ملکی کبکال را فرستاد ایشان کرده و بگری
 ایشان را پوشیده و برداشتن رسول امام حسن را و برداشتن آن ملک ابا حسین
 را و گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که **ما فاضلان فی الدنیا فاضلان فی**
و ابواب اخر منما تا آخر حدیث که ذکر کرب اشرف ایشان میفرماید و میگوید که ایشان
 در بشته و هر کس ایشان را دوست دارد در جنت است و هر کس بی دوست
 دارد که ایشان را دوست دارد در جنت است و کرامت حضرت امام علیه آله
 مراسم الصلوات و السلام زیاده از آنست که بنماری و اهتمام بسجده تمام
 رسد بنا بر آن اندکی از آن امور بر حقیقت بیان میفرماید و میگوید که در شواهد
 النبوه منقولست که روزی آنحضرت با یکی از اولاد پیر رضی الله عنه در سفر بودند

امام

خسک

فرمود آمدند زیر پیری گفت که کاش برین نخله خمای تر بودی تا بخوردی امام گفت
 که خمای تر بخوانی زیر پیری گفت با آنحضرت دست دعا برشته و زیر پیر مبارک
 چیزی گفت فی الحال یک نخله ببرند و بخورای تر بار و گشت بر آن نخله با آنشد
 و آنچه فی الحال بار آورده بود بریده همه را کفایت کرد و نیز آورده است
 که آنحضرت بیست و پنج جیب پاره کرده و حال آنکه مراکب و نجایا آنحضرت را از
 عقب میکشیدند و یکی از آن سفر با پای مبارکش ورم کرد یکی از مولی وی گفت
 یا امام چندان شود که ورم پای شما تسکین یابد گفت که چون بنزل جری ترا
 سیاهی پیش خواهد آمد و مقداری روغن خواهد داشت از وی بجز موی گفت که
 یا امام **ترجیح** نزل کسی را خیمه که بر این دو باشد درین منزل از کجا خواهد بود
 چون بنزل رسیدند سیاهی پیدا شده امام فرمودند که آنیک آن سیاه که میکشتم
 چون موی نزد سیاه آمد و روغن طلب کرد گفت ای غلام روغن از برای که
 میخیزی گفت از برای حسن بن علی گفت مرا پیش وی ببر که من مولای ویم چون
 نزد امام آمد گفت من مولای تو ام شن میگیرم لیکن عورت من در وضع طلاق
 و عافا که خدا ای تعالی مرا فرزند سلیم الاعضا کرامت کند فرمود که بنزل خود باز
 کرد که خدای تعالی چنان فرزند می بود که میخواستی و چون سیاه بجانه خود آمد

فرزندش متولد شده بود **ذکر اثبات امامت آن مظهر آثار کرامت بر خیمه**
 نظیر اصحاب تحریر و تقریر مخفی نخواهد بود که در اثبات امامت ائمه مملکت اند
 علیهم اجمعین مذکور شد که عدالت اقتضای تعیین امام حسن علیه السلام بر معصوم
 میکند که اگر امام معصوم نباشد جت تا دپ او دیگری باید تقصیر معصوم منتفی
 کرد و حضرت امام حسن علیه السلام برض **افا بیده الله لیسب تکلم الرجل الی**
الیت مثبت و مقروء آنکه در وقت خود افضل و اشرف زمان خود بود و دلیل
 که شته سمت و ضو یافت و اگر در وقت آنحضرت دیگری را امام دانستند
 بلا مرجع و ظلم لازم آید تا آنکه حضرت مقدسه مقتضای بعد از آنکه کوشش نصیحت
 نبوش آنحضرت و امام حسین علیه السلام معاخرین در روضای فرمود آنحضرت
 را نوبت دیگر شهادت و وصیت مشرف ساقه و مایای که مخصوص امام باشد
 بجای آورده و این اقوی دلیل است بر امامت آنحضرت و قال الطبری والوصیه
 علم ال عند محمد کاذب لا یفردها واحد بعینه علی اختلافه و اشاره الی امامت و
 تقیید علی رخص طاعت و اجاع ال محمد علیهم السلام حقه و برکت ثقات مرویت
 از طرق شیعه ثابت شده است که امیر المؤمنین در وصیت امام حسن و امام حسین
 و محمد ضیفه و اکابر شیعه خود را گواهی گرفت بعد از آن کتابت صلح خود را

بامام داد و فرمود که ای پسر من رسول خدا امر کرده است مرا که بر تو وصیت کنم
 و کتب و اسلحه خود را به تو سپارم چنانکه رسول من وصیت کرده است و کتب و اسلحه
 را بمن داد و مرا امر کرد که ترا امر کنم که وقتی که وفات تو برسد آنها را برادر
 حسین سپاری و رو بامام حسین کرده گفت که امر کرده ترا رسول خدا که آنها
 را باین پسر خود سپاری و اشارت بامام علی بن العابدین کرد و امام زین
 العابدین را گفت که امر کرده رسول خدا که امانات را به پسر خود محمد سپاری پس
 از رسول از من او را سلام برسان و از جمله ثوابه امامت آنحضرت حدیث
 جابه و البیه که شیخ ابو جعفر بن بابویه نقل میکند تا آنکه منتهی میکرد و سناد او بجابه
 و البیه که گفت دیدم امیر المؤمنین را در مقدمه لشکری میگفت حدیث تا آنجا که ختم
 میگوید رقم از پی آن حضرت تا آنکه در حبه مسجد نشست گفتیم یا امیر المؤمنین
 چیست دلیل امامت جابه گفت که امیر المؤمنین گفت که بیار این سنگ را
 و اشارت بسنگی فرمود من آن سنگ را آوردم آنحضرت خاتم خود را بر آن
 نهاد و نقش بر آورد بعد از آن گفت ای جابه وقتی که دعوی امامت کند کسی
 هرگاه که برین سنگ باین نوع که دیدی مهرش نقش گیرد بدانکه امام مقرر من
 الطائفة است و از امام دور نیست و هر چه بخوانی جابه گوید که بعد از او ائمه میسر

نزد امام حسن آدم و او بجای امیر المؤمنین بود و مردم از سوالات میکردند پس
فرمود گفت تویی حبابه و البیه کفتم آری ای مولای من گفت بیا و آینه است
سنگ یا امام دادم ایمن بران سنگ نهاد و بطریق مذهب امیر المؤمنین سنگش
پیر گشت و همچنین نزد امام حسین رفته در مسجد رسول گفت دلیل امامت شما
نقش مهر بارکش بران سنگ برآمد و بعد از امام حسین ملازمت امام علی بن
الحسین رفته و من در آنوقت صد و سیصد ساله بودم پس آنحضرت را در غار
یا ققم فرستادند تا بر رسیدن دلیل امامت بطریق گذشته پس ایشان را
من کرد با نکست شهادت خود پس جوانی من پس با رکشت کفتم یاسیدی
چند گذشته است از دنیا و چند مانده است گفت **امام منی من الدینا فقم**
و اما تاقی غلام از من آنسنگ را طلب فرمود و بهمان کیفیت سنگ از نقش
مهرش صورت گرفت و همچنین خدمت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و
امام موسی کاظم و امام علی الرضا رسیدم و بشرح سابق نقوش خوانتم
ایشان در سنگ چهره می گشته در هیچ مرتبه آن قضیه تکلف نکرد و گویند که
بعد از آنکه از مجلس امام رضا علیه السلام بیرون رفت بعد از نه ماه وفات کرد
بنیان ولادت با سعادت و احوال حیات و واقعه شهادت ولادت

امام حسن در شب پانزدهم رمضان سنه ثلث من الهجرة در مدینه مکیه بود و بعضی
در سنه اثنی گفته اند و امام حسن فرزند نخستین امیر المؤمنین و حضرت زهرا
و مدت حال حضرت بموال امام رانه ماه کامل بوده و آنکه گویند شش ماهه تولد فرموده
صحت ندارد و چون آفتاب عالم تاب آسمان امامت از آسمان نظافت و
کرامت طالع گشت بر وایت روضه الشهدا حضرت رسالت پناه علی الله
علیه السلام از قدم عالی رسوم امامت فخر گشته با قدم تنبیت بجانب خانه
حضرت امیر المؤمنین حید راه سپردید و اسما رفت علی السلام را در خرقه زرد و حید
بنظر مبارک آنحضرت رسانید و آنحضرت از چیدن خرقه زرد من فرمود و اما
تبدیل آن خرقه بیضا کرده چون اسما زوج جعفر طیار بزرگم اکثر اهل سیر در وقت
ولادت امام هنوز از جثه مر جثت نموده بود این روایت را الضعیف کرده
و بر وایت صاحب اعلام الوری روز هفتم حضرت زهرا امام را در خرقه خیر
جنت که جبریل علیه السلام بحضرت رسالت آورده بود و پیچیده بصورت
مقدسه نبویه آورده و سید را بر بیدار فرخنده آثارش بجهت و استبشار و پشمار
فرموده امام حسن نام نهاد و عقیده امام بقوی فرمود و روایتی آنکه توجع
عقیده کرد و در آن توجع را بجا آورد و سر امام را از تنیده بوزن موسی مبارک

نقره صدقه فرمود و صاحب اعلام از استاد ابو سعد محمد بن عبد الملك الوغظ
روایت کند که چون امام حسن متولد شد حضرت زهرا علیها السلام را یزیدین
را گفت که او را نام نه امیر فرمود که من در سینه او بر غیر سبقت نیکویم و چون
واقع عرض حضرت رسول رسید آنحضرت فرمود که من در باب نام نهادن
او بر حق تعالی پیشی نیکویم پس حتی سجا نه و تعالی بجزئیل و می کرد که محمد را
فرزندی متولد شده برود او را مبارک باد کن و گو که علی ترا بنزد ما روست
از موسی فرزند او را هم نام پسر ما رو کن که پسر است و آنحضرت علیه السلام
عزیزت پس گفت که او را حسن نام کن حسن یعنی خیر است و حضرت امام
علیه السلام بخوبی تر آب و هوای نشو و نمایافته و چون سر و قامت باکر متشن و جوان
من سرمان نظری سیکه باب اهل بیت فلینظر الی حسن بن علی
بنیاد سر کشیدن کرد در بصیرت ارباب خیرت و سریرت نمایان شد
که از حضرت شانه زاده از کمر عالی که تافرق سر حضرت رسالت اثر هیچ
کس شبیه تر نیست پس حسن صورت امام گنا مش صورت حسن است
بعد از بنی ذی المنین مولودی نبوده باشد در پیشه شباهت پیشه **شعر**
شیر را بچه همی نماند بدو تو به غیر می مانی بگوی شیر زادی پس بچه مروت

وفات

وفات عمره کرم و کرامت را نه نبوده باشد چه آنحضرت در شورا نیکویری
و لما کس طاحت از مکران **انا علی فرمود** و حضرت امام همام در کونستان
ابن شد نبأ احسانا هر روز بقدر امانی و هر ماه بقدر اسالی ترقی نموده
و چون خط مشک ساحلیه افزای چهره عالم آرایش گشته این بیت مشهور بر
زبان جمیع کشته خط و میدان لب نشین تو شیرین دهننا خضر خاندانه
العد نبأ احسانا و چون حضرت رسالت پناه را واقع و فات رسید من مبارک
حضرت امام علیه السلام هفت سال و چند ماه و روایتی هشت سال و
و روزی که مرغ نوع اطهر حضرت امیر المؤمنین حیدر سرور و سر دفتر را
شمارا گشت سی و هفت سال بر عمر حضرت امام گذشت بود روایت
کند که چون شب وفات حضرت امیر المؤمنین بصبیح کشید حضرت امام
حسن بر منبر رفقه بر هلوب خطبه **بلغ الا احمه و شای الی مودا احسن**
و بعد از آن فرمود که تحقیق که قبض کرده شد درین شب روح مردی که پیشی
مگر نشد برو اولین هیچ عل و رسید نه با و آخرین هیچ عل و سو کند بخدا که بود
که جاد و یکر و بار رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حکام میداشت آنحضرت را
بنفس خود بود و رسول خدا که میفرستاد او را با علم خود پس در میان گرفته بود

چهره میل از جانب راست او و یکمایل از جانب چپ پس باز فرمود نیکوشت
تعالی فتح میکرد بر دست او و وفات یافت در شبی که عیسی مریم ^{علیه السلام}
را با آسمان برد و در انشب قبض روح یوش بن نون واقع شد و گذشت
این که از نیکو و سفید مکر به قصد مردم که زیاده آمده بود از گرم بختش او و نجات
که آن خدا شکاری بخود برای اهل خود بعد از آن حضرت امام را که در مجال
سخن ندا و پس که بسیار کرد و مردم نیز بسیار کر میشد بعد از آن فرمود که
من پس شارت دهنده خاتم رحمت خدا من پس خواننده ام بسوی
خدا باذن خدا من پس چراغ روشنم من از اهل بیتی ام که بر دهت خدا
از ایشان ناپاکی را و پاک کرده اند است ایشان را پاک کرده اند من را نازل
بیتی ام که فرض کرده است خدای تعالی فرمان برداری ایشان را در کتاب خود
پس گفته است **قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی** و من یقترق
حسنة تزدل فیها حسنا یعنی بگو ای محمد که میطلبم از شما را ببلای رسالت
و آوردن شما بطریق هدایت از راه ضلالت که دوستی و رفق خود ایشان
نزدیک خود کسی که کسب نیکوی کند زیاده کرد انم از برای او و کسب نیکوی
نیکوی را پس نیکوی دوستی با اهل بیت است و بعد از تمام کلام حضرت
امام نشست

امام نشست و بعد از عباس رضی الله عنه بر خوست و پیش آنحضرت و گفت ای
کرده آدمیان این شخص پس خبر شماست و وضعی امام شماست پس بیت کنیدا و
و مردم اجابت سخن عبدالله کرد و گفتند که کسیت ما را و دسترازد و کسیت
که حق او بر ما و جتر باشد از و و بیعت خلافت مبادرت جسته و وقوع
این امر در روز جمعیت و یکم شهر رمضان سنه اربعین بود و چون ایست
منعقد گشت تعیین امر او عمال فرموده عبدالله عباس را بحکومت بصره
فرستاد و چون خبر واقعه حضرت امیر المومنین و بیعت مردم با امام حسین
معاویه رسید مردی از جمیع کوفه و دیگری القین بن بر بصره فرستاد تا او را
از اخبار واقف سازند و دلهای مردم را بر امام فاسد کنند و چون حضرت
امام را برینخی اطلاع شد آمد و کس بدست آورد و قتل ایشان فرمان داد
و کتابی معاویه نوشت مضمونش آنکه اما بعد از محمد خدا و درود رسول
بدستی که تو پنهان کردی مردم را بهت حیل و نگاه بان ساختی پس شما
حشمت را گوید که دست میداری کارزار را و چه شتاب کردی این کار
را پس تو قتل دار آنکه را انشاء الله تعالی و من سیده است که شما
کرده آنچه شماست نکنند هیچ صاحب قتل یعنی بر فوت امیر المومنین و قتل

درین کار چنانست که گفته اند نقل للذی بقی خلاف الذی فی الجملی
 مشکما مکان فان اقامات منها الکالدی برقی فی الیت لیتدی
 و میانه حضرت امام و معاویه ارسال رسایل واقع شد و در آن کتابت حاجت
 کرده ابا بر معاویه که دستحق خود است ولی شدن کسانی که در خلاف پیشی گرفتند
 برای المؤمنین و بدست غضب بودند فرمان دهنی رسول علی المد علیه السلام
 را از آنحضرت و بعد از ظهور این امور معاویه بیاب عراق رفت و امام نیز
 در حرکت آمد و جرجن عدی را فرستاد و با حضرت امام مردم مختلفه از رای
 بسیار بودند آنحضرت عنان مرکب بدست سرعت سپرده می آمد تا بسایا
 عیان در عقب پل نزول فرموده شب آنجا گذرانید و چون خطیب آفتاب
 عالم تاب بعزم صعود منبر پیرایه شتاب بر پای افتاد و حضرت امام
 را در خاطر عاقل افتاد که بدست امتحان برده خفا از وی کار موافق منافی
 بختاید و چهره علی را در بابت کریان جليلة یقین بسیار یاد بند ای الصلوة
 جامعه فرموده از جمیعت مردم چون مهرانور بر منبر سپهر نظر برانگده بعد
 از ادای حمد و ثنا و درود رسید رسال و انبیا گفت که اما بعد سوگو کند بخدا
 که من صبح کردم بحمد الله و من انصیت می کنم خلق خدا را از برای السلام

اینان

ایشان صبح کردم بر کینه مردی سلطان و ارادت بدی و آنچه شما کرده می شمارید
 در جماعت بهتر است شمار از آنچه در شما نیست و من می بینم از برای تمایز
 از آنچه شما می بینید از نفسهای خود پس فی لغت امر من کنید و رای مرا بر من رو
 کنید بیا مرز و خدای تعالی مرا و شمار او ارشاد کند مرا و شمارا با آنچه در آن نیست
 و رضای حق تعالی باشد و چون خطبه با امام سید مردم از فحوائی ادای حضرت
 امام هشتم صلح معاویه کردند بنابر آن فرق مختلفه که همراه بودند که گاه گشته
 بعضی گفتند که این شخص کافر شده دست بنبذ و غارت اسباب و اموال
 امام بردند و فتنه و غارت بالا گرفت حضرت امام قوم رسیده از اطلب
 داشته ایشان بر رسم مظاهر و معاشرت حضرت امام تقدیم نموده امام
 را سواری کرده در حرکت آمدند و چون حضرت امام بسایا رسیدند در تاریکی
 جراح بن بجام آب آنحضرت را گرفته بعضا شمشیر خود را بر آن مبارک
 آنحضرت زد و چنانچه از آن تاسخ خوان بر رسید و خود را بر دانداخت امام
 کردن او را در زمین کشید یکی از شیعیان امام بعضا شمشیر او را بجنبم رسانید
 و کسی را که همراه او بود نیز بهر ایش بهاویه فرستاد و امام را بر تخت روان
 نهاده بدین آوردند و در منزل سعد بن مسعود الشقی که عامل امیر المؤمنین بود

نزول فرموده بمعالجه مشغول گشت در رؤسای قبایل خفیه مکاتبات معاویه نوشته افلاطون
اطاعت کردند و او را بر سر تلبه داشتند و متقبل تسلیم امام شدند و چون این
اخبار بر پیشگاه خاطر فیض آثار حضرت امام عالمیقه رسید بر تو انداخت و قیس
بن سعد بن عباد نیز امام را از رفتن عبید الله عباس باطلع و معاویه را
بنزد امام بجا آورد معاویه خبر داد امام را خلاف و اختلاف مردم متحقق گشت
و دولت که غیر از فرقه شیعه امیر المومنین و حضرت امام آنقوم پیام تاج کشیده
و از جاده صواب برگشته موافقان آن حضرت را تاب نداشت و مقاومت
نکردن نیست بنابراین کتابی در باب معاویه نوشته فرستاد و معاویه نیز
مکتوب بنافذ آنکه در باب تسلیم امام پاکشتن امام نوشته بودند نزد امام قرار
و شرط کرد با امام که در ضمن صلح هر نوع شرطی که رای آنحضرت بران قرار گیرد
مندرج سازد و اگر چه بر امام علیه السلام روشن بود که معاویه بشرایط خود عمل
نخواهد کرد و مکر و حیله او را میدانست اما چون مخالفت مردم مکتوبه تکفیر رسید
حضرت امام غیر از صلح چاره نداشت و شرطی که در ضمن صلح نامه مذکور گشت
آنها بود که سب امیر المومنین نکنند و در نماز دعای برب آنحضرت نکنند و آنها
و در شیعه آن حضرت را بر ایشان تفریق نکنند و در انجاست هر کس حق داشته

باشد

باشد حق او را باور سازد و امام حسین را ولی عهد خود گردانند و وایتی انگیزان
امر را مردم باز کردند و کسی را ولی عهد خود سازد و شیوع اینها را معاویه متوجه
گشت بر سلوک مذکور عهد کرد چون صلح تمام شد معاویه رفت تا موضع بخارا
آنجا فرود آمد و روز جمعه خطبه خواند و گفت که من با شما قتال بواسطه ناز و
روزه و حج و زکوة نمیکردم لیکن با بیعت قتال میکردم که بر شما امیر شوم و آنرا
خدا این داد و شما آنرا کار میدیدید و اگر مردم حسن را و عطا کردم با وجود
خبر یعنی بشرایط صلح و حج آنها در زیر قدم در آوردم و هیچ یکی از آنها عمل نکرد
کرد بعد از آن از انجا بکوفه رفت مدتی از انجا اقامت کرد و چون خاطرش
از امر بیعت مردم با الحیله فارغ شد روزی بر سر فرقه ذکر امیر المومنین حسن
کرده مصلحتات گفت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
در غلبه بر دغا امام حسین خوست که تعرض او کرد امام حسن مانع شد و او را
داد و خود بر پای خوست و گفت ای انگلی که ذکر علی کردی من حسنه و پدر من
علیه است و تو معاویه و بد تو حضرت و مادر من فاطمه است و مادر تو هند
جده من رسول خداست و جد تو خوب جده من خدیجه و جد تو قتیبه و کفایت
کنایه خدای تعالی بر پوشیده ترا از روی ذکر و بر فرقه بلامت تر مار از روی

حب دریده ترماندوی قد برشته از روی کفر و چون امام این دعای طلب
انجام را با تمام رساند طوایف مسجد زبان بآیین گشادند و امام بیرون آمده
متوجه مدینه شدند و ساکن گوشه منزل شریف خود گشته تا آنکه مدت بیست
سال بر امارت معاویه گذشت نخست که بیست یک روز مردم بملاقات نیرید
کس بجا نماند و بعد بیست و شش بن قیس فرستاده او را بنزد او اقامت
ترغیب کرد و دلش را با طلاع حدیث از مردم و تزویج نیرید بصرف آورد و
کیفیت آن واقعه بر وایت روضه الشهدا بیان بود که چون حضرت امام
علیه السلام بمیدینه فرمود مردان حکم بظاہر رعایت ادب و ملاحظه رسوم
خدمت امام کرده بباطل متوجه تحریب بنیان امامت بود روزی عورتی
دلاله یونیه نام صحبت مردان آمد مردان او را بطح مال و لباس فریفته
کرده سوگند آن خاطر از عمر آن حج کرد گفت که عیده بنت اشعث حرم امام
را اضلال می باید کرد که نیرید عاشق تست و اگر قصد قتل امام کرده زمام قتل
خود را بدست می آری ترا نیرید بر غیبت تمام بکل خود در آورده ملکه مالک
او کردی القصة اغوی غلغولہ موجب کرامی عیده گشته چندین نوبت
بزرگواران امام قیام نمود هر نوبت آنحضرت را برکت روح مطهر حضرت

رسول شفا حاصل گشته نوبت آنکه بپایان عمر مبارک آنحضرت بآب **انذار**
اجلهم لایستخرون ساعد ولایستخرون لایکشته بود با وجود آنکه چون
بکرات بر عمل عیده واقف گشته از محبت آن ملعون جدائی اختیار فرمود
بود و ظروف و ادواتی اطعمه و اشربه آنحضرت سر بهر بود عیده خود را بشی
بیا لاین آن حضرت رسانیده الماس سوده در کوزه آنحضرت ریخت و از
عرض آن امر مدت چهل روز مرض لازم جسم عالم افزود آنحضرت بود در بیست
که در وقتی که امام حسن مشرف بر موت شد حضرت با حضرت امام حسین
را که بشرف و صیایا که از والد عالمقدار در حین اشکاف مشرف ساخته شنیده
بود صلاح و کتاب را با امام پیرد حضرت امام حسین فرمود که یا امام یاکین در
خاطر اشرف شما متکلم گشته است که قصد هلاک شما کرده است اشارت فرمود
امام حسن فرمود که مقصود تو از این استغفار طلب قصاص است شاید که انگلیس
خاطر من بر تو ر یافته است ازین فعل خیری نمیشد باشد و بی گناه گشته کرد
از هر کس که این نام بوقوع رسیده باشد جبار مستقیم او را بخیرای او خواهد رسانید
و بر وایت طبری فرمود که بخش مرا بدر و روضه مقدسه جدم بر آید و من
بآن حضرت تجدید باید و بعد از آن مرا نزدیک عیده من خاطر دفع کن چون

مراد بجا ب روضه رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهی بود قوم کمان خواهند
برو که مراجعت دفن با نجاشی میری و غوغا خواهند کرد چنانچه خون ریخته کرد
و این کرامت اشارت بواقعۀ غارنه است در آن روز چون غارنه در آن
روز با ساری سوار بود و آن روز را یوم البغی گویند و باتفاق اکثر تواریخ در مین
هشتم صفر سنه خمسین واقع جان کاهمش علاده قضیه امیر المؤمنین گشت حضرت
امام حسین بر اسمی تحریر گشت آن حضرت برداشته نماز جنازه گذارده بکوت
مخوف بانوار مغفرت امام را بجا ب روضه مقدسه بنوی می بردند که در آن
دینی امیر غارنه را سوار ساخته همراه آمدند و تصور آنکه امام را آنجا دفن میکنند
آغاز می کردند و مجادله کردند و حال آنکه مقصود از بردن جنازه دفن نبود چنانکه
گذاشت و از آنجا توجه برقی فرموده جوار بقعه مطهره حضرت فاطمه زهرا
دفن شد آن امام اجد گشت و سن مبارک بر روایتی یکمیل و هفت سال و چند
رسید **و ذکر عقوبت علی مقام و اولاد حضرت امام حسن علیه السلام صلوات**
و السلام بر روایت صاحب اعلام آنحضرت را شانزده فرزند بود زید بن حسن
و ام حسن که والده امام محمد بن علی الباقی است و ام حسین که مادر ایشان بشیر
بنت ابی سعید خدری و حسن بن حسن یاد او غلگه بنت منصور قرانی و ذکر و بخت

و قاسم

و قاسم والده ایشان ام ولد بوده و عبد الرحمن بن حسن نیز مادر سر ام
ولد بود و حسین بن حسن که لقب با شرم بود و طلحه و فاطمه والده ایشان ام
استحققت طلحه بن عبید الله البقی و ابوبکر و ام عبد الله و فاطمه و ام
سلمه و رقیه و الدات ایشان اسماء اولاد بوده و صاحب کشف الغمه
بروایت شیخ مفید فرزند ان امام حسن را ذکر کرده و انانیا پانزده میگویند
در میان اولاد ابوبکر نام ذکر نمیکند و بروایت ابن خشاب یازده فرزندند
می نماید و بروایت کمال الدین محمد بن طلحه پانزده میگوید اما اولاد را موافق شیخ
مفیدی شمارده بلکه یعقوب و جعفر و حمزه نیز نام پیرو و در کتب انساب نیز در
اولاد امام حسن و اسمای ایشان اختلاف بسیار است اما عقب از اولاد امام
حسن و اسمای ایشان اختلاف است اما عقب اولاد آنحضرت از چهار پانزده
بن الحسن بن حسن عقب پانزده آن نسب نشب و منتهی گشت و از حسین بن الحسن
و عقب پانزده پانزده می منتفی شد و ذکر زید بن حسن و فضال و کمال و علاده و اولاد
او و اولاد خجسته مال حسن بن حسین المثنی و اولاد ولایت خضالش در
تواریخ مبسوط و کتب نسب تفصیل مذکور است فن اراد الوقوف علی
احوال المفاخر حج الیهما و الله الموفق و المعین و من توکل علیہ فویق و الله یعین

توضیح کلام دیگر **اسم سیم ابی عبد الله حسین الزکی علیه الصلوة والسلام**
کنیت آنحضرت ابو عبد الله است و لقب شریف و طیب و وفی و سید زکی و مبارک
و سبط و التالی که صفات الله و الله القاب زکی و اشرف سید است که غیر از من
بما سید اشباب اهل الجنة آنحضرت و امام حسن را لقب و القاب داده
و این خطاب الدلیل علی ذات الله را نیز از القاب داده و نسب حیوان پیش
متحد است بنب حضرت امام حسن و شد از آن سمت شرح و بیان یافت علی
الاذنی هو النسب الذی اقترع امام الکواکب شرفا و علما و فاق النیرات سنا
و سنا و لقد احسن من قال ای بنسبکین طرقات بر هر دلی بند که رشته
جایز و بهر سوی تو میبندد که گرد خود ششید و مادر ماه باشد فی المثل بر زمین
ناید بخوبی چون تو فرزند که حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام بعد از
برادر نامدار اشرف و افضل امامی روزگار بود و حجت و کرم سید را میراث آن
خلایقه اظهار و آینه بدین مبارک کتب سفلی بدن رسول ختمش از این
جمع اولاد و احرار و در وجود با وجودش از بجز **ایم سید سید عالم**
چون بکار رسیده سرافرازان مسند امامت را بجامه **آیت ایمه** و دره انبیا
کرده و چون شجره عالی قمره اش سر بر آوج معالی و اجلا کشیده و دیده و روکار

عالم را از مراد خود اید افتخار انامال دیده با وجود آنکه سبق اجابت بر دعای عالم است
از دیوان کرم کثیرا کرام ملای که بار الا کرب داشتی و علم صبارت و میدان
نکاتی و غزنی الی الله از شتی و سبی آنحضرت بکلمه حدیث **حسین بنی و انان**
حسین اجب الامین احب صر صرین سبط من الاسباب بر همه افراد عالم حکم
آتی و اینها را از احب آنحضرت بر طبق خبر واضح الاثرین **بدان انبای فی اجماع**
فقد احسن مستلزم تکمیل ایمان و ایتقان نبوت حضرت رسالت پناهی زربان
بیان حضرت رسالت محایف احوال امام با ضرب خیر الکلام آرایش داده و در بخت
نشان **عالم یکان من الدنیا** ابواب فرمی بر چرخ آن دو سر دایره جهان کشا
اگر چه دیده و در آن بهارستان طرب را فرمی از دیده آریا حین حاصلت رسول
قرشی را از آن دو نسا کشش کمال دل بخرمی کامل و اهل بود هرگاه آن دوری
زور یکدیگر را بر تراندی باز و بر هم سنجیدی از غایت یکانگی چون بخش کیست
که منت آن سر آمد حلقه انبیا و نبوت آن سر خیل فرقه اولیا باشد و جود ناب
انتقام است آنچه ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بر او میکند
که روزی حسن و حسین گشتی میکردند نزد رسول علی علیه و آله و سلم پس رسول گفت
ایما حسین فد صر صر یعنی من حسین یکدیگر پسینا طمعت یا رسول الله طلب

زنت صغیر میکنی بر کپیر پس رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که این جبرئیل است
که میگوید ایما حسین خد حنا و از جمله عادیست که در شان امام حسین وارد
شده است که صاحب کشف الغم از ابی عنوانه مرفوع بنی عمر صلی الله علیه و آله وسلم
روایت میکند که رسول گفت که حسن و حسین دو چراغ عرشند و پشت گفت
کدامی پر نور کار من ساکن میکردانی در من ضعیفان و کینان را پس گفت
خدای تعالی که راغنی هستی که زینت داده ام از کان ترا حسن و حسین گفت
که پس خوام کرد پشت همچنانکه خوام عروس از روی تادی و رست میکند که
ام فضل من کثرت در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت که یا
رسول الله شب خوابی ناخوشی دیدم بچهره گفت که چه بود آن ام فضل گفت
خوابی سخت رسول گفت که چه بود گفت دیدم که پاره از جسد تو بریده شد
و در کنار من آمد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که نیکوی دیده خاطر فرمودی
خواه زاده و در کنار تو خواب بود حسین علیه السلام متولد شد و بکنار من آمد
چنانچه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود پس دزدی در آمد بر رسول
صلی الله علیه و آله وسلم و حسین علیه السلام را در کنار گرفت آنحضرت نهادم
پس نزدیکش بمن التفات آنحضرت ناگاه چهره چشم مبارک رسول صلی الله

علیه

علیه و آله وسلم اشکبار گشت گفتم پروردگرم فدای تو باد چه شد ترا رسول گفت آمد
جبرئیل پس خبر داد مرا که است من خواهم گشت این پسر مرا و فدای خاک از
خاک سرخ من آورد یعنی از خاکی که بجا شیده خواهد شد و روی بخوار می فی
المناقب با سنده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی الله ثم
بعلی بن ابی طالب ابدتم قدر امانت من در وجه قوم با و با
الحسن و عقیقه الاحسان و بالحسین یسعدون و به شیخون الا و انما
حسین باب من ابواب الجنة من غانه حرم الله علیه ریح الجنة و روی فیها
با سنده الی ان یسلخ الی سلمان المحمدری قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله
و آله و سلم و اذا الحسین علی فخذ و هو یقبل عقیقه و یلثم فاه و یقول **انت**
سید بن سید ابوالسادة انت امام بن امام انت حجة بن حجة ابوا
رج حجة فی ملکنا سیم قائیم ابوالموید خوارزمی با سنده خود روایت
میکند از سلمان مخمدری که گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حسین علیه
السلام بران مبارکش نشسته بود و رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر سید او هر دو چشم
و دمان او را میگفت تو سید پسر سیدی بر رسیدی ان تو امام سید امامی و حق حجت
پسر حجتی پدر نه حجت که در صلب تو اند نه ام ایشان قائم ایشان و از جمله فضایل

امام حسین است حکایتی که هم خوارزمی در مناقب نقل میکند که اعرابی سلام کرد بر
امام حسین علیه السلام و از او سوال حاجتی کرد و گفت که شنیدم از جد تو صلی الله علیه
و آله و سلم که میگفت وقتی که سوال کنید حاجتی را از یکی از چهار کس سوال کنید یا از
اعرابی شریفی یا فوجی که یکی حامل قرآن باشد یا کسی که صاحب جمال باشد
امام عرب را پس شرف بجز بزرگوار است و اما کرم و ادب سیرت و عادت نیست
و اما قرآن و دقائمی شافرو آمده است و اما روی نیکو پس بستی که من شنیدم از
جد تو رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت وقتی که خواہید که نظر کنید بسوی
حسن و حسین علیهما السلام پس امام حسین گفت که چیست حاجت تو اعرابی
حاجت خود را بر زمین نوشت امام علیه السلام گفت که از پدر شنیدم که گفت
قیمت علم را بچند قیمت هر مرد چیز است که میدان آن چیز را و از جد خود
رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت الحروف بقدر المعرفة یعنی چیزی
که داده شود بقدر علم و معرفت آنکس یا از تو سوال میکنم یکی از خصلت را
اگر جواب کوئی یکی آنچه نزد منست بود هم در ذم من میباشد و آورده اند
از عراق اگر جوابی را که کوئی تو سزاوارتری بآن هر کسبت سوال فرمایا امام
و لا قوة الا بالله العلی العظيم پس امام پرسید که کدام علم را فاضلتر است و گفت

که ایمان

که ایمان بخدا و امام گفت که خدای بنده از سلاکت بچیت گفت با خدا و بر خدا
پرسید که چه خبرم در ازیت مید و گفت علمی که با و علمی باشد امام گفت اگر خطا
کنند گفت مالی که بآن کرم یا کرده فرمود که اگر خطا کنند فقری که بآن صبری
همراهی نماید گفت اگر آن نیز خطا کنند گفت ماعقه که از آسمان نازل شود و بزرگ
اور پس امام خنده فرمود و مقاصد او را بصورت رسانید ای ایمنی غطیه که خود
خوشر از عمر جاودان یابد هست علمی که در لباس عمل رزیت از علم سکران یابد
ورنه مالی که از کمال کرم بگریزده از ان یابد ورنه فقری که با توکل صبر
صاحبش از طلب ان یابد ورنه از ابر مرک ماعقه تا خلاص از غم جهان یابد
و از جمله مناجات حضرت امام است که تشریح نقل میکند که در آدم در سجده رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که امام حسین در سجده بود و خضار مبارک بر خاک
مالیده میگفت **سیدی و مولای القلم و الحبر و خلقت اعضاء ام و شری**
الحمیم خلقت اعضاءى الی ان طاب لى ما یزینى و یزینک بکرمک و
لکن جیسے مع الحامدین لاخریم و بکرم سیدی ان طاعتی لا ینفک
و معصیتی لا ینفک فبلی ما لا ینفک و تقربى ما لا ینفک فانا
ارحم الراحمین اثبات امامت آن نیز بوج اهتمام برابر الی الله

از نقل دلائل عقلی درین باب واضح گشت که امام زمان معصوم باید و غیر منصوص
 تعلیم و تادیب خلائق را فتاید و حضرت امام حسین بحکم کریمه **انا**
یرید الله ثابت و مقرر و از جمله دلائل آنحضرت است آنچه با صد صحیح از جبابه
 البیہ در ذکر امام ثانی مرقوم شد و وصیت امیرالمومنین بحکم حضرت نبوی
 امام حسن با آنکه امام حسین را وصی خود سازد و حدیث ابنای **ندان**
امامان تا ما اوقعه برنجی که اثبات امامت ثانی نمیکرد و دلیل ثبوت
 امامت امام ثالث نیز میکرد و صاحب اعلام الوری نقل میکند که امام حسن علیه
 السلام در وقت وفات محمد حنیف را طلب فرموده گوش هوش او را بمالای
 نضاج بسیار است گفت ای محمد محل علم و چراغ تاریکی باشید بدستی که روشنی
 روز بعضی روشن تر از بعضی است میدانی که خدای عزوجل اولاد ابراهیم
 را میثوایان ساخت و تفصیل کرد بعضی را بر بعضی و زبور را بدو داد و
 میدانی که محمد را برگزید ای محمد بن علی ترسم بر تو از خد و خدای کافران
 بحد نصف کرده پس گفته است خدا من خدا انفسم من بعد از حسین
 لیسلم الحق و خدای تعالی شیطا را بر تو حکم نداده است ای محمد آگاه باش فرم
 ترا آنچه شنیده ام از پدر تو علیه السلام در حق تو گفت علی امام فرمود که شنیدیم

از امیرالمومنین

از امیرالمومنین در روز واقعه بصره گفت هر کس دوست دارد که تبرا کند
 از من پس گو ترا کن از محمدی محمد اگر میخواهی خبر دهم از خالی که نظنه بودی
 در صلب پدرای محمد بن علی میدانی که حسین بن علی بعد از وفات من و خاتمه
 روح من از حسین امام است و نزدیک خدای در کتب سماوی گذشته او را
 وراثت رسول سیده است از میراث پدر ما و خدا میداند که شما بهترین
 خلق اویند پس از شما محمد را برگزیده محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی را برگزید
 و علی را امام است اختیار کرد و حسین علیه السلام دانا تر است از زوی
 علم و دکان تر است از زوی حکم و نزدیکتر است بر رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم از زوی رحم امام بود پیش از آنکه مخلوق شد و در وحی پیش از آنکه وحی
 ناطق کرد و خدای تعالی پیغمبر را از میان اختیار کرد و رسول امیرالمومنین را برگزید
 و امیرالمومنین تر امام است نصف فرموده و تو امام حسین را امام است مخصوص
 میگردانی ما را نمی ایم باین و برضای آنکس که با تو هستیم از مشکلات و بکاران
 امور کتاب و سلاح را چنانچه مشهور بود با ما حسین پیرویس امامت امام حسین
 بعد از برادر عالی مقام با زمام حجت تمام یافته باشد و در حق که معاویہ و جت
 بود و مباران که مدت صلح امام حسن منقضی گشته بود نسبت و ابد بزرگوار و جد و جلال

را اختیار کرد و پس از حسین علی را برگزید
 از زبان امام حسن علیه السلام

مقدار خود عمل نموده اظهار امامت فرموده و چون معاویه بن ابی جراح پیش کشت فلما
امامت خود فرموده بلوازم آن پرداخت وصیت امامت را در عصره عالم
انداخت **ذکر میلاد عالی نژاد و ایام حیات و واقعه وفات** برایست
صاحب مناقب علوی نطفه علیه علویه که ششمین نسل امام ثالث بود
پنجم ذی قعدة سنه ثلث من الهجرة بعد من اوضح الشرف حضرت بتوانی
یافت و میانه این شب ولادت حضرت امام حسن پنجاه شب در میان
کشت ولادت امام حسین در مدینه شنبه یا پنجشنبه در سیم یا پنجم شعبان سنه اربع
از هجرت و در میانه ولادت امام حسین بین غیر از پنجاه روز قبل از علوی
نطفه و مدت حمل فاصه نبوده و این قول را صاحب کشف الغم صحیح می شمارد پس
مدت حمل حضرت زهرا امام حسین را نه ماه تمام بوده باشد قال صاحب اعلام
الوری فی ولادة الامام الثانی و ولد علیه السلام بالمدینة لیلة النصف من شهر
رمضان سنه ثلث من الهجرة و قال فی ولادت الامام ابی عبد الله علیه السلام
بالمدینة یوم الثلث و قبل یوم الخميس لثلث خلون من شعبان و قبل غلظ خلون
منه سنه اربع من الهجرة و لم یکن عینه و بین اخیه حسن علیه السلام الا الحلال و لم یکن
اشهر اتم این رقوم دینی ابراهیم امینی گوید که میانه این سخن که صاحب اعلام

خود نقل

خود نقل میکند تدقیق است چه ولادت امام حسن را اختلاف در نصف رمضان
سند ثلث میگوید و هرگاه ولادت امام حسین در نیم شعبان سنه اربع باشد بعد
از علوی نطفه چنان مذکور شد مدت حمل نه ماه تمام افتد پس چون مدت حمل شش
ماه میگوید و غریب تر آنکه صاحب شواهد القیوة نیز درین معنی ثابت کرده و مسلم را قم
روضه الشهد نیز همین طریق را بقدم تتبع میجوید و حال آنکه نزد علوی نقیض
النور توافقی میانه این روایات بجایست و در نمی آید و اقده هو الموفق و چون طلوع
آفتاب جهان تاب امام ثالث عالمی را برانداخت و مضمون این نظم است
کشت **نظم** نوری که جبار را بجزا را بهرست **نظم** طلوع شده از نظر خیر البشر
و ان نور کنون ز عارضت و نظرست **نظم** آری سپهر کریم سرب پرست **نظم** مهر عالم
آرای سپهر رسالت را از ظهور آن نیز آسمان جلالت اعلام کرد و حضرت
مقدسه نبوی با قدم مسرت و ابتهاج مسارعت فرموده مجلسه مد رفعت
زهرا را از زمین قدم مرتکب عرش علی ساخت و بطلق بلخ اودای و مایطی
عن الموی از صحیفه دلگشای آن هو الا وحی یوحی طرح مبارکباد آن سیلا و
نژاد انداخت و آشوب و مسعود عاقبت محمود را در خرقه نورانی چون سبک
که جا کندش بورتی **نظم** پیچده و درجه تربیت جبر ز کواثرش نهادند و آناه مشرقی

طلعت را بنیر اعظم قرآن داد و طرفه عالمی که گوید را قرآن با آفتاب موجب ابراست
و این مقارنه آسمان و عالمی اناره موجب فروزی روشنی و اتفاق آفتاب از کمال انافه
نور قسم را میسازد و ماه نیز با مرتبه فایض می آید هرگاه بطریق پروری راه تابش
می باید قال تعالی و الشمس یحیی و القمرا و الظلیمه و چون کنایه آنرا بگوید
ابراهم بطل و منزل آن در شاهوار گشت رسول شعی اودی بانگ ناز و صدق و سحر
کوش لازم الاغ از حضرت حسین اقامت نموده قامت یکسر را در مخزن کوش
جب آنحضرت جای داد و بکر اقامت و اذن داد و در آن عرصه توحید کوش
جان امام خجسته نشان بر کشاد و بروایت کشف الغم حسین نامش نهاد و برآید
و یکر موجب وحی مرادش شیر که نام پسر دوم مارون بود و چنانکه مثل این درج
تسمیه امام حسن که گشت حسینش نام کرد و بقوچی عقیقه فرمود و آن قوچی را باطل
داد و رویت اعلام الوری آنکه روز هفتم از ولادت بدو قوچی عقیقه کرده و برایش
تراشیده و بوزن موی سر نقره تصدق فرمود مدت عمر که آنایه آن ذات عزیزش بام
یغاه و هفت سال بود و هفت ازان در شرف خدمت رسول گشته و بی هفت
در سعادت ملازمت و الله شمول منقضی گشته و بعد از آن ده سال دیگر بهر حال
و الا که بی پیر کرده و بعد از آن هفتای حیات برادر اجدادی خود ده سال دلت آت

و اوقات آنحضرت درین کشور دور از سلامت بود و مدتی که چون امام حسن
و دلیب حیات سپرده از ششمن اندوهی گشته در جوار مر احم غفار و الله
منزل گرفت فرق شیعه از عراق در باب امامت حسین و طلع معادیه عرضه
و شت کرده آنحضرت بقبول امتی نغمه نموده چه مدت صلح امام حسن حجت
جنت حیات معادیه هنوز منقضی گشته بود و چون معادیه در نصف جیب
ستین ساکن زاده و یادیر شد و یزید یک کاتبی بولید بن عبیده که والی مدینه بود
نوشت که برای من بیعت از حسین بن علی بن ابی طالب کن و حضرت
امام حسین فرستاده آنحضرت را بدار حکومت خود خواند و چون آئینه نغمه
نظیرش از طلب و مدعی گس پذیر گشت جمعی از موالی شیعه خود را طلبی نمود
آنکه که حکم من گشته در خدمت من خانه و لید آید و اگر او از آنحضرت در خانه لید
بنه کرد و ایشان در آمده بداند و باب ضلال پر داند و باین طریق عثمان
عزیزت بجا نب و این عطف گردانید و چون بخانه ولید در آمد و لی خبر کرد
را ظاهر ریاضت و حضرت امام بعد از آنکه خواست که مراجعت فرماید و گفت
یزید را بر امام خواند آنحضرت فرمود که میدانم که قانع نیستی بآنکه خیر می یازید
کنم علی امام علیه السلام فرمود که صبح شود هر چه صلاح باشد بر آن بوی تقدیم کرد

پس ولید آنحضرت را زخمت مرحمت داد و این شام و آن گفت کلمی ولید اگر ام
بیعت حسین بر مجلسی که افتاد هرگز انجمن برو قدرت نخواهی یافت تا آن زمان که
در میان خویش بسیار بوقوع رسد و او را نکند تا بس کند یا آنکه اگر نشنیم زخمت
امام ازین سخن را شفته فرمود که ای سیرز قاتل تو مرا کشتی یا او دروغ گفتی و آنقدر
و امام بیرون رفت مروان گفت ولید را که سخن من غلط کردی حسین را
از دست دادی گفت کلمی مروان بگو کند خدا که زخمیستم که هر چه آفتاب
برو تا با من باشد و کشته حسین باشم همچان احمد حسین را کشته اگر گوید
که من با زید بیعت میکنم بگو کند خدا که من همان میبرم که هر کس غایب و صاحب
شود چون امام حسین نماز شب بجا نیاورد و از نیکوئی بیرون رفت و آن گفت اگر
رای تو نیست پس صواب کردی روز دیگر ولید گفت عیسی بن عبد الله بن فرستاد که او را
باز بیعت دهد آن شب عبد الله که غیبه بکر رفت و ولید مردم اینی روانه دشت و با او
نرسید و بعد از آن ولید فوت دیگر از آن شب که فرستاد که شب تو دین با تکیه ای تا من نیز
از غیبه تا من فرود هر چه من بخت باشد تقدیم رسد و بعد از وصول این اخبار زید
ولید را از حکومت مدینه معزول ساخت و ابن الاشراق را والی ساخت و
چون شب مشکین لباس برپوشید و شی را اساس اخلاص حضرت امام با برادران

و فرزندان و خواهران و انبای اعلم شیعه تمام توجه مردم من و ذلک کان آنکه
که مدینه فرج منبای ترقت قال بن نجی من القوم الظالمین بر زبان انباز نشان برادر
و آنکه حضرت از دیده حقیقت دیده می افتاد و در دواعی روضه مطهره و مظهره
نبویه کویایان ابیات میخواند که از جهان رفتیم و از جهان هم رومی نوشت
و در میان دل سودا زده بوی تو زلفت هر که رفت از سر کویت داشت یا بگذشت
بل خوش کسی از سر کوی تو زلفت غمیت آنحضرت از مدینه شب کشته شد
هشتم رجب و دخول در که معظله چهارم شعبان بود و چون بکر شرفه در می آمد از
واقع حضرت کلیم الله و در آمدن بدین یاد کرده آیت مادی و لما توجه تلقا
مدین قال عسی ربی ان یبدی عی سوار السیبل بانضوح بیان بخواند الهامی و الهامی که
قدم بابرکت از دم آن حضرت را غریزه و کرم کشته با غوازه و اگر امام تمام قبل
آن مظهر غریب دولت و اقبال کردند و عبد الله بن سیر نیز با ایشان موافقت
نمود و در طریق طاعت آن حضرت روز در میان با مردم موافقت میکرد و آنحضرت
فرمود آن حضرت امام بکر بعد از عبد الله بغایت کران بود و دید نیست که ما امام که حسین
علی آنجا باشد اصل که هیچ وجه با او طریقت بیعت مسلوک نخواهد داشت و چون خبر فوت
معاویه و توجه حضرت امام بکر با اصل کوفه رسید و شنیدند که آنحضرت از بیعت یزد و متناع

فرموده عازم حرم شده است با یکدیگر مطارعه کرده هفتاد و هشتاد نفر از اشراف کوفه
 که یکی از ایشان عمر سعد بود در خانه سلیمان بن خرد بردست شرح قاضی برینست
 و موافقت امام حسین و آنکه بجای و مال تقصیر نکند عمر کرده کتابت نوشته
 بحضرت امام ارسال داشتند و آن حضرت را بوعده حضرت و اما در تحویل نام
 طلب کردند و حضرت امام جواب مکاتیب ایشان قلمی فرموده فرستاد و بعضی
 مکتوب بجز اسلوب آن حضرت آنکه مکاتیب شما من رسید آنچه در ضمن آنها
 مندرج بود معلوم کردید من برادر این عمر و محمد علیه خود را نزد شما فرستادم تا
 بر حقیقت احوال و اقوال شما گمانی اطلاق یافته مرا از آن خبر دهد و چون
 کتابتش من رسید بر من واضح کرد که انانی عقول و اصحاب ایت شما را آنچه
 از رسول و رسایل شما شنیده و دیده ام بی شایسته خلائی متفق اند بجا ب شما
 آمیم انشاء الله تعالی و مسلم بن عقیل بن ایطال را با جمعی بجا ب کوفه فرستاد
 و مسلم توجه نمود و کوفه آمد و در سرای مختار بن ابی عبیده نزول نمود و فرود شد
 و این که آنجا بر میان زده در خدمت کثاری و جان سپاری بن عقیل را هم اطلاع نمود
 می رسانید و فرقه فرقه او بشارت متابعت و مباحث حضرت امام تمام می نمودند و
 یکجا می گشتند و مسلم کیفیت واقعه بجهت غربت مردم را بحضرت امام نوشته است

میگشته در

بر سرعت توجه بکوفه ترغیب کرد و درین وقت نعمان بن بشیر از قبلان بر کوفه رسید
 بود و عبدالله بن مسلم حضری کیفیت آمدن مسلم بن عقیل و محبت مردم را بسلام
 بنزیر پدید اعلام داده نوشت که نعمان مرد ضعیف است اگر حکومت کوفه
 میخواهی کسی از قوی تر بجاکومت فرست و عمر سعد و غیر او نیز موافق عبدالله
 مکاتیب فرستادند و بنزیر بشارت سرچون عبید الله زیاده را که حاکم
 بصره بود بجاکومت کوفه فرستاد که بر نوع میتوانی دفع فتنه مسلم عقیل کن او
 از بصره غریب کرد و شب را بکوفه فرستاد و مردم او را در کوفه دیدند تصور
 آنکه حضرت امام حسین است بران ملعون سلام کرده و جبابین رسول الله قدس
 خرم قدم می گشتند تا آنکه بارالاه مار کجید و نعمان بن بشیر در قصر کشاده او را در آوردند
 و صباح سادی کرده مردم کرد و خطبه خواند و گفت که مرا امیر المؤمنین یعنی بنزیر
 بن معاویه بجاکومت شهر شما فرستاده است و صحایف خواطر مردم این بقولش است
 بیستم نقش پذیر ساخت و چون خبر آمدن عبید الله زیاده بسلام بن عقیل رسید از
 منزل مختار بیرون آمد در خانه کثیری بن عروه اخفا اختیار کرد و شریک بن العنور
 حاکمی که همراه ابن زیاد آمده بود در خانه ثانی فرود آمد و میفرمود و در حقیقت
 دوستان اهل البیت و از شیعیان امام عبید الله خواست که بیعت او آید شریک مسلم

گفت که در خانه درای و چون عبید الله نزد من شنید پیر و آیی و او را بشیر
گرفته که خود را از خبث و جود ملعون او پاک ساز تا باین سبب مردم شیعه را
را قوت تمام حاصل کرده و آن حضرت یکدل کند و اگر خدای تعالی مرا ازین
مرضحت بخشد من حکومت بصره را نیز خبث تو متضمن شدیم چون عبید الله
آمد مسلم از خانه بیرون نیامد بعد از آنکه شریک بدو اعتراض کرد و گفت که این
امر فیک خوزیری بعد بود و غیر مسلمی مدعی علیه السلام از آن منع کرده اند و اگر
موجب سب و زیارتی مرض کشته فوت شد چون فرق شیعه را معلوم شد که مسلم
در خانه مانده است که کوفه کرده است میگرداند تا اعداد متابعان برواتی
بپیست و برواتی پیچیده هزار کس میدان زیاد نیست که مسلم بپست
از روی تدبیر در یافتن مسلم حلیما انکحت تا آن زمان که نهبت که در خانه
مانعیت او را حلیما انکحت که گفت که چرا مسلم را در خانه نگاه داشته و علامت
در کوفه ظاهر داشته او انکار این معنی کرده معطل آورد که مسلم را در خانه مانده
دید بود تا مشافهه از آن معنی خبر داد و آنی غدر خواهی گرفته که سر او را بر خاشاک
خود نیامد و مردم شیعیان پناه آورد و مراد را منع شد و او را در مردم حال اتو
عسلی گنیم که هرگز خلاف نکنیم و وقتی تجسس پارم مرا خضت ده که بروم

مسلم را

و مسلم را از خانه خود غدر خواهی غایم این زیاد گفت که این چه حکایتیست
را حاضر سازد عصائی زنده یعنی ثانی را شکسته روی او را خون آلود کرد و دانی
دست دراز کرد که شمشیر از میان کسی کشید دست او را گرفته مانع شمشیر کشیدن
شدند و او را در خانه حبس کردند و چون خبر مسلم رسید فرمود که در کوفه نادانی
کردند و با بیان و متابعان او را خواندند مردم بسیار جمع شدند تا مسجد کوفه
پیر آمدند هر خط مردم بیشتری شدند تا آنکه مردم پر این زیاد تنگ شدند و در قصر
از اتباع او پیست که از اشراف کوفه نزد او ماندند و این زیاد قوم او را بالای قصر
نظاره میکردند از خرابی زیاد و کثرتین شهاب و محمد بن الاشعث و شیب بن
بسی جمعی رؤسای قبایل را خواند و گفت که در کوفه کرده است مردم را از مسلم
برگردانند و تعدیه کنند که لشکر عظیم از شام میسرید و پدید آمدند و خورده است
که اگر شامت از جنگ باز دارند چون لشکر شام برسد با شما مقاتله کنید که
در میان شما و دشمنان و احوام حکایت آن بازماندند باین مردم مفرق شده
عبد جوت را نگارده انکاشتند تا آنکه شام را با مسلم زیاده از کسی نماند مسلم
چون این حال مشاهده کرده پیران آمده و دیگر تا آنکه با او بجنگ نماند و آنکه
مضطرب هر طرف میدوید و در آن حال در خانه پیرانی رسید و از او آغوش طلب

دشت مسلم را آب داد و از اضطراب و اضطراب او خبر رسید محاسن
 که مسلم است پسر زن مسلم را بخانه آورده بجای نشت مشغول گشت پس پسر
 زن شب از واقعه حاضر شد و صبح خبر نزد این زیاد برد و او محمد بن
 را با بمقتضای کفر ستاد که مسلم را بیاورد و چون محمد بن رسید که او را بپای
 اسبان و مردم را شنید گفت که بفرست او می آید اسلحه بر خود مرتب ساخته است
 تا اگر قومی بدرون آمد مسلم شمشیر کشیده با ایشان محاربه آغاز کرد و ایشان را
 بضرب شمشیر مردی از خانه بیرون کرد و بکربن حمران الاحمری شیر زده
 بسیار که مسلم را برید و شمشیری انداخته شمشیر را بگردن بدو نیمه کرد و
 صلوات فرستاده بیرون آمد محمد بن الاشعث فریاد برآورد که ای مسلم ترا آت
 جو انفس خود را بسلام می اندازی و مسلم رجز میخواند و سائش صلواتی خود میکرد
 محمد بن اشعث گفت میگوی اشعث خاطر جمع دار که قوم بنی انعام تو اندر
 نخواهند گشت و استری آوردند تا مسلم سوار شد و اتباع این زیاد در گرداو
 در آمده روان شدند و چون قدی خیزد برفت شمشیرش را از او کشیدند و درین
 حال میکشیدند چشمت مبارکش را بکشت و این شمشیر را گفت که ای محمد می دانم که
 اما ای ادریس من قبول نخواهند گشت و حجت دارم که کشد نام فرستاده و از اهل آن
 آگاه

آگاه سازی و بگوید که قاصد بعرفن ساند که یا امام زمان که از مکه بر نغمای و اگر
 باشی مروت نای که از اهل مکه و غیر از عذر و مکر حاصلی نیست و چون این
 بدر قهر آمد این زیاد را از امانی که مسلم را داده بود خبر داد و او قبول کرد
 و چون مسلم را آوردند بر عید اسلام مکرده گفتند چو ابرامیر سلام نکردی
 گفت اگر قصد قتل من خواهد کرد چه سلام دهم و اگر قصد قتل من نکند سلام بیا
 خواهم شنید عید اسلام گفت که سوگند بجان من که ترا خواهم گشت نبوی
 که هیچکس چنان کشته نشده باشد مسلم بن عقیل گفت که بی تو منم و از رتی
 بانکه در سلام رسم بدعت و طریق محدث احداث کنی بلکه بگذشته بدی
 کشتن و قباحت شکلی بنی ترک تو اعدا کفر کرده این زیاد علیه لعنه و لعن
 آغاز فحش گوی کرد و حق مسلم عقیل و نامش را با نام رسانیده ازان مرتبه
 نیز تجاوز کرده در حق امیر المؤمنین آغاز سفاهت کرد و بدید اعلام
 مطلقا جواب او عفت نشد بعد ازان این زیاد و معلقانرا گفت که او را
 بیالای نام قصر برید و کوفتش بزمید و بایان انداخته حبش را نیز از عقب
 بپندازید و پس بکربن حمران الاحمری را باین فعل مخصوص ساخت مسلم برخواست
 و بکبر گفت و کلمه استغفار بر زبان اند و بر رسول آل او صلوات فرستاد و گفت اللهم

الحکم سنا و بین تو حشام عدو نما و خدا ناپس ابن الحان علی الحان امیر مسلم را بدو
شهادت فایز ساخته در سرخ روی و جهان بجزم که او را سل ساخت و طانی را
شهادت کرده و مبارک ابن عقیل صرانی را نزد زید لغنه الدی علی فرستاد و بر او شهادت
الشهد اسلام دو پسر خود محمد و ابراهیم را همراه داشت و در روز فتنه و آشوب ایشان
را بجان شریح قاضی فرستاده بود و چون بعد از قتل مسلم ساداتی که در کوفه کشته شدند
او را نگاه نداشتند و شریح ایشان را همراه پسر خود فرستاد که بکاروان مدینه رانند
بشخصی مدینه میرده مراجعت نماید و پسر شریح ایشان را نزد یک بکاروان رسانید
بازگشت و چون شب بود ایشان بکاروان رسیدند و راه کم کردند و بخت
اعدا افتادند و این زیاده حکم بجزایشان کرده ایشان را بشکوه زندان بان
ببرد و چون شب شد مشکور ایشان را بقا کسیر روان ساخت و مشکور
را بخت این نام را بن زیاد فرمود که بقتل آوردند پس آن مسلم باز را
کم کرده بجان حارث بن عروه افتادند و عورت حارث و کسب الکلیت
بود ایشان را محفوظ کرد و بالافوه حارث آگاه شده ایشان را بکاروان
برد که بکشتن کسیرش و غلامش معارض او شدند و هر دو بخت حارث شکستند
و حارث نیز زخمی شد و اندوختند و خبر بکسیرش رسانیده سواد ایشان را نزد زید

آورد و بن زیاد در غضب رفت که در وقت حبس ایشان من بریزد نوشته ام که
ایشان را بکشتن یا زنده فرستم شاید که او نویسد که زنده بفرست تو چرا ایشان را
کشته و بقتل حارث امر فرموده عذاب و قتل او را در پادشاه آن عمل مقدمه عقوبت
آخرتش ساخته علی الحاکم چون در او ایل حال خاطر مسلم از بیعت کوفیان مطمئن
گشته کتابی در باب طلب حضرت امام نوشته بود بمضمون آنکه خاطر اشرف حج را بد
که در حق اهل کوفه مظنه خلاف دکان اختلافیت و خاطر این فرقه بجا نباشد
مایله به حال عثمان توجه فرزند غالب بایان من مخطوف فرماید و چون اخبار بخت
و مکتوب مسلم با امام رسید روزی که مسلم در کوفه خروج کرده بود ششم یا نهم ذی حجه
در همان روز حضرت امام علیه الصلوات و السلام از مکه علم توجه بجا بکوفه افتاد
و مکه مبارکه را از غزوهای مقدم هیومن خود باز پر خیمت هر چند حسان اهل
البعیت بعضی عیونش رسانیدند که مصطفی و در توجیه رایات امامت بجا
کوفه نمی بینیم آنحضرت قبول فرموده و بعد از مدتی بشارت ملازمت رسیده
بزبان شفقت و عطوفت عرضه داشت که یا امام حرم مکه که دارالامان اهل
ایمان باز برداختن و علم توجه بجا بکوفه که مکمل اصحاب عذر و مکلفان آفرین
چه وجود دارد در جوار حرم الهی مکش و اگر از جانب اعدا و غفله داری متوجه بجا

بر کشته بقبضه و ربط حصول و قتل آنجا قیام فرمای آنحضرت فرمود که ای عیسی
 من اشاره کردم و مرا از عالم غیب این راه نموده اند و بالضروره باینجا قلم
 تقدیر در ازل بر سر بنده نوشته است میبایکسید بنابران ابن عباس آنحضرت
 شتر ابط و دایع تقدیم نموده عازم مدینه گشت و حضرت امام عثمان غنی
 بجانب کوفه منصرف ساخت و در نواحی مکه فرزوق شاعر طارفت امام کشته
 آنحضرت از دمی استغفار احوال مردم کوفه کیفیت رسوخ ایشان در بیعت
 خود فرمود فرزدی گفت یا امام ایشان بدلت تو و بشیر تو اند معارف این
 احوال عبد الله جعفر طیار از عقب امام از کله آمده کتاب عمرو بن سعد بن العاص
 که والی مکه و بابرادرش یحیی بن سعد آورده مضمون آنکه خاطر مبارک بالکل جمع
 فرموده بجرم مرتجع فرماید که جو طریق خدمتکاری بیسیل ملوک نخواهد بود
 و حضرت امام فرمودند که من چه دم را حلی علیه و الله و علم در واقع دیدم با موتمن
 بتوجه عراق و عبد الله از مراجعت امام مایوس گشته اولاد خود و عمو و محمد
 را در رکاب آنحضرت و حضرت زینب داد چون خبر امام توجه امام علیه السلام
 باین زیبا کسید حصین بن قیس را بسر راه امام بقا و سیه فرستاد امام به امام
 که بیطن الرکه کسید بروایتی عبد الله بن جعفر که برادر رضاعی امام بود و

قیس بن

قیس بن مسهر الصدادی را بکوفه فرستاد که مسلم و مردم کوفه را از توجه آنحضرت
 خبر دهد بعد از وصول رسول خدا و سیه حصین آنگاه گشته او را گرفت و نزد ابن
 زیاد فرستاد و آن ملعون قتل او فرمان داد و چون امام بموضع تعالیه نزل فرمود
 شعله جانسوز خبر شهادت مسلم و ثانی بر ضمیر منیرش بر تو انداخت فرمود که آقا
 بعد و اما الیه الراجعون خدام عقبه امامت بر خیزد آن آفتاب بلوغ استقامت
 را سو کند دادند رجعت اختیار نکرد و بیگام که لایق فی العیش بعد مولاد
 بر زبان راند و فرقه بنو عقیل گفتند که و الله مراجعت نکنیم تا خون مسلم باز
 ستانیم یا در درجه شهادت با و طحی کردیم و مکتوب عمر سعد آمده از قتل مسلم
 و ثانی خبر داد و بعد از تحقیق انجیز فرقی که از هر جانب بارودی همایون امام
 طحی شده بودند مفارقت از مرافت اولی شناخته متفرق گشتند و آن
 حضرت با طبقه فرزندان و قرابتان و خواص خود توجه شد و چون از بطن عقیه
 گذشتند آثار لشکر حربی یزید البیتمی ظاهر گشت که با هزار کس از قادیسی می آید
 تا امام را نزد ابن زیاد برود و در کلاه روز در مقابل لشکر امام نزول کردند
 و نماز پیشین را اقامه آنحضرت امام کردند و امام که سلام ناز داد بر م خطبه
 دویم حدوثنای آنی گفت که ای قوم ما اهل بیت نبوتیم و اولاد بولایت این کاریم

از مدعیان و امر و زکری شهادت مخالف می بینم بآنچه از رسول و اسامی شما منقول شده
بود باز کرد و گفت و الله که مرا از ان مکاتیب خبر نیست امام علیه السلام
بعضی از اصحاب خود را فرمود که برو خیمه که مکتوبات اهل کوفه در آنجا
بیاورند آنها را آوردند پیش خود و بخت گرفت من از انجاعت شستم که این مکاتیب
بجهرت شما فرستاده اند و ما ما مور باینیم که از تو جدا نشویم تا آن زمان که از تو جدا
عبد الله رسانیم در این ام اصحاب خود را فرمود که سوار شوند و چون خواستند که بجا
که باز کردند و قوسش می کشیدند گفتند که باز کرد و امام فرمود که خبر ندهی
و گفت که ما ما مور باینیم که شما را بگویم رسانیم گفت که من متابعت تو نمیکنم و
گفت که من نیز شما را نمیکنم از من سخن دراز شد بالاخره بران قرار یافت که
غریت و رجعت که را منو قوف داشته بطرف دیگر روند تا جو کیفیت باین بود
نویسد به میزد که تا نیاید چه امر میکند و چون بر این طریق کرده موضع منو قوف رسید
شتر سواری مکتوب از جانب این زیاد آورده که برای کز حسین را و او را
فرود میاد و کرد در مکان خالی غیر حصار در موضع بی آب این فرستاده و امر کرده ام
که مردانشو دارو تا وقتی که به میزد حکم اطاعت نمودیم امام فرمودند که در منو قوف
نزول فرمایند و گفت که این میزنیشو و با بخت که امیر بنی هاشم را فرستاده است

که برانقاد

که برانقاد امر امیر کواه ما باشد و امام را در زمین محرابی بی آب فرود آورد که
آن کربلا بود و این نزول در روز شنبه دوم محرم بود علی الصلح عمر سعد با جمعی
هزار سوار از کوفه رسید و منو قوف فرود آورده و چند مردم را تحلیف میکرد که چنین
رفته سوال کنید که ما بشو بر تو چه شده چون اکثر مردم کتابت نوشته امام را از
روی غیبت تحریص قهر کرده بودند آن رسالت را قبول نکردند آخر قریه بن قریس
خطای آن امر اختیار کرده ملازمت امام آمد و آنچه عمر سعد میخواست داد و گفت امام فرمود
که ای امیر شهر کی کتابت نوشته مرا بگو و فرمودند خلاص دست از زیر حق و دین
من افشاند و اکنون که مرا کوه میدارند بگذرانند تا بدیار خود روم عمر سعد
اینمقال را باین زیاد نوشته ارسال شد این زیاد و جواب نوشته که بیعت
نیز در بار حسین عرض کن اگر بیعت کند از زمان رای بر هر چه قرار گیرد بپذیریم
و گفت که میترسم که این زیاد قبول عافیت نکند علی الفور کتابت دیگر رسید
بعمر سعد که میانه حسین و اصحاب قسقه گرفتن از آب حایل که دانا توانست که قطره
آب بیاشانند عمر سعد را فرموده بحربین حجاج را بیا فصد کن فرستاد که در کنار
آب فرات آمده منع حسینان کرد و چون حضرت امام شاهد این احوال
فرمود که من عمر فرستاده او را طلب داشت که با تو حکایت چند دارم عمر سعد

آمده زمانی مت خلوت کرده در میان سخنان گذشت بعد از آنکه هر وقت خودت
مکتوب این زیاد نوشت که حسین با من مقرب شد که بجای که از اینجا آمده است
مراجعت نماید یا بشغری نگذرد و مردی باشد از مسلمانان بطریق سایر مسلمانان
علی کنده آنکه خود نیز در رفته دست برست نیز در آن وقت هر چه صلاح باشد
بتهنیم باید در کار مر تر از رضا و صلاح است این زیاد چون برگشت مطلق شد
گفت که این مکتوب ناصح و مشفق است شمر بن ذی الجوشن بر خوست که این
سخن را قبول کن حسین نزدیک تو آمده و در دیار تو زوال نموده اگر دست است
تو نداده و بر قوت و تو بر ضعف باشی لایق آنست که او را مهلت دهی تا از دست
فستافی این زیاد گفت که حسین و کتابی عمر بن سعد بنویست مضمون آنکه ما
تر از فقر ستاده ایم که تو تفرقه از حسین باز داری یا بهمت بر سلامت او کاری
از جانب او رسم غدی پیش آری اگر حسین و اصحاب او بر حکم من فرود می آیند
و سلامت در میخواهند ایشان را سلامت نزد من درست و اگر نه با ایشان قاتل
کن و ایشان را بقتل آور که ایشان حق آنند اگر بفرموده علی کنی بجای خبری
والا که مضمون مکتوب معمول نداری باید که سرداری لشکر را با گذشتن و کشتن
بشمر ذی الجوشن سپاری و چون شمر با مکتوب تابعین نزد عمر سعد آمد و عمر را بیدیدیم

این زیاد و اتفکست عظام وینار بر خطا خرت اختیار کرده در ساعت بالش خود
عازم محارب امام شده و انوقت آخر روز نهم شهر محرم بود چون اهل خلاب
بخیال قتال بر سر این رسول صلی الله علیه و آله آمدند حضرت امام شریف خانه
خود نشسته در دست بر وجه احتیاط نشسته بود که لشکر عمر نزدیک رسید و عباس بن علی
علیهما السلام گفت که یا امام اینک اعدا پرسیدند امام عباس را گفت که ای برادر
شو نزدیک این جماعت رقیه پس که بجای کار آمده می آید یا بیت سواران فزونی
را است قتال نموده پرسید که بجای می آید گفتند که امر امیر آمده است که قبول حکم نکنید
یا آنکه با شما معاهده کنیم پس اصحاب که همراه عباس بودند ایستاده بمواظف ایشان
مشغول شدند و عباس مانده خبر نزد امام آورد حضرت امام عباس را فرستاد که برو
شاید ایشان را از اشتباه بکین توانی داد تا من بجزرت حق مناجات و دعای کنم
آمده امشب مهلت طلب کرده و بار صبح از نزد عمر سعد بازگشت که گفت ما شنب
شمار امهلت دادیم و برگشت پس حضرت امام علیه الصلوات و السلام خنقی با
که اصحاب به تعبیر خیمه کننده بودند و فرمود که برانید و میانه خیمه را در آن زمان وقت محارب
عورت اهل بیت از تعرض اصحاب بفرموده عمر سعد طرف روی نماید بعد از آن
اصحاب خود را وقت شام جمع فرمود امام درین عالمادی روی میکند که چون امام فرمود

برادران و خواهران و قوم غیثت خود را جمع کردند و عرض نمودند که ای امام
 که بشنوم که پدرم با صاحب خود چه میفرماید حضرت امام علیه السلام حمد و ثنای بجای
 آورد و شکر کرد و بر آسانی و دشواری و گفت اللهم انی احمدک ان کرمتنا بالنبوۃ
 و علقت القرآن و فضلت فی الدین بعد از آن فرمود که اما بعد از حمد خدا من با هیچکس
 نمیدانم و فادای تو نیکیوتر از اصحاب خود نمی بینم اهل ملتی نیکیو کارتر و صلحتر را
 رعایت کند مرا از اهل بیت خود جز او و شما را خدای تعالی از من بهتر نظر
 ای اصحاب من من بعت خود از ذمه شما بیرون آوردم و شمار نخست غیثت
 کردم و رفیق و جدا شدن را بر شما حلال نمودم شب تا بپردگاه کاشکاست
 درین تاریکی هر یک بطرفی روید باشد که ازین بلیجات یابید و از مملکت مات
 بر سر نزل حیات شایید عباس بن علی در جواب سبقت کرده گفت که ای امام بیت
 زنده کافی فانی از محبت تو دوری اختیار کنیم خدا تعالی روزی نکند و خواهران فرزندان
 و برادران و برادرزاده مجموع الحکم در ادای این سخن بغضان آمدند و خوشی
 اهل بیت نبوت برآمد امام گفت که ای فرزندان عقیل شمار ازین و تقفل سلم
 بسنت رخصت میدهم شما را بهر جانب خواهید بروید این گفتند بجهان آمدیم
 چگونه که بگویم که ما گداشتهایم بهتر خود و امور کرم و ازین اعظام خود را بر روی

آلای

او تیر بنده ختم

او تیر بنده ختم و با دشمنان بنیزه محاربه نکردیم و بشیرت عالمه نمودیم و نرسیم که
 احوال ایشان در آن بیابان بر محنت و بلا و میدان آزمایش و استقامتی بچشد
 سو کند بخدا اگر این نکنیم نفس و مال و اهل و عیال خود را فدای تو سازیم و مقابل کنیم
 با اعدای تو تا آن زمان که برسم با کجای تو بان برسی و کلمه بن عربی گفت که ای امام اگر
 بمقتضای بار ما را بکشد و زنده سازد و بسوزند و باز زنده کنند از قدم تو جدا نمی
 کنیم و این مردن خود یکبار زیاده نیست و همچنین زهر بن القین و باقی اصحاب
 امام حسین اطهار و فادای نموده کتب و محاسن سینهای خود را در نظر امام
 جلوه دادند و امام بر قام ایشان اویخت و فرمود و بخیمه خود محبت فرمود امام از این بیان
 روایت کند که در آن شب من نشسته بودم و عمه من زینب چهارمین بود حضرت امام
 در گوشه خیمه نشسته و معالی در نزد آنحضرت با صلح و تیر کردن شمشیر آنحضرت
 مشغول و آن حضرت این کلام بر زبان ولایت بیان آورد و فرمود
 یا دهر افک من غلیل کم کلبا لا شرف و الا لیل من صاحب طالع قیل و الله
 لا تقص بالبدیل و اما الامر الی الجلیل و کل حق مالک سیل و چون این ابیات
 مکرر بر زبان آنحضرت می شنیدند فتم که دهستم که مقصود او اظهار واقعه
 شهادت و بلایان زل شد که بر من افتاد و در آنجا کشته خاموشی اختیار کردم

و من چون مفهوم ابیات را معلوم کرد خود را ضعیف شست کرد دست بصری
زده جامه بر تن یاره کرد و بنیاد نوحد و زاری و پیرای نمودن فریاد برآورد و گفت ای کاش
ای کاش هر یک بنیان حیات مرا از پای در انداختی و بس خنک مرا در کوئی مصیبت گشت
یکسان ساختی امر و زمامم را فاطمه زهرا ازین محنت سراسر صلیت فرمود و امر دینیم
امیر المؤمنین باب تفرقه از حجر خود بر روی من کشود و امر و زمامم را در حرم از جدای غم
بر غم افزود و پس لام دیده محنت دیده در حال آناتم رسیده نگاه کرده فرمود که ای
خواهر خود را نگاه دار و سبکیه حلقم خود را بشارت شیطان بسیار و حال آنکه شک
از چشم مبارکش میریخت و عهد لای آیدار را دم بدم در هم میخفت و زین چو این
حال مشاهده کرد روی مبارک خود را بطیای حسرت و غمت آزرده ساخته و فرمود که
و از کثرت اندوه پیکش گشت حضرت امام فرق فرقه سایش بر کنا آسمان آنگاه گرفته
آب بر روی زین که زینت بخش چهره حیاء بود افتاد و پیکش آمد امام گفت که ای خواهر
بر بیز از جرع و فرغ آتش خود را تسکین ده باب تقوی و وعده و بدانکه اهل زمین
و آسمان بر تیغ و سنان کل من علیها فان خانی میگردند و بساط طاعت و طوبیاس
التباس زندگی را بکلم کلشی مالک الا وجهه زین فزایست اساس من می نود و زیدم از
من عزیز تر بود و او را درین عالم نکند شهید برادر من از من اشرف تر بود و سر عاقبت نهادند

بسم تعوی

بسم بر توقف او درین خاکدان نکاشته عالمیان تعزیت و ارجدم رسول الله
با اهل اسلام و ایمان تا قیامت این مصیبت همراه ای خواهر سوگو کن بر تو که بعد از
شهادت من کریبان نداری و آبروی زنده و تقوی را بخرشیدن چهره خود نداری
و نو حکری شیوه فزاری و بوا این پیشیون پر داری اقبال این سخنان میفرمود
تا آنکه ظاهر حال زینب با جلیه تسکین آرایش داد بعد از آن پای میسون از خمیه
بیرون نهاد و اصحاب خود را خوانده فرمود که خمیه را بر یکدیگر نزن و بیکدیگر نزن و
میانه راه آمده کسی نکند از غم میمونی و در خندق عقب خمیه ها افکند و بقلعه
آتش راه انداخته محافلان دین را مسدود ساخته خاطر از تعرض اعدا با اهل بیت
فارع سازند حسب اشاره تقدیم رسانیدند و اهل لشکر اسلام در آن شب
تیره خام بر سوم عبادت حی لایموت و قیوم لاینام قیام و اقدام نمودند
و چون طلوع انوار صبح از درچه نخل خوره کشکوة فیما مصیبت ظاهر گشت اصحاب
شهادت و ارباب عبادت را عروج درجات عالیات دشمن **و لا تقولوا القتل**
فی سبیل الله موت بل احوال کن لا تقرون بدیه حقیقت دیده مشاهده کردید و
بعد عاشورای سده احدی و ستین بود و در آن روز سن مبارک آنحضرت علی اصلا
الروایات از بیجا و بیخ تا چاه و پشت سال گفته اند در آل مصباح عمر سعد علیه السلام

من قبل

دی بعد **و بعد از خوابگاه مکتب برخواست و میدان آمده صفای اسف لشکر بسیار است و درین**
جای را شبانی ظلم میزند ساخت و شمره و الجوشن را در میره بادم بیان سلام نمود
و عرو به بن قیس را ام کرده سواران کرد و بیا و ما در حکم شیش بن ربیع آورد و در مکتون
چون آتش خندق را مشاهده کرد فریاد برآورد که ای حسین عیسی از قیامت بگریز
در از وقت آتش بر خود و قوم خود حضرت امام فرمود که ای پرچم آن تو سر او را بکش
با گداز سر کنون در آتش اندازند مسلم بن عوفه فرمود که بنوک تیر را نش بوز
امام فرمود که سادرت بر جنگ لایق حال نیست پس یک طلب فرموده سوار گشت
و با و از بلند آغاز سخن کرده گفت که ای گروه بنویه کلام را و تعیل کنید تا بگویم شما
آنچه شمار بر من قیاست تا مرا اعتذاری باشد اگر انصاف دهید سخن می باید
و اگر نصف نور زید آن از نفسهای شما باشد پس جمع کنید رایای خود را و
کار کو بر شما پوشیده باشد بعد از آن حکم کنید بی انتظار **و ان ولی الله فی**
نزل کتاب هو تولى الصالحین بعد از آن حمد و ثنای خالق بیهمتا و در
سید انبیا بجای آورده گفت که مرا بشنوم میدید و منرا میگوید نظر کنید که
من چه کنم رجوع بقسمای خود نمائید و با آنها عتاب کنید و ملاحظه کنید که هیچ علاج
شما و کشتن من هست من پر خرد و رسول شما و سر و می سول و این علم و ادان

مصدق هرگز

مصدق هر رسول را با آنچه رسول برای آن آمده است از نزد پروردگار است حق
سید الشهدا عظم پدرم بنود جعفر و طیار و ذوالخیا حین غم من نبود شما را رسید
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادرم گفت که **فان سیدنا کتاب**
اهل الجنة دیگر سخنان الزام نشان بر زبان گرامت بیان را اندام هیچک ازینها
اصحاب غایت را بر سر منزل هدایت نرساند سخن ملائین آنکه مانعید انیم که چه
میگویی بحکم سیر غم و خود فرودی باید ادا امام علیه السلام گفت که نه والله دست
نمیدهم بشما دست دادن و لیسان و دیگر نرم از شما که بختن بندگان خوار شده
بعد از آن ندا فرمود که **یا عباد الله انی عذت بربی و در حکم ان ترجمون اعود**
بربی و در حکم من کل منکم لا یؤمن بیوم الحساب بعد از آن راضی خود را بخواهید
و عقبه بن شمعان را فرمود که زانوی شتر را بست و لشکر ضلال روی قاتل و جدال
بجانب آن سرخ جمع الی شهادت و فریاد و یکدیگر معامله از جمله گذشته بجا نماند که شهادت
را گفت که با حسین علی قاتل میکنی گفت آری والله قاتل میکنم که آسان تر آن
موجب قتال منرا باشد سر و قدر احوال حکم انلی قدیمی حرم نریه تیمی مرکب در
میدان رانده متوجه باب حضرت امام شده و آهسته آهسته عنان فرس بطرف آن
معدن شرف منوط میساخت تا آن نزدیک آن رسید خود را از مرکب خست

و خاک قدم آن حضرت را روشتای بخش دیده غفلت دیده ساخت و گفت که ای
قوة العین شخص امامت من تا اینجا خیال نکرده بودم که این قوم با تو در مقام مقاتله
در آیند و بدست ظلم ابواب قتال بر چهره اقبال تو گشایند من تصور میکردم که بهم
بسیج صاعقه می پریزد و آتش فتنه باین مشایه بالا نگیرد و اکنون نیم جانی که ایدم در
موانعت و ممانعت غلامان تو بپارم امید دارم که گناه مرا از خدای درخواهی
شاید تو بمن در جبه قبول و مصلحت **شماره** دارم جهان جهان کنای شرم روی من
چون روز پنجشنبه جهان دیگر نهم امام علیه السلام تضرع قبول حرکتش او را
بر رسم الطاف و تسواری فرموده بود فوراً شفاق و اعطاشش بنواخت حرکت
یا امام از من آن فعلیج واقع شد که ترا بگرم آوردم اکنون تدرک آنهم درین
می بینم که در راه تو سربازی کنم و آنرا در دنیا و آخرت موجب سرفرازی سازم
فمن المقاتل **شماره** جرمی که دخت ما بخریم فدا کند خوشتر از غلامی که بچوب کشند
زیر آن که از قضا و قدر در گشتاشتم و حیرتم که کار من آنجا کشد علی الهیاد سوگشسته
رومیدان نماند و او مبارزت میداد و اعدای دین را با بخت چنین مغرور ساخت
تا آنکه بفرشتاد و فایز گشت و بعد از آن اصحاب آنحضرت در جرات جنان چنان
و اهل شدند و بعد از اصحاب او در آن و اصحاب بنزدان و اقرار بشارت تا آنکه دست چید

روزگار

روزگار شربت شهادت در جام کرده کام مبارک حضرت امام بان خوراک بود
ساخته قلم زبانه از زیاده قوت تقریر است و زبانه قلم را ایامی پیشتر
یارای تحریر تفصیل انبیا و ائمه موجب آتش افروزی سینه دوستان و مورث غارت
اندوزی دل پر کینه نارسانست قال امیر المؤمنین علیه الصلوات و السلام
فانسی کیف انت فانی صور علی رب الزمان صلیه و علی علی ان
لا تری به کایه فینست عاودینا حبیب ای کرده زکیف احوال سوال
بر صبر کنم بوقت سختی اقبال خواهیم که مر اعیان بگرد احوال تا دوست
شود غین و دشمن خوشحال با نجات خانه شکن علامه را در لباس سیاه بجا
نقد اعدا داشته مغطف ساخت و داشت و خاطر مجروح را بر زیاده ازین بیل
نکاشت **و کراسا و اعدا و ترا با و اولاد حضرت امام علی ترا که تعقیبشان**
و در کربلا به جات شهادت و مصلحت و از فرزندان آن حضرت یکی علی مرتضی و
پسند سال بود و دیگری عبدالله که صغیر کنای مبارک آنحضرت بود که تیری از انعم
ایام بقتلش آمد بجزارت قدس الهی پیوست و از برادران عباس سقا که در آن
روز بقدر توان آب با حجاب میرسانید و چون شهید شد امام فرمود که الان آنکس
ظلمی در برادران که با او از یک مادر بود و جعفر و عثمان و عبدالله و از برادران و کان

عبدالعبد بن حسن و قاسم بن حسن و از بنی عقیل جعفر بن عقیل و عبد الرحمن بن عقیل و
عبد الله مسلم عقیل و از بنی الاعمام محمد بن عبد الله جعفر طیار و عون بن عبد الله
جعفر طیار و جسد مبارک آنحضرت امام در جابر بن یونس کشته شد مبارک گشت از بعد از نقل
شام بحیدر متصل ساختند بر وایتی غیر از عباس همه اصحاب را در یکجا دفن کردند چه قبور
ایشان از یکدیگر ممتاز نیست و قبر عباس شریف است و چون مقصود از نظم سخن
ذکر احوال اهل البیت است بتفصیل اسامی شیعه و اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
و هو علی کل شیء شهید **بیان اولاد امام علیه الصلوات و السلام** بر ویست
صاحب اعلام الوری اولاد آنحضرت ذکر او انما شش اند علی اکبر بن حسین
بنین العابدین که از شاه زمان نبوت کسری یزدجرد بن شه یار تولد فرمود و بود
و علی اصغر که والد اشیا بنی است ابی مره بن مزو بن سعید و الثقیفه بود و در کربلا
شهید شد و مردم غلط کردند و گویند که او علی اکبر بود و دیگر عبد الله که خیر شهید شد مادرش
رباب بنت امر و القیس بن عدی بن اوس بود و دیگر جعفر که مادرش قضا عیبه بود
و در حیا با امام وفات یافت از و عقب نماند و دیگر کینه که با عبد الله از یک مادر بود
و دیگر فاطمه که والد ام اسحق بنت طلحه بن عبید الله تیم بود و صاحب کشف الغم
از کمال الدین محمد بن طلحه و حافظ عبد الغفر جانی شیخ مغیر روایات مختلف

نقل میکند

نقل میکند و اعتراف میکند که علی نام است در اولاد امام حسین و امام زین العابدین
علی اوسط است و ایشان علی نام برده اند و الله اعلم **ترتیب کلام دیگر است**
طاهر عارم بن العابدین علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیه ما و هیست
العین فی البصیر فی النور و النور فی العین کنیت آنحضرت ابو محمد و ابو القاسم
و تعیش سید العابدین و زین العابدین و سجاده و ذو القنات بود چه نقه آنموضع
شتر را کیند که از کثرت طایفه و علامه صورت خشت پنجه گرفته و پستانش برین
نورفتانی کف دست و سر زانوی مهر فتانی از کثرت سجده مثلاً آنموضع
شتر شده بود که کینب همیوش از جانب پدر از آسمان نبوت و ولایت تا فر
و از طرف مادر تحت کسری کسند سلطنت بهره یافته نعم من محال **شهر**
هم سیادت و نسب هم پادشاهی و نسب کوسلیمان تا در انکشتن کند انکشتنی
بعد از والد خود علی حسین بن علی بن حسین اشرف موجودات و اگر هم مخلوقات
شبهانه روزی هزار رکعت نماز او میکرد پس دو هزار بار روی نیاز مندی و عبودیت
بر زمین عبادت می آورد از یک پستان مبارکش سجده گاه زمین عبادت
را سودی جبهه همیوش بصورت زمین و آن زمین بصورت آفتاب نمودی اگر
چه صورت دعوی نامست بعضی اندیشمندی نیری سنگ جابجی گشت اما بجای آن

این امام عالی بکوائف شریف خاتم حجر الاسود در تخیل از باقی در گذشت سحر شادانی
 که بایستی بجز ما چون جدر رسالت انسانی خود آقا جمال جابه و البیر را بعد از
 صد و هینده سال بجز جوانی رجعت و افضح بشارتی که زبان رحمت بیانش
 بکلام امید پیام الهی بجز بیکایف بجا آمدنا العجب ملک کیف ملک فرقه انظر
 ملک ابواب رجاء بکلید ارتقا بر روی آرزو کناد و چشم اشکبارش خسار امامت را
 باب کرامت شست و شوی دای و رخسار ما کردارش از سبب آتی مروت
 و نور ملک عزای فایق که مناسرتناظرین بر عارض نهادی رویت کند حسین علی
 از ابی علی زیاده است که گفت نزد امام جعفر بن محمد الصادق بودم و ذکر امیرالمؤمنین
 علیه السلام را گوشتن و صادق علیه السلام آنچه بایست از مراجع و مکارم اخلاص شریف
 نمود و بعد از آن فرمود که والله طاعت نمیدانم که در عمل سوال عبادت او را
 هیچکس از من است مگر امیرالمؤمنین هر چند که آنکس در حق و بهشت را دوست ندارد
 به پند امیرالمؤمنین از او کرده هزار نفر برده که بکند بهشت و عرق ملک خسته
 بود و همیشه که باس پوشیدی و اگر آستین مبارکش از سرست زیاده بودی
 بقطع آن افزونی فرمودی و هیچکس از اولاد اهل بیت نبیه ترا بخت نبودی
 لباس علم از علی بن حسین علیه السلام طاهرانی حکایت کند که شی در حکم به
 حجره

حجره در آدم دیدم که علی بن حسین آمده آغاز نماز کرد چون بسیار گذر اجابت
 و عاری بر زمین نهاد و گوش کردم که چه میگوید تا بان تبرک جویم شنیدم که گفت
 عید که بعین یک یک بیاید لسانک بعین یک یک پس هرگز در محنتی و کربتی نیست
 تو سبب هست و ما کردم الا که مر از آن فرج حاصل شد در کتاب اعلام الوبی
 آورده است که کنیزی بر حضرت امام آب میر خیرت ابرق از دشت افتاد
 بر سر حضرت آمده و مبارکش شکست چون روی بآب کنیز فرمود کنیز فرمود الله
 تعالی و الکاهن الغیظ امام فرمود کف غیظی بعد از آن گفت و العین
 عن الناس الم کف عفوت عنک باز کنیز گفت و اندیک الحنین امام فرمود
 که ترا آزاد کردم از برای خدای منقولست که بشام بن عبدالمکک بطول کعبه
 آمده روزی خواست در میان طایفان به سلام حجر الاسود شرف کرد و از
 بسیاری مردم مجال آن نیافت با وجود کمال تجلی عیان به تحمل سیر و بطرفی
 شتافت و نظایر یکشید که بعد از تحفیف مردم شاید تو اندانان است مشرف کرد
 ناگاه امام علی بن حسین برسم طواف توجه مردم کشته به طرف توجه کشته قاید
 مساب اخلاص بیشتر روی کرده راه میگوید مردم از غایت حرمت راه میخواندند
 و برهم می افتادند شخصی از بشام پرسید که خبر چیست که با وجود سلطنت مردم

تراره نداده اند و باو این طریق پیش رفتند تا جمعی که گفتند او را نمی شناسیم
 و ابو فراس فرزدق در آن مجلس حاضر بود گفت که از من پرسید و در آن آنحضرت
 در بدیدنش که در این چهار بیت از آن قصیده است **شعر** هذا الذي تعرف البطحا
 ووطاة والبيت يعرفه وحمل كلهم هذا الذي تعرف البطحا
 الطاهر العالم يكاد يسكنه عرفان راحة كركم حليم اذا ما جالسكم اذ اراة
 قريش قال قائلنا الى كرام بذايتي الكرم ودر تصدیقه معانی خجسته مبنا
 که دلالت بر علو جاه و جلال آن امام فرشته خصال مراجع و محاسن فعال آن دارد
 درج کرد الحقی قصیده است که فرزدق را در دنیا و آخرت رهنما بجای و مورت رحمت
 مطلق است و چون قصیده تمام کرد هشام بکسب و بند او فرموده عذاب او
 اشارت کرد حضرت امام اینجائی که شنوده و وارده هر ادرم جایز جهت او
 فرستاد و او در اول قبول نکرد که مقصود من از آن قصیده تمجید آخرت نه تمجید
 دنیا بعد از آن امام مبالغه فرمود که تو این وجه را قبول کن که آخرت را با
 غنائیم و مولانا عبد الرحمن جامی سلسله که به به طریقی چند از آن کتابتیم
 بر ناصیه او الش می کند اینجاکایت را آورده ترجمه برج و شرح طبع کرده است اگر
 مضمون کنونی غیر مضمون عقاد او بوده باشد پسندیده است و از جمله آن آیات است که

مع امام ترجمه نموده **نظم** قره العین سید شدست ز بهر شایخ دو حد زهر است
 میوه مانع احمد مختار **نظم** لاله راغ حیدر کرار در ده غرقت منزل او
 حلقه لوت محل او از چنین غر و کت ظاهر **نظم** هم غریب هم غم بود
 بر کوسیر تان و بدکاران دست او ابر مو مبت بار **نظم** فیض آن برابر بر عالم
 که یار دمی کرد و کم **نظم** است از این شیر بد آیین که کشند را و علی
 حب ایشان را لیل صدق و صفا **نظم** بعضی ایشان کفر و نفاق **نظم** قربان یار علی
 بعدشان بایستد و ضلال **نظم** ذکرشان نقیبت بر افواه **نظم** بر به خلقی ذکر الله
 سر نهامه را و اوج فرای **نظم** نام شانست بعد از من **نظم** ختم بر نظم فرستاد
 باشد از این نامشان رونق **نظم** در شواهد النبوه آورده است که روزی حضرت امام
 در محرابی نشسته و دایره اصحاب چون مالک کرده ماه پیوسته ناگاه آهویی نزدیک آمد
 فریاد میکرد و برسم داد و امان بدست خاک از زمین بر می آورد و گفتند یا امام این چه
 میگوید و از تو چه بگوید فرمود که بخش آنست که قرشی دین روزیچه مرا کرده است و از
 دوی باز آن شیر خواره از شیر محروم مانده بعضی در خاطر انکار این معنی کردند و شرافت
 بجای آوردند امام فرستاد آنقرشی را احضار فرموده و اگر کیفیت واقعه سوال نمود
 موافق آنچه زبان کرمت بیان امام شرح داد و ظاهر شد آموخته را ظاهر است آن

دی

توشی شفاعت حضرت امام است از بازوشت و حضرت امام و را بگذشت
سپردند تا او با یک خود روی براه آورده و از روی سرت میدید و فریاد میکرد
پرسیدند که یا امام! سوچید که فرمود که شمار او عای خیر کرده میگوید خاکم الله خیرا
امثال این خوارق عادت از ان حدیثین مسند سعادت بسیار است و چون طی
آنوادی دور از قدرت قلم جبار قاربا که گذشت اختصار اولی اید و نه
الاعانة والتايد **علم قلم** **باب ذکر امامت آنحضرت** **افراشته و آن بت**
در ابر آنحضرت **جلائل العظمی** **ثابت** **و شستن** از سیر جواد خوش خرام قلم
در او راق ما تقدم بوضوح سبقت که امام را عصمت لازم است و بپس
از موافق و مخالف در کتاب امام را ببعصمت بگری قایل گشته و بعضی گفته اند امام
ابی عبد الله حسین در باب امام زین العابدین واقع شده چند نوع است
اول آنکه طبری در کتاب خود با ساد معنی از امام ابی جعفر محمد باقر نقل میکند
که در وقتی که حضرت امام حسین علیه الصلوات والسلام غریب عراق فرمود
و اظهرا وصیت نامه نوشته بامام علی علیه السلام و بعد از آن که با او از امام علی علیه السلام
بگویم جهت فرمود ام سلمه کتاب وصیت نامه را که در باب صایا می است مرقوم بود
تسلیم آنحضرت نمود و دیگر آنکه در روز و قهر که امام زین العابدین علیه السلام

و کتاب

از خیمه

از خیمه بیرون فرموده گفت که حکایتی که تو بگویی تا سلسله امامت
تو قایم باشد دیگر حدیثی لومی که اسامی انیمه در آن مکتوب بود حضرت
رسالت پیامی صلی الله علیه و آله سلم آنرا حضرت زهرا و او و جابر را و آنست
چنانچه اثبات امامت اید سبق ذکر یافت دیگر نفس ندر گشته بود و آنحضرت
امام زین العابدین بآن نفر دست برکشتن جوانی جبار است بعد از صد و هفتاد
سالگی با شارت آنحضرت و آنکه غم بزرگوارش محمد بن حنفیه با او در باب امامت
حکایت کرد و بنی آنکه من با امامت بعد از برادر خویشین از تو اولی ام چنین
با و نور فضایل صابی المیر المنینیم و تو فرزند بوسطه امام گفت ای عمر خیر یا
که حق توفیت طلب منهای و حلیه حال خود را باین دعوی میارای امامت
بعد از پدر بچکم وصیت رسول و لغز و امر واضح القبول حق منست اگر در آن
باب دغدغه داری هیچ حاکم در میان نه بهتر از حجر الاسود نیست لایق آنست
که با اتفاق نزد حجر رفته احوال خود با و عرض نمایم و پرده شک پیش او زجره
حال و مقال خود بکنایم بهر نوع که او کوای و به عمل کنیم محمد بن حنفیه نیز بمنگی
قرار داد و بهر ای امام بجانب حجر الاسود در راه افتاد و چون بجانیه رسید
هر دو در آمدند و نزد یک حجر الاسود ایستادند امام فرمود که ای علم افتخار

کتابت شده در این کتاب
بطریق از امام باقر علیه السلام

سخن فرمای و مبارک کن و از خدا خواه که سنگ را برای تو سخن در آورم و پس خود
دست بجای برداشت و سمت برالحاج گذاشت مطلقا او از بی ظاهرنشد
امام فرمود که ای غم که تو امام می بودی سنگ ترا جواب میداد و پرده شک از
جمال یقین میکشاد و بعد از آن امام معید یک کلاه قیلان بکناد و از مسجد عار
روان گردان و لب آب ببارا و گفت اسالک بالندی جمل فیک شیاق
الانبیاء و شیاق الانوصیاء اما اخبرتنا بلسان عربی مبین من الوصی و الانا
المبین بعد الحین بن علی راوی گوید که چون این کلمات بر زبان حضرت
حضرت امام عالی صفات گذشت سنگ چنان در حرکت آمد که نزدیک بود که
از رکن خانه که پیچیده برین با فصیح گفت اللهم ان الوصیة و الامامة بعد الحین
بن علی الی علی بن الحسین و چون این تعالرا محمد ضیفه شنید امامت را بر
امام زین العابدین تم کوشته باز گردید نقل ده حکایت صاحب اعلام لوری
عن محمد بن احمد بن یحیی من کتاب نوادر الحکمه صاحب کشف الغم گوید که
از امام جعفر طه الباقی مرویست که دعای که برکت آن حق تعالی مجرب الوداد
ناطق ساخت اینست اللهم انی اسالک باسمک المکتوب فی سرادق
البهاء و اسالک باسمک المکتوب فی سرادق العظمة و اسالک باسمک

المکتوب

المکتوب فی سرادق القوة و اسالک باسمک المکتوب فی سرادق السیاسة و اسالک
باسمک العایق بحیر البصیر و اسالک بالثانیة و رب جبریل و میکائیل و اسالک
و رب محمد خاتم النبیین لما انطلقت بذبح طلسان عربی فصیح غریب الامامة و
الوصیة بعد الحین بن علی شروع و باب تاریخ حالات آن حامی **الحق**
و فرغ میلاد قدسی ترا از آنحضرت روز جمعه یا پنجشنبه نصف جمادی الاخری سنه
شان و نهمین از هجرت و بر و ای نهم شعبان سنه مذکوره در مدینه طیبه اتفاق افتاد
و چون مدت دو سال از عمر آن نونهال بوستان اقبال منقضى گشت حضرت امیر
المومنین بر اراه شهادت در گذشت و چون امام حسن با آنوقت زود می نمود
سیزده سال از عمر هیکلش گذشته بود و روزی که در کربلا قایم مقام دیگر دید
سن مبارکش مشرف بر حد و میست و سه بود و اتبع غریبه امام را در آن
واقع بایده همراه برده نشینان تنق عفت و عصمت بشام بردند و آنجا
از بر یلعون سه سته عافو مودکی اگر عورت اهل بیت را همراه کنی که شاز را
بوطن مالموف ایشان رسانم و پس بج ده طهارت ساکن سازم و یک اگر سیرت
امام را بگذارتا بر و بعدن محفوف سازم با تو از شمل سازم و یک اگر خست ده که روز
جبه خطبه را کرده غرمت وطن نایم این ملت من و آل شاد و دوست خطبه خواندن بعد از

حمد و ثنای الهی آغاز طعن و سرزنش نرید و تاباعش فرمود و قضیه بجا کشید
با وجود سنگدلی امیر شام از ذکر ظلم و ستمی که در حق اهل بیت رفته بود بی ارادت
نرید و بعد که مردم را حال تغییر شد مؤذن را گفت که رسم اذان را قامت کن چنان
مؤذن آغاز بانگ نماز کرد امام علیه السلام بر منبر نشسته چند آن صبر کرد که بگله شهیدان
محمد رسول الله پید گفت که ای شتر آدمیان این محمد رسول الله چیست ای خبیث
باز خروش مردم مسکن انجم رسید نرید و عمر و عامر بر منبر آمد امام را از منبر فرود آورد
بعد از آن سر آن سرور را برشته قاید را و خدات سر بریده صحت کشته نماز مردم کرد
و آنجا سر مطهر امام حسین علیه السلام را بیدن مبارکش پیوسته دفن فرمود و از روز
پنجم صفر بود و در میان مساجد اهل بیت در آن روز زیارت سر و نماز و یاد
مقرر است و از آنجا بعد نرید فرموده در جوار مرقد فرقد سالی بدر سالت نیا خود
ساکت و مدت قامت و ایام آشنی دار دنیا سی و چهار سال بود بعد از آنکه شش نفس
بر نجا پیوست سال سید روز شنبه بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین من الهجرة
عالمقا مش این ننگهای حمول لا لام برافض و اسلام تمام حال کرد و در قریب نزدیک
قبر مطهر امام علیه السلام مدفون شد مخفی نماند که صاحب اعلام الوری در ذکر فوت
آنحضرت توفی نوشته است یعنی این لفظ دو احتمال دارد اما شایع در جماعات

در وفات با جل طبعی است لیکن مؤلف مؤنس خزین و محمد اکتوفی به
تصریح کرده اند که سبب وفات امام زهری بود که بفرموده ولید بن ابی لهب
با آنحضرت دادند و اند علم و احکام ذکر کرد و **امام علی بن حسین**
علیهما الصلوات والسلام الی یوم القناء صاحب اعلام الوری گوید که
فرزند آنحضرت پانزده بود و امام و قایم مقام محمد باقر علیه السلام و الله
امام عبد الله غنی ابی محمد حسن بن علی بن ایطالب و ابو الحسن نرید و عمر و
ایشان امام ولد بود و عبد الله حسن حسین و الله ایشان نیز امام ولد بود و
اصغر و عبد الرحمن و یحییان نیز ایشان زرام ولد تولد کردند و علی که خورده فرزند
بود با فو اهر این خود خدیجه نیز زرام ولد تولد کرده اند و محمد خنیز مادرش ام ولد است
و فاطمه و عیسی و ام کلثوم و الله ایشان معلوم است که ام ولد یا غیر بود و برایت
محمد بن طلحه و ابن خناب نیز عبید الله از اولاد و کرام حضرت امام است و ابو عبید الله
اعرج مشهور است و عقب از او ز شامیر و دمان نقابت و نجابت و آن
قوم را بمیدلی گویند و امروز سادات بنی المختار از آن سلسله اند و غیب نیست
که از طبری این تنم مشهور فوت شده الا لسان مرکب می السه و النسیان
کشف و باب اخبار بریز کرشور انجم امام عظیم بن محمد باقر سلام الله علیه

والاخر اسم شریف آنحضرت محمد و کنیت ابو جعفر و لقب شاکر و دانی و اشرف
لقبها باقر است جت بقدر آنحضرت یعنی توسعش در علم آنحضرت از روحی حب
اشرف باقی اسم علی حب است چه نسبت نسب و الارقت امام باقر علیه السلام
از دو وجه است یکی حضرت مقدس امیر المومنین میگردید پیش علی بن الحسین بن علی
و مادرش ام عبد الله طاهره بنت الحسن بن علی صلوات الله علیه بجان الله و غل
سعادت ابد پیونددست از غلستان امامت برگزیده و نهال برودنش از غلستان
حسینی نازل شده در سرزمین حسینی بخوبی آب و هوای سرکشیده میوه بارش جوهر صاف
سبحانی میوه و شاعرش از او کرم بر خلق عالم کوهر افتائی دست دریا نالاش ابر
نیسان نای احسان و کف کان مثالش بدرختان مهترهای برج احسان
متضرعی که چون خنده برامن دهن فرخنده است کشتی از بیم کلام الله لا یقینی بر
زبان بجز بیا نش کشتی تحقیقی که با وجود آنکه زمین در دست خود از آن چشم تحقیقش
کل بودی بهزار افتد اگر دست غفار بکلام امری فلم انتم و یقینی از جود خدا ناله که
چنین یک والا فقه از قائل آمد صاحب کشف الغم رایت کند که آنحضرت میفرمود
که هیچ عبادت بر فرزند آدم فاضله نیست از محافظت فرج و شکم و هیچ چیز بخشنده
بیاریا و تضرعیت از دست زدن و در این عافیت غیر از دعا و جری و انقضا

و شتابنده تر

و شتابنده تر چیزی از روی تو نیست که کاکایت با اهل عالم شتابنده و شتابنده
تر بدی از روی غلبه با مردم جوهر است و ستم و عیب مردمان پس که عیب مردم چند
و از عیب خود چشم پوشیده دارد و مردم را بخیر فرماید و خود را در آن بگذراند
و نمی کند خلق را از آنچه از خود نمی دارد و بالا یعنی محبت بر اندازی هم نشین خود
کهارد منقول است از مسلمی که هر که حضرت باقر مکرر اخوان و احباب نزدیکی با
باغی الحجاب لاکه طعامهای طیب ظاهر شدی و لباسهای فاخر پوشیده آنحضرت
بندل و مانیر و دراهم در تحصیل مال کوشیدی می درین باب بخان عرض کردم
که شاید دست ار اگر امی بنایت کوآه ساز و این جوهر و افراد آنکه ظاهر
همراه فرما به حضرت باقر فرمود که ای سلمی نیست در دنیا حسینی یا یان مکرر رعایت
صله برادران و شهنایان غریب تر آنکه صاحب کشف الغم روایت میکند که انعام
و اگر ام حضرت امام از یافند درم تا هزار درم بود و هرگز از آمد و رفت اهل
انعام ملالت نیافتی روایت کند صاحب اعلام الوری از احمد بن محمد از شیخ خط
از ابی بصیر که گفت در آمد بر امام ابی جعفر علیه السلام گفت که شما و ارثان را
خداوند گفت می گفتی رسول خدا و ارث انبیاست و میداد آنرا ای شما را نپسند
گفت می گفتی قادر هستد بزند و کردن مرده و نیک که دهندن کجی خشم خانه نشسته باشد

از اینانی استخوان بر سر و پس ایام گفت که باذن الله تعالی پس گفت
 که نزدیک نشین من یا محمد چون نزدیک شستم دست مبارک جبرئیل روی من کشید
 چشمهای من بشمار روشن کرد و در آفتاب و آسمان و زمین خانه را دیدم
 میانه بود تمام و پس فرمود که دست میداری که چشم تو همچین در قیامت از تو
 سوال حساب بطریق سایر مردم باشد یا آنکه چشمت بحال اول خود باز گردد
 خالص از آن تو گفتم باین شرط نایبای را دوست میدارم باز دست جبرئیل من
 کشید و چشم بحال اول باز گشت و در شرف الغمزه از ابی صیر غولت گفت روزی
 با جبرئیل ملائمت امام رفته و توری خواهم که بجای آنحضرت در آیم خست یافته
 در آمدیم چون بدلیل رسیدیم آواز بی بغایت خریں شنیدیم که شخصی بزبان سریانی
 چیزی بخواند و میگوید چنانچه بعضی از ما را بگریه آورده که کسی از اهل کتاب
 سابقه باشد که آنحضرت او را بخواند آن کلام فرمود دست بخد متش و آمدیم هیچ
 راندیم آنحضرت را از آن و تمجید رسیدیم گفت بی مناجات الیاس بی بخاطر
 من آمده بودم و میخوانم و بر نیامندی و احوال از دیده می افشاندم صاحب فرمود
 از امام صادق نقل میکند که شخصی پیغمبر امام باقر علیه السلام را گفت ای بن رسول
 الله من جمیع افرقه شیوه تابوده ام و باین دو دمان تو لا کرده ام و از الله بگویم

کتاب در

و پدری دوازدهم که او تو لای بنی امیه و شتی و باین سبب علم عداوت بر من افروختی
 ما این یار شت در حال وفات با من اظهار آن نکرد و در دیده خوار من محو گردید
 و حال من محتاج بآن دور راه بدون بآن سرگردانم امام نامه نوشته مهربان
 بران نهاد و آن نامه را با و داد که شب به بقیع رود و او را بر او که شخصی تو حاضر
 شود آن نامه را بوی ده و بگوی که من رسول محمد بن علی ام آن شخص گفت که تم
 و بفرموده علی که دم و مردی که امام نشان او داده بود آمد نامه را بست و بخواند
 و گفت که خواهی که بدست را بر منی گفتم بی گفت همین جا باشد که بدست و بفر
 حجابت پس برفت و بعد از ساعتی مردی با خود آورد بغایت سیاه غلی سیاه
 برگردنش نموده و زبانش از دهان بیرون افتاده باین هیات مکرر لای از طرف
 سیاه تر در گرفت گفت این بدترین آتشی است که در جحیم حالتش باین گونه
 گردانیده جت تو لای بنی امیه بد گفت که بپوشه ترا دشمن میدهم و بگویم
 بنی امیه در زمین دل با علی میگذاشم و این سیاه رویی تیر آتشی اکنون در فلان
 محل زیر آندخت زیتون را بکشتی که آنجا یکصد و پنجاه هزار دینار است بخواه
 را بحضرت امام ازانی داد و تتمه را بخواج خود صرف نمای آن شخص آمد چون زمین
 را بکافت و آن سخن صدق ریافت قسمت در بطریق مذکور کرد و بعد از این که

آنقدر در باری کرامت رود و ادای فرغت آورد و صدق الله و صدق رسول
 الامین و صدق آل الصالحین المعصومین و نحن علی ذلک من الشاهدین **است**
که در این رسالت آن شریف قال الشيخ المفید فی ارتداد کمال الباق
 محمد بن علی بن حسین علیهم السلام من بن اخوة خلیفه ایه علی بن الحسین علیه
 السلام و وصیه و القایم بالامامة من بعده و برز علی حاکمهم بالفضل و العلم
 و الزهد و السواد و کان ایتهم ذکرا و اعلمهم فی العامة و خاصة و اعظمهم
 قدرا و لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهما السلام من علم الدین
 و الاثار و السنن و علم القرآن و السیرة و فنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر
 علیه السلام آنچه از وضع عصمت بی صمت و انتقاش شک جبار و البیة
 و ذکر اسم مبارکش در بعضی که اسمی نمیکرد بود و باب اثبات امامی که
 حضرت امام گذشت آنجا نیز بعینه صمت و قیود دارد باز و اید که مخصوص آن
 حضرت از آنجمله آنست که صاحب کشف الغم نقل میکند که امیر المؤمنین
 ذکر و صارت آنحضرت کرده بود با اولاد خود چنانچه سبق ذکر یافت و آن
 و آن که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت را باقر العلم و ادب
 قال کما رواه اصحاب الآثار و از آنجمله آنست که صاحب اعلام الوری نقل میکند

بنا و خود

با ساد خود از محمد بن یعقوب الکلینی که چون حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام
 را موعود خلعت رسید صدوقی بود نزد او گفت ای محمد این صدوق را برگیر این
 صدوق را چنانکه بر گرفته بمنزل امام محمد باقر آورد و چون برادران حضرت
 امام باقر از دفن از دفن بیرون آمدند و خد متش آمد از آنچه در صدوق بود و بجهت
 آنحضرت گفت و الله اگر شمار او را آنچه در صدوق است حق میبود امام من بود
 درین صدوق آنچه و کتب حضرت رسالت و اتم صاحب اعلام الوری از طریق
 محمد بن یحیی نقل میکند که چون آن صدوق را امام زین العابدین با امام باقر
 و از فرزندان آن حضرت جمع بودند روایتان کرده گفت که آگاه باشید این
 صدوق دنیا رو در همی نبود لیکن از علم مملو بود و از خجسته آنچه صاحب کشف
 الغم نقل میکند از ابی الزبیر محمد بن مسلم می گویند که گفت که من از جابر بن عبد الله و دیم
 امام علی بن الحسین آمد و با خود سیر خود محمد باقر را آورد و او کوک بود امام او
 گفت که من علم خود جابر را بر او نه زن محمد سیر مبارک جابر را بر او نه داد و در آن وقت چشم
 جابر پوشیده شد و پرسید که این چه کس است امام گفت که بر من محمد است جابر آن
 حضرت را در کنار گرفت و گفت که ای محمد محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 تر اسلام میبرساند از جابر پرسیدند که چگونه بود است گفت که نزد رسول بودم و من

میکرد و در کنار بانو اش نشسته آنحضرت با او بازی پس رسول گفت ای جابر تو که کنده از بازی
فرزندی که او را علی گویند روز قیامت منادی ندا کند که کو بر خیزید عا لیا بن پس
بن حسین بر خیز و تو که کنده از برای علی بن حسین پسری که او را کجگویند ای جابر
او را پسینی از حسن سلام رسان بید اعم که حیات تو بعد از دیدن او اندکی خواهد بود
راوی گوید که جابر بعد از این که یکتا و بعد از آن بجوار حجت رحیم شتافت **که**
سید **ده کتاب شریف آن کجاست اولاد تولد آنحضرت** روز جمعه غره چوبینه
سبع و عشرين و بروایتی سیم صفر سنه مذکوره در بلده شرف مدینه زادگاه ائمه اثنی عشری
نظور رسید و جمال عالم آرایش جان و جهان را موجب نور و سرور گردید پس وقت
شهادت امام ثانی بنین عمرش بدرجه ثالث رسیده بوده باشد و در وقت پدر بزرگوار
می و در سال و مدت امامتش هجده سال و عمر عزیزش بر وی اربع و بیست سال
بود و در ایام امامت آنحضرت بقیه ملک عبد الملک منتهی شد و بعضی از ایام امامتش
علیه السلام در زمان هشام بود و وفات آنحضرت در مدینه سنه پنج و عشتو یا شش و عشتو
در ذی الحجه و بروایتی در شهر ذی الحجه و بروایتی در شهر ربیع الاول و وقوع یافت بمجا
موسس الحزین گوید که پسری ابراهیم بن ولید بن عبد الملک مسوم شد و چون امام
در زمان حیات عم خود باین فعل اقدام نموده باین وجه چون واقعه وفات رسید

حضرت

حضرت امام جعفر متوکل آنحضرت شد بعد از شرافت کثیر و تکفین و تقسیم غرق و قریب
مرقد باین فرقه جدید عالمی قرار داد و الیه برگرداد و خود مدفون گشت صلوات الله علیه
علیه و علیهم اجمعین **که در این عصر خطی از امام جعفر علیه السلام است** اشرف اکر
و بر باقی اولاد عظام فایق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق است و برادرش علی است
بن محمد مادر ایشان ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم بن عبد الله
والده ایشان ام حکیم بنت سید بن الخیر و الشقیه و علی و زینب از ام ولد و ام المومنین
مادرش زینب و نزد بعضی از آنست که امام را دختر همین ام علیه بود و الله تعالی اعلم **که**
الامام الصادق و اولاد ابی طالب و امیر المؤمنین و اولاد علی بن ابی طالب و اولاد جعفر بن محمد
و اولاد ابی طالب آنحضرت امام ششم است کینست مبارکش ابو عبد الله و ابو جعفر و ابو محمد و ابو جعفر
و القاب همیشوش صابرو فاضل و ظاهر و اشهر ازین القاب صادق است آنحضرت در
زمان امامت نشان خود اکرم اولاد رسول و اشرف اصحاب و تول بود و عوام
خواص و رباب احوال کرامت اختصاص آنحضرت بی خلاف بودی و هیچ آفرینان
طریق انکار بر چه روزگارش در اختلاف نگشود و دنیا رست متین روزگار
با کینه معاش عیاری جعفری رسیده و خلیفه است و دین از دست سیر قدش غلبه
اختری کشیده از جمیع تر اجهت و محی الله کلام الهام آتش را بایانی و درین غرض

ایکتا بخانه علمش جزو دانی مثال سخن تو هم معصومان امر الله بطاعتنا فی
من معصیتنا در باب استثنای مان و قبولی لازم الاذقانیش از دیوان الطبع
و الطبع الرسول و اولی الامر بکم نافذ حکم لسانی حجت لازم العرض سخن الحجة
الباقی علی من دون التمار و فوق الایمن بر امامت و هدایت آنحضرت و آنحضرت
و سلمی در شوق تیربانی آن صاحب کرمی که طبع میحتاج عیال و خدام را که
اعظام و اکرام بپروانتهی تاهمان سرای ضیافت در زبان مطوفت نبوتی
و ایشان از نواله نوال کرمت سیر ساختی آب چشم را جزو خوار خرو که تمامین
رقش در جویا جویان بخت جریان یافته و بر تو جاسد علمش از آسمان علومها
بر روزگار عالمیان نافذ کریم کریمی که کلام کرمت رقص حدود معروضه را بکمال
لا یمیز العرف الا بتکلیف تعجیل و تصغیر و سره جلوه قبول داده شاکر النعمی که در
برابر اتمام نعمت قبول اذ انعم الله علیک بجملة ما حببت بقا فانک من جملة
والشکر علیها ابواب ثروت بر روی محتاجان لغت کنده از آن حضرت
سوال کردند که راجع احوال منته گفت با بخت که در دم احسان و صدق و معرفت
را از یکدیگر منگنه کشتی کس ابو جعفر منصور را مقهور ساخته بود و از حضرت امام
پرسید که حکمت در حق کس چیست گفت آنکه کردن کسان خواری خود را نشانه کنند

صاحب اعلام الوری از سرچ رویت کند که گفت شخصی نزد یک ابو جعفر منصور
آمد و گفت که جعفر بن محمد از تو غیبت میکند و ترا بظلم و بی و الحاد و دین
نسبت می نماید منصور را با حصار امام مامور ساخت من رفتم و آنحضرت
بسخن من سایه الثقات بر نشین منصور انداخت منصور در غایت غصب
حضرت امام را مخاطب ساخت که تو مرا بظلم و بی نسبت دادی و ابواب
این حکایات بر روی روزگار من کنده اگر ترا قتل نکنم خدای تعالی
مرا قتل کند حضرت امام فرمود که و اسر این امور از من صادر نشود این
حکایات را کاذبی در حق بر سپیل هست ادا کرده و اگر من این کرده
باشم ظلم بر یوسف واقع شده عفو کرد و بجا برای او بدارد شد صبر نمود و بجا
را عفو کرد و فرمود اینها و بجا بود و نسب و نسب تو با بنیان میرسد
آنرا غصب منصور را از کانون درویش در کشته گفت آری من غصب
کلف من ایما این مختار از اطفال بن فلان بمن رسیده امام هدایت
احضار آنکس فرمود ادا آورده منصور اندکی پرسید که تو شنیدی
از امام آنچه من نقل نمودی گفت بی منصور و گفت که و کند بخود می کش
از کلام گوید که امام فرمود که من ترا سوگند میدهم فرمود که بگوئی

که برات من حول الله و توفه و التجات الى حولي و توفى الله فعل كذا كذا بعض جوان
سوكند خور و در اضطراب آمد نوبت دیگرش سوكند و ادا این نوبت بطاقت شد بهرسم
جان كندن یا بزرگین ندان گرفت منصور فرمود یا بی او را گرفته از مجلس کشید
و بیج گوید که در آن مجلس بن پرسیدم که شمار چه مانع شد از آنکه نشسته که آن ملعون خود سوكند
خور و شام سوكند برادر متعین فرمود و میگفت که ترسیدم که چون خدا را از صفات
و صفت و وحدانیت بخواند خدا او را در آوی مضبوطی نراند بنابر آن بآن کلمات که
شنید ی او را متکلم ساختم صاحب کشف الغم بعضی از این حکایات را نقل میکند و در عارضه نماید
می نماید اما ذکر سوكند را در آن نمیکند و بگوید علت بده القیسه که علیه شورش و قتلها
والله الذی دعا به علیه السلام و کرده بر و است شکسته کولا خوف الاما آله و ربه الهی
اکتفیت با ذکر کمال الدین و علیه برونی موضع آخر من اخباره چون امام ابوعبد الله
عبر عن غیب بر منصور و آمد حرکت میکرد و لبهای مبارک را چسبید آنکه لبها حرکت میکرد
فغضب الناس من میده او تا عاتی که نزد کلام آمد و اظهار رضا فرمود و قوس سوكند
و آن گرامت از امام صادر شد و چون حضرت امام از آن مجلس بران فرمود
بر رسیدم که امام لبهای مبارک را بجا حرکت میکرد که آتش غضب منصور را بجا گرفت
تسکین فرمود و گفت بخوان و دعای جد من علی بن الحسین علیه السلام که تمجید کند

آن که امام

آن که امام دعا است گفت یا عدلی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی حسنی عینک الی الاما
و اکنتی بر کنگ الذی لا یرام ریح گوید که در هیچ محنت و شدت برین دعا
مواظبت نکردم الا اگر خلاص یافتم و نیز در اعلام الوری مذکور است که داود بن علی
عبد الله عباس معلی بن خنیس معلی حضرت امام را بقتل آورد و اموال و متعلقات
او را تصرف کرد و امام برود آمد و فرمود که معالی املاک ساختی و دست تصرف
افدا مال او را فسخ نمیدانی که مرد برم شدن فرزند خویش میکند و در جواب از جواب
اجتناب می نماید سوكند بخداوند که در حق تو جنت این امر دعای بد کنیم و او پیش
استهز گفت که امر از دعای خود تیرستانی بعد از آن حضرت امام رجوع ببقایم خود
فرمود و آتش بستر تمام را بپیلوی استراحت شرف ساخت و گاه بقیام و گاه
بقتل و در خجسته آنکه در وقت حرمین دعای اجابت اثر بر زبان بخورد و آن حضرت
گذاشت که یا ذا القوة القوی و یا ذا الحلال الشدید یا ذا العزة التي کل خلقک لها
و لیس الاغنی فیها الطایفة و اتقم لی منه لحظة آواز زلفان از خانه داد و برآمد و متحش
که او در مرده است و ما می خوانیم او را از جریده و بقاء تیغ زبان مخرج نامی حضرت
امام سرود صاحب کشف الغم از این ابی جبارم نقل میکند که گفت نزد امام فرمود
حاجب امام در آمد و گفت که سفیان ثوری بر آورده است امام فرمود که دستوی

ده تا در آید چون در آمد امام علیه السلام فرمود که ای سفیان تو مردی که ترا پادشاه
 وقت میطلبند من از محبت او محتجب و بر هر کار بر خیزد بیرون بروی من از آنکه
 ترا برانند سفیان گفت که یا امام حدیثی برای من نقل کن تا آنرا بشنوم هرگاه
 روم امام فرمود که حدیثی که در این روز من از جبرئیل علیه السلام شنیدم و آنست که
 انعام فرمود که هر کس خدای تعالی بر او تقوی فرمود که خود کوی خدای او هر کس که رزق خود را
 ویراید که او از رزق خود استغنا کند و هر کس او را امری بخردن سازد که کوی
 لا حول ولا قوة الا بالله بعد از آن سفیان بر خیزد امام فرمود که ای سفیان
 بگیر این سیخ را و این سیخ را در دست و هم صاحب کشف الغمب روایت کند از ابی عبد الله
 علیه السلام که گفت مولی خود را نقد را که وقتی که نقد یا کتبی که نویسی در آن قصد
 حاجتی داشته باشی اگر خواهی که آن مقصود بجصول رسد بقلیم سیاهی او را
 در آن نویسی که بسم الله الرحمن الرحیم ان الله و محمدان الصابرين الخ و کاف
 و الرزق من حيث لا يحتسبون جعلنا الله و الماکم من الدین ملا فوق علیهم
 و لا هم خزفون ناقه گوید که هرگاه چنین کردم حجاج من بجصول پیوست
 مؤلف اعلام الوری نقل میکند که ابن جهور یکی در کتاب واحد و کشف است
 که اصحاب شریعت کرده اند که روزی محمد بن عبد الله بن الحسین بن الحسن علیه السلام

نزد امام

نزد امام ابی عبد الله آمده گفت که سوگند بخدا که من از تو اعلم و منی ترو شجاعترم
 امام فرمود که اما اگر گفتی اعلم صدم و جد تو نه از نفس را که بسیج دست مبارکش
 ملک شد بود نه از او که در او که در آن تری نام آنها را بگوئی که چه بود و اگر نخواهی که من
 و نسب ایشان را بآدم بیان کنم و اما اگر گفتی منی ترم سوگند بخدا که هیچ شک نیست
 که خدا را بر من حقی باشد که آن مطالبه باید کرد و اما اگر گفتی شجاعترم من می بینم
 سترامی آنند و بر در زنبوری می نهند و خون از وی میرود و تا فلان و فلان
 موضع را وی گوید که بعد از آن محمد بن عبد الله نزد پدر خود رفت و از مخاطبه معایه
 خود امام حکایت کرد عبد الله گفت که چون جعفر چنین گفته است خدا ایضا
 مرا در حق تو خود را و ده مصنف شود یا النبوه گوید که یکی از مشربان منصور روایت
 کرده است که روزی نزد منصور در آمدم او را شنیدم یا نعم از سب آن پرسیدم
 گفت هست بر قتل بسیاری از علویه کشته شد و می توانی ایشان را که کشته شد را بگوئی
 که کفتم او مرد عابد را هست و او را این امر کاری نیست ابو جعفر گفت که میدانی
 که تو با هست جعفر از اداری ملک عظیم است من سوگند خوردم که شب در
 نیایم تا که این اندوه از دل کنجایم بعد از آن سیاف را بخواند و با او تفرقه کرد
 من جعفر را بطلبم چون در مجلس در آید تو حاضر باش هرگاه من دست بر سر خود

نعم تو بهم اد مشغول شو بعد از آن که طلب امام علیه السلام فرستاد چون آنحضرت
در لباس است و کلاه مهتاب از دور در برابر منظر پیدا شد من بوی بوی
دیدم که لب میخسایند از آنهم که چه بخواند لیکن قصر منصور را دیدم که کجینش در آید
کشتی از عظام امواج بر نگاه مرویایی بر من منصور از قصر فرود دیده بلامرست آن
حضرت آمد و ظهار اظلال بسیار کرده گفت که بر مهم تشریف آوردند ای امام
فرمود که مرا خوانده بودی با بخت آمد من منصور گفتم که اگر حاجتی باشد فرمایید بکلام
آن اهتمام فرمایم آنحضرت فرمود که التماس آنست که بطلب نفیسی تا هرگاه
من خواهم مجلس توایم آنگاه بر خوست و بر رفت بعد از آن منصور بار بار
طلیعه در خواب شد و تا نیم شب بخت بعد از آن که بر خوست و از تقاضای
نازهای خود نارغ شد مرا نزد خود خواند و گفت که در آن وقت که جعفر بن محمد
حاضر شد از دای دیدم که یک تنک وی بر زمین میگریزید بالای قصر من بود
بر زبان مضج باسم گفت که مرا هدای تعالی فرستاده است که اگر نزدی جعفر رسانی
ترا و قصر ترا فرو برم حال بر من تغیر شد من گفتم این سخن است گفت نه این کلام
اسم اعظم است که بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود که هر چه میخواهی بجان
میشد و هم صاحب شواهد از بعضی نقای نقل کند که آنحضرت فرموده است

که سدره

که سلونی قبل آن تفقدی فی فانه لایحیه نکم احد بعدی مثل حدیثی مؤید این است
آنچه صاحب اعلام نقل میکند که اصحاب حدیث اسامی جمعی را که از آنحضرت
حدیث روایت کرده اند جمع کرده چهار هزار را وی تقدیم علیه اند و از جمله علوم
منسوب به حضرت امام است جفر و جامع و مؤلف روضه الصفا از شارح موقوفه
نقل میکند که آن دو کتابست مؤلف امیر المؤمنین که حوادث عالم را از آنجا
توان گرفت اما صاحب کشف الغم منسوب به آنحضرت میداند لیکن بانیغبات
میکوید که نقل و قد قیل ان کتاب جفر الذی بالمغرب توارثه بنو عبد المؤمن
همون کلام علیه السلام و در لفظ قیل اشارتی بضعف روایت است و جاب
شواهد نیز عبارت صاحب کشف الغم را بجنس نقل میکند صاحب کشف کوید که کتاب
جفر مشهور است و در آن اسرار و علوم مذکور چنانچه تصریح مذکور در کلام حضرت
امام علی الرضا علیه السلام وارد شده است و در وقتی که نامون آنحضرت را
بولایت عهد فرود حقین میکرد که جعفر و الجماع بدلان علی خلاف ذلک
و از کلام اعجاز پیام حضرت امام صادق است آنچه تلمذ در طریق دوزبانی
برسم ترجمانی شرح میدهد آنحضرت فرموده است که علم ما غایب است و مر برکت
در الدما و نور در کوششها و نزدیک است جفر سرخ و جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام

و نزدیک است جامع که جمیع بایحتاج مردم در آن مذکور است و چون از آن
حضرت از معانی این الفاظ سوال کردند فرمود که ما غایب علم یابنده است و فرمود
علم گذشته و مکت در دنیا الهام است و نفوذ که شما شنیدید کلام ملائکه است
و نادیدن شخص ایشان و جعفر سرخ ظریف است که اسطر رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در آن محفوظ است و از انجا بیرون نیاید تا آن زمان که امام قائم ظهور یابد
و جعفر ایضاً ظریف است که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتاب الی الی
درست و صحیفه فاطمه علیها السلام حوادث کوفی و مام هر کسی که پادشاه و قاضی
در وی مکتوب است و جامع مکتوبیت طول آن هفتاد و نه که بنویسد علی علیه السلام
الملا فرموده و علی بن ابی طالب میخواند و ده مکتوبی که جمیع بایحتاج آدمیان
تا روز قیامت حتی آتش آتش و جمله و نصف جمله یعنی تا قیامت که است
جراحت کردن کسی و علی بنی هر کس و حد و تعزیر و حد و جزا و هر چه است و چون حضرت
امام جعفر غایب علم بود اگر کثرت فیضان بجا علم بر باطن آتش علمی را که عقول را
دارد را آن قاصرند و تا تمام نسبت بحضرت امام می نمایند آری علوم ظاهر را چه راه
آنکه باقیه اخطا طریبا کثرت هر آن سواد قی عارف عارف کرد و در هر چه علم با هر چه
و تکامل که به حصول است و علمش که در شان و ان است و سعادتش بر آید **مقدم**

توی که

توی که علم تو در درگاه کون و مکان محیط اهل جهان شد ز فیض علم آله
کعبی علم نبی را بهر تواند شد که از علوم تو و جد و باب جوید راه تو زاوه
ز کلامی که گفتش فرخست ز بعد از شهادت لاله الله لا الله صلوات الله
و سلامه علیه و علی آباء العظام و آله العصوة و الکرام ما دام الشهور و الاعوام
و الایامی و الایام **کتاب در بیان اثبات امامت علی بن ابی طالب**
بسم الله الرحمن الرحیم مقدماتی که در باب اثبات امامت آباء علی در جات
انحضرت سبقت ذکر یافت مثل نقش کردن شک جبار و البیرون ذکر کوشش بر اسامی ائمه
معصومین و غیر آنها تمام در مقام جاریست و امامت آن حضرت نیز به لایح و کر
مشقت یک و دو طریقی صاحب اعلام الهوری گوید که هرگاه ملاحظه کنیم اختلافات را که در
زمان امامت با کرامت آنحضرت بود و امت را مختلف الاقوال می یابیم بعضی میگویند
امام نیست درین زمان و قول و اثبات و جواب امام باطل و کسی که دعوی است
زید میکند باادعای عصمت او بعضی با معجزی ظاهر شده و تقریر است که اثبات عصمت
بعضی با معجزه می باید نیز از جمله سخنان سابق و اگر در باب عصمت اعتبار صفات کنیم
چون کسی که قایل آن باشد از خود که یا نیر قول و نیز طلعت یا نیر نه ایم از هر که
زید که دعوی حیات او کرده اند دیگر آنکه این فرد منقرض شده اند و زمان از ایشان

فالیست و اجماع بر خلاف قول ایشان منعقد گشته پس هر کاه این قول باطل شد است
آنحضرت ثبوت رسید و الا قضیه بخرج حق از احوال است کشیده و اما طریقه تو از مثل
آنست که تقدم ذکر یافت و در باب ستمه یا نه یعنی طایفه شیعه بر سبیل تو از نقل کرده اند
خلفاء عن یاف تا آنکه نقل ایشان متصل شده است با امام محمد باقر علیه السلام که از بعض فرمود
بر امامت صادق علیه السلام همچنانکه امیر المومنین نصر کرد است بر امام حسن
و امام حسن نفس نموده است بر امامت امام حسین و همچنین هر امامی بر امامت امام
تأمتنی کرده و سلسله امامت با امام محمد تقی القایم المهدی صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم و اگر کسی سوال کند برین دلیل جواب او ندکو است و هر چه تو از نفس رسول صلی الله
علیه و آله وسلم برای المومنین علیه السلام و اما آنچه در اخبار وارد شده است و بر روایت
ثقات روایت ثابت گشته بسیار است و هر یک از آنها را که در آنرا اعتبار از آنجا
آنست که روایت کرده است محمد بن یعقوب از حسین بن محمد از موسی بن محمد از و شاذان
بن عثمان از ابی الصلاح الکنتانی که گفت نظر کرد ابو جعفر محمد بن علی الباقری موسی ای
عبد الله جعفر الصادق پس گفت می بینی کیس را از طایفه است که حتی بجای گشته
که در میان تن علی بن ابی طالب تصفوا فی الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الوارثین و هم
روایت کرده است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از هشام بن سالم از جابر بن

الجعفر از ابی جعفر علیه السلام اینکه سوال کرده شد از قایم پس گفت خود بر ابی عبد الله
زید بعد از آن گفت که این کس در احوال محمد است عیسی بن مصعب گوید که بعد از
وفات ابو جعفر علیه السلام در آمدیم بر بیهوشه و او را ازین معنی خبر داد و امام
فرمود که جابر درست گفته است و پدر من بعد از آن فرمود که میدانید که هر امامی است
بعد از امامی که پیش از او بوده و نیز او روایت کرده است از بسیاری از اصحاب از احباب
محمد از علی بن حکم از ظاهر که گفت نشسته بودم نزد ابی جعفر علیه السلام که امام جعفر آمد
پس ابو جعفر گفت که این کس ترین مخالفان است یعنی در زمان خود دوم محمد بن یعقوب
بروایت فرمود نقل کرده است تا آنکه متصل شده است اسناد او بعد از ابی موسی آل
سالم از ابی عبد الله علیه السلام که گفت بدستی که پدر من بر سر وصیت برداشته
آنچه اینجا است وقتی که وفات پدر من نزدیک شد مرا گفت که چهار گواه از برای من بخواه
من چهار کس از فرزندان خودم که یکی از آنجا نافع مولی عبد الله بن عمر بن حفص
بن موسی وصیت میکنم ترا آنچه وصیت کرده یعقوب پسر آن خود را یا نبی الله
اصطفی لکم الدین فاما متون الا و انتم مسلمون اومی ابو جعفر محمد بن علی ابی جعفر
بن محمد و امره ان کینه فی برده الذی کان یصلی فی ران میوه بجا و ان یرجع قبره
و یرفعه ارج اصل من بعد از آن چهار گواه را گفت که باز کردید رحمت الله امام

جعفر گوید که بعد از رفتن کوفان گفتیم طلب کوفان و این امور جویو حضرت
باقر علیه السلام چنان ظاهر کرد که من کردن و شتم آنرا که مخلص شوی گویند
که پدر در حق او وصیت کرد و خود هم که ترا درین معنی دلیل صادق و برائی مطلق
باشند و چون این نوع اخبار که تحت آثارش رشتنای بخش صفحات لیل و نهار است
بسیار و بیرون از حد و حد و مرتبه انحصار باین مقدار اختصار اولی و دیدن التوکل علی
الله العجید ذکر سیلا و حضرت امام علیه السلام از جمله اولاد است که مرتبه آنست
صاحب کشف الغم گوید که ولادت آنحضرت در سنه ثانی من الهجرة در مدینه منوره
بود و در بروج صاحب اعلام لوری و همد هم شهر ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین
جمال جعفری رشتنای نوشته شد اما صاحب کشف زیادتى ثلث را بر ثانی منی
پسند و ولده آنحضرت ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسماء
بنت عبد الرحمن بن ابی بکر صاحب کشف گوید که اینجاست که حضرت امام بکلام دلی فی
ابو بکر مرتین قیامی شده اند عمر غزیش در حیات پدر بزرگوار و جد امامت آنرا بدو
مسالکی رسید و بعد از وفات جد شریف خود علی بن الحسین علیهما السلام نوزده
سال دیگر در خدمت پدر نامور گذرانید و بعد از وفات پدر بزرگوار که امام است
خجسته امامت شش بودی و چهار سال گذشت پس سنین عمر مبارکش شصت و خصال

کود شده

بوده باشد و در ایام امامت شقیه ملک شام بن عبد الملک و پادشاهی ولید بن یزید
بن عبد الملک و ملک یزید بن الولید بن عبد الملک الملقب بالناتق و ملک ابراهیم
بن ولید و ملک مروان الحاکم کما قال الطبری فی اعلام الوری و وفات آنحضرت در
نصف رجب یا ثلثه سنه ثمان و اربعین و ماهیه و مدفن عالی منش در بقیع در جوار قبه
انوار آثار آباء و اجداد بزرگوار امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن صلوات الله
و سلامه علیهم با طار الزمان و دار الزمن **عبد الله و محب آن امام**
مراتب آثار را باب اخبار از مخالفت در تحقیق اولاد بزرگوار حضرت
امام در اخبار است با آنحضرت درین باب مدار بر قول طبری نهاده ذکر اسمی مانی
ایشان هر قوم میکرد و آنحضرت اوده فرزند بود اسمعیل و عبد الله ام فروه مالزیان
فاطمه بنت الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و حضرت امام موسی
و اسحق و فاطمه و محمد از حمیده بر بریه که ام ولد بوده تولد فرموده اند و عباس و علی و همام
از امهات اولاد و اما اسمعیل و کثر برادران خود حضرت امام را با محبت و شفقت
بسیار بود و جای فرقه آنست بعد در حیات امام مکان برزد که بعد از امام قائم مقام
او خواهد بود لیکن در حیات پدر وفات یافت و در محل حل جانه تاریدن برآمد
حضرت امام چند نوبت بوضع جنازه اسمعیل فرموده هر نوبت روی مبارکش را

کشته بر دوش منمود تا موت او بر مردم یقین گردد و در بقیع مدفون شد بعد از
 وفات اسمعیل جمعی که گمان امامت او داشتند از آن رجوع کردند بعضی که از او
 امام نبودند از ایا عد بودند بحیات او قایل شدند بعد از آنکه امام فوت شد بعضی
 ازین طایفه که قایل بحیات اسمعیل بودند بامامت امام موسی قایل شدند و باین
 طایفه دو فرقه شدند یکی از آن دو قایل بامامت محمد بن اسمعیل گشتند بچنان آنکه
 اسمعیل امام بود و پس او را برادر باین حقایق و دیگری بحیات اسمعیل قایل
 بوده دعوی امامت او کردند و ایشانرا شدند گویند و این هر دو گروه را اسمعیل
 گویند اما عبد الله جعفر بعد از اسمعیل از باقی برادران بزرگتر بود لیکن نزد امام
 منزلی نداشت و او را اتمام میشدند بخلاف عقیده نسبت با عطاء امام
 و بعد از فوت امام دعوی امامت کرد و جمعی بقیعتش نمودند آخر اکثری بامامت
 امام موسی قایل گشتند و متابعتش را قبول نمودند و متابعان مذکور علی الله
 انذکی مانند که ایشانرا افضح نامند جهت آنکه عبد الله پایداری بزرگ داشت
 و افضح مرد بزرگی بایر گویند یا آنکه داعی ایشان باین منیب عبد الله
 بن افضح بود و امام محمد بن جعفر عقیده زیدیه بود که امام را خرد و جلیف
 لازم است و ادعای شجاع بود روزی روزی دهم روزها فطرا کردی و بگو

اشته

مامون در سنده تعین و مایه خروج کرد و علی صلواتی قبال او رفت و اصحاب
 او منزه شدند و او را گرفته نزد مامون فرستاد مامون او را کرامی شست در
 خراسان بامامون میبوی و اما احتاج بن جعفر بغایت متورع و فاضل و مجتهد
 بود از رویت احادیث و آثار بسیار است و ملازمت حضرت امام موسی را
 لازم شست و قایل بامامت او و بعد از او بامت حضرت امام رضا بعد از آن
 بامامت امام محمد خوا بود و از پدر خود امام جعفر علیه السلام نص امامت برادر
 خود امام موسی را نقل نمینمود اما عباس بن جعفر او مرد فاضل و بزرگ بود چون
 طبری بزرگ احوال باقی اولاد عظام امام نیر خست قسم نیز قلم خسته رقم را
 بتبعین احوال ایشان کرم فاخت و الله هو المبین للامور انه علیهم بیت
 الصدور القول فی کما هم نالهم منظم الامامین **عظیم غفلت الی**
موسی بن جعفر علیه السلام صلوات الله علیهما آنحضرت امام هفتم است و آسمان امامت
 و اوج کرم و کرامت را روشن ترا نجم کینت شریفش ابوالحسن ابوالبراهیم علی
 و ابو اسمعیل نیز گفته و لقب عبد صالح و کاظم لقب شد و آنحضرت از کثرت تحمل
 دو نور بر دباری و صبرکاری در محنت و تحمل و صبری مبارک و ایدین را نیز از
 القاب شمرده اند بعد از پدر بزرگوار سنده نشین است و خلفه بنی فطرا بودند ساق

اتفاقش نخلی از جویبار جعفری و خصال هندیه حمیده اش تا از چنگ و ازار بستان
 حمیده بر بری آسمان بهشت نشانش باب جوارج بروی هر محلی کشته و
 ابروست کوهر نشانش بجای کرم مرقصه بر اوج فروزه معین تعیین آن بانی
 الصحف الاولى مبین تبیین محفل لایم و موسی ز جعفری را مهر انش
 عدلی نبوی و فخر روی را دری کرانش قره التاجی از بحر نبوی معراج است
 را مفتحم پایه و قدر فخرش چون آسمان سابع کرسی و عرش را همدایه نام با اثرش
 بیایکی موی غم از فرق اصحاب الم ستوده و انعام با تماشای ارباب کم را بدست
 ثروت و نعم سپرده عیسوی بیان و یکلم الناس فی الهدی صبیحا موسوی نشان
 و اذکر فی الکتاب موسی از کان فخلصا و کان رسولانیا محمد بنان از یعقوب
 سراج رویت کند که گفت در آدم روزی برای عبد الله علیه السلام و او بر سر کوه
 ابلیس موسی سپیده بود پس کوه تا دو با او افتاد و سار و بنیاد سر کوشی کرد
 مدت مدید نشستم تا آن زمان که ابلیس بعد از آن فارغ شد بعد از آن بر ختم
 مرا گفت نزدیک مولای خود آئی و بروی زبان اسلام بکشی بوجبه
 امام نزدیک من به حضرت کاظم زبان اسلام کنشادم و آنحضرت زبان
 فصیح جواب سلام مرا باز داد و بعد از آن زبان مجرب بیان بادی ای یکلم

بر کشاد

بر کشاد که برو تغییر کن نام دختر خود را کدی روز نشانداده او را و مرا
 و خری متولد شده بود و فلان نامش کرده بودم لایم جعفر علیه السلام فرو
 که حکم او را به پایان رسان تا رشتن بانی طبری برویت محمد بن اسمعیل از محمد
 بن الفضل روایت کند که گفت اختلاف شد در میان اصحاب که آیا هیچ انجا
 کعب بطرف سر انکشان می آید یا عکس علی بن یقین حضرت
 امام موسی عرض داشت کرد که جانم فدای تو باد اصحاب و سرچ ربلین
 خلاف کرده اند مسؤل آن و متسر آن حضرت چنانست که بقلم مخر قلم است
 فرماید که عمل ایشان بر صیبت امام در جواب نوشته که نوشته ام آنچه در
 باب خلاف و ضو نوشته بودی من ترا امر میکنم که مضمضه کنی سه بار و نشانی
 بهین طریق و روی خود را سه بار بشوی و تخلیل لیمه بجای آری و هر دو دست
 خود را سه نوبت غسل دهی و تمام سر خود را مسح کنی و ظاهر و باطن کوشش
 را نیز مسح نمائی و هر دو پای خود را بشوی تا کعبین سه نوبت و خلاف
 این طریق بجای نیاری بعد از آنکه کتاب علی بن یقین رسید تعجب نمود
 از این حضرت امام ابراهیم کرده بود و ندید که اجماع قوم را بر خلاف آن
 میدنست اما گفت که خواهر من و انا حرمت آنچه فرموده و فرمایان برادرانم

و بقاعده مذکوره وضو می ساخت در آن اشنا علی بن یقین را نزد رشید
غیبت کردند که او را فاضل و مخالف طریقه تست رشید یکی از خواص خود داشت
که سخن در باب تشیع علی نزد من بسیار گذشته و من او را امتحان کرده ام چنان
برین ظاهر شده و در کین باش و ملاحظه اوقات وضوی او کن که در آن
وقت یار غسل می نماید دست می میخاید متی برین کثرت که آن جایگاه
و طلب شخصها نما خود را محروم ساخته بود که روزی و نوبت که وقت
وضوی است کف می سازد و رشید را حاضر ساخت رشید ازین دیواری
ایستاد و نظر میکرد و یک شرایط وضو را علی بن یقین بطریق مذکور
و موافق معتقد او بجای آورد و بعد از آن رشید بی اختیار او از برداشت
که ای علی اهل غیبت غیبت من رسانیدند که تو از فرقه شیعه و حال آنکه
نبوده و چون و غده تمام رخ شد و حضرت امام سید که ای علی
یقین این زمان وضو ساز نبوی که خدا تعالی امر فرموده و روی
خود را بشوی مکتوبت از روی فرض و دوم جهت تمام وضوی
دست خود را از آرایش بهین طریق و مسح کن پیش سر خود و ظاهر
هر دو قدم خود را از زیادتی تری آب وضو که زایل شد آنچه میسریم

ارزان بر تو و السلام و در شواهد النبوة مذکور است که راوی روایت کند که علی
یقین و کس دیگر را فرمودند که بگویند و در میان را با خود متفق سازد و
را حله بخرد و این مال را در این مکتوبات را نزد امام برید من فرموده که اگر
چون با اتفاق انگشت نزدیک مدینه فرود آوریم و طعام بخوریم دیدیم که امام علی
بر استری سوار ظاهر شد برخواستیم و سلام کردیم فرمود که آنچه با شماست بسیار
آنچه داشتیم بر دیم پس مکتوبات را بوی و اویم چند کتاب از استین خود برین
آورده فرمود که این جواب مکاتیب شماست باز کردید و حفظ خدا تعالی کنیم
زاد ما تمام شده است اگر امانت باشد بدین در آمده زیارت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم مشرف شویم و توشه برداریم فرمود که با شما هیچ زاد باقی مانده نیتیم
آری فرمود که پیش آید پیش آوریم آنرا بدست مبارک خود گرفت و فرمود
که این زاد شما را ما گرفته است باز کردید و حفظ خدا تعالی باز گشتیم و آن طعام تا
کوته مارا طعام کرد و از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدر خود از زنجی
مر و لیت که گفت پس علمی داشتیم که او را حسین بن عبد الله می گفت بنایت زیاد
و عابدترین زمان خود بود و پادشاه قوت از و ملاحظه و پرین میگردید و عابد
و اجتهاد او درین روزی سجده در آمد که امام موسی آنجا بود امام اشارت

بجانب او فرمود و او نزد امام رفت امام گفت کزای با علی چه بگویم میدارم
عبادت و طاعتی را که بآن شغولی الا آنکه ترا معرفت و شناختی نیست بطلب
معرفت کن حسین بن عبد الله گفت که جانم فدای تو باد معرفت چیست
امام فرمود که برو و فقط و زود طلب حدیث کن گفت از کجا طلب حدیث
و فقط کنیم امام فرمود که از تفهیمای مدینه بعد از آن حدیث را بر من عرض
کن حسین بن عبد الله رفت با تبحر بعد از آنکه آمد قرائت کرد حدیث را
بر امام آنحضرت اسقاط مجموع کرد و گفت برو و معرفت حاصل کن و
حال آنکه حسین بن عبد الله مشغول بود بدین خود امام ترصد بود که امام
را در یابد روزی در راه با آنحضرت ملاقات کرد و گفت که جانم فدای تو
باد من حجت کنم بر تو نزد خدا که دلالت کنی آنچه بر من واجب است شناخت و معرفت
آن بزرگوارم خبر داد او را بامیر المؤمنین علیه السلام و حق او امانت امام
حسن و امام حسین و امانت امام علی بن حسین و امانت امام محمد بن علی
و امانت امام جعفر بن محمد بعد از آن امام ساکت شد حسین پرسید که ای امام
جانم فدای تو باد امر و زامام کیست گفت اگر ظالم هر که و ستم هر که است
منم امام حسین گفت خیری میخواهم که دلیل امامت باشد امام علیه السلام

فرمود

فرمود که بروی بجانب این درخت و اشارت بدخت امام غیلان کرد گفت
بگوی موسی بن جعفر میگوید که بسوی من آی چون روانه یازید بخت فتم
سو کند بخدا که دیدم او را می آمد و درین راه می شکافت ما آن زمان که نزد امام
آمد قرار یافت و بعد از آن اشارت بدخت کرد که باز کرد درخت بکشت
پای مقام خود آورد حسین گفت که با بخت اقرار بامام موسی بن جعفر
کردم و چون آن صاحب عبادت بآن دولت غلظی که از من استامات لم
یعرف امام زمانه فقهات میته جایزه ناشی شده بود و سرافراز شد بعد
العلم از او و انقطاع خلافت اختیار کرده عزلت گزید و در پرده طاعت
و عبادت بوده با هیچکس مختلط نگذرد ابو القاسم اسمعیل بن عباد در
در کتاب الانوار آورده است که یکی از اولاد عمر یحیی است اید آنحضرت
امام رسانیدی و خاطر مبارکش را بطعن و شتم امیر المؤمنین مجروح
کردانیدی با تنبیه عامه اصحاب امام بجزم قتلش خیال اقام داشتند
و آن حضرت بمنق ایشان قیام میفرمود روزی منزل آنکس را چنانچه
استقرار کرده با قدام الطاف و اکرام بجانب منزل مقامش متوجه
شد و چون بجد و منزلش رسید آنکس محترمانه را تعظیم داشت که در زیر قدم

مگر آن حضرت در آمدنی عمر بنو غابر آنکه چه محصول مرا کند کوب
 تصبیح و دیرانی میکنی حضرت امام نزدیک او آمد چندان رفتی
 که عین غلبه ناکش چون چهره از باب سرور بر تو رکشت بعد از آن سوال
 فرمود که چه مقدار حاصل این زراعت گمان میبری او گفت صد یابوست
 درم امام ضربه مشت بر سینه درم بر غنایت فرمود و غبار انگار او را
 او را بیغسل کرد است و گرم بسیار زود و دزد از وقایع گذشته بشماران کشته بود
 حضرت امام تو برگرد ما کن مسجد آن حضرت شد آنحضرت اصحاب را
 فرمود که اینکس را با این طریق راه نمودن بر آئینه بهتر بود از در قتل بری
 او کشودن هم صاحب انور گوید که مقرر حضرت امام چنان بود
 که در هر ضربه از ضرباتی انعام ایشان سجد درم باشد و کمتر باشد هر
 کس را ضربه از آن بر آید دیگر انگشت و معوض فقر و محنت فائز بقادری
 شد چگونیم ازین خلق پرور کظیم که لطفش عظیم است و خلقش عظیم
 بر و خضر در دست او رهبری روان حکم او چون زرد جعفری سمنگم را نه
 تا انعام که راه کرم کشته از وی تمام جهان دیده زویر را انعام او
 اگر ارم کرم ریزه خوان آلوان او کفش نقره چندان برافشاند است که

عقلش

عقلش بدو سوی خوانده است از وصفوت آدمی را مادر از فیض خلق
 خلیل آنشمار میجا کلامی که در عهد ممد حدیثش بجان بروری شست جند
 اگر چه سچا کنون زنده است بر و خلعت عمر زینده است از آن رو
 ولی یافت عمر در آن که بر حکم مهدی گذارد و مان که او است ازین شجره
 مردمی بباغ هدی میوه نخی خدا یا باغ از این ملک که کاز ذکر حق
 بجه ساینده پیر که شاهی کزین بجه یک کوهر است خرد جوهری است او
 جوهر است چنان کن که این بگر کردن حجاب نیاید زمانی تو یکن
 جناب ز عدلش جهان حمله آبا کن ز لطفش انقی تا فوق شاد کن
 است امامت آنحضرت را بنوی در جهان انداختن و آن امر و خلق الله را به الله
 و انفع نایب که بر رای را با لباب در پرده حجاب نخواهد بود که آنچه از دل
 اعتباریه اثبات امامت آباء و اجداد عالی تر از آنحضرت مینمود و معینا اینجا
 نیز همان قواعد مشهور امامت آنحضرت است و اما بطلان احتمالات که در کتاب
 بعضی و حیات بعضی شد نزد علما شیعی برین بحث که بعد از وفات امام حفر
 در میان قوم در امر امامت اختلاف شد بعضی گفتند که امام صادق علیه السلام
 نمرده است و نخواهد مرد تا وقتی که ظهور نماید و جهان را بر نور عدل بیا راید و آن

فرقه ناموسی اند که رئیس ایشان عبد الله ناموس بود و قول ایشان
باطل و دلائل موت حضرت امام جعفر مثل دلائل فوت آبای حضرت
و انقضای فرقه که اگر بر حق بودی زمان ایشان منقضی نکشتی بعضی
قابل امامت عبد الله بن جعفر شده و قول ایشان نیز باطل است
آنکه بر ائمه و ایشان بر نفس امام جعفر در حق عبد الله نیست بلکه
معه علی ایشان آن بود که عبد الله آسن اولاد جعفر است و باین
وقت امام اکثر از ان طایفه که ایشانرا افضلیه گفتندی از ان
رجوع نمودند مگر اندکی و اندکی ایشان اندک که زمانی را نابود شدند
و فرقه داعی امامت اسمعیل شدند و ایشان نیز متفرق بخید فرقه بعضی
قابل بکتاب اسمعیل اند و قول ایشان باطل چنانکه گذشت و بعضی
گویند که اسمعیل امام بود و در حیات خود نص امامت محمد و ولد خود
کرد و این فرقه را فراموش گویند و مبارک است نیز گویند و قول این فرقه
نیز باطل که ایشان نه امامت اسمعیل را نبصحت و اثر ثابت می نهند
ساخت و با وجود اخیال در حق محمد نیز نص می توانند و این اخیالات
باطل برای نمیکند مخصوصا در موردی که تعداد روایات ثقات

آن از اعداد

آن از اعداد عقل تجاوز نباشد مانند از بیان امامت فرقه که امامت ائمه است
امام موسی اند پس اگر قول ایشان حق نباشد حق از اقول است خارج شده باشد
و این هیچ وجه جایز نیست با آنکه خصوص ظاهر و اشارات واضح از حضرت امام
جعفر و امام باقر علیهما السلام در باب امامت حضرت امام موسی علیه السلام دارند
از جمله آنست که سبق کربانست که محمد بن سنان از یعقوب سراج روایت کرده است
که حضرت امام موسی در کوفه بود حضرت امام جعفر یعقوب را گفت که فرقه
خود را اسلام کن و آنحضرت در مذهب خود فرمودند و از انجلاست آنچه حساب
اعلام الوری بر وایت متصله نقل میکند تا سادین کثیر که گفت حضرت امام ابی
عبد الله گفتیم که در مذهب اہم از خدای که روزی کرد و پدر ترا از تو امامت تو این نیست
که روزی کند ترا از یکی از فرزندان تو پیش از مردن این منزلت امام فرقه
که روزی کرده است راوی گوید که گفتیم که است آن فرزند اشارت بعد الصالح کرد
و آنحضرت در خواب بود گفت این کس که در خواب است در انوقت امام موسی
صغیر بود علیه السلام و از انجلاست آنچه صاحب کتاب الفهرست میکند از ابی از عانی از
عبد الرحمن بن الحجاج که گفت در آمدیم ای امام ابی عبد الله آنحضرت خانه از سر بود
که مسجد آن حضرت بود دست دعا بر داشته و از عین آنحضرت حضرت موسی بن جعفر

هست بر این نکته کاشته امام را گفتیم که جانم فدای محمد تو باد میدانی که از من عالم
 منقطع و این آستانه متصل و خدمت و وزارت را خریدار بجان دول مرا بکوی
 که بعد از تو والی ارادت که خواهد بود امام گفت که ای عبد الرحمن بستی که می
 لباس امامت را پوشیده و امر و اقرار یافته گفتیم که بعد از این محتاج به چیزی دیگر
 نیستیم و هم صاحب کشف ریت کند از عبد الاعلی از فیض بن المختار گفت
 گفتیم امام ای عبد الله را که راست گیر از آتش امام ما بعد از تو که خواهد بود و اما
 ابو ابراهیم یعنی موسی در آمد و در آن وقت صغیر بود امام فرمود که صاحب
 این خواهد بود و چنگ در دامن او توارکن و المولف و الکتاب بلغته الله
 و ابو بلی الخیر و الثواب قد اقرار رب الخلق آل محمد و البسمه ثم الطهارة
 بسموسا اذ جاز موسی قانا بقمه فقلت لقد اوتیت مولاک یا موسی
 و اخیر البرهان و براس الحجة العنوان مطابق صا و قد اوتیت مولاک یا موسی
 بر امامت آنحضرت بسیار است و بیرون از حد دارد و اسامای چون این مختصر
 قایل باشد ازین نقل بود باین مقدار اختصار اولی نمود و هو الفصول
 الودود **کرمات از تابعین و اصحاب ائمه علیهم السلام**
باب اول ولادت کامل سعادت آنحضرت در مقام مفرستنه سال شصت و نهم

بود منزل ابو اکرم که در مدینه است و قبل از تسع و عشرين و مائه و فرائی چهار
 سال در عمارت والد ماجد امامت خصال گذرانید و بروایتی مدت بیست
 سال در خدمت نبوی و چون عمر مبارکش به بیست سالگی رسید برسد امامت
 من حیث الارث و الاختقاق مقیم گردید و مدت امامت علیه السلام سی
 و پنج سال بود پس شریفش بچاه و پنج سال بوده باشد و بقیه ملک ابو جعفر
 منصور در ایام امامت آنحضرت منقصی شد و بعد از پیرش موسی مدت
 ده سال و یکاه بر تخت سلطنت قائم بقایم پیر بود بعد از پیرش موسی بن
 محمد القالب الهادی یکسال و یکاه والی حکومت شد بعد از و هرون بن محمد
 که قبش بر شیده است سلطنت رسید و چون مسند حکومت بمقدم شومش
 ناپاک گردید خیال صبر حضرت امام در خاطرش ممکن شد با نجات بهانه
 حج متوجه مکه شد و بعد از حج مدینه آمد و بمجلس امام امر کرد و گفت که در خانه
 آن حضرت دو قبه بر دو سه ترتیب کرد و آنحضرت را در یک قبه نشاند
 و دیگر را بجهت مکه حبله خالی میراندند و با هر یک جمع کثیره و جمیع غیر همراه بودند
 تا آنکه فیتن بستر راه بصره و کوفه رسید قبه را که شرف بر نزول حضرت امام
 بود بجان بصره بردند و حفظان قبه مکه حبله راه کوفه سپردند و چون امام

را بر سر آورده بعد بن جعفر انصاری سپرد و یکسان است او مجرب بود
که حضرت امام در ایام حضور کتبی برشید و نشاند از جمله قومات آن کتب
لن ينقضي حتى يوم من البلاء الا انقضى عنك يوم من الزمان حتى تنقضي
جميعا الى يوم ليحل انقضاء الخيرة بطلون - اني خصم كه غيت في خطي
زودت كه بكنه فلان صولت تو - هشتاد كه هر روز كه از تو گذشت
از بگفت من گذشت و از بگفت تو - چون مدت يكسال پس عيسى بن ابراهيم
گذشت رشيد كتبی عيسى بن قتل امام فرستاد و او اهلان اين حكم را كردن نهاد
بآنجهت حضرت امام را بعباد نقل كرده بفضل بن روح سپرده و معنی در آن بيان
كرد فرمود رشيد باز فضل را امام و قبل اخذت اساحت و خاطر فضل تو
قبول بر اساحت كفر اساحت اين امر غيبت بعد از آن اخذت را
بفضل بن يحيى سپرد فضل اخذت را بمنزل خود برده در خانه جایی داد و نگاه
بانی بر اخذت كذاست يوسته اوقات بوظايف طاعات مصروف
فرمودی و ليلا و نهارا از قيام و قيام نيا سودی فضل بن يحيى در شهر بيطح
خدمتگاری اخذت تفسير نيكرد و طريقه اخلاص آن حضرت را كه غيبي
جای آورد بر تو اين خبر بر نگاه خاطر ابر رشيد يافت مثال نشد كه فضل

موسی بن

موسی بن جعفر را قبل آورد فضل امتثال كرد آتش غضب در كانون زد
و بشيون رشيد در شتعال آمده سرور خادم را نزد عباس بن محمد فرستاد
امر كرد كه فضل را بر سر كرده صد تا زيارت زنند و امام رشيد بن شاكه سپارند
سرور سازند آمد و در مجلس عباس بن فرموده عمل كرد رشيد مردم را بفضل
فرمود يحيى بن خالد بر كی بر فضل جهت اصلاح خاطر رشيد باو گفت كه امری
را كه فضل از ان ابا كرده است من بآن اقدام نايتم رشيد قبول كرده فضل را
بر انداخت و يحيى را روانه بغداد ساخت يحيى آمد چند روز در تقيف اين امر
تاخير كرد كه مردم كه آن خبر را كرا و با نيجهت آمده بودند بعد از ان شاكه سندی
را طلب كشته زهر دادن امام فرمود انكحون بآن امر قيام نموده
مطعمون آن امام معصوم را با خرمالی را كه ميل نفرمودند مسموم كرده
بجود اخذت داد و آن حضرت از اين مخني خبر داد كه زهر در خوردن من
كرد و زهر در رنگ بدن من زرد و بعد از ان سرخ و بعد از ان بسيار ميل
خوار كرد و در سه روز اين الوان جسم عصمت نشان آن حضرت ظاهر
شده و وصيت حيات را با خالق حيات و حیات سپرد اللهم صل على محمد و على اله
و اولاده و استغاده و اين واقعه در خيم حبه ثلاث و ثمانين و مائتين واقع شد

بعد از آن سندی بن شامک شیم بن عدی و تقی بن بعدا در اطلب شده
بدن امام را بایشان نمود که خطه کنید که موسی باطل طبعی فوت شده و
بر اعضای او اثر جرح و خنق نیست و آنحضرت را مولای بود علی بن
وصیت غسل و تحنیر و تکفین و نماز غسل محفوف بانوار رحمت آنحضرت را
بمقبره که بنی هاشم آنجا دفون میبودند و در بغداد بمقابر قریش شتهای داشت
بردند و آنجا بجا در رحمت الهی سپردند **در عقب اولاد و اولاد که زبان نسل**
شرح بتفصیل آن خواهد داد اولاد و اجاد آنحضرت برویت اعلام
ذکورا و اناناسی و هفت بودند در بیت صاحب کشف الغم از این
خاندانی و شش بیت بیرون پیچیده دختر اما اسماء اولاد و ذکورا امام
الامام ابو الحسن علی الرضا و زید و ابراهیم و عقیل و هرون و حسن
و حسین و عبد الله و اسمعیل و عبد الله و محمد و احمد و جعفر و یحیی و یحیی
و عباس و ابوالقاسم حمزه که نسبت نسبت الار تب حضرت شاه دین
پناه بآن امام زاده منتهی میکرد و چنانچه در فتح رابع تفصیل آن مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی دیگر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاخر و اما اسماء بنات
خدیجه و ام فروه و اسماء علیه و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و کلثوم

و ام کلثوم

و ام کلثوم و آمنه و زینب و ام عبد الله و زینب الطهر الصغری و ام
القاسم و حکیمه و اسماء الغری و محموده و امامه و میمنه و در میان اولاد
آنحضرت امام زاده احمد مصطفی بصف کرم و انکمال تقوی و روح نرود
بزرگوار خود محترم بود و حضرت امام موسی موضعی را که مشهور بسیرت
با آنحضرت بخشیده بود امام زاده محمد بن مصطفی کرم و تقوی انکشت نما
و ابراهیم بن موسی طریق کرم و شجاعت را در راه با باقی اولاد آنحضرت
هر یک از سبب بزرگوار کمال و فرین بانواع فضل و انضال بودند و تفصیل
حال هر یک در مقام موجب الطناست و اثرش و مسامت بهر یک
و التوکل علی الملک الوهاب فی کل باب و مولی الامم للصواب **کتاب در**
احوال و کائنات خلاصه و در بیان معنی و مرتب الامام ابی الحسن ع
در سی اربع صلوات علی محمد و در القدر در اربعه اشعار این و صی فی لیکن
مراتب امامت را بر تبه ثامن است اسم مبارکش علی و کنیت ابوالحسن
و لقبش جابر و رضی و دو فاداشهر القابش رضا جت آنکه راضی بودند
با آنحضرت مخالف و موافق بلکه آن سبب که رضا بود مرحوم را در اسماء
واسع العرض و رسول انیمه را بعد از ایشان در رضی علی سیم است از انیمه

الصغری

و جب ششم راه تجدد در متین و من ادب خلفای سید المرسلین حکم
 ان الله تعالى بعث الله الامام عليا بن ابي طالب من بعد رسوله
 ما ياتيه باهتمام آن حضرت بود و برده ستر و خفا از روی نیت اصحاب
 بوجه صواب و صفا آنحضرت میکشود و واضح شد فن بعضه منی فی انوار
 لباس قهرش نشان جنت سان اوست و عارفان زاری غار فاقی
 مستبصر ایشان اما شفیع ل یوم القيمة صادق از زبان مخرجان بیان او
 نشان او **شعر** ای نبی را یار از تن ولی را نقد جان جان و تن با دست
 فدای نقد بخر کن مکان ای بغت یا سبان در کت روح الامین دی
 بسان کعبه جازار و فرات و اراکامان **حسب** مبط انوار و صیت اوصیا
 منظر اسرار است منی بمنزله مهر و من موی طبعی که نشخه علبش محو و دریا
 الاکبر و الابرص و اخی الموقی باذن الله است چینی که نور محبت جبارش
 روشنی بخش حیره است و ماه نایب مناب مرصه مصطفوی قائم مقام
 علوی مرتضوی شمس نورش روح در قالب غصه خاک مرقد معطرش
 مشتمل بر خلاصه جان پاک بلده طیبه و رب غفور از فضای سکنش نشانه
 و سوره الفاتی از ابتدا تا انتها که بر آن حرم آسمان نشانش بر آید

شعر الامام

السلام ای ساکنان سدره کروت و **شعر** السلام علیک ای شیخ را کویت
 السلام ای انگه تا از اوج عزت آمدی **شعر** آمدی از بهر مودت بر ترکت
 السلام ای انگه که آمدی تا در کست **شعر** اهل جنت که توانستی بخت
 السلام ای انگه که بودی رو بعد از نبی **شعر** استانت مرصع بر روی خلیف
 آنحضرت امام علیه السلام مقولست که فرمود مدی می نیم بطوس کلایک
 طایر که بطواف آن از آسمان فرو آیند و آن فرقه ملک نورانی نشسته فرقه
 دیگر آن سعادت طبعی گیرانید **شعر** با حیرت لاف رفت چون زندقه یقینی
 ازاده را حاشا که آید در مکان **شعر** و صف این منزل چویم چون که مستند از غلو
 طایران سحرش در طاعتش بیان **شعر** صفات صحایف ارباب لطایف و ارباب
 الصلوات الهی شرح انجلیات ساعیت که روزی و عیالین علی الخراعی
 در و در شرف خدمت حضرت امام علیه السلام الصلوات مشرف شده بعرض نمایند
 که در و شام قصیده گفته ام و شرط کرده ام که تا بسج شریف شما نرسم آنقصیده
 را بر یکدیگر ننویسم امام فرمودند که بخوان آغاز خواندن کرد و مطلع آن قصیده
 بعضی ابیات آن اینست **شعر** ذکر تملی الیوم من عرفات فاجرت ومع
 العین بالعبرات میگوید که یاد کردم محل جرایمی میر کاه عرفات را پس اندم

اشک چشم را بسبب گری و سوزشی که در چشم بود و قل غرا صبری و
 حاجت صیباتی رسوم و یار فقرت و عزات یعنی کم کشت طاعت
 و صبر من و در بیان و حرکت آوردن وقت شوق و حرارت عشق مرا
 رسدای که خانه های که تکی گشته است در زمینهای که دشت بود از عمارت
 مدار کلمات ظلمت من تلاوت و منزل و محی مقفرا العزات یعنی محل
 درین آیتها خالی اند از تلاوت و محل نزول و محی عزم کشت حضرت
 امام اورا آستان بسیار فرمود و رواتی آنست که آن قصیده نجات
 زیاده است و در اینجا ذکر مقابله کرده چون انشا قصیده باین بیت
 که **و قبر بعد انفس ز کشته** **تضمینا الرحمن بالعزات** میگوید که
 قبر نیست بقدر نفس بانی را که عبارت از مرقده حضرت امام موسی است
 که متضمن باخته است رحمت انرا بمنازل علیه حضرت امام فرموده است
 که ای وکیل و بیت درین قصیده الحاق کنم تا قصیده ات باین بیت
 شرف امام یابد و عیال گفت بی این رسول الله امام فرمود که **شسته**
 و قبر بطوس یا لهما من مصیبه **الحمت علی الاختار** باین فرات **الی شتر**
 حق بیعت الله قانا **فیخرجنا عن الهم والکربات** میفرماید که قریب است

ای ای ابراهیم

ای ای که مرا زاست از صیبت که الحاح و مبالغه کنی بر آنکه عبارت از دل
 جگر باشد هنوز شهادت حشر که برانجیز خدا تعالی قیام را که مراد امام مهدیست که
 از غم عالم را جل پر سپه که باین رسول الله این قبر بطوس قبر که خواهد بود
 فرمود که قبر من و بسیار دوت کند و که طوس محل زیارت شیعه باشد پس
 در مقام غربت زیارت من کند باین در درجه من باشد روز قیامت بعد از
 امام نباید در آمد و خام برود آمده ششصد مثقال طلا برسم جازه نزد
 آورد و جل گفت و الله که من این قصیده را بنا بر طبع و دفع جوع و
 شمع حقه ام و صره در را با ذکر دانید الهامی چاه مبارک امام که در خاتم
 واقعه را عرض کرده با صره را آورد و باین همه خدا از عیون حضرت امام
 و گفت که میفرماید که نگاه دار این جا را تا خود من شایسته آنجا شوم
 که چون از قیامت حضرت امام متوجه وطن خود شدم در راه جهاد در آن
 بقا رسیدند دست سبب اموال ما و را ز کرد و میشوید عمارت و را
 آغاز کردند تا آنکه تمامی اموال ما پرورده و خان جلال بدست شرف و فاقه سپرد
 من در راه نشسته بودم که صدق سخن حضرت امام که فرمود که باین جا به از آنجا
 خدای شایسته کی ظاهر شود که نگاه سواری تو من حاضر شده بایستد و مردم

او که آن فرقه قطع طریق بودند جمع شوند و آغاز خواندن عمارت آیت خفت من تلاوت
کرده این بیت را بخواند و اسباب از ویه می افتد نزدیک آورده چسبیدیم که با
سیدی این حرکت گفت ترا این سوال چکار است گفت باری بگوئی گفت این بیت
از تصدیقه و جل خدای شاعران محض است گفتیم یا سیدی و الله که جل نعمت کرد
و اهل قافله را طلب داشته اند هر یک جدا جدا است و این معنی فرموده و هر
از آنها واقعه را با دیگری متفق اللفظ المعنی شرح نموده آن شخص حوزة از اسباب
نزد من آمد و حکم کرد که تمامی احوال قافله تخصیص است و من و جابه که حضرت امام
غایت فرموده بود باز در بند و تابش بر جیب فرموده عمل کرده و تمامی
را بچشمه تصرف می جان آنها در آورده اکنون صورت کرامت حضرت امام علیه السلام
پسین ظاهر شده و من و اهل قافله حرکت جابه تمام محفوظ ماندم صاحب اعلام از
زبان بر الصلت روایت کند که ایشان فرمود حضرت امام رضا علیه السلام
جست عبد المطلب این آیات را یغیب ان کلهم زمانا و ما زمانا
سوانا یغیب زمانا و الیقیننا و لو نطق الزمان بنا جانا لیس الذی
یا کلهم ذیپ و یا کل بعضنا بعضا جانا **شعر** کونیکان چندان
سزاسر و زمانه و زمانه را عیب تر عشق کویم و این گشتی بر ما

بهر صعب ذکر: انبای زمان زکرک در یک تبر نه چوسته هلاک شدن
که کان که در اند پوست به هم نه نه و انبای زمان از من هم طهر خورده است
گفت الله ابو الحسن کاتب الغرایض از پدر خود روایت کند که گفت روزی
جلس حضرت امام بودیم مردی از برادر خود شکایتی عرض رسانید امام گوش اورد
با سماع این آیات صدف در پی بها گردانید **شعر** اعذ را خاک علی و نوبه
و ستر عطف علی عیوبه و لیسر علی قصدا بهت السیفه و لزان علی خطوبه و روح
نقصا و کل الظلم علی چه **شعر** بر هر کس کن پیشه نمان توان بر ظلم
صبر کن و جز زمان کذب از جواب برخیز نادان در آنکه بپوش بندد جان
اما هم صاحب کشف از امام روایت کند که از آبابی معصوم آنحضرت از
امیرالمومنین که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق این آیت که بوم
کل اناس با ما هم یعنی خوانده شوند هر قوم با ما زمان خود و کتب بر آن
خود نیست پیغمبر خود صاحب اعلام از ابی الصلت الهروی روایت کند
که حضرت امام علیه السلام بلغا که کس از عالم آبان حکم کنند عالم بود
با منع رجبی و انصاف پیغمبر آنها تلقظ پیغمبر و روزی گفتیم با من رسول صبر کن
کمال علم تو و دهر الصاخت تو و جمع لغات نبیت حیرانم آنحضرت فرمود

که ای با صفت من محبت خدا و پس راه پام بر خلق او پس بجز محبت تواند
 بروی که عالم نیست اهل آن نباشد شنیده قول امیر المومنین علیه السلام که او را
 فضل الخطاب فضل الخطاب بجهت غیر از معرفت لغات و خطری روایت
 کند از حسن بن علی فضل که مردی است از یمن یکی صولی از ابن سکوان گفت
 شنیدم از ابراهیم بن العباس که میگفت که هرگز حضرت امام رضا را ندیده ام
 گزیده الا که آنحضرت را چون بجز خفا و جواب آن در مروج آورده نامون بگو
 به هم استخوان سایل مسئله از آنحضرت سوال نمودند و حضرت امام زبان
 پان پرده اشکال از روی هر سوالی می گشود و جمیع اجوبه داشته آنحضرت آنرا
 کلام ربانی بود در هر سه روز کلام الله را ختم میکرد و میفرمود که زبانی و کتابی
 نزول در خواص اهل اصول و فضا و مکون و ظهور و بطون آیات تامل نمی نمایم
 با تبحر عرصه احباب بر پان قرآن را به روز نماند یعنی بهایم و هم چنان یکی از
 ابراهیم ابن هاشم از ابراهیم بن العباس روایت کند که گفت نه دیدم و شنیدم کسی
 که فاضل بوده باشد از امام اهل حسن الرضا و آنچه از معارف و علوم آنحضرت
 شنیده که دم از غیرش ندیدم هرگز سخن بر کسی نشنیدم و فرمودی و کلام کسی را
 بگوشن سخن در میان آن قطع نمودی و هیچ جاستی را که بران قرار دوی بر سر آن

در این طریق رفته بودی پای مبارک در حضور چندی در آن گزیدی و نزد هیچ شمس
 نگذاخته فرمودی زبان پاکیزه بپاش از دشنام مواله و ملائیک بر او بود
 مجلس آبی من فی المذاحت بلکه در من بجنبه فتقندی می گشود و حتی که مجلس از آداب
 قیام و سیئه چون مایه لغت کشیده می ران آنحضرت حتی در آن در میان
 مخشین مفرده که دیدی خواب اندک و پیداری بسیار داشت و اکثر شهادت بر ایم
 تمام میل می داشت اکثر صایم بود و هرگز ترک سه روز روزه در هر ماهی نمی فرمود
 اعلام روایت کند از حدیث ابو عبد الله الحافظ با ستاد از فضل بن عباس از ائمه
 عبد السلام صالح الهروی که نه دیدم از امام رضا علیه السلام بکس از علم و وح عالم آن
 را نه به که آنکه با قرار من مقرر گردید مارن عملای دست و صاحب نماز محقق را در
 مجلس جمیع میکرد و ایشان را با آنحضرت در عرض سوال و جواب می آورد هر چند بحث
 می نمودند با آن فرقه بای بارکی می میفرمودند و باب اقرار با علیت بر روی آنحضرت
 در روز دوازدهم بر روی خود می کشود و روایت کند علی بن موسی که ششم زیارت
 شده حضرت امام علیه الصلوه و السلام و شبی در آن حرم روضه حرم تمام کردم
 چراغی از چشمم و در روضه را بسبب بخیر بر جوشتم با عیبه آنکه کلام الله حق
 نمی خوانم آنقدر است کردم بعد از آنکه خبری از شب گذشت آواز قرآن خواند

شنیدم در خط حکایت که مکاشف که مراد در روضه جاده آن باب دولت را
 دیگری نیز است و چون نزدیک در آمدم در رسته دیدم که رسته منزل خود رسیدیم
 را کشته یا قسم تل مل شدم دیدم که آواز تلاوت از قبر آنحضرت می آمد که از سوره یس
 یا بن آیت تکلیم می فرماید که یوم نحشر المؤمنین الی الرحمن دفعه و لیساق الحجر من الکاسیم
 و ترا دمن این قرات را هرگز نشنیده بودم و قرات مشهوره این آیت شکسته بود
 اینست که یوم نحشر المؤمنین الی الرحمن دفعه و لیساق الحجر من و در آن وجه
 مقدسه غریبتم نمی کرده بری رسیدیم باقی القام جاس بن بفضل بن شادان
 طاقت کردم و اگر کیفیت قرات آن آیت پرسیدم که بچکس این آیت را با
 قرات خوانده گفت بلی این قرات مخصوص بنی است و کن به آورده آنرا
 نشان من کرد می تواند بود که کجسته درین قرات آن باشد که حشر متعین
 را بوی خود بخود نسبت کرده باشد و کشیدن حجر را نیز بصیغه مجهول ادا فرمود
 از کمال رحمت نسبت بخود نموده باشد و الله اعلم بحقایق که در جوار آن صند
 حبت آثار بر سرکان و زوداد آن مبرور اعرام و اعصار ظاهر شده بسیار است
 از حجب آنچه در دفعه این حال که سنده شمع و شترین و تنهایی است لطیف
 پیوست آیت که پس صغیر را که دست را حرکت میگرداند و لایس برادر

بطریق اموات بر مرکب سبزه ترنات آن روضه مطهره آورده و در مجمع
 این دو که در الحشد و لیل خشر از کمال اعظام و اکرام قسم بوضع شام آیت
 استخوانها از کال در رفته اش را لباس بجای العظام و می رسم پوشانیده و در آن
 بتایه فاسعوا الی ذکر آمده بر کرم مقبره و سوره مطهره و بعد دوم طواف و اینست
 و همچنین شخصی از ولایت بحر آباد بآن روضه مشیت آباد آمد و غری بود که در آن
 از مدینه سخن کداری حاصل و عاری بود همان شبش غاموشی از زبان او گشت
 و او را بعد از شای حق و در در رسول بشکر کداری طفت خلاصه آن بزل را
 نود و نه اشال این غراب بسیار و آشفته این حجاب چشمه است که از
 کلمات و مخزات آنحضرت مزین صفحات میل دنیا است چون این مختصرا
 مداد کار بر این مجاز است و اخضا ر زبانت برین بطول کلام ارباب کتب
 را طایب و ابرام نمود و التوکل علی خالق کل معبود **آنحضرت را بر این**
طواف ثابت کردن و بنیان اختلاف اصحاب حق را از پای آوردن
 برضای ارباب بصیر مخفی نخواهد بود که خانه ترسم قبل ازین با ناکس شقیق
 بوده از چهره واقع جاب و لیس که گشود جابه نه کرده تا زمان امت امام رضا
 علیه السلام جات یافت و به دولت و دیر آنحضرت استعداد یافته که

مجلس نبش خاتم الله سابق بود نظر آنحضرت بود آورده آن طای
بارت امش مبارکش تمام عیادت و امام از انقضای عرش
خبر داده بعد از سیزده روز عرصه حیات را باز پرداخت و کما انچه از حضرت
در لایل شتر که سیانه الله سابقه است در باب امامت آنحضرت نیز خبر
اما بعد از فوت امام موسی علیه السلام جمعی انکار امامت آنحضرت کردند و
دعوی حیات امام موسی نمودند جهت آنکه در حیات امام و امام حسن
که مردم جهت امام می آورده و باقی حیات امام در تصرف ایشان بود
اعتراف با امامت امام رضا و فوت امام موسی میکردند آن حیات را
نسبیم امام می بایست کرد و لا حرم دست قبول در دامن این دعوی کذب
زدند با آنکه در روز فوت امام موسی یحیی بن خالد شش آنحضرت را در میان
راه مقبره کشته و آنحضرت را در میان راه مردم میزدند با جمعی که معتقد
امام متصرف بوده اند از آن برگردند و قول انظار جهت کذب صریح ایشان
و عدم لقای احدی از ایشان معتبر نیست اما انصوص دارد از آباء و اجداد
آنحضرت یکی آنست که ابو الصلت روایت میکند از محمد بن یحیی بن جعفر از پدر
استی بن جعفر علیه السلام اینکه امام موسی علیه السلام فرزند آن حوزد اسکیت که این

شما علی بن موسی عالم آل محمدت سوال کشیدند و سبیل هدیه حوزد را در جرد فرمایند
سینه محفوظ دارد بدین درستی و راستی که من از پدر خود جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که
سیکنت مرا که در سیکند عالم آل محمد در صلبت ای کاش او را بیستم از هم نام
ابراهم بن علی خا اید بود صاحب اعلام الوری روایت کند از محمد بن یعقوب از احمد
بن محمد بن محمد بن علی بن زیاد از زیاد بن مردان القندی که از طبقه و ائمه
که گفت در آدم برالی ابراهیم علیه السلام و پس از ابو الحسن نزد او امام گفت که
زیاد این پسر من کتاب اوکتی بسمت و کلام او کلام منست و رسول از رسول
منست و هر چه گویند سخن من است و هم او روایت کند از محمد بن یعقوب از احمد
بن علی بن محمد بن علی از محمد بن الفضل که گفت حدیث کردی که در آن
از اولاد جعفر بن ابیطالب بود که ابو الحسن موسی علیه السلام کس نزد ما و ستاد
و ما را طلب فرموده در جمعی مجتمع ساخت بعد از آن گفت میانه که شما را چه است
گفتیم زیرا امام گفت که او میگردد شما را بر این که این پسر من وصی منست و قائم امر
و عقیقه منست بعد از من هر کس را بر من دینی باشد از دین من و مرا با هر کس و عده
دقای و عده مرا از طلب دارد و هر کس را از لقای من جاره نباشد مرا ملاقات
نماید و فرج باب او و چنین روایت کند از محمد بن یعقوب از رواه کثیره تا آنکه

روایت ابو عبد الله بن ابراهیم بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب از پدر
ابن سلیمان که گفت ملاقات کردم با ابی ابراهیم در موضعی از راه که در میت عمره ششم
گفتم خاتم فدای تو باد این موضع را پیدا که گفت علی رسید ای کفتم علی بن وید بر این
ملاقات کردم با تو و پذیر تو ابی عبد الله الصادق علیه السلام در دوران تو همراه بودند
پیرم امام صادق را گفت که شما همه امامان مطهره اید در مت خلافتی که از خود
سخنی گوئی من که فرزند ان خود گویم که گمراه نکردند بعد از من گفت علی با اعمار
اینها فرزند ان شدند و انیس سید و غیر ایشان است و اشارت به خود نمود و گفت که این
فرزند من بتسیم علم دهم باقیه است و او را بنحی بسیارست و عرفت آنچه او میان را
در کار است و آنچه اختلاف شده در میان او میان در امر دنیا و دین ایشان در دنیا
خوش در رعایت حق محاسب است و او درایت از در دای فیض الهی و در صلب او در کرمی
ست بهتر از دنیا هیه یعنی سرادران امام موسی زید گوید که پدرم گفت که آن کلام
بود امام فرمود که پدرم آن را از خداوند تعالی از صلب او عرفت و غایت این است و علم دور
آز او بهترین فرزند است خدای تعالی را در دار و دین و دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت
مسلمانان و با جمیع کس در دنیا است و او شگافه سد اسلام را با و حکم که از آن بزرگان
برکت او باس پوشند و کس که آن بدو است او طعام پوشند در زمین کائنات و این

و نه طایلی

و خدای تعالی بواسطه او باران فرو فرستند و بواسطه او رحم بر بندگان خود داد و او را
چران و جوانان باشد کشف حکم باشد و انکس علم پان فرمایند از برای او بیان
که در ان مختلف باشد و مترو پیشه ای قوم خود قبل از زمان طوح زید گوید که چون
با پنجاه پیرم امام ابو عبد الله را گفت که ما درم و پدرم خدای تو باد این کس
فرزند باشد گفت علی و قطع کلام فرمود زید گوید که امام موسی علیه السلام گفت
ما درم خدای تو باد و تو نیز را خبر ده بنوعی که قدرت خبر داده بود گفت آری
من در زمانی بود که این زمان مثل آن نیست کفتم هر کسی را ضی الله و این امر
خاطر از تو باشد گفت برو با و گوید که حضرت امام موسی قبیر فرمود و گفت خبر دهم
ترا یا عماره من پرورم از منزل خود و وصیت کنم به پسر خود طاهر و بحسب
طاهر فرزند ان دیگر را با و شریک می نامم و او را در باطن جد انیم و وصیت
تسبیب امامت بدست من بودی هر چند تا بمقام خود نیستم اگر کمال
که با و درم و لیکن حکم از خداست هر کس را بخواند امام بگرداند سوگند بخدا که خبر داده
ما را رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حال وصی من و او را و کس را که بعد از او باشد
من نموده است و ما وصیت میکنیم به کس از فرزند ان خداوند است که خبر دهد
رسول و جد من علی ابن ابی طالب از ان دیم ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نام محمد طاهر کردیده ایام عمر آن قبله ایام در جیات خالده ایام ایام بحال رسیده
 بر دایه طبری به پنجاه روح ساکنی شش گشت و بلند اسکویه که مدت ایام است
 در خلافت لایحه شش ساله و در ایام امامت آنحضرت بقعه ملک مردون
 گشته و بعد از او محمد بن سید سال است و چرخ حکومت کرد بعد از آن
 خلع کردند و عماد ابراهیم بن المهدی که مان سنگه معروف بود چهارده روز
 بی بی او نشست بعد از آن او خلع شد و باز محمد بن جایی او بلکه بجای خود قرار یافت
 و یکسال حضرت ماه در آن امر بماند بعد از آن طاهر بن حسین و ابراهیم
 آورد بعد از آن مامون مدت پست سال ریاست کرد و ائمه انوار
 جز از عارفان معارف اثر چنین روایت کرده اند که چون مدت حکومت
 بامامون رسید و چند وقت از آن شخصی کردید مامون متوجه گردید که
 را بدار الخلفاء اختیار کرد و ایالت و حکومت عراق را به راجح بن سهل
 معوض داشت رعایا و برابری آن بلاد از پنج اعمال سیه حسن بفرموده
 و متابعت فرقه علیه علویه را پیش نهاد و مدت خستند را اعلام خلافت از آن
 را با مزاج اختلاف افراختند و چون نیز این خبر بر پیکاه خاطر امیر مامون
 تافت رئیس بر ولایت عهد امام رضا علیه السلام قرار یافت چه نسبت که

نایب و چندی که مردم با علویان کرده اند جز بابت بیعت امام رضا که آن قوم را اکرم
 مقتدا و مقدار بود و صورت شنبه و شنبان رجب الفضا که را که خال ادب
 با جمعی از معتبران استانه خلافت خود بجانب حضرت امام مهدی فرستاد تا
 التماس قدم آنحضرت بجانب مروند و حضرت امام را انواع اکرام و احترام
 برود رسانیده نه بعد از آنکه سینه حضرت امام و مامون ملاقات شد مامون گفت که
 داعیه کرده ام که مسند حکومت و منصب سلطنت باز بر دهم و این مقام عالم
 بمقدم شما با امام معز و کرم مامون امام از استماع این کلام مضطرب گردید و فرمود
 که ای ائمه مرا طاعت و دوستی این امر نیست مامون گفت که پس بخیل و لای
 عهد من شو که چون من ازین جهان فانی عالم باقی نمانم خلافت
 بمن قدم مبارکت عزت و شرافت یابد امام ازین معنی نیز استعفا کرد و
 اطاعت و در بقعه قبول این امر نیز در دنیا و دهر و مامون آغاز سخن تهدید نمود
 گفت که عمر بن الخطاب در وقت رحلت از عالم اسباب امر خلافت را سینه
 شش کس مینمود که داشت و سوره داشت که اگر کسی خلاف را می بیند که کشت
 زنده حالش را هیچ جا نیست که و قبول این شتم بر شما لازم است چون
 و تهدید از خود در گذشت حضرت امام را چنان بزرگان گذشت که قبول و لای

عهد و حکم بشرط آنکه درین حال امر بکار نمی نایم و نفوی نموسیم
 و حکم نمی کنیم کسی را از محل شغل عزل کنیم و کسی را منصب ننماییم و تصریح نموده اند
 قواعده مقرر شده تو نفرمایم و ما من جمیع شرایط حضرت امام را بقول نقلی کرده اند
 که در آن روز فضل از آل ریسیتین بیرون آمده گفت که امیر عجبی داریم بر آل کسیتین
 تا شرح دهیم مردم گفته که نفعی از فضل گفت امیر المؤمنین را داریم تا پس بول
 خلافت از علی بن ابی طالب و او و سچو قبول نفع خود مقول که چه کار داریم
 بر ولایت عهد امام علیه السلام قرار یافت فضل و آل ریسیتین و برادرش
 حسن را طلب کرد و این قضیه را با ایشان در میان آورد و حسن ازین
 ابامرزه سخنان ناپسند در میان می نگرفت و می گفت که امر سلطنت از بنی العباس
 خارج میشود و بعد از آن تغییر درین امر هیچ تدریجی بر سر نگذرد و ما من
 آن سخنان نگذاشت و چون فضل در برابر او نشست که ما من ازین معنی منصرف گشتن
 محالست از تغییر آن اندیشه گذشت و با ما من در آن نشست و این را
 نزد امام فرستاد تا آنحضرت را بقبول آن امر و ولایت کنند ایشان فرمودند
 الحاج و ابابکر از جانبین صورت نداشته حضرت امام ناچار بقبول آن کار فرمودند
 و فضل و برادر نزد ما من آمده ادرا از آن امر خبر داده بودند ما من اظهار

سرت بسیار کرده فرمود که فضل از مجلس برخواست و نظر هر دو را بخاندانده مردم
 از آن امر خبر کرد و این روز خشنه بود و مقرر داشت که خشنه دیگر مردم شرف
 بیعت امام شرف شوند علی الحجه خشنه دیگر که بیستم رمضان سنه اصدی ثانی
 بود و جمعی نظم می ساختند و غلغله بیعت امام را در عالم انداخته مردم علی شادان
 طبقات آمده با امام بیعت میکردند و در طاعت در زمان احوال امام در می
 و صرنا و بدرنای روز بر هم میخاستند و شعر و خطب در باب این تنبیه خطاب
 و قصاید از چهار طبع می میخاستند هرگز بکار نبرد میرسد و بعد کار خود بصدد باز
 روایت کنند که در اشای این تنبیه یکی از شیعه امام ازین معنی شاکه کام افشار
 تمام بخمود حضرت امام او را نزد خود خواند و این معنی را زبان رانده که این امر تمام
 نمی شود چرا آن خوشحالی نمی نایم و باب فشارت بر روی اهل کجاست می در
 شاهان باند و مسطور است که چون مدت الحاج و ابابکر در باب ولایت عهدان
 آل عباس گذشت و خاطر دیانت طرش بر قبول آن امر مطمین گشتند
 باب قبول آن نوشته در آخر مردم فرمود که و انظر و الجامعه بلان علی ضنه
 و ما اوردی ما یفعل و لا یفعل ان حکم الی الله تعالی و من خیر الضمین کفنی
 استقلت امر امیر المؤمنین و اثرت رضاه و الله یعصمینی و ایاده و چون است

ششم گفت فرمود که نام حضرت امام را در سینه مندرج ساختند و پادشاه را
با دراج القاب آنحضرت در خطبه بان امان والا رتبه افراشته و در عزم خود را
بر برادر امام اسحق بن موسی داد و در آن سال عبد الجبار بن عید که خطیب مدینه
بود بر بنظر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وقت دعای امام گفت که عید
علی بن موسی بن جعفر بن حسین بن علی علیه السلام داین بیت خواند که سته
ایام امام اثرش من بشرب صوب النعم صاحب کشف روایت کند که
در اثنای ولایت عهد امام عیدی شد و امام را تکلیف تمام مامون گفت که بچه
رشته با مردم ناز کند و آنحضرت فرمود که قبول کنیم بشرط آنکه بر اسلوب رسول
اجداد خود علیهم السلام بان امر قیام نمایم مامون قبول کرده صباح عید فرمود که
سپاه و خدم و خیل و خشم او بر دارالامان حاضر شدند همه لباسهای فاخر در
و عمامهای رنگین بر سر و اسبان پری چکر و زبر رنهای زر حضرت امام حیدر
توفیق نمود که آفتاب مقدار خیره بالا آمد و خورشید فرمود و آفتاب منکوره خورار
پوشید و عمامه بر سر است علاقه بر سینه مبارکش افشاده و علاقه دیگر مرد میان
پیش نهاد پای بر سینه کیمیا از خانه بیرون آمد امیرای اخبار و در آن
و اصحاب اعتماد مامون تمام خورار از سپاهان انداخته و سر فرست و در پاد

از متابعت امام افراشته غلغله کثیر بکلیف رسید و چشم روشن ریش
فلک از نظاره آن جهات و جلال خیره کرد و صفار و کبریا خطه در فریا
افشاند و متابعت آنحضرت ملای تخریب عالم در روانه چون خبر این گشت
قیامت اثر مامون رسید فضل در مجلس حاضر بود گفت که درین غوغا از آزاد
خلق بر ملک خود ترسناکیم بابران مامون کس نزد امام فرستد که شمار با
رفیق موجب تشویش است باز کردید تا به دستور سالها گذشته مردم بهر ناز و پادشاه
حضرت امام موزه خود پوشیده سوار شده از راه بنهرل خود مراجعت فرمودند
و آن روز امر ناز و شکم گشت روایت کرده اند که هرگاه حضرت امام بر ناز
در آمدی گوش او را بر مواظط شرف ساشی و او را از پادشاه اعمال در پادشاه
خوف انداختی و اگر چه مامون بظاہر آن معاذ و قبول داشتی اما عورت کلفت
از شنیدن این الفاظ بر جفہ دل کاشتی روزی حضرت امام برود و آنگاه در یکد
بیب زد و خلاصی آب بردست او میریزد امام فرمود که ای خلیفه کنی را در رتبه
خدای واجب الاعزاز با خود شریک و همساز مامون غلام را برانده و خود را
نخود تمام کرد و این تیر مرغی زیاد و کدورت او کرد و چون حضرت امام
پرست افضال فضل حسن انبای سب را در نظر مامون جلب میداد تا موقت

تسلیت آرای فاسده ایشان گنجد آن مرد در مقام اشقام آمده پوسته تخته ای
می نمودند و راه چسبند امام را می پودند و ما موثر توفیق میکردند که مردم بر امام حسیع
شده ترا از حکومت قطع خواهند کرد بنا بران رای ما من نقیب کشته خاطر بر قتل
امام قرار داد روزی امام با مامون طعام خورد و مریض شد و مامون نیز حاضر
گرد و محمد بن علی ابی حمزه از حضور بن شپس از راه خود عبور نمودند بن شپس روایت کند
گفت که مامون مرا فرمود که ناخن حوز را بگیر و بگذار که از دست مردم درازی نگیرد
کرد و چنان کردم بعد از آنکه ناخن من دراز گشت مرا بجا انداخته چوبی شبیه خنجر
نزد من نهاد که این را بکنج کن چنان کردم فرمود که دست حوز را بشوی بعد از آن
بباید حضرت امام رفته مرا نیز همراه برد و چون بگذشت امام در آمد از احوا
امام استغفار کرد و آنحضرت کلمه باری تعالی بخای آورد و مامون مرا فرمود که از آن
آورد و مرا بگذارد که ده بان دست و ناخن غشسته آنها را بشویم و نزد ما
بروم مامون آنرا بخورد حضرت امام داد و دروان بخواست ابوالصلت کوته
که چون مامون از نزد امام بیرون رفت من در آمدم و گفتم ای ابوالصلت
آنچه میخواهی و بگوید که میخواهم شعله شود و دروایت و نیز از ابوالصلت
گفت روزی حضرت امام گفت که ای ابوالصلت فردا بر این فاجر خواهی آمد

الصلت

لکه از نزد او بیرون آمدم و چیزی بر سر خود پوشیده باشم با من سخن مکن و اگر نه سخن کن
و چون امام با داد کرد و جامها پوشیده نشست غلام مامون بطیبت امام آمد امام
رفت و چون بر مامون در آمد مامون خوشه انگوری در دست داشت و بخورد
و چون دید که مرا عظیم بجای آورد و در پراختنه دکان انگور را بوی داد
و گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله عنه فرمود که مرا معاف دار مامون
بنا کرد و گفت ما را قسم میداری و آن خوشه را بستی و خود را بچند
باز بست امام داد امام دوسه دانه از آن میل کرده پنهان داشت و در پنهان
مامون گفت که بجا میروید ما امام گفت آنجا که تو فرستادی و چیزی بر سر مبار
پوشیده بیرون آمد من با امام سخن بگفتم تا برای خود در آمد فرمود که در برای را
بسته و بر فراش خود بچید که دامن در میان سرای غنایان است و نامگاه
دیدم که جوانی غایت شبیه امام رفته در آمد پیش وی و دیدم و گفتم در بسته بود
از کی در آمدی گفت آنکس که مرا در آورد که یک ساعت از مدینه با بجا رسانیده گفتم
کیستی گفت من حجه الله محمد بن علی پیش میبرم در آمد و مرا تیر گفت در ای چون رضا
عبد السلام دیر با به بر خاست و با او معاشرت کرد و پسینه خودش باز گرفت و
و چشم وی بوسید و او را بروی بستر خود برد و نیز در روی پدر خود نهاد و بستم

پناه گفتند بعد از آن بر دو لب مبارک امام رضا دو کفی دیدم بعد تر از بر دو کفین
از ایلید زبان خود پس دست در میان جابه و سینه چو بر دو جنبی شل حضور
آورده و بر دو رضا صلوات الله و سلامه علیه در گذشت محمد بن علی گفت ای ابا
صلت بر خیز از خزان آب و خسته پیار کفم در خزان نه آفت و نه خسته فرمود هر چه
بگویم بجای آر شمع و در خسته آن آب خسته یا شمع بپرون آوردم و در ل امام خواستم
که محمد بن علی را بدو دهم گفت ای ابا صلت کسی دیگر است که مرا بدو بر آید
گفت که در خزان جابه را نیست در وی کفن چو خط پیاد آوردم و بر آید کفن کرد
نماز گذارد و گفت تا بوقت پیار کفم بروم و نماز را بگویم تا بوقت تبرئه کف از خزان
پیار شمع و بپرون آوردم و در آید تا بوقت نهاده و در گذشت نماز آغاز کرد
با تمام نرسانیده بود که تا بوقت از جای خود برخاست و بقیه نماز کفایت شد
و تا بوقت از آنجا بالا رفت کفم باین رسول الله مومن میان زبان پیاد و در
طلب دار و پاچه گویم کفم خاموش باش که تا بوقت مراجعت بکنید پس
فرمود که ای ابا صلت هیچ غمخیزی نیست که در شرف مرده باشد و صی وی در
پسر و مرا که خدای تعالی میان اجساد و ادواح ایشان جمیع نمایان سخن تمام شد
باز بقیه شگافت و تا بوقت در آمد امام محمد و با از تا بوقت بپرون آورده و فرمود سخن بگفت

چنانکه گویا در انشته اند پس فرمود که در سر ای بجای کش دم مومن و عیان
بودند و در آمدند خیر و فرج آغا ذکر دند و طبا بچه بسر و روی خود میزدند بعد از آن
و تهنیت مشغول شدند و بفرمود تا بجزیره مشغول شدند از ابا الصلت مراد است که
و تهنیتی درین صحت خود امام مرا فرمود که از چهار طرف مقبره ما درین جایک پیاد
وی کرد و پیدا حث و گفت که زود باشد که برای من اینجا خوانند که خضر کشته و
اند که بکشته سنگی ظاهر شود که اگر جمیع تنیها که در خراسان باشد پیاد بر من آن
قدرت نیابند بعد از آن از موضع دیگر خاک طلب داشته بوی که در کف قبرین اینجا
بود برای من میان که در خضر کسید و اگر مانع شود که سازید و آنرا دوزخ را
که خدای تعالی آنرا وسیع خواهد ساخت و در وقت عزرا از بالای من رطوبتی پیدا شود
شد که فرمود که این را بگوی تا آب بجوشد و بعد از آب سازد و در آن باب میان
خود طهارت شود مقدار این نان دا و که این را خرد کن و بخورد ایشان ده چون نماند
بخورند و ماهی بزرگ ظاهر شده آن ماسیان فرود آرینند آنگاه غایب شود دست برآید
نه و آنچه زامی آموزم حکم کن تا آب کم شود و هیچ نماز و آنچه کفم باید که بکنند مومن
بعل آری ابا الصلت گوید که بعد از آنکه مومن بجزیره فرمود و در منزل اول سنگ ظاهر
شد و از خضر آنجا عاخر شدند بجای که امام ایشان در دوده بود و رجوع کردند و ناداری

امام کرامت از آن خبر داده بود تمام خطا هر شد بامون گفت بچنانکه در حیات خدا
علیه السلام ما را عجایب می نمود در حیات تیر می نماید شخصی که سیدانی ای بامون که
امور را بصورت گفت بگوید گفت نمود از آنست که ملک شما ای بنی العباس با وجود
کثرت حکام و طول ایام مثل میاست که چون وقت اجلهای شما برسد یکی
ما را خدای تعالی بر شما غالب گرداند تا زمان حکومت و رسته حیات را از شما بستاند
امون گفت راست میگوید ابو الصلت گوید که چون از دهن فارغ شدیم بامون گفت
که آن کلمات که در ظهور آید و فرود شدن آن کشتی من باز بگوئی کفتم که همانست که فرمود
کردم مرا آن جهت حس کردی که ال و جیس با ندیم عیش برین شگ شد روزی
میگردم که خدا یا بجزرت محمد و آل محمد که مرا فرجی روزی کن میسوزد و دعا تمام کرده ام
که امام محمد بن علی الرضا در آمد و گفت سگدل شدی ای ابو الصلت کفتم آری گفت
برخیز و پروان رو و دست بر بندای من گرد تمام فرود بخیزت پروان زخم خورد
مرا میزدند و هیچ نمیتوانستند گفت امام محمد گفت خبر دور زمان خدا و
و دیت او که ذکر بامون نرسی ابو الصلت گفت که تا این غایت دیگر را
ندیدم و واقعه و وفات حضرت امام علیه الصلوات و السلام در محبت کیم
شهر رمضان سنه ثانی و تا این بود و این واقعه مرا شی وفات حضرت امیر المومنین

در روز و ماه و عدد و ایام و در موضع شنبه و از موضع فوق آنرا محل طبرستان
در سرای حمید ابن قحطبه الطائی که قهره جت مارون اگر شید سخته اند در
پیش روی مارون مدفون شد صدقات مدینه و علی بابا الکرام الی یوم القیام
و اگر اولاد و عقیب آن امام عیسیا بیاید بروایت ابن خثان
حضرت راش فرزند بود باین اسم و القاب ابو جعفر اشرفی الامام محمد الجواد
و ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و عیسیه و صاحب کشف القمیه از شیخ
نقل میکند که ما فرزند می بینیم امام رضا را غیر از امام محمد جواد و امام عیسی و غیره
فی السب و العباد باین **و اگر اولاد و عقیب آن امام عیسیا بیاید**
بن علی الرضا القبطی و ابو جعفر و ابراهیم و حسین و عیسیه و صاحب کشف القمیه از شیخ
اسم مبارکش محمد و کنیت ابو جعفر شافعی چه در اسم و کنیت مرا شیخ حضرت امام ابو جعفر
ابن علی باقر است و القاب آنحضرت بروایت صاحب اعلام تقی و صاحب جواد
مرقعات است و صاحب انوار از زکی حسنا و ثقله خبر داده و صاحب کشف خود را
لقب اشهر را بر قانع نهاده آنحضرت آقا بود از طایفه ششم طایفه خود و عالم کمال
آرای خود در شی افروده اسم تا پوشش بر آسمان معانی این این بیت غزالی است
که **شبه** بگویم و بگویم که دین دنیا را نقضت بمشش چچای القاب که جلد

درهم است شوش بر علف نفع سکین نظم مع النیان که **نصف** مانده است
محمد باقی لکن در حق تعالی محمد در حضرت نظر انداخته **مرور** آنرا
الکیم حبیب را وادی در باب شراکت ب خود آورده نقل عن محمد بن یحیی
قبل از آنکه حضرت امام رضا از کربلا بخراسان فرماید من در خدمت بودم و غریب و غریبه
نمودم اقامت کبابی با امام ابی جعفر کردم اما کتبت نوشتم چون بیدار آمدم حال آنکه
تا چنان بودم بر در منزل امام جواد رستم موقوفی دم را که می که آنرا در پیش روی امام بگذاشت
در کتبت نظر فرموده و گفت ای محمد چیست حال چشم تو که من این رسول مدبر
چشم من معلولند و چیزی نمی بینم چنین که می بینی محمد که دست خود چشمت را بید
چنانی من در محبت کرد و حبیب ترا از آنکه در اول بود دست و پای آنحضرت را بگذاشت
و چنانچه خود در محبت کردم حقایق و معارف مذکوره بزبان از نقل احادیث
رسول اشرف کلام اهل قبول و ماثر نظم ما توره از پایش از روایت محمد
مراتب درج قبول اگر چه محقق و معقول صاحب کتب الغد از آنحضرت از آنکه
عید اسلام روایت کند که ای محمد بنی که مرا فرستاد بنی چون و گفت مرا حال
و ضعیف میفرمود یا ضعیف نگشته که در هر کس در امری استخاره کند و بجا
هر کس مشورت نماید یا عا بر تو باد تا یکی در سینه زمین دردی درده و شب خبر دادی

ایضا

بر در حاشا کن بنام خدای به رستی که خدای تعالی برکت کرده است
در چاش ایشان و عصاب کشف از امام جواد روایت کند از امیرالمؤمنین
که گفت من و نفقه با همه اراة السور و من توکل علیکاه الامور و الله با حصن
یحیون خدایا موسی این و التوکل علی الله نجات من کل سوء و عجز من کل
والدین غرور العیون که الصمت نور و غایة الزهد الورع و لا هم للبدن مثل البدن
و لا اقله للرجل من الطمع و لا لراعی تصح الاعیة و لا عار تصرف البلیة
من دك الصبر امتدی الی مضمار النصر و علی ب عیب و من شتم احب
من غرس اشجی الی اشجی ثمار النبی **چنین** میفرماید که هر کس بر خدا اعتماد نماید
خدا راه شادی بر چهره او بگشاید و هر کس توکل کند بر خدا او را بکفایت
او که در مسند اعتماد و خدا اقله است که در نیاید در آن حصن حصین الامور
که باشد صفت امانت قرین و توکل بر حق خلاص است از هر بدی و پنا
از هر دشمن و خصم دوی و دین داری غریب است پر نفع و علم و دانش صفت غیر از
کج و کم گوئی و زورست و غایت زهد و عفت در پسر دوی فراگیر است
دین را شل رسوم و عفت پروری و فاشد نیست مردان از شیوه طبع گسری
برای مصالح بگردان و رعیت و عا باز بگردان و بلیه و هر کس بر هر کس صبر بکند

سیدان راه یافتن برقرار آمد و هر کس عیب کسی که در پیش گرفته بود
 دشنام داد و جالبش دادند و هر کس در خدای بر بنیر کاری گشت میوای از
 خود برداشت و از سخنان قدسی پان امام است **عنه** العالم السلام و این
 و اراضی به شرکا یعنی کسی که نظم کرده بود آنکس که او را اعانت نماید و آنکس که
 نظم راضی آید هر سه شریکان یکدیگرند و قال علیه السلام یوم العدل
 الظالم است و یوم الجور علی الظالم یعنی روز عدل بر ظالم محروم
 تراست از روز جزا بر ظالم و قال علیه السلام الصبر علی المصیبه علی الناس
 بها سیف یابده که بر مصیبت خود صبر کردن ثبات کننده را مصیبت آورد
 صاحب اعلام از محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس از محمد بن جعفر از علی بن
 خالد روایت کند که گفت در عسکر بودم شنوادم که محمد بنی را دشنام آورده اند
 میگویند که دعوی نبوت کرده است نزد او شتم و از احوال پرسیدم او را
 بقتل و درایت یافتم شرح احوال خود کرد که شبی در شتم در روضی که گویند سحر
 حضرت امام حسین علیه السلام را آنجا نصب کرده بودند نماز میکردم بعد از آن
 نشسته بودم ناگاه شخصی حاضر شد و فرمود که بخیر رجعتی اند که راضی باشی
 هستیم خود را در سجده گویند یا شتم گفت مبادا که این چه جاست گفتیم علی سحر کرده است

نادر که درین تیر همان طریق نماز می آوردم از آنجا پرده آمد مرا با خود پیرو
 آورد اندک مسافتی که طی کرد و حوزة مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم یافتیم
 همراه من بر رسول سلام کرد و بطریق گذشته نماز کردیم و از آنجا پرده آمدیم
 بانکه زمانی که راه هشتم حوزة آوردم دیدیم شرایط طواف سجای آوردیم و
 پرده آمد بانکه راضی که قطع کردیم حوزة در میان موضع شام یافتیم و آن
 برخت مدت یکسال را خیال تعجب بودم چون سال منقضی شد نازشی همان
 قاعده آمده مرا با خود بساکن نذر کرده رسانیده و چون مرا شام آورد و گویند
 دادم که بآن خدای که ترا این گونه قدرت داده است که بگوی که گویی
 من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن ابی طالبم بن این
 واقعه کاهای بر روی که نزد من آمده خبر میدادیم تا آنکه این خبر محمد بن عبد الملک است
 کس فرستاد و مرا محبوس ساخته آورد باین حال که مشایخی گفت من تو را
 کیفیت واقعه را محمد بن عبد الملک شرح دهم شاید موجب خلاص تو گردد گفت
 چنین کن من کتابت کردم و صورت واقعه را در مسلک کتب در آوردم
 در پشت رتبه در جواب من نوشت که هر کس او را در حبش باین بنی نازل
 بعد المسافت رسانیده که او را خلاص کن ازین جواب ملول شدم و روزی که

دیدم که عارفان آن شخص بر طرف دویده اضطراب میکنند گفتم چه دایم که
مجلس آن مجلس مشغول بود و او در بند امشب او را پرورن برده اند نمیدانم
زینش ز در برده یا مرغان آسمانش پرورن آورده اند دانستم که آن کرامت
یافته صاحب اعلام گوید که علی بن خالد زیدی بود بعد از شایده آن احوال
با امانت امام محمد جواد اقرار کرده ترک آن نمیداد صاحب گفت اگر
الدلائل فصل کند که علی بن ابراهیم از پدر خود روایت کرده که جمعی از اهل نوا
بر خانه امام محمد جواد آن در آمدن خواستند و چون باذن در آمدند
مسئله از امام پرسیدند و تمامی را جواب مقرون بصواب شنیدند و
آنحضرت علیه السلام ده سال بود که صاحب اخبار فرین باین آثار گشته
که روزی امام محمد جواد در کوچه از کوچه ای نعلباده با اطفال استاده بود و مامون
بکجا میرفت چون با آنها رسید اطفال در دامن نهیست او خسته و کمر
مامون بر یک سجای که خسته پدر از امام جواد که بعد از آن وقت در مقام رسوخ
مامون گفت ای پسر اطفال را که در خانه ای که در دروی کوشه های توری آورده
و تو چون ایستادی و دامن صبر دست نهیست نداده ای امام علیه السلام فرمود
طریق آنقدر اشک نبود که بر تن گرفتن خود بود و وسیع بایش ساخت که نمی

که از تو ترسناک باشم و تو کمان آن دارم که بی کفای را غنی آری و بی چوب
کس را در موضع خطاب نمی آری چهره نورانی و زبان درشتان امام مامون
تجدد حاجت پرسید که تو بکسیتی گفت من پسر علی رضایم مامون در کمال
و چون از دیوار بست پرورن رفت و راجی دید با زنی داشت صید
در ج را که دش با زبانت مدید غایب که دید بعد از آنکه باز آمد مامون
در شکار داشت مامون مای را از شکارش گرفت تعجب بسیار نمود و خود
شهر شد باز امام را دریافت که در همان محل ایستاده و اطفال بطریق اول حال
رو بگریزند مامون رو با امام کرد و گفت یا محمد در دست من چیست امام
فرمود که آن اطفال خلق نیستی فی جود قدره تکلیف صغارا بصید با بذات الملک
و الخلفا فخرتون بها سلاله النبوة یعنی خدای خلق که دامت برکات خود
در دریای قدرت خود ما میان خود که صید کنند آنها را با زبانی پشیمان
و خلفا پس می آید باین مایان فرزندان خاندان نبوت را مامون که
این حکایت ناشی از رتبه امامت و ولایت شنید از غراب این کرامت
تعجب گردیده در روی مبارک امام بسیار نظر نمود و گفت تو پسر رضای تمام
احسانی که در باره امام داشت باضعاف پسر و طر سنی از زبان بن شریف

بلکه که چون مامون خیال کرد که ام فضل و خضر خود را در جلاله امام آوردند
 بعد از آن او درین باب سخنان گفته که ماصطحت نمی بینم که باشد علی
 و بعد از آن سید الکفی در رسم خلافت و سلطنت را از خاندان فداست پس بنی
 اعراف نامی مامون گفت که من بر ولایت عهده امام رضا پیشان نمودم
 بلکه خود استم که در حیات من او پادشاه باشد اما او قبول نکرده و کان امیر
 قدر را مقدر و من که ابو جعفر را مادی اختیار کنیم بر آنست که او را بهتر
 اهل فضل میدانم اما اخلاص گفته که او صغیر است آنقدر از بهت خرابی که
 علوم کند بعد از آن اختیار داری مامون گفت که و حکیم من شناسا تمام از شما
 بحال این جوان اهل این خاندان را علم از الهام الهی است و آبای او را
 همیشه باین طریقه علم استنهای بود و اگر شما قبول دارید حجت برتحتان
 ابو جعفر کما ربه تا حقیقت حال و کمال فضل و انضالش بر شما روشن کرده
 ایشان اتفاق بر یکی بن اکتیم که قاضی زمان بود که در آنجا به مجلس مامون
 آوردند مامون فرمود که بساطی حجت حضرت امام کسرویه در دستش بر آورد
 امام نصب کردند و بساطی دیگر نزدیک بساط امام حجت او را در نزد حجت
 آن بساط به بساط امام پوست و مامون نزدیک امام بران بساط نشست

این اکتیم در آن مجمع معظم از امام و شورای سوال خواسته پرسید که یا امام حجت ندانم
 چه خبری درین سلسله که محمدی سیدی گشت امام علیه السلام گفت که آن کشتن درین
 حل باشد باین حرم علم باشد محمد یا جلیل بکشته باشد یا بخل آزاد باشد محمد
 بند چغیر باشد یا کپرسیدی باشد و قتل صید یا کپار و کوی کشته باشد صید پرند
 یا فی واکر پرند باشد فرو باشد یا زرد که محمد پنهان باشد از قتل صید یا فی این روز
 شب بوده باشد یا در روز آنکس محمد نموده باشد یا جج بعد از آنکه حضرت امام کپا
 مسدود عاشق این حقوق ساخت سجی را در وادی حیرت و نادانی انداخت
 چنانچه تفسیر او بر اهل مجلس طر شد بعد از آن مامون برین غیبت ماری گفت که ای
 کرده گفت ای ابو جعفر خطبه بخوان که من ام الفضل را توبه می کنم ابو جعفر گفت که اگر
 منعتی و لا اله الا الله اخلاصا لرحمة الله و صل الله علی سید برتبه و علی الارضی بن
 اما بعد نقد کان من فضل الله علی الانام ان اقام بالحلل عن الحرام فقال سبحان
 و انتم الایامی بکم و الصالحین من عباده و ما کم ان یکنو فخر او یغیرم من فضل
 و الله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی مجتبی ام الفضل را بنده عبد الله بن
 ندل لما بالصدق هر حجت به فاطمه بنت محمد علیه السلام در مجلس بایه در جمعیاد
 افضل بر حجت به امیر المؤمنین به علی الصداق المذکور فقال نعم قد زوجک یا ابی جعفر

امام الفضل انتی علی الصداق الیک کفر فی قلب الکفر و صیغته به بعد از آن مومن
 مردم را بنشیند و رسم طوی و ثنای بسیار بجای آورد چون مردم شرف شدند و بخی
 اکثم و مجلس ماند مومن از امام مسایلی که مسایلی باین منشب شده بود پرسید
 آن حقوق را بتمام با لوازم آنها بیان فرمود باین نوع که محرم و تنی که صیدی قتل
 کرد و در زمین حل و آن صید از نفس پر نه مرغ بزرگ بود کفارت آن گوشت
 و اگر این امر در زمین حرم باشد کفارت و مقدار آنست و اگر آن مرغ کشته
 در محل حوره باشد کفارت آن بر ایت که از شیر باز شده باشد و اگر در حرم
 کشته باشد بره و قیمت آن حوره است و اگر آن صید وحشی باشد اگر
 گوشت باشد کفارت آن کادیت و اگر شتر مرغ باشد کفارت آن ناله است
 و اگر آن صید آهو باشد کفارت آن گوشت کفایت و اگر قتل یکی ازین دو
 حرم باشد کفارت مضاعف باشد یا بالغ الکعبه و اگر رسید حرم بچه
 که پدری واجب بود در آن خیر و اهرام او حج باشد کفارت آن یک کعبه بود
 صید بر عالم و جاهل بر ایت و در عمد کنست بر عامه و در خطا
 کنه از موضوع است و کفارت حر بر نفس است و کفارت نیده بر
 او و کفارت بر غیر نیست و بر کپاست و کسی که مصداق باشد بر نفس و کفارت

دارد و غوغا آلی ادا است بر عقوبت نشان بخارود و مومن گفت احسن یا امام
 ایک بعد از آن گفت که از بخی سوال فرما امام فرمود که امام است اگر مردی بخی
 بر عورتی که بر او حرام بود و ذره که بلند شد آن عورت حلال شد و بعد از آنکه آن عورت
 زایل شد باین زن حرام گشت باین مرد چون غایب کرد رسید باین زن بر حلال
 کرد و چون ثواب غروب کرد باز حرام شد و چون حش شد باز حلال شد و چون
 غیثب کرد باز حرام شد و چون آفتاب طلوع کرد باز حلال شد بگوای بخی که بر امام
 این زن چگونه حلال گشت و چون حرام شد بخی عا فر شده گفت یا امام بخی
 امام فرمود که این زن کثیر بخی بود صبح و بکری که در نظر سکیر بود حرام بود روز
 بلند شد کثیر را فرید بر حلال شد پیشین او را از او کرد و باز حرام شد پس غایب کرد
 عقد کرد و بجلال در جاهله آورد و بعد از آن غایب شد و او را ظهار واقع شد باز حرام
 نماز ختن کفارت ظهار داد و باز بجلال پا در فرارش او نهاد و باز نصف شد او را
 یک طلاق کرد حرام شد نماز ختن کفارت ظهار داد و باز بجلالی پا در فرارش او نهاد
 باز نصف شد او را یک طلاق کرد حرام شد و وقت صبح رجوع کرد باز حلال
 شد چون این سبل مبرهن سپین شد مومن بیا و ذکر فضیلت این غایب آن بخت
 کرد و بخی علی مبلغ نموده عجایب احوال بفرمایم بگویش حیدر و در زمان آن

سرور را در پان آورده و بعد از چند ی تبیه طری علم اشغال نموده بر مردم شایسته کرد
چنانچه گفته اند که هر کس از آن مجلس متقی برست هرگز نبندد قهر و فتنه و اشت
را امام بزرگوار بود بعد از مدتی بر سرری از سرری امام حاضر شد با مومن از حق تعالی کتاب
دشت امرن جواب نوشت که من ترا با جعفر بنا بران ندادم که حالها بر روی ام
که در زمینها رکع بعد از این کتابی بر زبان نیاید و زبان قلم را نیز بشیر این سخن
نداری مثل این امور و احوال که گیت قلم بقوایم استجیل طریق آنها را چو دوازده
یکی و از بسیار اندک استیج عمومی بایست و زبان قلم و قلم زبان از اندام بران
عاجز بنا بران احتضار را اولاد و پدر و برادر و زرتی لایق نپسندید و التزل من بکند
و منه الامانة فی کل قیوم **انما است امام الی جعفر محمد و القاصح بقیوض**
طاهره برین معنی امامت آنحضرت مخصوص آباء و طهارت و اعلی عصمت
و شملت از آنجه است که الی الصلوات از و علی بن علی خراسی نقل میکنند که
قصیه که گذشت محبت امام عرض میکردم که این روایت رسید خروج امام
لاهی ته خارج بقوم علی اسم الله و ابهرکات نیز شایکل حق طبل و بخیری
علی النعماء و النعمات امام رضا علیه السلام کریم بسیاری کرد و بعد از آن سر آمد
گفت که ای خراسانی درین روایت نیز القدر بر زبان تو سخن کرده است پس

در امام

که این امام گیت و کی پروان خواهد آمد گفتم فی ای مولای من همین میدم که امام
از این شما پروان آید که زمین را از عدل پرساند امام گفت ای جلیل امام بعد از
من محمد است و بعد از علی ابن ابی طالب و بعد از علی حسن و بعد از حسین
و الحجة القیوم المظهر فی غیبه المطاع فی ظهوره و مکرر نامه باشد از دنیا که مکرر
نقاد از دوز را دراز کرد و تا او ظهور کند و پس از دنیا را از عدل نیا که از خبر
شده باشد و ازین پس است آنچه در کشف الغطاء صفوان ابن یحیی مروست که گفت
روزی گفتم حضرت رضا را علیه السلام که ما امامت بعد از تو می پرسیم میفرمود
که مرا خداوند تعالی میری خواهد داد و حالا آنچه خبر منو شده چشم ما به دیار آورده
می پرسیم که خدا ما را از دوز واقعه تو نجات دارد اما اگر واقعه باشد ما رجوع کنیم
اشارت بانی جعفر کرد و او پیش پریشان بود و گفتم که جلالت خدا که ای جعفر
سواله است امام گفت که صخر من او را ضربه کند و حال آنکه عیسی قائم محبت
بود و من او کبک الکی ز سیده بود و از حجابین آثار است که حسن بن سید
بیکند که روزی نزد امام رضا علیه السلام نشسته بودم پس خود الی جعفر را خواند و
گزارش نشان داد و در آنوقت صخر بود و گفت که طبعه از ای جعفر در کش کشیدم
نظر کردم در یکی از دستانه مبارکش نشانه بود مشابه بخاتم و سیه کوشش بعد از آن امام

امام گفت که دیدی این را مثل این نشانه در کتف پدر من نیز بود و شبیه این
آنچه از ابا جعفر صفای مرویست که گفت نزد امام ابی الحسن دوم امام ابی جعفر
حاضر شد و جعفر بود امام گفت که این فرزند آنست که زاده شده است فرزند
که بزرگتر باشد از روی برکت بر شیعہ ما دلائل امامت افزون از خضریه
چونست چون قلم با خضار را بنمودند چنانکه او را امامت آنحضرت گمان
یافت و بزبان ایراد احوال نشانفت **و کما حال حیات و وقوع و**
طرح حیدر مرسوع آنحضرت در شب جمعه مقدم شهر رمضان الذی انزل فی القرا
لنه حسن و لقین و مایه و بعضی دهم و حبیب سینه که گفته اند و روایت حافظ
عبد الغفر بنیادی ولادت در مدینه مشرفه بود والد آنحضرت ام ولد بود و در آن
اختلاف کرده اند مسک و سکنه و در بعضی گفته اند که نوچه بود و بعضی سینه
رغم کرده اند علی احوال اکثر اهل خبر را بنده که او را حضرت امام رضا خیر الان
نام فرمود روایت ابن خشاب روزی که حضرت امام رضا علیه السلام در
حیات سپردند ابا جعفر را مفتاح رسد ماه از عمر گذشته که یکسند است
و در بقای ملک با من آنحضرت بسیار متعز و محرم بود و چون فوت آن بوقت
رسید بکرم بخت آنحضرت را در شب پشتم محرم نه عشرین و دهمین شعبان

در شهر

در شنبه ششم ذی حجه همان سال خبر از عالم رسد و او صاحب کشف الغم
یکوید که قبل از مضمی صحرای علم غیب و ملک غندی خبر باشند بر پس دستگیر
پست و رخ سال رسد و کسری بوده باشد و مدت استیقامت علیه السلام شش
سال و در حال که از عالم رحلت فرمود در مدینه و در پس پست جد بزرگوار ابی الحسن
رسی الظلم در قبا بر قش بدون شد سلام اصدقا علیه علی الحسن باللسان
و کما عتبت ان ال عام ما عام علیه صلوات الله فرزند آنحضرت چهار بوده امام عباس
و موسی و دو در خراسان و امامه عظیم الی یوم القیام **یا بنی نهاره ما نهاره**
عاشره ابو الحسن انشئت علی الراجع الیه و ی نه کل الالاکن و المراج
آنحضرت از مدینه صریح امامی شریعت و رسوم امامت و کرامت را از
سبا و حال با سر اسم با کس علی ملاقاتش با صبح و تنوکل و فتح و ثقی و در بعضی او
مجدد طلحه گوید که آمده القاش تنوکل است لیکن چون تنوکل خلیفه حاکم آن زمان بود
امام با خفا ی آن قب بفرموده و آنحضرت را حجه امامت در سر من رای که آنرا
عسکر تیر گویند عسکری تیر خوانند صاحب اعلام الوری لم یقنع داین و طیب را تیر
از القاب میدارد و ذات مایه لایزال لایزال کمال عتبه که ملک شریه کمال کمال
علوی را اخلاق نبوی تقاضی بود و ناصر و پسته قول عشره از باب القاب و احوال

این مال کثرت امام گفت که قرض خود را بگویند و آنچه باقی باشد نفقه عیال
 نمای عرب گفت اگر چه قرض من از ثلث این مال او است و **و لکن الله**
احل حجت بحمل صلاته و از جمله کرامات امام است آنچه در شاه
 البوئه مذکور است که مردی نزد امام آمد و گفت یا امام فرزند من در راه امام
 دعا فرماید که پسر باشد امام فرمود که هرگاه متولد شود محمدش نام کن چون تولد
 شد پسر بود محمد نام کردند و موبد این دولت آنچه بحديث مشهور است که
 کسی را فرزند در پوست باشد بر پهلوی حاتم زبیه که التهم انداخته است
 کان بذ الحین رجلا غنیمه فمیت محمد اخذای و پسر کرامت دیگر نقل کنند که مراد
 در پوست بود نزد امام بنفشه استند عابری پسر کردم امام فرمود که بسیار
 و خیر باشد که از پسر بهتر باشد آن مولود و خیر بود و پسر است و آن
 او را قتل از او خال روح مجید چنین دین بعد از آن بوده باشد **ان الله**
عند علم الساعه ذیل الحقیق و **عند الامام و ما تدری من**
حکمته و ما تدری من و **ما تدری من** و **ما تدری من**
 و از جمله عظمت ولایت آنحضرت است آنکه آنحضرت را بعد از آوردن پسر
 در موضع خان الصالحیک فرود آوردند و آن موضع نامشیرین آن موضع

صالح بن العبد که از فرقه شیعه آنحضرت بود که بگوید که نزد آنحضرت اظهار عیال
 کردم بر آنکه آنحضرت را در منزل نالایی فرود آورده اند امام فرمود که این
 العبد تو هنوز دین حقاری و بدست خود اشرار کرد و دیدم که اشرار
 بی غشای خرم و جو بهای روان و قصرهای فیما خیرات حسان کاتهم
 اللواتی کلون دیده و در راه حق ساحت و مل مرا از آن اندوه بابر
 امام گفت که ای بن عبید ما هر یک ستم این روضه روح فرزا با ما همراه
 عیاست خود طریح دار و هم از اشرار کرامات مخبر شال آنحضرت است
 طبری از عیال بن حبشی بن قوی از حنفین محمد بن مالک از آل بن حمیر
 روایت کند که گفت در آمدیم برای الحسن علیه السلام و با من زبان مندی کلم
 فرمود من از جواب عیال فرستم دیدم که پیش او روزه ایست بر آنکه روزه
 مسکین روزه را برداشت و بر دهن مبارک گذاشت و سه نوبت بکشد بعد از آن
 آنرا از دهن انداخت من تیر آنرا به من در آوردم سوگند بخدا که مستور
 از زود و زنده بودم که بشا و در سه زبان قادر بر تکلم شستم که اول آنها
 مندی بود مردوبت که شعبی از من نزد منوکل آمده بود شعبه
 غرب ظاهری نمود و زدی منوکل و بر گفت که اگر شعبه پیش آری که

خجالت علی بن محمد کفاری ترا هزار دنیا بدهم شعله گفت که چند نان مشک بر
 ماید نهید و مرا بپوشی او نشانیه چنان کردند امام علیه السلام دست بچای
 نان دراز کرد و شعله عمل کرد که آن نان از پیش دست امام پیر نه ناسه بود
 این امر بوقوع پوست مجلبان بخندیدند و در مجلس سکا بود بران صورتی
 نقش بسته و ای شارت بان شیر که و که کبرادر آن صورت شیری شده بود
 و شعله را فرود بریده باز بجای خود آمد هر چند متوکل از امام درخواست که شعله
 را باز کرد و آن قبول نکرد و فرمود که دامنه بعد ازین هرگز ادر نخواهد دید
 دشمنان خدا را بر دروستان خدا مسلط نمایند پس از مجلس بیرون آمد
 شعله را و یک سچکس ندید و بهو فعل مایش و حکم ما برید **ثبت ثبت**
عنه شریه الامت برینه سینه ولایت بر قیبه وای دایه است
 آنچه از اخبار رسول و نقش لوحی که بنزد زمری قبول صلوات الله علیهما خیر اهل
 قبول بود در باب اثبات امامت الله ثبت امامت ادوی تیرست
 آنکه بعد از وفات الی جعفر علیه السلام سچکس دعوی امامت و طاعت کرد و از
 جمله لغو محسب شده اول الفی است که قبل فرائی از امام رضا علیه السلام
 امام جواد علیه السلام در ایست نشاند و رایت کرده اند و دیگر آنکه صاحب

از اسمعیل بن مهران روایت میکند که گفت دخی که ابو جعفر علیه السلام از مدینه
 میرفت نوبت اولی من لکتم جعلت خدا که من بر توی ترسم پس امر است
 بعد از نو که را خواهر بود و محمل گوید که ابو جعفر در مدی من کریمت زمانی و نیم فرمود
 و گفت نیست این امر از آن که می ترسی درین سال نوبت و که که متعلق
 معصم طبیب امام آند من اعاده آن سخن کردم و لکتم امر بعد از تو متعلق
 گفت امام که به آغاز فرمود تا غایتی که محسن مبارکش ترشد بعد از آن
 بن الثقات که فرمود که درین نوبت محل ترس است بر من امامت بعد
 من به پس من علی است و دیگر از دلائل امامت آنحضرت است آنچه که کشف
 از خیران روایت میکند که گفت که من پیوسته لازم است تا امام ای جعفر
 بودم جت خدای که مرجوع من بود و ابو جعفر را حدیث محمد بن عیسی
 بر شب وقت چهری آمد تا از احوال مرض امام خبر یابد و هرگاه از نزد امام
 کس بچکاتی پیش من آمد ابو جعفر صحبت ما را باز میکند داشت تا رسول حکم امام
 بیان میکرد و شری از نزد امام بیرون آمد ابو جعفر بنخواست اما چنان نزدیک
 میبشت که سخن رسول را می شنید رسول گفت که خواجه تو بر تو سلام میرساند
 و گوید که من در یکدم و امر امامت متعلق به پس من علیست و او را بر شما انداز

خج سال در ایام امام است آنحضرت تقیه که معصم شمی شده ازان وقت
خج سال بهشت ماه حکومت کرد بعد ازان متوکل چهار سال حکم شد بعد ازان
بدر متوکل شش ماه حکومت را نه بعد ازان احمد بن محمد بن العیاض الملقب
بالمستقیم در سال شش ماه بر سر حکومت معین گشت و بر دایت اعلام
الوری امام معصوم در آخر زمان سقیان لغیر شهادت قریب گشته بعد ازان
چست سال و چند ماه در دست من رای در سرای خود مدفون شده و بعد در
من قبل **پی** علی الاعلان بالینا دی طلب بحصول تاج بلباده و البک
بالهذالراج الکاد عرج علی سیدنا الهاد داخل ازان وقت تا که
الشری نعم کلیم الله فی الارض و قبل الارض و صف ترینه فیها علی و
الغادی و قتل سلام الله وقف علی شیخ من صلیب احمدی
صلوات الله و سلامه علی امامه الکرام و اولاده العظام **و کتب و کلام**
ایام نفی الهی ارباب اخبار و در باب اولاد امام مختلف آلائی را نه
بدایت صاحب کشف چار فرزند امام ابو محمد العسکری و حسین جعفر
الملقب باکابر اب از اینها مانده و در شش بنات عالیله و طبری هم پدر کرد که
و صاحب انوار عالیله ز نام فی بر و عی ز می فرایید **از کشف و حقائق**

خیر البشر یا محمد بن محمد العسکری امام ما دی عشر صلوات الله علیه و آله
و اسم این امام موسی چون اخلاش من و لقب زکی و ما دی و عسکری
و خالص و ش هر در کتب مسطور و در السنه اهل صفای لقب مبارک او و پدر او
در زمان حیات هر یک بنی الرضا الرضا مد که آنحضرت امام یازدهم است
در بدو چ اش عشر فوجش ترین بحکم اگر چه و الله یاون مولدش عشره کامله است
را شکل بود ذات سعادت مودش عشره و بشتره غنی فاطمه را قدر درها
اگر عبدالله شایش خوانده چون ابو محمدت در ریش و اگر حسن شیش
چون ابن علیت سر این نجه بخلق مستورنی اگر چه صرح یازدهم است
حاکم چه اسم محل ظهور راقی است زمانه انقضای عالم عالمیان از ظهور آن ائمه
بره یاب **ش** چه فروش یاب از کرامت که ظاهر شد از دهم امام
خانه که واقم از قام و اقیست نامه کشفش پذیر خاتم است و قلات
اسم نفیش از غوائشان حجه القام جعفر در کار ایم سو کرد و نفیش از
انار و الا و خلف ایم تا منقرض زمانه قایم نفسم من قال
زده است کمی که در دیرش از خلفی یاب و کاشش با مسکرات را
عسکری سر از راه و پیش عسکری ظلم چون ابایی واجب الاغراض شریک و نیاز

بی نیازان رضا حب لباس رضوی اقباس وجه آل محمد از کسوت نبوت انبیا
 اتباع ابی کرکشان مکان محبه مشایخ اجداد عظیم الکرامش سادان
 سوادهم از رضا منهم فیض اتباعهم مروب للده و لذات ال کاشف الغنه
 هم الش لا یسم باب القرآن المحیط طبعون ما یمنی فی ذلک فکری لم یکن له
 قلب دالقی النعم و مستشید الدین هم علم ادبیا و ادبه ارق من المار و
 اعداده اقصی من الحدید **خمس** فی السمع اقران جان در دوا کانت لهم تجده
 آساده احوال و السحاب باقتل اقیانه فی القمار و الهیث را هل فی
 الباس بیدی شفاقه المقده بصوته کالاسد العاده قلوبهم حاضره
 و در جاسم فاضله حضرت **و ششم** ذکر است و از اذکار باخبرم و
 ینا فلهم دنیا و آخرت صاحب اعلم اوردی روایت کند بسناد متصل با
 باشم که گفت در حسن بودم از کرا فی قید کرا شک و از ضیق بند چنگ
 آدم از غنی با نام ایچر شکایت نوشتم جواب کراست فرموده که غرض
 در خانه خود خدای گذارد و یکت آن کلام فتح انجم قبل از پیش از حسن
 باشم در منزل خود با دای غرضش شفاقم از نسکه شک دست بهم حواسم
 دیگر به عرض داشت که از حضرت بعد از شفاقم از نسکه شک دست بهم حواسم

من شد بعد از آن دیدم که ملازمی از نزد حضرت امام آمد و صد و نهار از برای
 من آورده نوشته امام آورد شکلی عینی که هرگاه ترا حاجتی باشد بفرم
 کن صاحب اعلام از ابو عبد الله عجل و عبد الله عجل نقل کن که در آن وقت
 ایچر ششم به حبس امام ایچر و حکم معز خلیفه در سنه ثانی و حسی و امین رضا
 صاحب اعلام از ایچر ششم روایت کند که فکلی از امام ایچر حکم بر آن کرد
 که چنانست که عورت با دو ضعف دکنست از میراث سهم میکرد و در کلام
 امام فرمود که بر زن جهاد و نفقه نیست و او نفقه از مرد عقل عقل ندارد و بخت
 که زن را یک سهم و مرد را دو سهم بفرستد ایچر ششم گوید که من شنیده بودم
 که فوخی ابن الی العجا و این سبط را از امام جعفر علیه السلام پرسیده بود
 بهین نوع جواب شنوده در خاطر من گشت که این همان سواد است امام او
 بجا ب من گفت فرمود که بی این همان سواد است که این الی العجا و جواب
 ما به حکمت دینی که معنی مسئله یکی باشد جا ریت برای آخر ما آنچه جاری بعد
 برای اولی و اولی و آخر ما در علم برابره در رسول و امیر الکونین راست فضل
 ایشان و هم از ایچر ششم مقولست که دوزی امام گفت که بخت برادر
 که نام او را معروف بر زبان راست و اهل معروف را از آن در بخت خوانند

اگرستماع آن کلام حمد کلام مجازی آوردم و نفس خوش داشتیم با که در آن وقت
حاج سلیمان بن علی کتف میکرد پس امام نظر بدی من کرده فرمود که دستم بکشد
را که برانی بدستیکه اهل معرفت در دنیا ایشانند اهل معرفت و در آخرت
خداوند از ایشان گرداند و بر تو رحمت کند که در حق حضرت امام علی
نوشته عرض شد و آنست که منتهی مولا ترا حبس کنی یا سیدی محمد که او را از تو
مستول ساخت و من شنیده ام که ترا تنبیه میکرد است و بگفته که در هر که
من ایشان را از زمین خلا سازم امام علیه السلام بخط مبارک خود جواب داد
این تنبیه که ماه تراست از غرادهها را از امر و زنج روز را و او گشته سوزد
در روز ششم بعد از خاری و استخفاف که بر او گذرد و بعد از پنج روز بچنان شد که
امام علیه السلام فرمود که در هر که در آنست این سندیست که از امام علیه السلام
مخلف شود الهوه آورده است مثل از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام
گفت معیشت بر سر و در من نجات بگذاشته پدرم گفت که دست کرم ابو
حسن در عالم مشهور است با تا نزد او در دیم شاید ما را ازین امر رهایی
تقصید کارش در راه افتادیم پدر من در راه گفت که حاجت من آنست که مرا
یا الله در دهم به دست را جاده در دست را آورد و تنه را در با حاجت آنها

صرف تا به من با خود گفتم که مرا سجد در دهم کافیت که صد در دهم را بهای
جاده سازم و صد را بقیه کنم و بعد دیگر در از کوشی حسنه به که بستان در دهم
باستانه امام رسیدم لیکن با کسی سخن گفتم غلامی بیرون آمد و گفت که این کیم
و پدری در آینه در آمدیم و سلام گفتیم امام فرمود که ای علی ترا از ما چه بازدا
که این زمان پیش بیا می پدرم گفت یا سیدی شرم میداشتم که این حال
پیش تو آیم و چه سرگشای دی بیرون آمدیم غلام وی و عجب آمد و شرم
داد و گفت که در اینجا یا الله در دهم است و دست را جاده در دست را آورد
صد را در با حاجت صرف نای و صد دیگر من داد و گفت این صد در دهم است
صد را جاده و صد را بقیه حشر کیم و بعد دیگر در از کوشی بحرا با که بستان
نزدی و فلان جای رو به رو عمل کردم چون با کجا گفته بودیم که صد
شدم و فلان روز در نزد در دهم بمن رسیده و از قرابن این گراست که
سخن نقل بکنید که نزد امام ابو محمد زکریا گفتم و از فقر شکایت کردم تا زمانه در
دست داشت زمین را بآن بکاوی و بکسکه نه مراری یا الله بیا بیرون
دین داد علامه طبرسی از حسن بن محمد طریف روایت کند که گفت مراد دارد
مسئله گفته شد که ای آنکه معاویه تب ربع چه خیر است من این مرد

با امام علیه السلام گفتم و چون ذکر قضیه امام در قعر من ثبت شد رقعۀ امام
 و از استخار از رب ربح فاضل شدم چون رقعۀ حضرت امام رسید و جواب
 فرمود برین سخن که سالی از عالم کردی وقتی که ظهور کنند در میان مردم
 حکم کند مثل حکم داده و از گواه نپرسد و هیچیستی که از رب ربح سوال
 فراموش کردی نویسن بر رقعۀ **یا ایاکون فی دار سلام علی ابراهیم** در حضرت
 آید از اینجا که مردم بر برضی قیاس نمودم شغایف نقل است که گفتم امام
 نوشت در اینجا از معنی شکوت پرسید و عورتی را که بود خواست که
 امام عورت را دعای خبری فرماید و نام فرزندش تعیین فرماید امام علیه السلام
 جواب نوشت که شکوت قلب محمد صلی الله علیه و آله است و از زن فرزند
 هیچ نداشت در آن عورتی که این بود که **عظم الله له و اوله و اهله** آن فرزند
 متولد شد و فوت شد و بعد از آن زن حامله شد و پسری آورد اگر چه این
 حکایت که مردم خواهر شد با قوی و دلیالات است را می شناید اما
 چون طبری در یک حکایات مندرج ساخته تا علم تیر اشتهای نظریه
 می نماید بگویم که از جمله شایعات ابوابان است که ابو عبد الله احمد بن
 محمد عیاشی ذکر کرده است پسند و خود از ابو یوسف گفتم که گفت نزد ابو محمد **علیه السلام**

بودم اجازت داد و مردی را از اهل من که مجلس آوردند مردی عرب روایت
 جسیم الاصفی گفت السلام علیک یا ولی الله امام سلام از جواب گفت داد و جواب
 من نشانی من نفیس خود گفتم که گاش من مری بسند و ای مردم بعد از آن امام فرمود
 که این پسر آن اعراض است صاحب آن کسی که نقش هر پسران من گرفته و گش را گفت
 که به آن سنگ را گرفت و هر فردی که در آن نهاد و عاقلان آن
 شش شش مهرام شد و این که این زمان این سنگ را بخوانم که الحسن بن
 با حسن صورتی در وی نمایان است در آن وقت من از آن بیایم
 پرسیدم که این شخص را هرگز دیده گفت فی دایمۀ امامتیت که از او
 دیدار او بودم تا این زمان که جوانی آمد و گفت بر خیز و درای در آمدن بعد از آن
 میرفت گفت که رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و زبیه بعضیها من بعض
 اشهد ان خلیفک واجب کوجب حق امیر المؤمنین و الائمه من بعده و اولاد
 علیهم السلام و اینک انتهت الحکمة و الامامة و انک ولی الله الذی لا یغدر
 لاحد فی الجبل به ابو یوسف که پرسید از نام او پرسیدم گفت **محمد بن اسماعیل**
 ابن عقیبة سمعان بن غنم ابن ام غنم و این نام غنم اعراضه یابیه است
 این سنگ که امیر المؤمنین علیه السلام هر بران نهاد و ابو یوسف خفای در آن گوید

در باب انحصار مولیٰ بن نجیم الحضا ^{و الله اعلم بالصواب} و الله اعلم بالصواب
ایات الالهیه کلها کوسی و فی الجود الیه و العضا و ما فی فصل منه ^{و الله اعلم بالصواب}
و غیرت الالهیه ^{و الله اعلم بالصواب} فی کان مرابا نذا انقصو من الامرا
بدلیل و فی الجود الیه بر عایش کویه کاین ام غم صاحب جعفر آن
صاحب جفاست که سبق ذکر یافت و آن ام القدی فی جابن جعفر است
و این صاحب دایره نیز غیر صاحب سبکیت که رسول علیه السلام و امیر المؤمنین هر دو
خداوند بودند چه آن ام سلمه داشته الکتاب و و پس این صاحب است
الامام علی بن ابی طالب اثبات امامت و صفات این بزرگوار
عزیز استحقاق خلق در دنیا و در ملکات الامم ^{و الله اعلم بالصواب} بر غایت خطیر ارباب کمال و خیر
پذیرا صاحب استدلال محقق و محقق نخواهد بود که بعضی از آنکه که در باب
اثبات امامت آمده می بر زبان قلم اجرا یافت در باب این امام
بعینه اهل حکام امضا می باید چه ذکر آنحضرت در حدیث بیست و یکم
سبق امام ابی عبد الله الحسین چیست و در **باب که تهنه استعظم**
و در لوحی که نزد حضرت زهرا صلوات الله علیها بود و اما می گویند تمام
در آن ثبت مسطور و مذکور است و تعداد الله اولاد امامت ترا و امام

رضا که در عمل فزای آنحضرت نقل کرده است تیر اسم بر آنحضرت را ذکر کرده
است بکند میگرداند نقش و بر کشن بر یک ام غم چنانچه آنکه مذکور شد
صورت اثبات امامت آنحضرت را که نقش و الجور بر لوح دل میکار و اما آنچه
نقل صحیح در حدیث خبر آنحضرت معایف اثر از زمین و خطره دارد و مستند است
آنکه صاحب اعلام از محمد بن یعقوب روایت میکند تا آنکه اتصال می باشد در حدیث
سنان بن احمد البصری از علی بن عمر و النعمانی که گفت من در خدمت امام
علی القتی بودم و در میان سرای پس محمد پسر امام بر آنکه شت کفتم چنانچه
تو باد ایست صاحب جعفر از تو امام گفت فی صاحب شما هدایت
پس چرخ حسن است و منها آنچه همان اسناد نقل میکند از سنان مذکور است
علی بن محمد بن محمد الاصبهان که گفت از حسن علیه السلام صاحب شما
صدیق من آن کیست که بر من نماز ندارد و راوی گوید که ما پیش از آن امام محمد را
میشناخیم بعد از آنکه امام را الفطن ع ایام رسید ابو محمد آمد و آنحضرت نماز
گذازد و منها خبری که طبری روایت میکند از محمد بن یعقوب بسناد از علی ابن
مذکر که گفت کفتم مرا امام ابی الحسن را علیه السلام که اگر واقعه باشد و اخذ و با
منها پس این امر را چه بوی کیست گفت ولایت محمد بن راجع نیز که فرزند

تأیید برینست سربارک امام ابی محمد بیست و سه سال تجمل و اکمال گرفت
امامت آنحضرت شش سال بود بر دایت طبرسی بقیه ملک تفرانی و جندی
ایام امام ائمه و بعد از آن مقام خود را بجای لایق قرار داد و بعد از آن
راه حکومت بخود یا زوده ماه و بیست و شست روز در آن ایام بود بعد از آن
حکومت معتمد علی امیر ابن جعفر المتوکل گردید و در ایام حکومتش شربت زیر او اهل
در کام آنحضرت ریخته با طاکل و شرب را در نور دیده ابن و ائمه و بر سر
در کشتن به دست و در ایام محرم سنه سبقت و یاقین و بر دایت طبرسی در محرم
ربع الاول سنه مذکوره بوقوع رسید و جمیع بارکش در جوار رضه قدس گشود
بزرگوار در سرین رای مدفون گردید طبرسی گوید که بسیاری از اصحاب
بر آن رفته اند که امام جنت زهری که اعدا بدارن آن استقام کرده بودند
فرمودند و بچنان چه در جود و جمع الله علیه السلام بفرستادند قطع نظر ازین
منزل بایوس اهل عادت فرمودند و دلیل حجت است بقول امام صادق علیه السلام
جنت قال و اما ما من الا مقتول شهید به یه ی اللی ثم یحیی به
کلی شیء شهید چون با اتفاق ائمه سکین بنایم امام را غیر از حضرت خلف الدائم بود
اتهام فرزندش بنور ذکر عقب الفضل سرخن جذب نمود و بنور انوار و در شمع

و تصحیح اقبال و ذکر امامت امام فرزندش قال یا وی الله و صفی الله
القائم بالحق و الله صلی الله علیه و آله و سلم محمد الهادی صلوات الله
سوره مجید و آیات اله الا و فرود آید امام سربارک آنحضرت محمد و کنیت او الکاسم
که با حضرت رسالت پناهی متحد الاسم و الکلیه آمده و در اخبار وارد است که
حال نیست کسی را که شیء باسم دکنی بکینست آنحضرت سازند و امام که عظیم
از ظهور این دولت فاضل انوار مرقده و اهل عالم خرم و سرور گردند و از انوار
آنحضرت منت حبه و قیام و مهدی و خف صالح و صاحب مطلق فی قید زبان
شیعه و غیبت اولی آنحضرت بزبان زبانا آنحضرت بنا حجت مقدس تعبیر
بکرده اند و غریب و صاحب الامر نیز بکینه از آنحضرت امام و از دایم و
قطب اعظم و در عالم و اشرف اولاد نبی آدم و رای امامت از ائمه
و عدل را حکم است آفتاب هدایت که از اوج آسمان نبوت طلوع نمود
از افق این نظیر لامع است و نور ولایت که از تهای قوت یافت حال
از زنده این ملک ساطع مضب بچی معصوم علیه السلام حجت آناه آیه
الحکم صیبا مغضوب با آنحضرت و سند عیسی تبیه و حجت جلاله و صیبا
اذا کان فی المهد صیبا شرف با قدم او دلت شرفش در جواب است

روح الله راسخه و اناره ساره شرف با دیده پهلان وادی شب خیز
را بجمعه خاتم فوت احمدی خاتم نبوت محمدی ختم ولایت خاصه
راش فی از مهر نبوت نفس پذیر و رسم امامت عامه را صاحب بنا
خلق را هدایت و سنجید **پ** بنام او برافزودن بن **محمد**
کوی و کوه کن سخن را **ا** امامت را از و انجام و غایت **پ** پیش خاتم
ختم ولایت **ن** مکان قرب را بهر کنیت **ا** ولایت خاتم است و
نکین است **ن** بنی را بر کف مهر نبوت **ن** نشاء بود از کفوت
وزان حاصل بر بعضی بعضی **ن** که در است خاتم را کنی **ن** بذات است
ولایت است تمام **و** لیکن آن ولایت خاص فی تمام **ن** توئی
ماوی را اهل غایت **ن** خدا را در شد وقت هدایت **ن** جهان
شد شب از ظلمت نفور است **ن** برون فرما که سنگ تمام ظهور است **ن** حساب
اعلام بر روایت محمد بن یعقوب الکلبی با ستایش و فضل نا امام سید العابدین
علی بن حسین از امام حسین از امیر المومنین علیه السلام روایت میکند که
المومنین فرمود که مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از من **ن** دارد
اول ایشان توئی یا علی و آخر ایشان قائم است **ن** انصر که خدا تعالی را

دست او مشارق ارض و مغارب از او هم بر روایت محمد بن یعقوب
با ستایش و او تا امام الی عبد الله جعفر بن محمد الصادق از پدر خود از
جد خود روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت الله بعد از من **ن** دارد
اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم ایشان خلفا
من و اوصیای من و اولیای من و جتهای خدا اند بر امت من بعد از
من اقرار کنند با ایشان مؤمن و انکار کنند ایشان کافر است
معصای اعلام از محمد بن یعقوب از جعفر بن محمد سرور تا عبد الله
روایت میکند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بدستی که خلفا
و اوصیای من و جتهای خدا بر خلق بعد از من بر شینه دوازده اند
اول ایشان برادر من و آخر ایشان و لدن گفتند یا رسول الله برادر تو
کیست گفت علی بن ابی طالب و لدن تو کیست فرمود که مهدی آنکه
زمین را پر سازد از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم و کند با کسی که مرا
برستی پشیر را کجیخته است که اگر نماند از دنیا که بر دوش بر شینه خدا
دراز کرد از روز را تا مردن آید در روز و لدن من مهدی پس نازل شود
روح امیر عیسی بن مریم پس نماز گذارد و رعب او در دوش سازد و در زمین

رب عز و حکم از شرق و مغرب عالم برسد و تیر روایت مذکور از
 بن الحسن القطان تا عبد الله عباس روایت میکند که گفت رسول خدا
 علیه السلام من یسید و علی بن ابی طالب سید و حسین است
 و بر سینه او صیای من بعد از من دوازده اذ اول ایشان علی ابن
 ابی طالب را از ایشان قایم و هم صاحب اعلام از جابر بن زید الجعفی
 روایت کند که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله الانصاری که گفت
 وقتی که خداوند تعالی آیت **یا ایها الذین آمنوا طمعوا الله و طمعوا**
الرجوع تا **اول الامر** فرستاد و گفتیم یا رسول الله ما خدا و رسول
 را می شناسیم اولی الامر کیست که خداوند تعالی طاعت ایشان را بطلب
 مقرر ساخته است رسول گفت که ایشان خلفای منند یا جابر و
 امان مسلمانان بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است بعد از آن
 حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی بن الحسن بعد از آن محمد بن علی که در تورات
 معروف بیاقوت و زود باشد که در بابی او را امی جابر بن سنان که کلاه
 کنی بپا داد و از من سلام برسان بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد از آن حسن بن
 بعد از آن منم نام دهم که من حجه الله فی ارضه و نقیبه فی عباده این است

اینست دست او مشرق و مغرب زمین را دایمست که غیب کرد و
 دمو را خود غیبی که ثابت نماند و در آن غیبت کسی بر اوست و مگر کسی که
 خدای تعالی استخوان کرده باشد دل او را با یگان جابر کو گفتم یا رسول الله
 در زمان غیبت امام شیعه از آن حضرت فقع یا جابر رسول فرمود که آری
 سوگند بکنی که مرا برستی با نخبه است که روشناسی یا جابر و
 و فقع که ندولایت او شل اشعاع مردم با غیب هر چه که در روزه آید
 یا جابر بن سنان که خداوند عز و جل علم خداست پس این امر را بدان و از مکر آن
 اهل آن معبد بن حمر از عبد الله عباس روایت کند که گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که برستی که مطلق شد حق سبحانه و تعالی مطلق شد فی زمین پس
 بر کعبه و غیر ساخت بعد از آن تا نبأ عرض اطلاع یافت اجبار کرد
 را و او را امام ساخت و مرا امر کرد که او را برادر و جوی خلیفه و وزیر نام
 پس علی از دست و من از عظیم را و زوج فرزند منست و پدر من پسری من
 حسن و حسین است آگاه باش برستی که خدای تعالی رتبارک مراد از
 بر بندگان خود جبهه ساخته است را خلف حسین امان خلق فرستاد
 که قایم بامر من بنشیند و وصیت مرا نگاه دارند و هم از ایشان قایم اهل است

من و مهدی است سنت و شیه تر آریان من در شامیل و اقبال
و افعال ظهور کند بعد از غیبت طوبی پس حکم خدا را و دین خدا را ظاهر سازد
و پادری خدا نماید باید و بجا که نصرت پند پس بر سازد زمین از عدل
چنانچه از جور و ظلم پر شده باشد و اگر چه آنچه حضرت امام ابو الحسن علی الرضا
سلام الله علیه برایت کشف الغمیه فرماید که از صفات محضه باباست
اما چون صاحب الزمان آمدند باین حضرات بعض از علما این محض را ند
آن حضرات را ایراد نموده می شود حضرت رضا علیه السلام میفرماید که
امام را علما است و انما تر و حکم کنند و تر بعد از و بر سبزه کار تر و خوش
تر مردم باشد و شجاع تر و در شیشه عبادت از همه کس عابد تر و خسته کرده شود
شود و پاک باشد و از بس سزاوار که خود پند چنانکه از پیش روی حضرت را
سایه نباشد و وقتی که متولد شود دست بر روی خود نهاده روی بر زمین
متولد شود و دهان فاسقه با و از بلند ادای شهادتین کند و هر که تحمل نشود
و اگر چشمش در خواب رود دل بچش بخواب میخول نشود و محدث نشود
باشد و در رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر قامت با اتقان نشو راست آید
قبول نماید امام را کسی پند جهت آنکه خدای تعالی زمین را بر همه و بر دل آن

امر کرده بود و جزو این حال را بعد آن از شک اطلب است و امام اولی باشد
با دینان از انقضائشان و تواضع آنحضرت بخدا تعالی از همه کس زاده و
گیرنده تر همه کس امر خدا را و باز استاده تر همه کس از ناسی و سحاب الهی باشد
و اگر بخیره و عاقلانه منش بهوشی کرده و صلاح رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد
امام باشد و ذوالفقار شمشیر رسول نیز نزد او باشد و نزدیک امام حقیقه
که در آن نامه می شنید او کتب باشد تا قیامت و جماعت که نامه است
او عاقل و ذریع نزد امام است و در آن حقیقه جمع علوم مثبت و غیره و غیره که
پیش امام است پوست میشی و پوست بز می که جمع علوم درین دو پوست
حتی که کفایت جرات کردن و تقریر و تصحیف فاطمه علیها السلام نیز
نزد امام باشد صاحب اعلام الوری حدیثی طول الذیل در بابیت
امام علی التوفیق از امام حسین روایت میکند که الی بن کعب در صحبت
رسول بودند که در شش آنچه شد اما چون در مقام مقصود ذکر حضرت امام
قام است بیکر آنحضرت احتشار میبرد و رسول میفرماید که هر که خدا
تعالی تر کتب که کتب در صلب او چنانچه الحسن العسکری نظیر آن صیبه
ظاهر مظهره را که راضی است با و بر زمین از موف که خدای تعالی را از این

میشاق ولایت ستانیده و کافرت با و هر جا حد کشید ادا نام تقی نشی
شادان مرضی راه نمائید راه یافته شده است بعد حکم کند و بعد
فرماید راست کوی دارد خدا را و راست کوی دارد از که بر دل آید
وقتی که ظهور دلائل و علامات آغاز شود مرا امام را بطلان کجما باشد
نه از طلا و نقره و نیکین هسان تمام اندام و مردان به تمام کدخدای قتل
از اقامتی بلا و جمع کنند آنها را بر عدد اهل مدینه و نیر و نقره حضرت
امام صحیفه باشد مهر کرده در آن عدد اصحاب امام با اسما و الضمائم
و شهر و صفتها ایشان مذکور باشد و حکیه و سببهای ایشان در اینجا
و انچه تحت محنت گشتن و مجدان باشند در طاعت امام الی بن
که یا رسول الله علامات دلائل امام چه باشد میفرمود الله و سلم فرمود که
علی باشد که هرگاه وقت ظهور رسد علم نفس خود پریشان شده که
پروان فرمای یا ولی الله بش اعد الله را و این درایت و علامت باشد
و امام را ششیری باشد در خلاف که هرگاه محل ظهور امام باشد بخوار
علاف پروان آمده خدای تعالی زبان شیر را گویا بگرداند که گوید پروان
ای ولی الله خلال سنت و دیگر که مثنی از قتل اعدا پس پروان فرماید

خدا حکم کند پروان آید و جبرئیل ازین او و یحیی ازین او و عیسی
صالح بر بقعه او زود باشد که بر پنجه کفتم از برای شما و اگر پیش از
ذاتی باشد و افوض امری الی الله یا الی غش وقت کسی که بدیدار امام
آید و محبتش را در دل خود اقامت نماید خوش حال انگسی که بجانب او
گراید و او را از هلاکت خلاص فرماید و خوشوقت انگسی که سبب قرار یابم
بر رسول و جمع الله ابواب جنت بر چهره اقبال خود بخشد مثل شکر درین
مثل شکست که بوی خوش دهد و هرگز تغییر نکند و مثل ایشان در آسمان
مثل ماه نیز است که نور او هرگز منطفی نکند و امام حسین علیه السلام گفت که
الی ابن کعب گفت یا رسول الله چگونه احوال الله از حق بر تو پدید
رسول گفت که خدای عز و جل دراز و صحنه برین فرد فرستاد بدواز
ده هزار اسم مرا می در خاتم او و وصف او در صحیفه او ثبت و مذکور و
علی بن ابراهیم از عباد الله بن احمد الموصلی از صقر بن دلف مرویت که
در وقت محبت امام علی الهادی میباشش رستم و از منی **لا شاد و الا**
مقا و یکم پس بدیدم آنحضرت گفت که ایام عبادت از مات ادا کنم
جماعت و ارضین قائم اندویم است رسول خدا است صلی الله علیه و سلم و سلم

امیرالمؤمنین است علیه السلام و یوم الاثنين امام حسن و امام حسین اند و یوم
علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و یوم الاربعاء موسی بن جعفر
بن موسی و محمد بن علی است و من یوم الخمس ولدین ابی محمد الحسن است و
یوم الجمعة ولد ولد یسئلت که بر جمع شود عصبه حق و او انجلیت که بر
نزدین را از عدل چنانچه از جور پر شده باشد پس معنی امام است پس
یکند یا این طالع در دنیا تا دشمنی نخندد با شما در آخرت صاحب طالع
بروایت ابو داود و ترمذی از هر یک پسندی که در صحیح خود منع کرده است
از ابی سعید حدادی روایت میکند که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که میگفت مهدی از منست روشن جبهه پنی که پر کینه زمین را از من
قط بچنانکه بر شده باشد از جور و ملامت زمین باشد مفتاح لطف
اعلام الوری از عمر بن شمر از جعفری روایت کند که گفت شنیدم از ابی
علیه السلام که میگفت سوال کرد عمر بن الخطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام
که خبر ده مرا از مهدی نام او چه خواهد بود امیرالمؤمنین گفت که اما اسم
جیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عهد را دست مرا که گویم آنرا
نامی که برانکه ز خدای تعالی او را عمر گفت که پس چرا خبر ده از صفات او

فرمود که او جوانی خواهد بود چهار پهلوی سیاه روی سیاه موی که او بخت باشد
او بر کتب او در یاد کند نور روی او بر سیاهی موی محسن بود
سر او هم صاحب اعلام از محمد بن شان باشد او از امام باقر از امام
زین العابدین از امام حسین علیه السلام روایت میکند که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام
که بدن آید مروی از ولدین در آخر الزمان سفید روی که بر سرخی زرد مسطح
غریض الفحین که زرد باشد استخوانهای مرده کف او در پیش رو
نشانه قائم باشد یکی بر یک پوست وی و دیگری بر یک نشانه که در پیش رو
رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود او نام باشد نام مخفی ز نام اشکار اما
نام مخفی او احمد است و نام ظاهر محمد بر کاهش در حرکت آید روشن شود
بیاض مشرق و مغرب و دست خود را بر روی بندگان هند پس نماز
مکرات دل او بخت زرد و از پاره حسن و او را خدا تعالی قوت چل مرده
و سپح مرده نماید الا که در آید این فرخی در قبر او و اهل قبور در کسب
خود و یکدیگر را بشارت دهند بظهور قائم علیه السلام عقل خیر از نقد
حضرت امام که در یقینم از حضرت امیرالمؤمنین دوازده واقع شده نقل لایق
میسود اند نمود با معنی که آنحضرت علیه السلام امام دوازدهم است که در حدیث

صاحب اعلام آقا یاسر مبارک نام را بر موجب عهد رسول علیه الصلوة
والسلام روایت کرده و در حدیث ثانی از امیر المومنین بر سر منبر اظهار
استحقاق آنحضرت نقل نموده و تفسیق میان این دو روایت خالی از
اشکال نمی گزاید که گفته شود که در آنحضرت آن دو به است که بجز شیعه خودی
اطهار بخوبی و آنجا سایل از اسم عمر بود و اسم کشته در اثبات امامت است
آن آقا بپیدا قول برج امامت و استدلالت ظهور آنحضرت
بر غایت اثبات امامت

برضا صافی هر ده کاران با بار صفا و خواطر از انکه برده دارند
اسرار بر اعدای ظهور این معنی الطهر من الشمس و بر و این دعوی این امین
خواهد بود که امامت بر اثبات امامت حضرت امام فاطمه کسور الارکان
را آنحضرت موجب بخت تمام است چه بی در اثبات وجود آقا بنا
خفاش موجب بخت آنحضرت اثبات و مدعی باید روی ضامن
در باب پیاپی آب موجب تیرگی خاطر صافی بحر آب حال آنکه امر از
آنحضرت اوصفا اندیش نداشتند و خوانند در من کون و سر کون و از کون
مختون می اندازد حقیقت این پناهی بصیرت است که از دیر در **نارنج**

البصر ما فنی آنحضرت رسیده و طریقت این دانائی سر بر تی که از علم
پرور **کشف الغطا** از **دور تفتیش** علم بر دل آنحضرت کشیده و لا
محاله ظهور این نور و وقوع این شورا که در اصل بارش مذکور است اما
بالفضل بیت المعزول کامل السور و آنحضرت سرور از انفاضة الطاف
نکست غفورت **مشتمل** آنکه بر صخره صما شب تار که بود در کج
درین غار - لی سواد بصیر نورشان - و داندلی روی موی نشان **حیدر**
این مقدمات مبین و این مدعیات مبرهن است و زدا مل جاست

درین باب منوع لیکن بر طبق صا و **بمعون القول معون حسن**
ان الله لا یفتی چون اکابر سلف درین باب از هر طرف کالی و حرف
بر می رخنه اند و دعای و معانی آنحضرت کیست که تقیو الارحم شبه
او و بی روی فرقه **بمعون القول فیتفقون** **حسن** شبیهه الله
او افضا لا تا رحم درین وادی می نیاید و غرض این میدان را آنکه
می چایم و انا ارجو من ارواح الاله الا حدی عشر عمو ما من اهل
انام الشانی عشر حضوره الاعاثة و التامید و الله المجدد لاجل و صحنه
و بر این لایحه بر امامت آنحضرت بسیار است از جمله لوحی که نزد حضرت زهرا

بود و در آن اسامی ائمه ثبت و اسم آنحضرت خاتم صفت و در آخر آن مکتوب کرد
 دوازده صحیفه که بر حضرت مقدس نبویه نازل شده بود و خاتم هر یک
 ائمه مشتمل بر اسم مبارکش بر آن صحیفه و اوصاف هر یک در صحیفه آن مذکور
 چنانچه بر روایت ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند
 اوصاف و القاب ائمه و چون مذکور که امام می رسید می فرمود که تمام و تکمیل
 من بعد از من فی ارضه و بقیته فی عبادہ ابن الحسن بن علی و دیگر حدیث معتبر
 چنانکه از عبد الله بن عباس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند
 در اختیار خدای تعالی رسول و امیر المؤمنین و ائمه را و بعد از ائمه و ائمه
 و ائمه از صاحب حسن علیه السلام نه امام خواهند بودند ایشان هندی است
 رشتہ از خلائق بمن مذکور باقی احوال چنانچه پیشتر گذشت و صاحب
 الغنی از طرق مولف و مخالف احادیث بسیار روایت کرده است که از حدیث
 حدیث متصل میکند که اگر ائمه لایق این مختصر نبودند باجبت بر آوردن آنها
 بسیار است نمود اما بعد از دلالت احادیث حضرت رسالت پناه رضی
 الله سابقه است قبل از رضی الله و الله بزرگوار آنحضرت ای محمد الحسنی منها
 آنست که در حدیث بن علی الخراسانی در باب آن دو بیت در فضیله وارد است

مذکور است روایت کرده که من چون این دو بیت را که اول مصرع اینست که
 امام لایق آنست و تتمه در ثبات امامت امام محمد جواد کدارش یافت
 امام رضا علیه السلام خواندم آنحضرت فرمودند که ای خراسانی درین دو بیت
 روح القدس بر زمان تو سخن کرده است هیچ سیدانی که این امام گیت و کی
 چون خواهد آمد کفتم نه تا آخر این کلام که شنی میگردانم بلکه امام علیه السلام فرمود
 که بعد از من پسر من محمد امام خواهد بود و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر
 حسن و بعد از حسن او الحجة القایم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره و تمام
 آنچه از امام ابی عبد الله الصادق روایت میکند عیسی که امام فرمود که مرا
 قایم است بعد از امامی که پیش از او بوده و این سخن در زکریا ثبات امامت
 ابی عبد الله الصادق مذکور شد اما مخصوص و الله بزرگوار آنحضرت ابی محمد
 الحسن زین العابدین صاحب اعلام از شیخ ابو جعفر بن بابویه باسن و او در
 میکند از احمد بن اسحق بن محمد الاثری گفت در آدم برای محمد حسن
 علی العسکری علیه السلام در خواستم که از صف بنده از و سوال کنم پس از آنکه
 من سوال کنم گفت ای احمد بن اسحق خدای تعالی از وقتی که خلق کرده است
 آدم را تا این را خدای تعالی آفریده است از جنی بر خلق خود و جنین خدای تعالی

که داشت تا آن زمان که قیامت قیام شود باین جهت خدا تعالی فرمود
از اهل زمین و برکت او باران میفرستد از همان بسبب او مردن
آورد و برکات زمین را باین رسول امده خلیفه و امام بعد از خود
بود پس خانه در آمد و بیرون آمد و بر کف خود پسری بردن آورد که
کو یا جمال جهان آرایش ماه شب چهارده بود سه ساله گفت که ای
احمد اگر مراست تو بر خدای چندی او بودی این سپهر خود را بر
عرض من گیرم از همان دم کنیت رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم
انگشست که بر کنه زمین را از صفت قطره عدل چنانکه از ظلم و جور
پرسیده باشد ای احمد بن اسحق شل او درین است مثل خضر است علیه السلام
و شل او شل ذی القرنین است سوخته خنده که غیبی کند که خلاص نیاید
هلاکت در مدت غیبت او که کسی که خدا تعالی او را ثابت داشته بر قول
بااست او دوستی داده باشد او را بدعا در پیش فرج او احمد بن
کو که گفتیم امولای او را هیچ علامتیست که دل من فرار گیرد بران پس
امام محمد بن حسن آمد زبانی عربی فصیح و گفت **ان الله يرفعني**
و يقسم من عاده فلا يطلب احد مني یعنی من باقی که شسته خدام

در زمین او را شقام کشنده ام از دشمنان او پس طلب کن اثری
است من بعد از آنکه دیدی احمد بن اسحق کو که بر این واقعه مشاهده
من شد خوشحال گردیدم و ثمن با آنکه امام بن منت نهاد و چون روز
دیگر شد میجاب امام باینکه شتم و نماز است امام رفته عرض کردم که باین
رسول امده غیبت او دور کند گفت آری سوخته خنده تا آن زمان که برگردد
ازین قول اکثر قائلان پس نامه مگر کسی که کبر و خدای تعالی عداوت او
بود پس در دل او ایازاد او را بروج و راحت از جانب خود نماید
فرماید ای احمد بن اسحق این امر است از خدا در سیرت از خدا غیبت
از خدا پس کسی که آنچه تو آمد و نماند دارد و شکر خدا ای آری تا فرمایند
از اعلی عیین و شما آنکه صاحب اعلام از محمد بن یحیی بن هاشم
تا یعقوب بن شقوش روایت میکند که گفت در اعدم برای محمد علیه السلام
داشته بود برودگانی در سرای خود و بدست راست آنحضرت
خانه بود و بر در آن پرده آویخته گفتم با سیدی صاحب این امر که
خدا بدو امام فرمود که پرده را بردارد بر دوشتم ناکاه غلامی خانه
یعنی پس که چنانچه شیر باشد مرا و راستش که با ده ساله توان گفت

پاشل این پیری روشن چنین سفید روی روشن چشم بر رخسار راست آنحضرت
خالی و بر سر مبارکش کیو پروان آمد و بر زانوی مبارک الهی محمد علیه السلام
انعم گفت که این صاحب شهادت بعد از ان برخواست پس امام فرمود
که ای پسر در ای تا وقت معلوم پس سر خانه در آمد و من بسوی او نظر کردم
بعد از ان امام گفت که ای یعقوب بنک که در خایه است بجانم در آمدم بکس زاندم
زنها آنچه هم صاحب اعلام از علی بن محمد بسناد او تا عمر را و اوزاری زدند
که گفت بنویس امام ابو محمد پسر خود را و گفت که این صاحب شهادت بعد از ان
منها انکه ایضا صاحب اعلام از علی بن محمد بسناد او از محمد بن یحیی بن حکم
ابوب بن فوح و محمد بن عثمان عمری روایت میکند گفتند که عرض کرد بر امام
علیه السلام پسر خود را و مادرش را آنحضرت بودیم و ما چهل مرد بودیم پس امام گفت
اینست امام شما بعد از من خلیفه من بر شما پس ایضا گفتند او را و عرض کردند
در دنیا خود را که شود با گاه بشید نخواهید دید او را و کرد که بعد از او در دست
گفتند که ما پیران آمدیم از نزد امام و اندک روزی گذشت که امام الهی محمد
از دار فناء رحلت فرمود و منها آنست که صاحب کشف الغمّه علی بن عبدی الله
از ابی هاشم جعفری روایت میکند که گفت کفتم امام ابی محمد حسین بن علی علیه السلام

بنا

که بزرگی تو نیست مگر از سوال پرس خفت بیدی مرا که از تو سوال کنم گفت پسر
گفتم بایستی ترا فرزند است گفت آری گفتم اگر عاقل و عاقل شود پس کجا برام
از و امام فرمود که در مدینه که اگر چه بصوص دالیه بر و فرق ساله در است
و اقامت آنحضرت بسیار و افزون از حد شمار بود اما بر اید این دو اوده
دلیل که یکی از آنجمله از این حدیث کشف الغمّه است انحصار نمود و بگو
عبادت معبود و دلیل سجده سجود **و ذکر سیلا و این خاتم اولی و احوال**
صغری و احوال عمارت همیشه ملائت شخصی شخصی بعبادت آنحضرت
شب نصف شعبان سه خنجر و صغیر و ما بین بود در سه من رای زدند
شیخ ابو جعفر با یو به بسناد خود از موسی بن محمد بن تاسم بن غفر بن موسی
بن جعفر علیه السلام که گفت که حدیث کرد بن حکم بن محمد بن علی از رضا علیه السلام
که آمد نزد من ابو محمد الحسن و گفت ای عهده اشب نزد ما افطار فرما و اشب
پانزدهم شعبان است و در سکه خدای تعالی ظاهر میاید درین شب حجت را
حجت خداست و درین او کفتم گیت ما را و گفت زحمت کنم خاتم خدا
نوا و ازین معنی انری در زحمت نمی خیم امام گفت که اینست که میگویم حکایت
که چون آمد سلام کردم و شستم زحمت را که بزرگتر شد و گفت یا سید

شب گذرانیدی لقمه نرسیده من و سیده اهل بنی زحر که از غنی کرد
چست اینکه بغیر از لقمه ای فرزند من شب خدای تعالی ترا فرزند می گرامت
سفر آمد که سید دنیا و آخرت خواهد بود ز کس شرم داشت و اهلها خجسته
از معنی ولادت و چون از آن خفتن فارغ شدم افطار کردم و بخواب رفتم
و غنودم و چون خبری از شب گذشت برخاستم و نماز کردم و زجر در خواب
بود من از خانه پردن آمدم که ملا خطیب صبح کنم صبح اول طالع شده بود و زجر
خواب بود مرا کشی و در غنچه و زخا طراشا که صبح اول طالع شده بود و زجر
و از سخن امام ابی محمد الحسن اثری ظاهر نشد ناگاه امام از منزل خود فریاد
که ای عمه تقبل من برای اینک ام از نزدیک رسیده است حکیمه گوید که نشستم و
الم حیده و سوره کین را خواندم ناگاه زجر از خواب بیدار شد و در فر
تزدیک او شدم و لقمه اسم الله علیک از خود حسیس پر امری گویی گفت آری
گفتم نفس خود را دل خود را جمع دار که امنیت است بخیر که تو حکیمه حکیمه بودی
که درین اثنا مرا فتوری دست داد و زجر جس را نیز قرقی روی نمود و چون
خود آمدم امام علیه السلام متولد شده بود و چون ماه از روی سبایش
برداشتیم دیدم که در سجده است و روی خود بر زمین بهمالد و او را برداشتم و با خود

بردم نبات پاک و پاکیزه بود پس امام ابی محمد الحسن از منزل خود او را برداشت
که ای عمه پسر مرا نزد من آور امام محمد را نزد امام ابی محمد بردم دستهای
بزرگ پرست و پیکاه او در آورد و پایهای او را بر پینه خود نهاده و زبان
ببارش را در دهان خود گرفت و دستهای خود را بر چشمها و گوش و صفت کشید
و گفت سخن کن ای پسر من امام محمد گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
محمد رسول الله بعد از آن بر امیر المؤمنین و بر ائمه صلوات فرستاد و الله را که
کرد تا آنکه بنام پر خود رسید بعد از آن امام ابی محمد فرمود که ای عمه او را
تو ما در ادب و تاج و سلام کند و باز او را نزد من آور و او را بر بوی فرموده امام
نزد ما درش بردم و برادر خود سلام کرد و او را باز آوردیم و در مجلس امام
امام فرمود که ای عمه و در ششم ولادت او نزد من آئی حکیمه روایت کند که
صبح کردم آمدم که سلام کنم برای محمد و پرده را برداشتم که تقهه کنم بر سید خود
امام مهدی او را ندیدم امام ابی محمد را لقمه که سید من گرامت گفت ای
او را گویی بودیت سپردم که مادر منی او را با گیس بودیت سپرده بود
بعد از آن در ششم عیادت امام آدم سلام کردم و ششم امام ابی محمد زجر
پسر مرا بیا و دید امام محمد را در حنجره حیده آوردند امام با تقی عده اول

که چنین متولد شده است و همچنین متولد می شویم ما اما پاک خواهیم ماند بر طبق
خداوند است رسیدن بهشت مخفی نامه که در دم شریف و در امان است
هایت و تبار آنحضرت شریف شده اند اما درین مختصر اختصار بر ذکر بعض
اولی دیدنیان اسامی مجموع را در یک کتاب تنظیم کرده اند و الاغایه و التایید
برضا را در باب بسیار پوشیده نامه که در سنین عمر حضرت امام زمان در
وقت وفات پدر امامت آثار مدت چنانچه گذشته بود و در اوقات
آنحضرت در سنه خمس و حنین در مابین بود و وفات حضرت امام ابی محمد در
سین و مابین بود باب محنت بر روی رباب محبت کثرت و وابتدای
صغری در وقت معتمد خلیفه زعم اهل تاریخ در سنه ستم و سین و مابین
نمود و درین غایت سفارت و آمدن خدمت محضان هر اراده امامت واقع بود
و منهم ابو هاشم داود بن القاسم الجعفی و محمد بن علی بن بلال و ابو عمر عثمان
بن حمید التمان و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر و اموی و احمد بن
داود محمد رجبی و ابراهیم بن بهادر و محمد بن ابراهیم و جماعت دیگر نیز هستند که
در کراماتی ایشان موجب تظویل کلام مکرر در امامت این غایت سفارت
سفار و در چهار سال بود و روایت ثقات روایت ثابت گشته است که ابو

و عثمان بن سعید باب اعتماد و وثقه و معتمد علیه پروردگار خود بود و در وقت
کرامات و نظایر حالات حضرت امام بود و چون او و ولایت حیات
پسر و پسر او ابو جعفر محمد قایم مقام او شده مضطر که ناشی از حکم حضرت
امام بود و او در شعبان سنه اربع یا خمس و ثلثمائه از عالم رحلت کرده و در
ابو الحسن بن روح از بنی نوخت مضی ابو جعفر بجای او نشست و او در
سنه ست و عشرین و ثلثمائه بدرقه نقل نمود و مضی ابو القاسم محمد المهدی
علیه السلام ابو الحسن علی بن محمد التمری قایم مقام ابو الحسن بن روح شد و او
در شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه دنیا را باز پر و اذیت و واقعه وفات
او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن احمد الکلبی که گفت
در مدینه السلام بغداد بودم در سالی که علی بن محمد در سال ارتحال اختیار
نزد او در ششم قبل از وفات او چند روز توقیفی بیرون آورد و نزد
جمع

که پیش او بودند و نسخه آن اینست **بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السلام**
اظم الله اجر اخوانک یک فاک بیت انیک و بیستة ایام
امرک و لا توفض الیه احد یقوم مقامک بعد فاک بعد وقت
التا به فلا یظهر الا بعد اذن الله تعالی و لا یجوز لک

توت القلب واستلار الارض جبراً وسكناً شفي بن ميثي جرج
لست بهت قبل خروج السيف في الصيحة فو كذاب مغتصب ولا
حل ولا قوت الا بالله العلي العظيم لا اله الا الله محمد رسول الله
راوی گوید که چون برین توفیق عالم شریف و از نزد علی بن محمد پروان آمدیم
و فاخت کرد و کسی را وصیت نکرد و بجای خود اماثاری که در زمان
واقع شده بسیار است از آنجا که است که محمد بن یعقوب با شما خود آنجا
بنی ابراهیم ابن مهیار روایت میکند که گفت در شک افتادم وقت
رحلت امام ابی محمد الحسن العسکری در باب امامت و نزدیک مدرین مال
بسیار جمع شده بود از محسن امام پدرین آنها را برداشت و کشتی
در آمد و من بشایعه پدر پروان آدم درین اثنا پدر مرا ضعیفی تمام کار
شد گفت مرا باز کردن که این دوست گفت هر میر از خدا ای قانی درین مال
را حفظ آن وصیت کرده فوت شد گفتیم پدرین کسی بود که مرا وصیت طلب کند
ای مال را بواق می برم در کنار شط خانه بکرایه میگیرم و کسی را ازین خبر نیدیم
تا آن زمان که خبری بر من ظاهر شد چنانکه بر پدرین ظاهر شده بود و در ایام
ابی محمد علیه السلام و اگر نه هر شود مال انفعه کنم و چون آنچه در خاطر داشتم عمل

که دم روزی چند گذشت ناگاه رسولی آمد و فاخت آورد و دردی که منسوب
یا محمد با تو فلان و فلان خبر است و باقی قصه من تمام تا آن امری که در اینجا
نموده دردی مذکور مال را تمام تسلیم رسول کردم و چند روز در آن منزل غمناک
بودم تا آنکه رسول آمد و حکم آورد که ما ترا قایم مقام پدر تو خستیم و از جمله آنچه
در مدت خست طولی ظاهر شد آنست که نزد ارباب خبر واضح گشته رجاء
شواهد الهیه تیرا آورده است که اسمعیل نام یکی از مردم نواحی حله را جیستی پیدا
و اطلب از امدادی آن عاقر شده زیرا که علاج در قطع آن سیه نهند و چون
آن جراحت منقل بعرق اکل بود از قطع آن سیه واکه جت اتصال بعرق اکل
نحوه پاک شود ترسناک بود و اسمعیل گوید که چون مرا از علاج باز شد به
شبهه متورس من رای رشم و زیارت الله بجای آوردم و بهر باب در آمده
و از حق استغاثت و از الله استعید و استمداد کرده بعبادت و قیام لایتم
میکردم روزی بخبر در جمله رشم و غسل کرده جابه پاک پوشیدم و متوجه شهر شریف
شدم و دیدم که چهار سوار می آیند شمشیر بآبسته یکی تیر و دولت دیگری در میان
ایشان فوجی در بر کمان بودم که شرفای مشهدانه چون من رسیدم سلام
جواب دادم آن تیره دار بر طرف من فوجی دار بایستاد و دومی دیگر بر

فرجی دارکت که فردا بجای خود نزد اهل غراسی رفت کفتم بی خود که پیش آی
که پیش تر ایچم رستم دست مبارک دراز کرد و پیش مرا غایت فرود جایگاه اثر
در دیار من رسید نیره دار مرا گفت که افعت یا اسمعیل من تعجب شدم
که نام مرا چون دانت کفتم افعت و افعتم نشاء تعالی نیره دار گفت این امام
پیش دویدم و زانوهای مبارک او را بوسیدم بران شد و من نیز بران آم
مرا گفت باز که کفتم من هرگز از تو جدا نشوم باز که گفت باز که بصلحت
آفت که باز که وی همان جواب کفتم نیره دار گفت که شرم نبهاری که امام
زاد و با کفتم که باز که دو بار بشکر دی بایستادم چون بقدری برفت
روی باز شد که و فرمود که چون بنیاید و رسی نقره ترا طلب خواهد کرد و بنیاید
که از وی هیچ طلب کنی چندان بودم که از نظر من غایب شده مشاهده
آدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که شرفای این نواحی بود
گفتند امام بود پرسیدند که امام صاحب نیره یا صاحب فرجی بود کفتم
صاحب فرجی گفتند پیش خود را با و ملو وی کفتم آری آنرا انقبضه و آن
بران راست من بود بر منده کردم اثری از زینش ندیدم و رنگش شادم
که شاید بران دیگر بوده باشد آنرا تیر و تیر دیدم آنجا تیر اثر نبود مردم برین از

گرفت و بر این مراد بریده خاندان شدند مرا بنحانه در آورده و از مرا
مردم خلاص دادند و چون بنیاید و رسیدم مردم غلو کردند چندانکه بهم
آن بود که گشته شوم مرا پیش مشعر بردند قصه را با کفتم گفت ویرا
خوار و دینار بدید کفتم امام وصیت کرده است که از تو چیزی نگیرم بکسیرم
مشعر بکسیرت و من از پیش وی پرسیدم **که علامت ظهور امام**
حقت الله تعالی علیه السلام مریدان اصحاب اجبار و بکسیر علامت
ظهور حضرت صاحب الامر الزمان در اجارست و اعداد آن چید
و بسیار درین رساله لازم الا حصار بایر و بعضی از آنها اقتصار
میرود بر وایت صاحب کشف الغتة از جمله علامات محل ظهور صاحب
زمانست خروج سفیانی و قتل حسنی و اختلاف بنی عباس در امر
ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آفرماه مذکور
بر خلاف عادت کسوف و خسوف و فرو رفتن زمین در موضع سد
مچنین در مغرب و همچنین در مشرق و ایستادن آتش بوقت زوال
بجای خود بعد از رفتن او بمیان اوقات عصر و طلوع آتش بوقت
و قتل نفس زکیه که از آنها دصالح بوجود آمده باشد و هیچ مرد با

که در میان رکن و مقام و ویرانی جایط مسجد کوفه آمدن عظمای سیاه
از جانب خراسان و خروج بجائی و ظهور مغربی بمصر و کشته شدن او
شاهات را و فرود آمدن ترکان بخوار و نزول اهل روم بموضع رطبه
و طلوع ستاره مشرق که روشنی دهد ماه بعد از آن منطفف گردد چنانکه
نزدیک رسد که هر دو طرفش با هم ملاتی شوند و ظاهر شدن آتشی طولانی
در مغرب چنانچه سه روز باقی ماند در جو آسمان یا مفت روز و سرد
عنان اختیار عرب از دست حکام و والی شدن ایشان بر بلاد و مرد
آمدن ایشان از تحت حاکم با دشا و عجم کشتن اهل مصر امیر خردا
و خرابی بشار و اختلاف سه علم در اینجا و در آمدن اعلام قیس و عرب
بمصر و رایات کشند و خراسان و بیرون آمدن شخصت کذاب که
دعوی نبوت کند و خروج دو اژده کس از آل انبی طالب که هر کس دعوی
امامت کند و روشن شخص عظیم القدر از شیعه نبی القاس در میان صحیح
جلولا و خاتین و بین جبری که پهلوی کنج باشد بحدیث بغداد و بالا
گرفتن با وی سیاه و در بغداد و در اول روز زلزله و فرو شدن سیاه
از بغداد و ظاهر شدن پنج در وقت ظهور معهود خود در غیر وقت معهود و آنکه

پایه بر غلات و زروع و کلی چهل فرود عت مردم و اختلاف عجم و کشتن جو
بسیار در میان ایشان و بیرون آمدن زندگان بر خواجهان خود کشتن ایشان
خواجهان خود را و مسخ شدن از اهل بخت به بوزینه و خرس و خوک و آمدن
آوازی از آسمان که جمیع اهل زمین بشنوند بهر جا غنی بخت خود را می بردند
رومی و تیشه در عین خورشید و بیرون آمدن بعضی مردگان از قبور و آنکه
بشناسد و که خدای و فرادست کند بعد از آن شنبی که در دین این علامات
به پست و چهار باران متصل که زنده کرد در زمین بعد از موت خود و برکات
آن معروف باشد و از اهل که در بعد از آن از اهل حق که شید بدهی باشند هر ثمره
که باشد در وقت شیعه حاضر شوند و دانند که محل ظهور امام است بکلیس متوجه شوند
حتی حضرت داداد آنحضرت بجانب مکه درین باب احادیث بسیار از ارباب
ائمّه آنها بسیار است چنانکه صاحب اعلام و صاحب کشف نیز اصول آنها را به
تفصیل نقل نموده عن لفظ شکیه اما این مختصر را چون اینجا می آید باید با تفصیل آنها
تقریر نمود و هو الفور والودود صاحب کشف العتبه گوید که کشفیت که ظهور و
این علامات را عقل محال بشمارد و محکم گوید که شناس نیز بعضی از آنها را انجمن
میدارد و آنحضرت شیخ مفید در اخبار این علامات در کتاب خود بر زبان آورده است

که دقتی طریقات مثل این اخبار ازین مختار باشد احوال رحمت رسد حق آنست که
 هر یک ازینها نفی قبول یا بدست آنکه ظهور این امور از قبیل معجزات است و
 خارج عادت و از طریق عقل و در مثل نگاه داشتن ماه و از دکان حسن و غیر
 دیگر محسوسه و قبول داشته باشد ازین جهت صفحه دلش را باید که بخراشد و
 اعلام در باب قیام امام و با وجود نیست انحضرت فایده در بیان انام اسوله
 می نماید و دیگر احوال معروف بصواب عقده اشکال آنها را می کشاید اگر کسی
 در این امور دغدغه باشد رجوع بآن کتاب نماید که فی شبهه عقل آن سخنان
 رنگ و خنده را از اینده خاطر می زداید و الله اعلم بحقیقه الحال علیه التوفیق فی العالی
 و الحال **شرح** بجهت آنکه در باب ارادت و ثمره پرستیدن مثل ارادت و نه
 برشته در باغ اقبال و چو طوطی خرم و چون صدقه خوشحال و بهر شاخ و برگ
 مرغ و آسب و خطوط هر ورق زبان ناکنج و کشتن عطر باغ اهل ادرا
 برش و توت و باغ عقل دراک و شمیم هر کشتن بوی بهار و هزاران هر سوره جبار
 کو شتواری و تخت از ذکر آدم کشت خرم و دندان بی منبای مقدم
 بهر سبزی چینی شده سرفراز و بهر کفر عالم کشت عمارت و چه فخری آنکه کرد
 بودی و ملک برخاک آدم رخ نسود و رسول محبتی شاه شرف خاک

بخت پادشاه تخت لولا که پس از ذکر علی و شرح حاشیاء قلم شد رخ روان
 و صفالش چه آلی لاله در میان من بوی چه گل خندان و چون بسجین
 کوی بنوده شده شان خبر برده که حجت اعلام در اینست و
 سخنان آنکه ای دانا چه دانسته منیر بر فانی دنیا بیا که زمین منزل و کرد
 و رشت و بنا کاش خدای عدم راه و تعجب بود از کرامت فرمودند
 اجل را کس ندارد پای در بند و نهالی را که امکان شلخ و برکت از بهای
 افتادش آخر برکت و ندیدی حسنه شیر بر مراد و سپهر رحمت و ابر کرم
 که اقیم فدا چون شد و شکر و ابوی ملک باقی برده او رنگ و بین و سوز
 معصومان الش سفر کرده بروی و حاشیاء و مستند این ارا که بار
 که بر صاحب زمان شد شمی کار و زمانه رای او حسن حسین است و جبار
 او و پیش است و ز فیض اوست آب از اربابان و بروی اوست کلکها
 بهاران و زمین مقدس تسکین زمین و عمارت کرده استش خضر و
 بجز و بر اگر اجمیت که موز و کتاب و دانه او نیند معمر و بکان و بر اگر
 و کرد و که از فیض دل و شش بود پر و بعد او کلاه از خاک خیزد و پیش
 آهوی چمن مشک پر و زردیش که تا بهر جهان نور و نیاید روشنی از

چشمه حور: پوشش آموسی چشمت پیرزده اما تا قیام حلیف با بدست
بعد ازین سوی مام آی: نوی آن نور پرور عظم: که شد نورت بیان از
صوب آدم: تو مکتوبی ولی جنتی مرقوم: همه سدا کوئی در تو مرقوم
توان مهری درین فیروزه کلخ: نقاشی گوشت کتاسخ کتاسخ: که ازشت نبی
برداره: شدی بر شکل خاتم اشکاف: چرا خاتم که محسوم شد: نقشش
و دل محرم باشد: جهان ازیم دشت کشت پاره تیره: حیدر شد بر افغان
چشم خیره: دلی بود که در دی نیت در د: رخی نه که بری نیت کرد
برعت مردم دلهای مکر: میرا چهره ما چون سباز کرد: خدا را باکی جویم
دورت: بدون فرما که شد وقت ظهورت: بنور شرح ظلمت کین کن
جبار روش از نور چمن کن: براند از از جهان ظلم و بدعرا: بر اطن شرح و کن
مخبر را: مرا حکم بر شش و نبی نه: که قران از کلام آجسی به: همه روح
جهان را فیض جان بخش: انبی ملک را من و امان بخش: که در خدی تو هست
لازم: که کردی برست عزم عزم: سنو زانیت کات در راه: که باشد
پرو عینت مقام: چنان در خواست از لطف الله: که نام در جهان اقبال
چرا عدلش جهان کرد محسوس: باشد ظل عدلش از جهان دور: رخصت ملک

این آبا باشد: زائیش جهان باشد: بر اولاد کرامش ختم شد
مطیع را نشان نه تا با: باشد خطبه خالی که ساده: ز نام نامی این خواند
نخ چهارم در باب سبب آبی عالی ترا در شمال: اجداد شاه
محالست بنا و ادب بقای ملک الیوم تنها: در وجود اولاد و
پای حلی نیت سخن: زن که بر روی کین: ز نار بیان کرده
برنده وز: ز نور عیان ظلمت شک بود: باست وی از کوره اعتبار
بر آور زرد نقره صافی غبار: چو دانا بنده از سر استام: طهارا طهارا
نقره نام: طهارا پان کن که معدن کجاست: که در شرح ده نقره را که
جاست: هم آن دورا طرف ترکیب کن: مرصع غای از و در کوشش
که کو هر بود در خور زیورش: چو انعام یا بدین آب تاب: برود عرض کن
برشته کاسیاب: کرین کوزه اصل و چنین سلسله: بجای دیگر بردن آرد
کله: چو فارغ شد خاطرت زین پس: بکن از خرم ناکه اقصای: ز نور
متین نوزده ماه: چنان کن لب نامه شاه را: چنان کن که کشت در کما
و همه یوه این نقل عالی تبار: کسی مر بر آرد زاج رسول: شوه یوه پرور زین
تول: کسی در باوج اامت دهند: و زان پس خبر از کرامت دهر: ترک

چون حدیث کهن بنا چار کویذ شاهی سخن چندی که پیش از بنی هاشم
کین شاهی شاهی و سروریت جان سرسبز را حکامان بر حکام
دینا و دین نامشان آگهی با غرضی سل سل شاه و سل مقصد فرد و کل
نهایت که از جان و تن جدا شود نه از داده نیکس از و راه آه که نماند این
خانه ان فیض نور بر آفتابان تا بر نور عقده بند جواهر رب
و سلسله پند لای ستلای اصول و سب یعنی و بر قلم واضح الادب که
با عین مراتب و احسن رتب زرنیه آرای و ترصیع قزای این سلسله الک
نطق ادوار و دشاخ لیل و دنا را بدینگونه ترصیع سینما به و بدین
آرایش می نماید که این دورمان آسمان نشان منسوب با قام و الود
میگرد و اولایات که شمر شایخ خیر و سعادت است منسوب است بجهت امام
معتمد اشرف الاکرام و الاکاسم امام موسی بن جعفر اکاسم چنانچه در ذکر
امام علیه السلام ایجابی بآن رفته بود و انتساب آن سلسله کرام بعد کرام و
تمام بعد تمام هر یک باین اسم و نام در ملک است و نظم و صورت نظام
دارد که سلطان شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جندی بن شیخ
صدرالدین بن ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ

صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبریل بن صالح بن قطب الدین
صالح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الناص بن فیروز شاه زکاء
بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل
محمد بن محمد احمد اعرابی بن ابو محمد الفاسم بن ابوالکاسم حضرت بن الامام اکرام
الحاکم صلوات الله و سلامه علیه و آباءه اکرام الی یوم القیام و ثانیاً رتبت سلطنت
که مورت روابط سرافرازی و ریاست شاهی سلطنت نامدار صاحب جاه
حسن پیک و مظهر الدین جهان شاه و چنانچه طریقه ارشاد خانه انبیا علی است
که در شاهی نسبت قبل از وصول با علی درجه منتهی اولایا لیا لیا می کرد که
زبان این قوم او را سرسلسله میگویند رتبه این شرف با شرف خاصیت
شیخ قدسی الاخلاق صفی المجد والدین اسحق است که در زمان خود محیط اکرام
و اتفاق و مرکز دایره قطبیت آفاق بود و قلم سکین طراز واضح الاعجاب
طریقت شعار با اغراض درویش توکل بن اسمعیل بن حاجی الارسل الشهد
با بن البراز در زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین موسی برهم مقامات که پان
حالات و کرامات مشایخ می باشد در باب احوال حضرت شیخ صفی الدین و انتساب
فرقه و آباء آن حضرت تا فیروز شاه زکاء که کتابی برین سیف نموده و با

رفع بر روی تالیف کتوده اما غریب است که بعد از این الدین جبرئیل ذکر
شیخ صالح فرموده و بطلب الدین اشغال نموده و بالاخره قلم بعضی اهل که
باقدام تصحیح حاشی آنرا پیچوده ذکر شیخ صالح را فرموده و از این الدین
جبرئیل و پدری شیخ طب الدین بر آن افزوده و این موقوف نام است
در نظر کیا اثر حضرت عالیجا بی ثبات و صدارت پناهی جمال الحق و الحقیقه الدین
الاستر ابادی لازال ایام علو کماله و جلالة مصونه عن التناهی تصحیح پذیرفته
حضرت شیخ صفی الدین را مقصود بحد و ایدم بر طریقه ثابته که صالح از ابا باشد
پدر چنانچه یافت که در رب به بیان معنی پدر اشغال میروند ذکر کرده باشد
و چون ممدوح مؤلف در اول کتاب چنانچه ثابته اهل تصنیف است شیخ صدر الدین
موسی افاده اگر ذکر صالح باشد تیرنستی بهفت یکسکه در امانت در
که شیخ صالح نام در رب باشد و میان شیخ صدر الدین موسی داد و دو واسطه در رب
حیات شیخ صدر الدین صنف را از ان معنی غفلت و در اول اشغال حال نصیب شمول
افاده را با آشتی عجایب و علیه التوکل فی کل باب و چون استقامت و احوال
این خفته ولایت فعال هدایت مال از صنف ابن زبار که موصوفه بصفت
للفصاحت نموده میشود بالضرورت شرح حالات اجداد عالم را شرح صفی الدین

از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتاح بنامید و بعد از ان پرده خا از پرده حایل
مترون بغور و فلاح هر یک یکشاید **امیر فیروز شاه الملقب بسان اهل**
البیضاء و الاسماء بر زمین کلا صاحب صفوه گوید که در وقتی که یکی از فرزندان
سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم الادهم در سینه کرده که علم سلطنت با وج
بر بابا گویند عازم تسخیر ممالک آذربایجان شد دوران عهد کان حیات
و آران و الیوان و داروم از شرف ایمان و تشریف اسلام محرم بود و آن
پادشاه غرادر سکنه بر نور با بدی **و ما ان ان لا تقا تل فی سبیل الله**
در لایزم غرادر جهاد اعلام جبهه و استقامت و با فراغت و بضرع شیخ برقی
عرصه آن ممالک را با لکل از نوک کفر و فساد باز پرداخت و امیر فیروز شاه
که از روی جمیت صوری و جاسیت معنوی قابلیت حکمت حکومت دینی در باب
دنیوی داشت به ولایت اردبیل و توا بعش سر و سرور دادی و راهبر
و چون امیر فیروز شاه را شربت و نعم و خیل چشم بسیار و قبول و دواب
حساب و قطار و چهار پیشمار بود و ساحت اردبیل کثرت احشام و غنایش
را سگ ساحت نموده از آنجا غنیمت نموده رحل اقامت در موضع کنین گذار
پیشگیان امداد و لغز نموده آن کم غرام اسم شعبین میل دینی و تبیین

دلیل یقینی بر داغ سفره افشاش در کمال ریشه کیلان بر وجه معروف پنج
سهور مورد انعام هرگز در یک دور بلکه مطبخ حجاج وحوش و طبع کشت و
دست تمامی اجباب و اعدای از خراین اکر ام و ایدای او متسع و محتلی بود
بحکم **کل شیء عاقل الا وجهه** و عوت حق را لیک اجابت کشف از پیشه
پانزده دنیا در گذشت چون امیر فخر در شاه غمان مرکب غریب است
قاید **فقر و الا الله** سپرد فرزند ریشیش **عن الخواص** بسیار
ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از موضع رکنی بقره انور جان
از توابع او پس بنصت فرموده با اتباع و کشایع خود آنجا وطن آ
کرد و به دستور والد معفور باین سفره در کم داری این الجمود معروف
کردید تا آنکه بعد از انقضای مدتی مدید عازم مهمان سرای حنت گشته
سفره انعام را از دار الصنیاعه اکر ام در نور دیده و بعد از دله
عدیش محمد الحافظ مصباح عباد و عباد با نصیح جانعی عازم مهمان
حنت گشته سفره انعام را از دار الصنیاعه اکر ام در نور دیده و بعد از
دله عدیش محمد الحافظ مصباح عباد و عباد با نصیح جانعی لاف کش و از
غراب احوال عجب مال آن انشی مثل خبیض آل آنت که بعد از انقضای

ایام حیات پدر در ایام صغر آن بدین سرور و وقتی که سن کرامت میرش بر رجا
حفت سبکی ترقی نمود در مغرب خفا و نهان شدن اول فرمود و هر چند
احوال او که دند بایست خفیه بر چهره آمل مسج یک از خاندان آن عینه بهشت
مثل کشت و نا آلودت مفت سال برین معنی گذشت و تمامی مردم را از طلب او
باس کلی حاصل گشت چنانچه جت او لوازم تقویت داری و کرم سوار
بجای آوردند تا گاه روزی دیدند که آن فرزند محمود خضیل با چهره آفتاب
شایل چون ماه در برج جزا مصطفی حایل کرده بعد از انقضای چاره سال
که در محوطه فاضله خیر حافظه و اهرام الامین از عمر نفس گذشته و از خانه
چون ماه تمام شد شام اصحاب محبت و الا لام را نور و سرور لاکلام داده و
هر یک از نزدیک و دور آن در گاه چون طالبان ماه زبان با دای الملک
البذل لله ده فغم من قال **شرف** به نخت به که ناکه بر رسید
که داد مرده وصل تو هر که دید مرا زمره مبد نودا و دونه و از شرح
دوق غیش در مدت مفت سال پرسیدند گفت که مرا فرقه از جن که برده
اسلام مطمئن اند میانه خود بر و ند و با من طریقی رفت و شفت سپردن
در حفظ قرآن فرمودند و ارباب تعلیم شایع بر روی من کشوند و تا آخر

در بیان آنجا که بکتاب بضاعه مشغول بودم تاکنون که تکمیل آن است
نمودم غایت کرده بموطن موروثی خود آمدم فرقه اصحاب ارادت قدس را
شتر ثمرات سعادت دانسته و در بار بسند هدایت آباغی غلام نشاند
تیراقت اسب سینه اجداد و با فرموده کمال قورج و درینداری را پیش نهاد
حت دشته علم مقتدای و پیشوای با روح آسمان ارشاد و با فراغت و چون
ایام حیاتش شغلی گشت عرض او منصب سجده نی اجداد و الطعم آینه روزه
در بلاد لغزندان او امیر صلاح سدید صلاح الدین رشید رسید او نیز به
حکم صلاح الدین فی الورع دین آبا و اجداد را بر ورع و پیرکاری
صلاح افزود و بر طبق واضح و فساد فی الطبع چشم از پدیده و نذر فرو بسته
زراعت مشغول بود و تهیه اسباب معیشت خود و مردمان از غل بد پای کرد
زراعت سینود و با این همه از جمال ظاهر سپهر خط وافر داشت و با کمال صلاح
تقوی تخم محبت در سرزمین دل ساکنان قریه کهنه از توابع اردبیل که
وطن او بود بخیری می گشت و مدت حیات علم آه مت و در آن قریه برادر
و چون محصول عمرش را مدت حصه رسید و از موضع مذکور بایستی منزل
آخرت کشید فرزندان ارجمندش امیر قطب الدین قایم مقام و سرور و پیشوای آن

فرقه قدسی اشقام که وید امیر مذکور به دستور جمهور آباغی غلام ظهور قدم برین
ارشاد نهاد و با اب احسان و انعام بر چهره اصحاب ارادت برکش و تا آنکه
مرت مدید برین قاعده مقتضی کردید درین اثنا حکم کردی از صاحب کرجستان
لنگری بی پایان بر دشته علم کفر و فساد را غایت تخریب بلاد اصحاب
و سداد ابوح اضرار و افساد برافراشت و چون این خبر بجمع مخلصان قطب الدین
رسید از آن خوف و خطر از راه گذر خذر خود را با جیل و اطفال و ضم ارادت
حاصل خطبه اردبیل کشید و اهل خود را با فرزند سعدیل امین الدین خبر پیش نهاد
که در زمین ترتیب یافته بود ستواری ساخت و با سعادت حضرت باری از
مصفون **التم لا تسقط علینا من الخنا** پرده تواری بر درز روشن و شیار
ایشان انداخت و در خیال جوانی از اقربای امیر قطب الدین بر بالای ایشان
زیر زمین بسته بود و در هم حفظ و نگاهبانی عیال و اطفال آن امیر حمید خصل
داد و که ناگاه کرجی ملعون بخت و درون آمد و میان ایشان پیران قتال در
شد چون میان شمشیر آن بدتر فرقه لایم را از نیام کشیده از حصار محال کرج
از زیر آب ابل سیر کرد و اندید کرجی وراثتی این دارد و کفر نافر برادر و در جوانی
که در آن فوجی بودند از او از ناله داده آگاه که در آن آن جوان داشت که اهل ضلال

روی سنجال بر سر او خوانند آمد حفظ عیال امیر قطب الدین را بر رعایت حیات
مقدم داشته چنانکه در خانه زیر زمین پوشیده شد علی الفور که چنان در آن
خانه بختند و خون آن سلاز را بجان نیره برافشید چون آن زیر زمین از
کثرت احوال اطفال و عورات پر برآمده بود و امیر قطب الدین از آنجا آمده
بود که جت عیال مغری و مغری سپا کند که چنان چون آنحضرت را دیدند که
نصفه قتش بر سر پاشانیدند و در محلی بایل بر گردن مبارکش رسانیدند و او را
در میان کشکان بر زمین کشانیدند و از آنجا که در راه تقصص حیات و حیات
او پرسیدند و چون پرده دار **و حَبَلُ الْكَلْبِ لَا يَمَسُّ قَابَ حَسْبِجَانَا**
چهره آفتاب پوشید او را بشو و از دال او دلی از هر گوشه پرده آورده و طلب
اسلحه و کشتن کشکان در میان ایشان میکرد و چون بر امیر قطب الدین
رسیدند ناله کشیدند و چون ملاحظه کردند شخصی دیدند که اگر چه دست از
حیات افشاند اما هنوز عرق از جانش در بدن باقی مانده بعد از آن
نظر آن امیر عالی که را شتابند و بعد از چشمتش و بین آن پرده خسته
امیر قطب الدین با دل خسته و در غم نشسته آهسته آهسته جت عیال عیال
ترجمه آن منزل تنگ محل شد و چون با نخی رسید متعلقان را بدست و در غم

بگر حقیقی معنای طلق گردید و آن فرقه چون میر را در حیات یافتند بر سر
که از روی حضرت باری شستافتند الفقه آن ماه دین پناه چندان در تحت الارض
بود که آن بیت بختی گشته هر دین پروری پرده غلت از هر گوشه و بعد از آن
زمین پرده آورده عالم را نور جمال سور حاکم صاحب صفوت گردید که
حضرت قطب آفاق با کاستحقاق ابوالفتح ضعیفی الحقیقه والدین استیغفر بود که
چون امیر قطب الدین را در ایام طفولیت بر گردان کرشی من دست بزخم نشان
برسانیدم چه را کشت من در موضع زخم در آمد و چون آن فرقه مرتفع شد
امیر قطب الدین بر اسلوب سرعوب آبدی عظام در نظام دهام آن سلسله که
انظام معنی تمام بجای می آورد و فرقه مرید را ملوازم ترتیب و مراسم بجای
می پرورد و چون آن قطب ملک تقوی محیط دایره فوت و قفا شد و لد چلیس
ابن الدین جبریل به حال چلیس و غفلت پال و قشیل تزلزل و پس
عند شکرش و چون مدتی مدید بر بنی گذشت امیر جبریل جت کتاب یاد
عرفان یا مدد از روی خبرت و انقباه دست اداوت در دامن مولانا الهام
کمال الدین عرفانه زده رسوخ رسوم و ریاضت تقدیم نمود و کشته
اوقات از جت اختیار آفتاب کرده با مردم اخلاط و تکلم نمیزمود و

چون صفت مجاہدات امیر جبرئیل علیه السلام را نزد علما و دلیل شد عباد
که از انبای قدوة الاعالی جمال الدین برفی بود و اعیان آن بودند که با ترقه و اوج
جبرئیل بر چهره و در کمال صبیح او با بدست بخت فرزند از خبه خود و ولایت نام را
که در درج پاک و در درج شرفی بود بدولت مراد و شرف ساخت
و جت این از دواج باروش و در دواج ملک زمره زین امه بار کبا و در حبه
فلک انداخت علما و قضات و سادات عالم در جات را به محض حضور
کرده بر قانون شریف مطهره خیر البشر و طریقه مکرمه نمودند و ایشان عسکران
مختاره پرده عزت و عفت را در جمله آن امیر شریف الاطراف در
آورده و این دولتی کو یا اسمی بود یا ستمی و جسی بود چون کلام اهل
ایمان نام شیخ صفی الدین از وی خارج بر اسلوب شفا صلیه الله علیه و آله
اللیل بودی و سی شبه و سی بده و راقامت نماز و اداست روزه افروزد
و چون روز وفات رسید در صفوی از اوج صدره جبرئیل بخصیض آسمان
سمات دولتی نازل گشت شب و در درج حال او چنان عالم افروز شد
که زبان صدق اخوان الصفا را حکم باین نظم که صفای صفوت برت
بخت آب بهار هوای جنت کربت بخت کشتار لایق بود و لسان صفا

نشان ارباب و فدا تر نم باین بیت که چشم داریم از انبای سعادت پر
که جهان را بد پر روشنی از سرفرو بر تکلمات و ترنمات فانی **شیخ**
شیخ صفی آقا که از حضرت شیخ **دعوت توفیق** **که در حمله آن کرمه در ایام دولت**
ادوات و اوقات **دعوت توفیق** **این** **برابر از مولانا محی الدین که گویا افضل**
زمان شیخ صدر الدین موسی علیه الرحمه بوده است روایت کند نفع عتیقه
که مالد شیخ گفت که چون حامله آن دره کامله شدم در همان شب از مرزها
صلح موزی بر منظر حسن طغی من تافت که کافی که از غایت و
نورفتی و تقیر از ان سکر نورانی با تصور الفاظ و معانی راست نیاید از
آسمان در کنار من آمد و در آن شب زمین بخت پیدار و در لای چمن باریک
و چون از عالم خراب رو بودی پیداری نهادم سه شبانه روز پیش از آن
فتم المقال بعضی من قال **شعر** **رایک فی السواد فکت بر**
فی طمہ اللیل الیسیم **دوش چشم من بخواب و بخت من پیدار بود تا سحر که**
مونس جانم خیال بایر بود **خواب خوش بابت حلال ای دیده چون جامی نخواست**
دیدم شب آنچه عمری بهر او پیدار بود **و تیر از داند شیخ مردیت که فرمود**
که در مدتی که حامله این بر و واضح الا نوز دوم امور غریبه از وی مشاهده نمودم

در درون من حرکت و اضطرابی نمیکنم و امر از آن مشقت و الم نمی آید
و هرگاه که از خواب بیدار میگردم ز من بعضی الدین از درون نمی شنیم
و من صاحب کتاب صفات الصغری از مولانا محی الدین برداشته ام و از ثبات
فعل میگوید که قبل از طلوع غیر عالمی است چهره مبارک شیخ به روز و الله جل و
رخور شد و چون مرخصان از داوی تحت مهر کثرت سبب آن از وی پرسیدند
گفت بر من حالتی عجب طاری شده است که آن موجب آن چاری گردیده است
روز عالم را پر از آفتاب می بینم فاشرف الدنيا بهیچ شمسنا
و ذرت الارحام من کل جانب ای رخت آفتاب بسوزد قدر
رخ تو بعد از روز برقی روی تو شمع راهی عاصمت پرتوی روز خدا
چون ترا موعظ شود عالمی از تو پر نور شود بر کن از جمل برقع نور
که نور عالمی بآن سرور مستندی باشد آن حال جمیل گاه از سرده بر
جبریل و چون هر جای چهره حضرت شیخ از صفای غیب بجای می آید
والله کاش باز سر روز بهوش بود و بعد از آنکه از سبب آن شخص کردند
گفت که همه عالم پر از غلبه و ادبیت که از دست آن مدشتم گوشه آن آواز را
نمی شنید و شیخ را از خود است سر برادر بود محمد صلاح الدین و خواهری

شیخ خود را در برادر بود و یعقوب و محمد الدین و سید مبارک حضرت شیخ
و حق که بشش سالگی عروج یافت ابن الدین جبریل بر حسب تضا رجوع منزل
نموده بعالم بالاشفاق و از وقایع احوال طفولیت شیخ آنست که روزی
که بر کین بخت شده بود میل فرمود و به که شخصی سبیل بر روی مبارکش زد و
او را از خون طعمای بخت بر کین منع کرد و درین حال بعضی از چهره آن شخص
محسوس شیخ شد و بعضی نشد بعد از آن ترک خوردن آن نوع طعام فرمود و
طبخ طعام شیخ شخص بر آن بیمه بود شیخ مدتی که از آن طعام نخورد و طبع
بود مریض شد و از جهت دفع محضه قهقهه خوردن آن کردی باز همان
دید که او را منع کردی و چون ضعف شیخ قوت یافت بالضروره
واقع بود الله خود فرمود و والده اش تبارک آن شغل شد و شیخ قوت
یافت بعد از جدی برادرش اسمعیل واقف شد که والده جهت صفی الدین
طبعی علیحد بهیمه غیر کسی بنمایه والده راضع کرد و شیخ را با نای بی
عظیم رنج که شیخ چاره گشته در حضور برادر لقمه از طعام دستور قوم
در دکان مبارک نهاد و چون فرو برد علی الفور از کفوی مبارکش باره خون
پردن افتاد برادرش دانست که آن معنی تکلیفی و تکلیفی بوده باین بعد از آن

ادب و شفقت تمام در حق شیخ خود بجهت شریف شیخ شریفی که از او
 معلوم کرد که آن شخص که شیخ را از خوردن طعام منع میکرد شیخ را از خوردن
 عن اللذان تعارف ادا خواست من قبل خلق الله سینه دوم پنی و یک
 فی المودت نسبت سسترت عن عین نه العالم جان من جان ترا
 ازل سابقه بود که گشت آشنای قال امیر المومنین علیه السلام عموم
 رجال فی اکثر شریک و معی من الدنیا صدیق ساعد یکن کردی من
 جبین قیمت حبیبها جهمان و الروح واحد مردم غم خود خودند
 اما غم من باشد لی دوستی که در پیش من باشیم هم را اتفاقا حسن کرد
 معنی و بصورت دو بدن از حضرت شیخ صدر الدین موسی مغولت که فرمود
 که شیخ در اوان طفولیت بر تبه مراض بود که نور با صرغش چنان لطیف شد
 که ملک را در آسمان بصورت مرغان غریب نه بیات مرغان دنیا شد
 و از مردم می پرسید که این مرغان را شما می پسندید و چون مردم نمیدیدند
 تعجب بسیار میکردند و هم از شیخ صدر الدین منقولت که فرمود که شبی در ادا
 صبا حضرت شیخ در واقعه دید که بر بالای سجد جامع اردو نشسته ناگاه عظم
 چنانکه بنور آفتاب منور کرد و نورانی شد نیک ملاحظه نمود عارض آفتاب نشین بود که

عالم را در ششای از خود و چون حضرت شیخ این واقعه را بوالده خود عرض
 فرمود است که تو کسی خواهی شد که عالم نصیب بارش را تو منور کردی
 بزبان از فرخ قوال نقل میکند که حضرت شیخ فرمود که وقتی که در اوان طفولیت
 در واقعه دیدم که بر کوئی نشسته ام و ششیری دراز بینا دار بر میان بسته
 و کلاهی از پوست سمور بر سر نهاده هر چند خواستم که ششیر از میان بکنم
 نتوانستم کلاه را از سر برداشتم و زنی از سر من طلا هر شد که عالم روشن گشت
 همچنین تا سه نوبت کلاه سمور بر می داشتم و عالم روشن بگشت و چون هر را
 ی پوشیدم باز جهان بکمال خود می آمد و چون بفرز غارت شیخ ترا
 دیدم سسترت تبر این واقعه که دیدم شیخ ترس سهر فرمود که آن ششیر
 حکم ولایت است و آن تاج نور ولایت بر ضمیر منبر و از بعین زبان عالم
 و خاطر خطیر صانع سپهر بر زبان عرصه تفسیر از لایحی فیض پذیر خواهد بود که واقعه
 صادق که از اوج الرده الصالحه بحر منبسطه در این چهار اسرار عالم
 بموجب ارتجوی علیه السلام حیث قال لم یبق فی الا المثل
 بشیر طرقت ب نظر آنحضرت گردیده مودی این نسبت که کار خدا نوده
 بحر و ولایت که در زیر پرده باشد اتمام غمی یا به ملک و قی بکمال میرسد و بسته

سهروردی بمهر سپهر و قبل ازین مذکور شد که شیخ را برادران بود و اسامی ایشان
مسلو گشت از آنجا که هر یکی بیست جردن و فارسی برسم تجارت رفته بود و در
ولایت طارم بمحوم ملاک گشته و چون او را قبول بسیار بود صلاح الدین
برادر دیگر حجت تصرف اموال برادرش را از رفته و بعد از آنکه و تصرف بها
بسیار و خیر این الدین انبار دار نام شخصی را بجا لاء آورده بود و در شیراز
مانده و چون او را از ارشاد و خبر نبرد که رتبه شیخ خب الدین بخش به
شیخ رسیده بود و محرک طلب داعیه توجه شیراز را در حرکت آورده و بعد
برادر را در خدمت والده بسیار ساخته رخصت فرستاد و برآورد
نفر از کج فقر نوشته که **نشدن امامه خیر الله و التوفیق** بر نوشته
قدم توکل عازم شیراز شد و در آشنای راه هر جا از صاحب سجاده آگاه
خبر یافتی بصحبت او شتافت اما اگر آن شیخ را تکلیف قبول ارشاد کردی
چو بر شیخ در راه بنشسته بود دست بپیش داده ای روی مبارک شیخ از
مخافه ای روی آنکس برشته از هیچ اعتدال منحرف نشدی و چون شیخ
بشیراز رسید شیخ بخت الدین از دنیا رفته که بود در زمره شیخ
ابو عبد الله خفیف نزل فرمود صلاح الدین رشتیه را در شیخ هر چند

اسباب تحمل و قبول حجت شیخ ترتیب داد آنحضرت را نظر قبول بران نیفتاد
و پیوسته نوشته فقر در گوشه توکل می نهاد و در آن اثنا بصحبت مولانا ^{الدین}
که اگر کجا رعایای صاحب حال بود رسید و تا سوره اذان از لبت مطالعه و
اجازت در پیش گیری یافت و با حضرت شیخ مصلح الدین بعدی شیرازی ملاقات
کرد و بصحبت شیخ بعدی پسندیده خاطر مبارکش نیفتاد و از وی شطع شد
و لقا احسن من قال **مشر** با هر که نشستی و نشد جمع دلت و زود می
زحمت آب و کلفت زنده از صحبتش که زبان پیش و در فی نخلد روح
غریزان بخت و بعد از آن اوقات با شیخ طهیر الدین و شیخ نجیب الدین
اختلاط فرمود و در آنجا در می نشست و بلا فرقه مشایخ آن دایره آنحضرت
را با میسر عبد الله که نسب بنیاد آن طایفه بود را شنون شدند و شیخ نجیب
رفته چون آنحضرت را در یافت و آتی دید جامع صفات کمال و آئینه
مشاهده که در منظر انوار جمال و جلال کوی زبان حالش تبریز این مقال قوال
گشت **مشر** پری و دم که بر این چنین کجود چون او در کوی زبود
خود پاک نبود بود آئینه که عکس خورشید وجود جاوید در بصیرت اصل
و چون شیخ و انصاف خود را بر میسر عبد الله عرض کرد لحظه سرکش انداخته بعد از آن

سر را آورد و گفت ای پسر ترک مرغ تا اینجا پرواز کرده اگر ولایت میخواهی
توان کرد اما معامله بزرگ تو درین بازار سرانجام نمی یابد اما امر دیگری که
علی شکلات تو کند از مشرق تا مغرب غیر از شیخ ابراهیم زاهد کین
نیست شیخ چون نشان دکان شیخ زاهد پرسید امیر عبد الله گفت که او
در کیلان که فوای ولایت شامت متوطن است و برب دریا خلوت دارد
درش بر جانب شرقی که چون آفتاب طلوع شود در خانه شیخ افتد و اگر آب
دریا طغیان نماید از آستانه خلوت درآید و او مردی است کوتاه قد سرخ
خند سیاه چشم کشاده پشاید سر وی اصلع یعنی پی سوی مجسم بین
پری و دم سر آبی میکت پخته زاده اما باکی میکت هر که دل آبی
او چستیم آگاهی ارشاد و پناهی میکت نابراین شیخ عازم کیلان گشته
برادر جنت تلمیذ خاطر انور را در التماس عملی کرد و سبب دل نبیاد شیخ چنان
با روپل رسید شخص شل آن بزرگ کرد و شیخ زاهد به کرامت این معجزه را در
روی بامریان کرد و گفت جوانی نمیدوش در او روپل در طلب سرگردان
میانه او و حق سبحانه و تعالی یک حجاب پیش نهاده است مدتی پیش شیخ که
و جریانش از شیخ میسر گشت تا فرموده ابراهیم نام شخصی اکیلان آمد و شیخ

تحقیق شیخ صفی الدین رسانید شیخ از وصفت و صورت و منزل شیخ پرسید
موافق آنچه امیر عبد الله گفته بود شنید نابراین مسی بالین لاشیا علی اکبر
توجه خدمت شد و مقدم قدم طلب از راه طرب خارج گشت و عقب را بنام
کرده ماه رمضان در موضع بمیله کران بجوار خلوت شیخ پوست و از ترددات
پهلو و باز رفت فغلم القال **سرخ** سوی کعبه چه در دم شرب و بطی حکیم
یا اینجا است من دلشده اینجا حکیم و در ایام رمضان که شیخ زاهد
زادیه خلوت کشی دستور نمود که هیچکس با شیخ ملاقات کند و دروغ و اوقات مریدان
بعد از عید فرمودی و چون شیخ در صومعه بنماز مشغول شد شیخ زاهد
را فرمود که جوانی را که در صومعه بنماز مشغول است چون فارغ شود نزد من
شیخ صفی الدین چون خبر یافتای شیخ زاهد شرف کردید علیه ارضاع
را موافق دید دست و پایش را پرسید شیخ زاهد گفت ای اری پناهی کار
آمد و گفت برای تو به شیخ گفت که خوش آمدی و چون شیخ صفی الدین دست
تو به دست ارشاد شیخ و او حالت بر کشش رویش که با همه شیخ واقع شده
الفاق نبیاد شیخ دانست که صحبت این بزرگ ترایق هموست که در مدت طلب
خزیده از جنتین توجه به تلقین صورت یافت و شیخ زاهد برخلاف قاعده

خدمت شایسته بودم در رمضان با حضور فرقه مریدان فرموده در حضور ایشان که
باینه این جهان و حق سبحانه و تعالی یک حجاب بود مریض شد و سرپای خود کرد
پوشانید و بعد از آن شب و نسبت لب غرقه نیز با حضرت رسانید شیخ صلی
در خدمت شیخ زاهد و در ریاضت و مجاهده وادی و در پیش آواز و مجاهده
خود کشودای و بهر وقت روز مکیوبت افطار کردی با آخره منبج شیخ
زاهد شیخ افطار را بر هر سه روز مقرر داشت و بر پشت مبارک جت شیخ زاهد
همیشه بی واکرچه و الله هاشم هر ساله دودست سرپای پیکشی جت شیخ
از دست رشت خود فرستادی شیخ فرزند و ما شب بپوشیدی و غیر از قطعه
شال بر سر نه چیدی آخر الامر شیخ زاهد شیخ را با نظار بوی دستور می فرمود
و دستور داری و او هر شب روزه بکشد اما یک قطعه از پنج حکت فی روزه
اختیار می نمود و روز روزه بان فرستادی بود و لحوم و دسوم بخوردی و از
خوردن مطلق حیوانی اجتناب کردی تا آنکه حضرت شیخ زاهد آن عادت
تیر از مزاج پیش زایل کرد از شیخ صدر الدین مشغولت که فرمود که شیخ میفرمود
که آنچه از من از ریاضات و مجاهدات کشیده ام اگر بر دوش همه در میان
قیمت یا به طاعت کشیدن آن نیارند اما ترقی من بواسطه آنها بود

بب خدمات پندیده بود که نسبت به شیخ و جرم خدمتش بجای آوردم
و در بنبل جان و مال اقبال و اجمال نکردم و مصروفات شیخ بهر جهت
حاصل مذکور یک زوج زراعت بود که حق سبحانه و تعالی بکشتن می فرمود و
شیخ از ادبیت کرامت در خدمت شیخ زاهد و اتباع و صادر و وار
صرف می نمود شیخ صدر الدین قدس سره از شیخ استی باطلانی نقل کند که گفت
روزی بر سپردن خدمت شیخ زاهد بودم از شیخ می شنودم که در خدمت
افغانی سیمان بکشت که این بسرا یعنی شیخ صلی الدین را بهر چه از نمودم زیادت
بود هر چند شیخی و سجاده نشینی و اجازت و ارشاد و بر عرض کردن
نمود و اما مقصد اصلی رسید بهر چه سر زود دنیا و رد مبارکش با
ردایت کرده اند که از کمال انصاف و استیاس که سینه شیخ زاهد و شیخ از خدمت
قیاس گذشته بود که با شیخ زاهد همیشه شیخ را نزد خود حاضر داشته پس
خطای کردی و کاری فرمودی که شی صلی چنین کن روزی بعد از آن که با صوره
شیخ زاهد به برده مرض کفوف گشته بود و بان سبب دارد و چشم می کشید
از خدمت دارد و چشم مبارکش بسبب خیزبان مبارکش رفت که صلی بسوزی
در آن حال شیخ در قرینه بگو خواران و محسب بایران نشسته بود با منظر اب تمام

در آب انداخت و چکس از سب آن آگاه نشد ثبت تاریخ وقت و روز
بالافره معلوم شد که این حال در وقت وقوع آن سخن از شیخ زاده بوده که
اگر شیخ خود را در آب نینداختی و هم چنین بودی مشورت که با حضرت
شیخ صلاح الدین رکنشید از شیراز آمد و صحبت شریف شیخ زاده و غرض از
شرف گشت و به رجعت عالی رسید و از شیخ رخصت ارشاد یافت و غرض
کرد و هر جا شیخ صفی الدین بودی بطی ارض بخواست تا زرا با شیخ بکند ارد
تا آنکه شیخ قصد الدین قدس سره روایت کند که روزی پای مبارک پدرم در خان
من وادیت بر دیوار نهاده بود که آگاه راست نشست **ان الله وانا اليه**
الارجون مکر بر زبان راندن از سران پرسیدم گفت را درم صلاح الدین
بدانجا انتقال کرد و او را در دامن کوهستان دفن کردند و ملا محمد علی
روایت کند که حاجی حسین نامی از خلیل زرا بهر بود چنین نقل کرد که روزی
در قایق جیبی با من بودم شخصی غریبه خام بر کوس من زد و بخت از جیب
شترگاه غفل شده هر چند بمعالجی پرداشتم فایده نداشست حضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در واقعه و دم که شیخ صفی الدین را فرمود که بپاوس
کوشش ای دم شیخ چنان کرد و آوازی از کوشش من برآمد سوار شدم کوشش من

آمده بود این سخن را بعد از مدتی شیخ زاده عرض کردم گفت که تو صدیاق
یعنی شیخ صفی الدین و چون مدتی بران گذشت بخدمت شیخ صفی الدین رسیدم
گفت حاجی حسین مارا کوش تو در بایت بود و خواج نظام الملک سراسری از خواج
محمد الدین روایت کند که گفت روزی در صحبت شیخ زاده و جدی رفت و
شیخ صفی الدین و جدی رفت و شیخ صفی الدین و مردم بهای آنها در شیخ زاده
فرمود و تا شیخ صفی الدین را دور برده بر درختی بلند بنشیند و باز آغا رول
و غزل شد شیخ زاده را غلبه وجد در حرکت آمد و آغا ز سماع کرد و درخت را
چنانچه نمک میزد با خود کردی آورد و **اگر باب اجازت تعیین باشد**
که از شیخ زاده بر چه اقبال شیخ گفت و مرشدان طایفه صفویه و
قاصدان قاصدان دینی و دنیویه چنین روایت کنند که چون شیخ صفی الدین را
در خدمت شیخ زاده مقامات و مقامات بحصول نبوت هر چند شیخ زاده
صفی الدین با جازت ارشاد و سجاوه نشینی اشارت کردی او مندرگشته
قبول میکرد تا آنکه وقتی جمعی از مسترشدان مراغه بخدمت شیخ آمده بودند حاجی
قدوم شیخ با آنجا که در خدمت شیخ ارشاد داشت از شیخ صفی الدین فرمود و هر چند که
صفی الدین عذر نمائش آورد و شیخ آنها را قبول نکرد و فرمود که صفی ختم از آنجا

فرمان حق است که با بجا روی بالفرد و توبه مراغه گشت در راه اذان
اهل انبیا و خوارق عادات ظهور بر رسید و صاحب ارادت حجاب و غراب
ش به یکدیگر نماند تا آنکه اتفاق مراغه افتاد و در مراغه مردم بودند مختلف
احوال و بغایت سی الامال شیخ فرقه فرقه را علی قدر قیاس تمام مطلق موا
و حق زود بر نقطه و منزله سیاحت و روی ارشاد در این قوانین شریعت
مستور و با رج سداد و رشتا دی افاحت رزوی آواز نا قوس از کلیسای که در مراغه
بود به شیخ رسید رسید که این چه بود گفتند تا فرس شیخ فرمود که نشان
جنبری زد و گفتند تا بر جنبری فرود گویم بعد از سه روز الهی از تو با شاه
آمد و چایق آن دیر را قبل آورد و مسلمانان در جمعه نماز آنجا کردند و چون
توجه صاحب ارادت بعبیه شیخ بیا شد و صیت این خبر بمسابع ارباب غرض
و حسه رسید پر شیخ را از شیخ زاده غیبت می نمودند که در مقام سجاده نشینی
جمع مال مشغول نماند که چون شیخ از مراغه بجهت شیخ زاده آمد و نزد در
تخت که صاحب ارادت از هر طرف نظر اثر شیخ رسانیده بودند آرد
نجد ام شیخ زاده آمد و نزد و تحف که صاحب ارادت سپرد اعدای شیخ
مکوب و مخدول بگوتهای محول که نمیشد و در دامن غدا شیخ زاده شیخ

آنحضرت روایت کنند که چون در جات ارشاد و رتبه اجازت شیخ صفی الدین
درجه عین یافت ارباب اغراض بر حضرت شیخ زاده اغراض میکردند که با وجود
کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که در صلب و خلف صدق حضرت شیخ زاده
او را بدلت اجازت ارشاد و سرافراز میکردند و شیخ صفی را برین سندی
می نشاند شیخ را به خواست که فرق میان ایشان مریدان را خاطر نشان کرد
که خلوت علی کجاست گفته در جنب خلوت شیخ است گفت صفی کجاست گفته
میان خلوت شما خلوت و خلوت او قریب نیم فرسخ بعد صاف است شیخ
هر دور آواز دهم تا شما رتبه و مقام هر دور به ایند شیخ با و از کرا
فرزند خود را خواند جواب داد و چون گفت صفی آواز آمد که بسید
چنانکه شنیده و فی الحال حاضر شد شیخ پرسید که صفی الدین کجاست بود
گفت در خلوت بودم که آواز شیخ بن رسید با بخت بخدمت آدم روی
و شکران کرده فرمود که آنچه نظر من بر آنت آنرا حق سبحانه و تعالی بصفی داد
نه جمال الدین و من حکم **اِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ** **اِنَّ فِيْكُمْ لَآيَاتٍ لِّمَنْ عَلِمَ**
این آیت را بصفی سپرده ام مراد از آیت خدای حیانت مفرامید
اِنَّ الْفَضْلَ مِلَّا لِّلَّهِ فَيَنْبَغِيْكَ مِنْ نِّبْتِهِ اِنَّ اللَّهَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

گفت که در عیدی شیخ جلال الدین علی و مولانا موسی الدین اتفاق کردند که هر
 یک بر بالای تخت شیخ در کنار دریا در عیدگاه پهلوی شیخ نشیند تا شیخ ضعی الدین
 جانمانه که بر تخت پهلوی شیخ نشیند شیخ پرسید که صغی که بت کشته کف
 پای او از او دل آزار دارد و صحبت نمی تواند رسید شیخ مکرر بطلب
 شیخ فرستاده او را حاضر کرد و بر تخت در پهلوی خود نشاند و پیش را
 گرفته مردم نموده و گفت که ای جماعت این دست رت دست و هر که تو
 کار دست تو به کار دست و هر که تو به کار من میت تو به کار او میت و
 مرا بنایه و او را نیز باید که درش فرو کشیده من ضعی ام و ضعی منم انما امر
 و من امره انما نحن روحنا ملنا بدنا اما نسبت ارادت و فقه شیخ
 این طریقه است که شیخ ضعی الدین نسبت از شیخ تاج الحق و الدین ابراهیم
 کیانی یافته و دعوات شیخ را به در و سب و در و کیلان در سبب بهایه بود
 و به بخاندن شد و آلا آن یزاد و دیگر که به و حضرت از سید صالح الدین
 داود از شیخ شهاب الدین محمود تبریزی و داود از ابو الفایم رکن الدین
 السجاسی و داود از قطب الدین ابوبکر و داود از شیخ ابوالنجم السمرقندی
 داود از قاضی و حجه الدین عمر البکری و داود از پدر خود شیخ محمد البکری و داود از

شیخ احمد و داود از ممشاد الدین وری و داود از ابی القاسم سعد بن محمد الفیاضی
 الطایفه و داود از سری سقطی و داود از معروف که شیخ خادم امام الحسین علی الرضا و داود
 از داود الطایفی و داود از حبیب عجمی و داود از حسن بصری رضی الله تعالی عنهم و داود
 از امیر المؤمنین و عیسی بن صلیب صوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین و او یک از الدین
مداد الله تعالی هم انک و رت الزمان دت کا بر عن کار بر صورت
 الاسناد و الاسناد و راقه مرض و انک و فاست شیخ عابد رجات
 آورده اند که از کثرت ریاضت که شیخ بر نفس نفس خود می گذاشت و بهر روز
 نفس وضو جایز می داشت شیخ را در شانۀ عذره و در مجاری بول سده چهار
 شده بود و بهر چند وقت که اهل بعلبچه مشغول شده اند آن رضه اندک کفنی
 می یافت بالاخره همان مرض موجب انتقال آنحضرت ازین داری است
 به جانب دار الفراعنه گردید و در آشنای آن ایام که موعده رحلت نزدیک شده بود
 و شدت وجع و الم مستولی شده گاهی که خاطر می طرشت خوانان استراحت بود
 غیرت منزلی که مرقه منوره و مشبهه معطرش خواست به فرقه خطه بانی بنام بود
 و باز محترم ایشان حبیب شیخ را به بود و چون اکثر مردم در آن منزل آمدند
 شیخ اقامت نمودند و میخواستند تا بجا نه نقل داد می و چون چندی در منزل بود

با زلفتی که مرا بجان من برید مرگ میفتند که شما در خانه خود چشم باز کرده میفرمود که
خانه اصل من است و اشارت بخاطر و سید و تاجار شیخ را با بختاقل میکرد و چون وقت
فریت بغایت غریب شد پخته اصحاب را با استقامت بر طریقه شیخ کلام و
سفره و اکرام و انعام و نفی و اطعام وصیت کردی و پخته ازین توحید کلمات اخلاص
در بیان آوردی و از انقضای قضای الهی در وقت حلت شیخ صدر الدین
حاضر کنی که اضطراب را با بطنیه رفته بود غایب شیخ صدر الدین
مجمع میدان وصیت فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد موقوف نصیر الدین
و فصل و تجزیه بین سید جمال الدین اصنافی و فرمود که وقتی که ما غیث شیخ
مشغول بودیم هرگاه ایشان را می بایست نشاندیم بچشم شیخ می بایست و
هرگاه بجهت می بایست بچشم که شیخ نمی می بایست کرد و همانا که بت تعلیم غرض
این سخن میفرموده و گفت که باید از جامهای شیخ زاهد یک کفن می کشید
سی زنجیر که با س حلال لغاه و شسته ام که رشته و بافته مرجه و در میث انجام
من بآن نمائید و پخته تلاوت کلام الله و طرب اللسان بود تا آنکه زاهد
وقت تکلم نماز و آفرینش برین شمع **صلی علیهم و علی آله**
و بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم محرم خمس و ثلثین و سی و پنجای روح

چشم از شداده عالم کون در پوشیده و بوقت استوار شربت الموت کاس
شربها از دست داعی **یا ایها النش العبد ان حی الی انک صلیه**
نبوشید و با ب رت مبره **شیخ علم الملک لک لایحافی و لا تخفنا**
والله یطیع الی الی الی بر اسم تو چه بخت الحله کوشید **فمقتدر**
عبد الله محمد بموجب وصیت سید جمال الدین لوازم غسل و تنبیه و
در بنی که شیخ از شیخ زاهد نقل کرده و در بپیل تعلیم با صاحب گفته در وقت غسل
که شیخ نیک می باید کرد یا می بایست نشست و آنحضرت را در آن امور یک مرتبه
که با خود نیرند و ایشان یکصد بعد از ادای صلات و زمین مشغول که حال مطا
طواف جن و انس است جسم های پوشش را دفن کردند و حرم تحرش و عافیه که خدا
مراد از شیخ ساکنی بکعبه مایه بآتش حرش سوز و کافون در دهم بنابر دوری
و چون تبرع عایش برده فاجابت ربه روز نیر دهم از دفات شیخ اذیر در
خان پیش و پس کردید **و کذا حال ولایت** **شیخ صدر الدین**
آزال الله له و آله بعد از آنکه شیخ صدر الدین مرسی از سفر سلطانیه عزت
اصحاب رویت از کمال صفای طوبیت و صدق نیت بر تقضای وصیت
حضرة شیخ بزرگ عمل کرده آنحضرت را به دستور پر هایت اثر بر سنده ارشاد

نشاندند و در راه ماندگان پیابان طلب را نوبت دیگر به شما رسانیدند
 آنست که بلند هشیما آنحضرت مرجع اصحاب ارادت و نقل برودند سدره
 ولایتش شرفا سعادت کثرت صاحب کتاب نفحات الانس گفته است که معلوم
 نیست که بعد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم چه بین عالجایاب درین طریق افتاد
 حضرت کاشف الاسرار علامه الاطوار امیر سید کاسم انوار بوده باشد و گویند
 که امیر سید فایز است ارادت و مریخی حضرت شیخ صدرالدین ثابت دارد
 حضرت شیخ از به نظر برسد ولایت تولد فرموده و از نسبت است
 از اوج ولایت طلوع نموده چو دالده ما جید کاشی خنجره که کور شد و حضرت
 شیخ زاهد است و آنحضرت و دلش روشن امیر بن بابل بن شیخ پیداکرد
 النجفی است و نامت جد شیخ سجاد و شین و کهن مکان و فاروقیان که در
 و شمشیر مریدین الاشیخ است و ضعیف معنی که از مشایخ شریف است معقول که
 مجلس عقد سمات فاطمه خانم و والده حضرت شیخ صدرالدین شیخ زاهد است
 چنانچه طریقه تعظیم باشد روحی که مردم او را نمیدانند رسم یا زنده می بای
 ازین معنی است که در فرموده که اولاد صفی الدین را که بنامین باشند
 نموده در میان ایشان کی بود که قائم مقام من و صفی الدین خواهد بود و ایام

که دم و چون شیخ صدرالدین متولد شد شیخ صفی الدین گفت که این آن فرزند است
 که حضرت شیخ شاه قائم مقامی حوزا و مرا با و تفویض فرموده و رفته مبارک حضرت
 شیخ صفی الدین که بر کمان صدق و یقین بی شاه یکن و کهن و در مطایف
 طایفان آسمان و زمین است ساخته و پر دایه معارف شیخ صدرالدین است
 و چون دولت اعلی حضرت شاه دین بنایه امر در آن روضه شریف آئین از
 کثرت الطهر کنین قریب سیل و از نور ظهور نور رشک خلد برین است
 نصایحی عجز و در پس پرین پاک بهشتی یک و معافا که و چون آن
 اساس قله تپس آسمان متف و کردون التباس کثرت حضرت شیخ صدرالدین
 بر مسند ارشاد زمره مسترشد آن طایف ایل یقین نشد و از عمارت آن
 و نقل به ترتیب جان دول پست و در معارفی که از حضرت شیخ شنیده
 بود بر مریدان شارکیه و کوش موش مرید را بخواهر مرا عطف و نصایح
 صدق در شاهوار میبخت و چون تا ولایت و تقیبات قرآن و در
 احادیث رسول آفرانده که بر زبان شکل گشای حضرت شیخ بزرگ گشته
 از آن منقول حضرت شیخ صدرالدین در صوامع ارباب سکوک بلکه درجا
 شهادت که مذکور گشته کلمه جنبه نایده من از آنها گوشه رسامع الهام و در

میگردد آن شیخ صدر الدین قدس سره میفرماید که از حضرت شیخ سوال کردند که
 سجانه و تقای میفرماید **ان تبته ما فی صدورکم انخوفه بحکم الله**
 و این آیت اقصای آن دارد که هر چه در دل نبندد و نخواهد بود
 آن در و خواهد بود بآنش محاب کنند و حدیث رسول صلی الله علیه و آله
 بیست قال **ان الله لا یجوز علی شیء الا ان یرید** و **توست به صدور و لا یحکم**
به او تخلف معنی آنکه آنچه در ظاهر محاب گردد و بآن عمل کند یا اذن بگوید
 سخن ننماید چنانچه پس بظاهر میان آیت و حدیث مانع باشد بوسی آن
 چگونه است شیخ فرمود که مردم دو وصف اند بعضی ابرار بعضی فاجرین معنی حدیث
 نسبت بابرار است که هر چه در دل آرند و مت در اظهار آن بکارند بآن
 محاب نگردد و معنی آیت نسبت بفرجیان است که اگر ما سوا الله را در دل گذارند
 مرکب می را از وادی قرب بیارند بعد باز گردانند فن همه المقله
حسنات الابرار من النیر پس سیدند که بعد از آنکه گویند **بغیر الله**
من دینک و ما تاحته مودی آفرینش کن بآن آیند و گذشت حضرت
 رسالت است پس آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که هر روز مشایخ
 زیاده از تسبیح و تقای استغفار یکم بخواند یعنی است شیخ فرمود که هر روز بخواند

را از وادی دست میداد که دارد و در گذشته مقام در و زینت بآن بعد بود
 و هر روز که در مقام قرب ترقی میفرمود استغفار از آن میکرد که در گذشته بآن
 آرام گرفته بود را قلم این عودت گوید که اگر کسی سوال کند که چون غم می آید
 و آنکه دلم معصوم به آفرینش کن بآن مقدم تر فرموده پس و الله جواب گویند
 که مراد آن تواند بود که وارد است که شسته را بآن فرستاده میشد و همچنین فر
 مقامات آیند و آنکه بعد از آن هزار مرتبه مقامات اذن ترقی و تها در و زینت
 نسبت بآنها دین توان گفت و نیز شیخ صدر الدین گوید که از شیخ بزرگوار از
 آیت سوال کردند که جمعی دعوی دیدار داشتند به حق کرده اند چون ایشان
 اهل حق باشند قول ایشان با کلام الهی چگونه موافق آید شیخ فرمود که ما را بصیر
 است و بصیرتی است پای مردی بصیر بر وادی مشایخ گذر توان کرد و اما
 بر سناری بصیرت که بر تقضای غایت **ما ذل احسنه کنت محمد الله**
و بصیرة الله حاصل میگردد و دولت مشایخ ممکن است که هم به بیه بصیرتی که
 خود از آنی داشته از احوال جمال متع و بهره در سازد و هم از شیخ صدر الدین
 منقول است که از شیخ استغفار کردند که بعد از آن که قرآن بصفت **لا اله الا الله**
لا یاب الاله الا الله پس شحوت و علم کامل بنویسند از تسبیح

آن را نمون پس بوال **باب دوم** چنانچه است حضرت شیخ فرمود که
علم طلب و یابن که در قرآن علم کلمات با جزیئی تفصیل با اجمال
از ازل تا ابد است این است که در قرآن است اما مراد از علم که در رب زده
علامت بذات و صفات الهی است که آن را محصور در خبر است و آن علم در
این علم قطرات در جنب بحر محیط و تیر پشخ صدر الدین بنسب است ای که فرمودی
از شیخ پرسیدند که آیت **یوم یفر المرء من أخیه و امه و ابیه** که در قرآن دارد
از کجین مردم از برادر و مادر و پدر در جزایر یعنی چگونه تواند بود فرمود که
هر کس بر صفت غالب طبع است او خواهد بود بعضی را که ظالم و مرنزی بجهت
بر صورت سک حرکت و در جلد گشته و را بر صورت بوزینه در واه
علی بن القیاس و چون این طایفه باین صورت محسوس بجا برادر در فرود
روند و ایشان چون سباع و بهایم بینند که متوجه ایشان شده اند ایشان
بگریزه و چپن شیخ صدر الدین روایت کند که از شیخ پرسیدند که چگونه
میفرماید که **ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم باین** یعنی خدا میفراشد
نفس مال مؤمنان را فیه باینکه ایشان را بشت و در هر حق در مقام مع
بود هر ادرا که شرف به بخرید نفس خیس را فیه شیخ قدس سره فرمود که ملک

حق است و فزیده و دایع و نظرگاه لطف و دانست اولین نفس سرگشته
و نمر و طیان است خواست که او را شبن جنت مقید سازد و بباران او را فرو
که نوبی جمعی غلیم در صحبت شیخ بود و شیخ که زبان حال در جان وقت به معنی خبر
درین شا از مولانا از معنی آیت **یا ایها الرسل انزلوا انزلوا انزلوا** یک مرتبه
دان **لم تفعل** **ما افلت** **رسالت** پرسید تا ضی جمال الدین معنی آیت بر وجه
مذکور را حش شیخ فرموده بدی است اما معنی دیگر تیر را از معنیش نیست که زبان
آنچه تو رسیده از پروردگار تو و تو تیر آن عمل کن دان **لم تفعل** و اگر تو بآن
عمل کنی بتبلیغ رسالت گمده باشی و چون اشال این فواید و شاه این
فرا به از آنحضرت بسیار شغولت باین مفت ثل که از ان دو عالم عالم صحت
سبح الله داشت است بر اتمام این بهانه کجاست و علم علم از این
برین سبب اوج سخن را بی تقواست و نه اعتدال الاعتقاد کسب شده
و هو الموفق للصالح و الله و در حدیث کلمات شیخ صدر الدین است که چون
در وقت کلمن شیخ بر سرش داشت و سیاه مردم دوده توی و الارق معده
مراد فضا و بواسطه نزاع و فضا و ظهور رسیده و معنی اکثر از سبب مردم توی
موجب ضرر مملکتان گردید شبی پر زگر یا شیخ بزرگ را در راقعه دید که فریاد

صبح صدر الدین را بکوی که در مرد سفید ریش نزد امامی قوی فرستاده شد
 ازین حرکات شیخ منع نماید اگر مستمع کردند بنهاد لاسن دائم ایشان در چون
 پر چه صباح آمده است که واقعه بعضی را تا قبل از آنکه سخن کند شیخ صدر الدین
 فرمود است که چهره احمد باطلان و نجیب الدین بزار که مردم سفید ریش اند
 نزد اهل قوی رفته ایشان را از ظلمی که درباره مردم لائق بکینه منع نمایند
 اگر قبول کنند خود المرام والا حضرت شیخ رانده ایشان و چون آن مرد
 رفته فرقه قوی را بضعیف گفته اند ثم بضعیف در زمین دل ایشان خبر
 محصول فرموده اند بباران در لالان بازگشته اند و چون مردم لائق
 از مصالحه نوسیدگشته اند از امید حیات که شده بجزات در رانگی تمام بجز
 گشته چمن القاس صوری و سنوی آن دو حکام سنده دینی و دنیوی
 بر فرقه قوی غایب گشته قضیه که در خطا طراشین که حکم **لم سن یث قلیه**
غلبه کثرت اذن بر عکس گشته شد و فرقه قوی گفتند که سوار چای
 سیر در بر در اول مرتبه بر احمه آله و کتاب جمله او بنیاد و دریم و قطع و استیصال
 نکرد با واسطه چوبه اوده بسبب دست بر مردم لائق بود و نیز از آنکه
 آنکه این بزار از خواجیه سیاه الدین نامی نقل میکنند که دینی جمعی از مردم عورت

حاکم وقت با ردیمل رسیدند شیخ زاده خواجیه سیاه الدین منصور بهلاقات ایشان
 رفته بود و عصبه اند توکل نام شخصی با شخصی نزاع داشت ایچی از چاه سینه
 جت حسن آن شخص فرستاده و چون آن شخص بنایه بخار شیخ رفته بود و ایچی سر زده
 بجهنم شیخ در آمد و شیخ او را بشیر زاده بخرج ساخت عبد الله در رخت کرد
 تا شیخ زاده را در آن اردو محبوبی بختند و چون این خبر رسید حضرت شیخ
 رسید زمره مریدان را فرستاد تا در زمره محبس شیخ زاده که هر که طریقه
 ایشان است شغل شود مریدان بفرموده عمل کردند و چون آوازه ذکر موجب
 کیفیت آشیانه شد تری چهار کشته آمد در عقب و اگر آن گشته کرد
 در بیان ایشان در آن ذکر و مردم چون مشاهده این امر عوده تعجب کنان خبر
 حکام اردو در نمایند ایشان بگفته که این را امنیت که شیخ صدر الدین
 با ایشان می نماید شیخ زاده را عذر خواهی بسیار کرده بجز است شیخ حضرت
 دادند و هم از آنچنین است آنکه مولانا ابوبکر نامی که در وقت فلک اشرف چای
 صاحب و نقل امر و مهمام ولایات آذربایجان بود بواسطه طبع بسیار که
 خواص و عوام آذربایجان داشت و شیخ مانع او بود میان ابوبکر و شیخ
 تمام بطور آشکارا ردی در اردیمل با او گفت که نزاع با درویشان بمن در

ای ساربان **نظم** رخم نه بر راحله انگ رحلت کن روان **در**
 محل ازین پیشین درین ایات مولانا شفی مذکور است و آن ایات
 در صفا و بهار شک در نظام منقون و احیای این رضا منقون
 چه از آن مطوریکه در **شعر** نگارنده این کهن داستان **در** بیان
 گذشت از داستان که چون آن فروزان بند آفتاب **در** نهان کرد
 در نقاب سحاب **در** پس پرده غیب شد پر دلی **در** بحر آموخت
 پر دلی **در** بکسته و شیخ معارف پناه **در** بساط برنگانه درخشا
 چراغی برافروخت از نور خویش شد آموزگارش دستور خویش
 علی بود آن نازنین را علم **در** که رانده قضا بر عکس قلم **در** پیرانش
 بر جای خویش **در** باد و آداین و آبی خویش **در** چه باد خزان باغ که
 دم سر و سوی چراغ آمدش **در** برفت از جهان ابر کو هر شایر **در** و شایر
 آمدش با کار **در** محبت و روی از دود عالم **در** چراغ پر از درویشی
 شد اندیشه آن بایان **در** که بر خجل بخت سبزه **در** کز لایه شیخ توکل نهاد
 قدم در طریق توکل نهاد **در** و چون حضرت شیخ خواجه علی ساکن استانه
 قدسی آشیانه احباده را با بر سفارت بردل نهاد و از چشم سارویه **در**

الابطاحی شخص دیده عثمیه فرزند بزرگوار شیخ صدرالدین ابراهیم جوپارخان
 بکشد و دجندی برایم مهاجرت و الام سفارت و مسافرت بر گذشت شیخ
 صدرالدین ابراهیم را از دوری دیدار قدسی آثار و المذ و البقیعیم دل به
 نیم شده در خاطر عطر گذشت که بر اثر پدر عازم نگرشته با ویه بهار کرد
 شاید که به سستیاری و بایر دی مسافرت بایان دوری صورتی را در
 نورد و قال امیر المؤمنین علیه الصلوات و السلام **نظم** ثغیر عن الادب
 فی طلب العلم **در** و مسافرتی الاسفار خمس قوایه **در** تفرج هم و الکتاب همیشه
 و علم و ادب و محبة ماحد **در** غربت طلب ارطاب صافی حلال **در** چون تفرج
 سفر ج بود در حلال **در** ستن نغم و کب همیشه حلال **در** علم و ادب
 محبت ارباب کمال **در** بنا بران شیخ صدرالدین ابراهیم توجیه کعبه جان
 دول کردیه و با تدهام سعی و با وری و براری کعبه آب و گل را در نوردیه تا آنکه
 نیچل از بنا زل و مراحل در گذشت و مسنور طریق با ویه دوری نوشت که
 بزایرت کعبه آمال یعنی شرف با بوس و اللد علی الخصال شرف کنت و در
 صحبت آنحضرت راحل مراحل گشته بغرور و در کعبه معظیه زا و با شسته
 مرزوار شد و آریمن طواف جهد در مشعران الصفا و المعروت **در** شیخ **در**

اشعار افاد و انطباق ارباب شهباه یافت و بهر ای در پنهان مرا
 بصورت وطن مالوف خود یافت و در شاهی راه حضرت خواجہ علی
 پیر غلام در حقیقت آن جمیع سفر را و داعی کرده زمام ناکه ارشاد را
 حکم وصیت در کف هدایت شیخ صدر الدین ابراہیم نهاد و خود بال بردار
 بمقام بالاکش و رخصت احمد علیہ الی یوم استناد **حضرت شیخ محمد تقی**
ابراہیم بر اسم تهنیت و تحفین والد ملک نشن آسمان نشین پرداخت و چون آن
 امور را بر تو اعد ملت مصطفویہ مکمل ساخت علم توجہ بجنب وطن آبادی
 کرام افراخت شیخ ابراہیم کہ بزبان اہل انبیا در بیان اعدا داشت دین
 شہتار شیخ شاد دارد و در مسند طریقت شستہ اصحاب شافعی را مرشد راه
 کشتہ حب الاسکان فواصل اکرام و احسان بر آبادی عالمکان می افزود
 و بحسب اخلاق و طیب اعراف در ممالک آذربایجان و عراق مذکور مشہور
 سندارش از غایت رفعت با کرد و بکش فلک جاری میکرد و خدام جمیع
 خلوت آبادش با ساکنان زوایای ملک صدی بنمودہ احسان پذیرفت
 کرانہ اش پیرایہ ہر جہ و جہر و خوان آسمان نشن بلند پایہ اش مورد
 اطمینان و حش و طیر فیض اکرامش پادشاہ نہ و ششم الغاش شاهی و حاضران

عاش از مرغ تابای خوان خلیل از زینت نقرہ آلات مطبخ پیدایش تبت
 کرشی و بشت لازم القدیل از عکس ادائی آفتاب بیش زب پدید
 نقش کنین پیتیش و **تحت تدابیر ابراہیم** و طغرای مشہور و لایش
الہم بن الہم بن الہم بن الہم و چون حضرت شیخ ابراہیم مدتی برساندیم
 و کریم ساکن بقیم بود از آنجا کہ شیون کج رو کردن دولت ذات مجاہد
 را برضی کمی نمودن شد و دیدہ نظار کیاں ماہ تماش را چون دلہای مجروح
 اصحاب امراض و ہشام پر خون کرد و نہ فرس از اوج بحضرت آمد و در جز
 شورش کی سببی مرض شد چہ روزی کہ آلام مرض و ایام عرض تہمدی
 دست ملک بخت از حرم خاتہ باطناوی در نور دید مرآت آفتاب
 صفات خاطر سارک شیخ ازین معنی عکس پذیر گشت سببات صریش از قولہ
اذا را و اس شہید ہیا ہیا ہیا مغرور در شین را بہانہ است و ہر ای پی
 درای **اللہ النفس المطمئنة** **ابراہیم** **ابراہیم** و ستودیش را نشنہ ہباران
 اصحاب ارادت و اخلاص را ملطف خاص اخصاص دادہ بحسب علاؤ
 و ہادیان از واقعہ ناکہ کہ بریان گیر با و پراست و پادشاہ و فقیر در
 علاج آن پی تہرک کایت فرمود و ایشان را از سرعت غربت خود بخواب

دارالجهان آگاه نمود و از عالم صبر و تحمل و ادبها برایشان نمود در شاهی آنکه
 در روز و چهار بخت و در غفلت می افتاد مرکب سخن را بی بصره صحت را نه
 و گفت که صحت من با شما آنست که فرزندان چندم شاه با زبیدی ^{سلطان}
 چند که دست تربیت من تا غایت ادراجای نشست است و قضای ^{آن}
 ولایت و در زیر بال احکامش باید بنیت بست و بعد از این من دانم
 و در مضائق سلوک او را ندیدی خود دیده ای بری او را ندیدی تا حوز را از کشتگی
 باده ضلالت باز نهانید و مرکب طلب را بمنزله جاهل رسانیدند
 ما بعدنا الیکم و القدت فی الدارین علیکم بعد از آن حضرت شیخ ابراهیم کلکی
 جبهانی را با بزرگداشت و ادب قضای در حاکم را ششمین پادشاه حضرت
 سلطان حسینید بر تافون ملت بی عیبت از روی تمیز در بهر کفایت و از آن
 بجهت قیام نمود و بعد از وفات آنحضرت بعد از شاد که ما چه شش مجرب از دانه
 سلطنت بلاد و عالیه از اعلام ^{صورت} ^{سلطان} ^{سید}
 عالیجاهی بود سقف مرگه آسمان پناش در هدایت و ارشاد اهل
 اوج مهر ماه پسته و معنی بر سندهین پناهی و بصورت کجگاه پادشاه
 نشسته کن اعظم ارشادش تحریض را باب ارادات لغز که در وفور و عظم تعلیق

الهی بلاش تحریض اصحاب سعادت بر غرای امانت او باد همه شب و روز که
 ظلمت کفر را از چهره روزگار چون بزوداید و همه روز در کفر که عارض
 روز را بل اسلام را بنور شیخ مهر و ستور چگونه پارید اندک زمانی را بر طین
 جهانگیرش در عالم ظاهر سرایت نمود و داعیه غیر منیرش مکنونات خاطر
 خیرش را با عالین حکایت کرد و روز بروز اسباب خستش از حقیقت
 اسباب اصحاب اراده زیاده کجاست و ماه تمام ادوات لیش از دکان
 کشته آنچه در خاطر سیرید بر طبق اراده صورت می یافت در آن
 وقت امیرزاده شاه قزاق و خیل و خاچه بعضی احوالش در صحیف بعضی
 از تواریخ ارباب کمال نه که راست فرمان فرمای ممالک آذربایجان
 و عراقین بودند شمه از اسطفا این ملک جمعیت شنوده از زوال ملک
 توهم زده و الحقی جای آن بود که دین پناهی که شعله انوار پناش از دکان
 ارشاد و استحقاق تاف تا تاف را منور دارد هرگاه با کسرتی چنین
 عمت بر شرح بلاد حکاره که دل بر تاف بده او بند و کد ام لشکر تاب محاربه او
 آورد و چون سنوز داعیه جهانگیری که عالمی از نوای کار سلطان حسینید
 هشتمام رواج آن سینخه از قوت لغفل نیامده بود جهان شاه لایق

که پیش از ظهور افعی متوجه محراب گشته افغان نامه این نقش نماید بنابر آن
 نزد سلطان جنبید و دستا و تقرب و بی تقرب آنحضرت را به طرف راستی
 متقی کرد و در سفر فرمود آنحضرت بجا بدارید که مطمح نظیر باشد باری که است
 جانا کرد و انگریزیت آن صوب در حرکت آورد و قال الهی **شیر** جانشان
 در دل آمد بر سر **که** انکم کریانه دیدش اسبش **ز** زرس از دایه خود شد
 خاست **که** با هم **و** همه نمایند راست **ز** زاندیش شیر کبر دلیر رفت
 از پیشه خویش شیر **چه** کزنده اثر در جیف کرده **ک** کز بر دایه حسن کجیف کرده
 درین وقت که سلطان جنبید متوجه دیار بگشت لشکری بی پایان بر یک طرف
 خورشید در جهانبگری نمایان در عقب راست ولایت تیرش عانده شد
 و در روز بروز فوج فوج با تمام باد و نظام موج بارود آمده کردن دست
 را در قید غلاش در آورده لازم می گشتند تا آنکه لشکری افروز و جیف
 بحسن کشفه با کنسک حسن کجیف شدند و در آن دلاوری دیار بگر حسن آق
 قولی بود و لای فی الفت جانشان را با روح افکار سیو و چون انوار این خبر
 محبت اثر از مطلع افواه منبیاں صاف و بجزیر بشکاه خاطر افروخت
 که یا از لیم غیب نمرده بی رب **ید** **دکم** **که** **نخستین** **آلاف** **من** **الملك** **مید**

بصدق بیان دریافت مقدم آن سلاطین سیون قدم را مغرور و گرم گشته با
 عظیم و کرام استقبال آن کرده فرخنده شکوه کرد و در یک از ایشان را در مقام
 فرود آورد و چون حسن اطوار حضرت سلطان جنبید حسن یک را صید کرد و
 دیش را در قید آورد و در خاطرش کردید که خواهر اعیانه خود خد کجیفی را که
 در حال و لطافت رنگ حورالعین و در صفات و لطافت خلاصه مایه بود
 با او در ملک از دواج در آورده سلسله حوزر انظام این عقد غنیمت و
 بسیار در دواج ساز و بنابران مشا را ایها را بر این دین بنوی و طریقه مرتبه
 مرتضوی آن خلاصه خانه آن مصطفوی کنج که کرده نهایت مامل خود را
 باین وجهی حسن طریق دریافت ایشان نیز باید که کائنات و الفت کرد و در
 هم را رابع مراد گفت شناسند و مقتضای نظم منسوب بحضرت امیر الکونین **ع**
 حیث قال **نظم** کن کز وج حمد فی اکبه **ن** نلذ من لذت و شباه
 مقتضای ایام جوانی بجاگیری و کامرانی پرده خسته مدتی که بر غنی شفقی
 شد راعیه غریب و ملن لوف و در خاطر پریشی موصوف سلطان جنبید گشته
 از حسن یک دستور و نواست و پشت مرکب در روی زمین را از نشستن درخت
 بهشت برین پیاد است نوبت دیگر آتش جانشان فوران ای ویده جانشان

اصحاب اردبیل گردید مردم دیده هر یک از انانی آنجا دامن فراق را که پرده
و دراضی آنرا شمسید به بنیادی خوشی در روز دیده باز طنطنه مبارک
الاله اردبیل مسامع ساکنان صوامع قدس را پر آوازه ساخت و خیر کس
مراعت را با ساکنان مجامع آن مراضع تازه کرد و زبان درگاه مضمون این نظم
واضح اکشته را که آمد سرچشمان ماه مبارک نزلت : ای ماه مهر افروزین
بارک نزلت : در غرض و اجرام کراکب در دیدن آن خرقه قدسی نژاد
و شبنم آن مبارک و کاکه چشم و کاکه کوشش روزی چند که این دولت
نصیب آن طایفه دولتمند گردیدیم حسد که درون بد اخبر بران مجمع خنده
در کار کرده را بحد این خبر در رانج ابر جانشاه راه کرد قومی که در اوایل
ایات حمیده شامل شهباهی می نمود حالا از ارتبات حسن پادشاه اتفاق
آن که خدای برضا طرش آفرودگاه در مقام حرب و انتقام شمع خیال از
نیام برودن می آورده و کاه بغرم احسنای آن پیشوای اهل تاج کرا
مصل را به و کاریست و لعل در دل مقرون بنوازل می بود و ضمیر سلطان
جنبید از دفر کرد و کید او آگاه گشته بخبر راضی نشد و شکر باز از د
خیال سلطنت تهیه اسباب آن امر متقاضی گردید با نجات با حضور فرود

برید که در دای محبت دعوی صادق بل من فرید و ششصد قاصد
برگاشته و اعلام جا بگری و الیه جا کشای را با وج این قبه بانی داشتند
اندر زمانی را موازی ده تیرا قرار از اصحاب ارادت مرکب و ستوجه آورد
سلطان صفدر شدند و چون دیده حقیقت بین آن سلطان تا بکین روز نم
حال بر یک را الزان فرقه غزالی بنسبت **دینا بکین** مفتون
لنگر گشتی و اندیشه سپاه اری در دل مغش جبهه مو که گردید داعیه جوش
غربت محنت شیردان کرد و در قصه معامله و غزم مقامه شیر و انشاء یان را
با خواص اصحاب اخلاص در میان آورده امر او غزات صوفیه چون ما در آن
سلطان جنبید را بنظران عقل خجسته آن بامل را معقول یافتند و آن مطوق
را بتصح عقل پسندیدند بنابران حکم سلطان سروران شفا و پوست که کنگر
با داد وین لغرم شیردان نرین مرکب با در شایر بر زمین در آورده و سبانه
و نیزه دو کتیر با من الت به پر حسن تقدیر نقش و پذیر و در کبر و روح
مل نماند و جاری صور متشال لغیر قضای متشیل نمای جسیل کوشش آن کرد
معدل رسانید و ایشانرا از توجه رایت غزات بجانب شیردان واقف گردانید
سپاه غزایا به بغرم شیردان در راه نماند و بخال محاربه داد و تیه سپاه و ببال

و قتل دادند در آن دلاخان حکومت مملکت تبریز و در کف قبض و
انجیل آمد بود و ملک قضا ایالت و ریاست آن حدود را به اسم ادرم
سینه لشکر امیر مومنی الیه پروان از اعدا داشتند و در احوالی شمار
مسکی شمع بنده و نیزه گذار چون بمسند در آتش بکار طبعشان
جری و در طلب جنگشان کار در درکوت شب چون از توبه لشکر
حضرت سلطان حسین و افکندند قوشون قوشون و فوج فوج از آن
دریا موج جبهه و جوشن را لباس تن ساخته و از میل خسته جنگ جبهه
برافراشته آشیان همایون تیر را بر بالای کمر تابان کرده و طاق
از پیک از آن همایون به پایان آورده تراغ بکاشان چشم کین
آن خلاصه خاندان دیده در تراغ البصر کشده و قضا طبع بی آستان
چرخه فتنه کشده رو کین آن شاه و دو دمان حیدر نهاده مار در سینه زوار
کر از زبان خورشید سحر شده و نیک شمشیر را از سر زشت تا بجان
پنیر در معرض خوف و خطیر انداخته عازم محاربه سلطان حسین شده و کین
آن سلطان کردند آن تیر در تیریه اسباب حرب داد و تیر داده و
باقه ام استقام سرانجام ادوات و آلات استقام را در بی افاده بود و با

سر غزاف را تاج بار و اوج جبهه سرافراز کرده و جبهه علی جبهه راحت
تن در آورده ترکش را بشیر جها بان سرکش نموده و کمان را بدلداری و
نوبه ابر غر دقت باطن فزود و عکس شمع را چون شعله آفتاب در رخ پنهان
ساخته و بر توستان از چون شعله شتری باوج ملک کین کین و سرور
از اوجه قوس ملک اسب غرا کین را بر تی در پرده ابر دیده و از خلت
شیری رشاشان خان نوادی صبر کشیده باین طریقه آن دولتر آرد
کین و کین بیکدیگر خسته توجیه میدان شده و چون تنو یصفوف این
در لشکر مالات والوف دست داد و کویا میر شکار قضا و قدر بنداز
پای مرغ شیر بر تیر هر دو لشکر بکشت و از انجانب مرغان به اندیش
خجایش در حوای شمال بال در بال پر سسته و از انجانب طایران کین
غزاه جبهه به نیروی جبهه و قوت حسبتهاد پر دبال ایشان را در کشنده
پریدند مرغان تیر از دوصف نهاضوستان در دل و بی است
بر آن سر که در سر کشیدند بمشار در خانه روزن کشیدند
نخون کرده رنگین پر دبال را و در کونه سبازنه احوال را کرد
از انجا کین دبال شاهانه از دلی در دبال کرده و در داده و تراغ

فرخ آمده در جرم دماغ یکی را بکن گشته شکار کن یکی خسته در خاک
 خون پدر کن و چون باران تیر و دران عرصه شتر نظیر چمن بهرام
 اذباب دارد و کیر را پی تدبیر ساخت شخص شجاعت هر یک از شجاعت
 بیخ کنش نشان برود با دود آن ابر پاره از برق مرکب شرازه نام
 از صفه مستی می شود سلطان جنید و در کعبه کارزار بر آئین سلطان دلال
 بر جمل فرقه را با دارالجماد می فرستد و بهر اشراقی طویران میدان مرد
 را بر رقی میداد آخر الامر اگر لشکر امیر خلیل بقصد آن سلطان می رسید
 او را سرگزدار نقطه دایره بلا حاشیه و جمع با طغای نور و نور الظهور
 آن شمع بر داخته و ذات رسیع الدرب تا اش را از اوج عزت محض
 محنت انداختند و بهر اش آبی رشید از جهام **و اما مقبول**
شید شد شهادت در کشید و با علی در جات **سیرج** **و المجه** **جست** و
 فایز گردید **سرا** از تخی در باغ جهاد **چون** که سرافراخت از پادشاه و برادر
 تخی غراش و بر که **پس** را از پادشاه شکر کرد **بهشت** غراش اقبال گشت
 در میان که سیلاب گشت **سرا** در کنگ **جانب** نیل کند **در** کن
 از ضرب سیلی کند **کری** کند تا منده **ماه** و **سیر** **بزر** **بین** **شده** **فر** **ج**

و چون بخت بر کفر غایبان افتاد و شادی قصه آواز هلاک و شهادت
 جنید را در عرصه آن جنگ کاه در داد بعضی که عرض تیغ شهادت بودند
و نقد صدق **یک** **نقد** **بر** **راحت** **بسیار** **و** **سراحت** **داو** **آورد**
 و بعضی که در جنگ ملاحظه جات فانی نمودند باب غریب از وادی **القرار**
نما **لا** **یظن** **قد** **چهره** **نیریت** **گشت** **و** **ند** **علی** **الحید** **جبر** **کشت** **از** **آنجایی** **شول**
 در بفرقه **نور** **صفویه** **مد** **فون** **شد** **و** **اش** **رت** **قضا** **و** **قد** **بقول** **نقض** **قاصد**
 آن سلطان صفدر را بحضرت سلطان حیدر مسنون کردید **و** **در** **حیران** **منظر**
فر **ای** **پادشاه** **الوالی** **الاری** **سلطان** **سید** **و** **رحمة** **علیه** **الاولم** **شیر** **پادشاه** **یک** **شیر**
 و دی پناه ولایت از محو نقیصات آفتاب فی مضمار الدینی والدنیوی ابر
 لغاری سلطان شاه حیدر حسینی الصفوی روح الله روح اسلامه علی
 عراخلانه **اف** **لی** **بود** **از** **اوج** **ولایت** **طلوع** **باشد** **و** **حسن** **و** **جی** **نفاق**
 اهل عالم نامه جویندگان مقصد **رو** **راه** **ار** **شاه** **دین** **پای** **و**
 پونیه کان ملک دولت **ابد** **را** **در** **طریق** **عز** **و** **جهاد** **عظیم** **القدر** **پادشاه**
 احیای سنت سینه آید **شیر** **رضیه** **اش** **و** **اف** **ی** **ملت** **دینی** **اعدا** **طریق**
 رضیه اش تیغ غراش **سرا** **جام** **از** **نیام** **شرعی** **خیر** **الانام** **مرون** **کرده** **و** **نما**

زبان آوری آن شیخ از پا درآورده بعد از فطرتش بیاطن نظر الغیبه است
شماره شش غرضش بظاہر نیست بعیب خواجه کا مکار پادشاهی را چون
حق ثابت در مرکز سیادت قرار داده درین بنای را بدستیار سلطنت
برده از روی کار کشیده **سپه** پدرش تا علی صفی دولی را مادر
حدیچ بنت **سپه** از بن پادشاهی را پادشاهی درین بنای را پدر
از نسبت اجداد **سپه** من قلی لعل رقم داده با دراز تر نسبت ام و
شاه شده زاده از علوب **سپه** هر که را قدر خچسپ باشد **سپه** پادشاهی
در کین باشد حکم او هر دو را همراه ز بر زبان او فیه دیار **سپه** چون
بچند حضرت شاه او نموده بر سینه پند آبی از چینه کنن بود و نهال
اقبال دولت بی همیش روز بروز در بوستان جاده جلالت با مادی
هو از سر زمین نشو و نما مرتبه بر مرتبه افزوده دانست که نخل بار درش را
مهر موه فشا و در فیض پرورش را نمود عینا بی انت بنابران جمعی از
مرید که از قدیم در جاده با طالع سعید و بخت سعید که در دولت سرای
میکردند با صفت نیراسن و جمع گشته از حقوق سخن در میان آورده و با
ملای در دیت آن کرده صاف طوئیر بر آیه ام جاده و اسیر قتل گناه را برادر

بافت تا صدان با طرف فرستاده زمره اصحاب ارادت را از خیال
احراز آن سعادت آگاه کردند و با ملک زمانی اهل جهاد در پستان
اشبانه سلطان حیدر جمع شدند و متبیه در انجام الحاح و اسباب فرج
در میان اصحاب اخلاص و اعتقاد صلوات دادند و چون روز بروز تیرا
حیدری عالم از روز نیکبخت از دور اخلاصی که حسن یک را نسبت
بآن خاندان ثابت بود نوبت دیگر خواست که نسبت قزاقی سلطان حیدر
با دودمان بلند اختر سمت التیام کرده و در تبت خالیش از صورت نما
خاندانده رسم دامادی و مصاهرت میان ایشان استحکام پذیرد
بنابران حمد علیا حمیده یکی آغا را که دژی بود از بحر بکران حسن یکی بجز
افاده و در می از اوج آسمان طلب این پادشاه عالی شان بر آید
چشمه کشیده خواست که بآن کوهر دریای هدایت و جاده مخرج
سازد و بآن مهر سپهر ولایت و احبته و طالع از یک برج گرداند علما
و افاض و عرفا و فضلا و دینی المعالی را جمع فرموده تشریف مواصلت در بر
فرستادن حیدر انداخت و آن سپه سپه را زمره صفت با آفتاب
نقارن ساخت طعنه احسن و تحسین و غنچه مبارک بود و آفرین در جمیع

خطه سفلی و صوامع قاطعان صفه علی از زمین آسمان و از آسمان زمین سیم
 راز دنان اسرار خیب از وقوع این شکست پعیب لی بوله ذاتی برودند
 کما رقا با قبل استقبال چهار خضر جسم با تو قش مرکب از آتش شش و دوی جان
 دآب زندگانی و خاک دل هستند که این این از واج دنیا را درون وین
 راز واج خواهد داد و معلوم کردند که برکت این ارتباط مهم صوری را
 و امور صوری را انضباط خواهد بخشید بآن سبب انالی اجابت دعا حجت
 حصول این دعاست هسته عا و آیین باب الخط **فصل فی علم غایب**
ام الکس حکم خستند و چنین رایج عای اجابت قرین خیال آن خیال
 عزت و کین را با واج استقامت افراشته بجهت ایدای کلک زخده
 که حکم نشد نقش بند صورت بخوبی زدی باز نشی برآب که برین نقش نه عای
 بهره یاب چه موج است باز اینکه بر جنتی در آن بقیه نشسته
 فرد که در دل رقم پیدا ده صد قصه زین خطه بی سواد نمودار
 کردی سپیدی بند که طالع شود که بکی از حجب از آن پیش کاین
 دلفروزد ز عارض شود روشنی بخش روز در هر ملک چون کزنت
 ارتفاع و موصوفه را در اجتماع در احکام از اندکی کردن شمس

که انکار نوری برآورد علم که افند اگر در سایه اش شود نوران سایه
 سرایه اش نه چون نوره بر کهان و مهیا شود گاه سپاد گاهی پنهان
 و بد پر تو این نیز جانفرا بر آفاقیان تا بر ز فراخ **جم در طالع شد آفتاب**
عالم از دوشای از واج هدایت و دین پناهی و بر تو افکندن برین
عالمیان از دوده ماه حنیض ای ضایع راز دنان غرض
 در قبول ایغنی لی شبهه و در وقوع این صحنی دعوی پرست خواهد بود که بقا
 و دوان اولاد عالم و ایقایی خداوند خاندان انالی عالم دبسته بالنت
 زریانه اصناف اتم سلسله توالد و قاعده تاسل رجب ضابطه شایسته
 مرغی بوده خلاق حکیم حکمت فی ای صورت **ماشا در یک راجعت خلقت**
 بیولای عکس های **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** ساز و دآن نخل نامی دیگر که می را
 بخوبی آلی در مواعی تقوای **و نفخت فیمن روح خری و زو محسوس** از
 تا معنی شناسان صور اسما و ادب ابع در کارخانه التا و اصرار فغان **عمر الله**
آدم صوره کجوش طار اعلی رسانند و هر یک از دواتان آن متوقف بر
 صلاقت آثار **در کتب حق ما بنا و حیات** و افکند و نیز صفت این صحنی
 معین و ظهور این دعوی بهر صفت که چون شیت خلاق علی الاطلاق بآن تعلی

که سده حکومت و فرمان داری از زمین اقامت عالمی زمین پذیرد اگر چه
انسانی در مرتبه عبودیت برابرند و شاه و کدو در پیش و پادشاه در مرتبه
با یکدیگر عسل اما از آنجا که اختلاف نشانی نیست هرگاه صاحب دولتی که در
خاندان **حسین که شجره با و قبال لقا یافت** و نیت حب معروف باشد
بر سده فرمان فرمایی نشیند عقل شود الهامش را بر خود لازم داند و طریقه
تأملش بر دقت عمت واجب چند دین سبب است که بخشش ملک
رسالت شرق و مغرب ندای صداقت ادای **اما این سه هنر**
عبد المطلب در سبط بطحا و شیرب انداخت و زبان زمان گوش برین
آسمان را از صیت **اکرم ابن اکرم بن اکرم بن اکرم** بر رخت و
از آنجا که مقام حلت غیلات تا آنجا که سندان این حضرت سمعی فی عدل
بر طبقه و ده **و از ریح ابرهیم القواعد بن البیت و امیر** از ده آلهی بکرم
و تحیل این خاندان پر داخت معین است این صفون و چین این سر کنون
صورت از در واجب است که بصورت میان آن سلطان صند عرصه و غا
مهد علیا حکیمه کی آغا دست داده و معنی عرس ملک را بنحو تر صورتی در
الای این خاندان نهاد و از نتیجه این اجتماع ادب توحید سروری بر روی آرزوی

مستبان این دودمان حیدری گشت و چون ظهور این مقدمات بر طالع
سلطان حیدر روکش از آفتاب انور بود پرستید بفرزانه طلب بدعا
مسلم بن لکک و لی بکشت و تا از عالم غیب نشانی **اما شکر**
بسلام معنوی عنوان **و آینه اکرم** شده بر مرده پیش فرد و بطالع
حمایون و نخت روز افزون روز سه شنبه پت و پنجم رب سده اشی و
سین دمانایه و تیکه آفتاب بقدر نیم نیره طلوع کرده بود تیرا گرم و جود
اعظم جمال شاهی از اوج عافیت و کرم آتشی موضع ارد پس طالع گردید
و بلاس غم و لباس اندوه و الم را از آن حظه سحریل در روزید و چون ظهور
آن نورانی سرور نزدیک بان شد که بر توشای بر فارق نزدیک بود
اندازد و آب تبه حیدریه با حضار و قیقه شاسان فنون چشم تقویم
امر کردند و این را با تقویم و اسطلاب جهت ارتقاء گرفتن در آن رخ
الباب بان آستانه آوردند و از زمانی که اسطلاب آفتاب شمع
بدست داشتند و عمت بر چوکی طالع وقت و احوال کواکب گاشته بود
و بعد و توله گشت که ناصبان اعلام حکومت نامتناهی بر تقضای احکام
آتشی الویه جهان پناش را با و چ سپهر ملک افروشد

تقریر شد

جاوید جهان افروزمای شک خورشید - نظر صورتش از پس آدم
بنی همتش از روح عظم - چو آن مولود دیده اند قابل - نه و خورشید کشدش
قوابل - قفاش پردای دیده کردند - نگاه آفتابش در دیده کردند - یعنی
در صورت مهری بر ملک در جود طلوع نمود و مهر سپهر در ده سان در بر تو
افزایش سرگردان شدند و آسمان در کسوت انسانی زمین آمد زمین
آسمان ازین قدوس خرم دشا دکان کشید ماه جمالش از آنچه علم
کشور گشای خبر رسیداد و مهر خسار با کمالش از سبب اوله و خبر چنان
از شبنامات **نقصا فوق بعض** رنگ تیرگی بکشد و مهر جاش
نبرسداد که عالم تاریک از فروغ آن نیرا غلیم نور خواهد شد و ماه
خفاش در دلها از سبب که سیاحت ملک و ریاست ملت
ذات هایش مقرر خواهد کرد و نیز آنچه طالع سعادتش که تقیم بیاچشم آری
چشم مردم کشیده باین صورت در چمن صورت از آنچه میاید که اگر آفتاب
شکل شوش مهر سلیمان در رات را که خطا طش را بنا به حرف اعظم
خوانند سرا و اگر ماهران فنون نجوم بنظر بصیرت در آن خورشید بر آید
پرده شک از روی مردم دیده بکشاید که پیش به تحریف کلف را به چنین مختار

از سر افرازی دنیا و آخرت صاحب است و در ترقی مدارج کمال معراج
جاده و حلال شبت رتب معین ملت بنا بر آن در تحصیل احکام و غیر آن
شروع نمود و در زیاده از اوقام صورت را به پرده از تحصیل احوال طالع
کجود و چون وفات حسن ملک در روز عید رمضان منتهی و ثانی و ثانی
بود پس ولادت با سعادت مایون بعد از ده سال از واقعه حسن ملک
آمده باشد و علم کشیده رقم در باب طلوع نیر عالت ب شاه کامیاب و جهان
نور حشمت نور آفتاب مرقوم میبازد **شهر** ز جدر نام سلطان ملک
جهان شد که گنجی مثل متشیل - بر آمد نیری از اوج شاهی - که عالم را دیده
نیر و تبدیل - متبع از صفه دین بر تراشد - مقال ظلم را بی قال و سبیل
جهان افروز از پیکان تیرش - بان سجد از انوار قندیل سنین
روح او باشد نهاله - که کرد و سنا تا عرصیل - نه برق نعل کشش نیر
سرگردنشان در خاک تخیل - خرد کفا طوعی بچین صیت - و کراخ این
دارد چه تاویل - جواب از هر دو قولش عقل کل گفت **شهر** نیر شاه **تخیل**
امید داری بغایت خالق مردم و مدبر ملک و کشم آنست که چنانچه نوزادین
عالم افروخت بقای دولت آسمان اسنادش با استقبای اولاد مایون

الی یوم است و پابنده و مستدام باشد و الله الموفق لكل المسؤل و الله
الطویل و الاقوال **اگر توجه اعلام غزواتش سی سلطان قصارضا**
بجانب شیردان شکست و حیات آن از کاشته خایه بنین شامه که غیر
پزدغالیه اکثر صفات نماید و باغ جان و شام جان می شام جان
اهل عامه مقدر و سبک شده بود که چون سلطان صفدر شاه حیدر پرستیده است
جبار را بجهت تمام پیش نهاد و امت غزوات و داشت و خاطر عاظم را من الا
الی الاخر بربر تمام آلات و ادوات آن رتبه عالی درجات می گاشت بزرگ
پرستیده نیزه و سان مضمون این اسباب حضرت شاه مراد را بجهت
ضایع می گاشت که **السيف والنجمة ریحانا آف علی الحسن و الحسن**
شرابا من دم اعدائنا و کاسنا حجة الحسن و قد قبل فی بیان حجة
در باغ ظفر چو شمع نیل و راست **بکام شبل غنچه جان پرور** و در
که زخون دشمنان باده خرم **شکست که کاسهای سر غزوات**
بقدر استعداد که در ادب از قوت امداد مریدان پاک اعتقاد از پر
قوت منصبی می آید هر طرف تردد نموده حسب الامکان در آن امر
بلغ تبلیغ می نموده تا آنکه لشکر قوی اثر بر این سرادقات غزواتش جمع کرد

و آن روح ارباب اتفاق با نور کنت و جنت و بیاری براق اندیشه ملت
و ضعف لشکر را از خاطر آفتاب نظرش در روز وید عازم نیت غزواتش
لقطع و بهتصال فرق کفار و جهل که در انجانب در بند ما کویه بادیه کفر و
و طبق جبل و عدم مثال احکام حضرت ذوالجلال و الانصاف را در پویه بود
مطرح نظریات و ادویه توجه بحار و کوشش و آن سرزمین محنت نشانی
صیت این اداره معادلات و معانیت شیر و انشا بن فرخ بسیار این
خیل را بطریق واقع **الحب نوارث و الغنم نوارث** غره شجره میراث
در دل باغش تازه کرد و متخل اقامت و نهال استفاش را از بیم عبور سرنگ
غزواتش آن سلطان عالی ظهور در آتش از آورد و بعد بعد مدب و ملت و
طیقت و در دوات جبلت انجمنی در خاطرش گشت که شاید سلطان حیدر در
وقت گذر در یا نهانه بر آب زده خبر توجه آنجانب در بند را پیش نهاد
معت مدب خود و فی الحقیقه توجه تنخیر نماید و بلا و مانده باشد تا به تیغ
انتقام ملالت واقع و الله عالم بحکم را از اصحاب خواطر زمره مریدان
و استقام برتر باشد نابراین چون دانست که معاومت با آن لشکر از پیش
پرورست و تعداد اعدا آن از اندیشه محاسب خیال افزون تا صدان برق

سیر باد سیر ستواتر از عقب یکدیگر روانه جانب تبریز کرده خواب سلطان
 یعقوب عرضه داشت که سلطان حیدر الودیع غرا را به پناه توجه جانب
 ایلات آخذ و در بند با پنجانب افراشت و مکن امری دیگر در خاطرش
 گشته و تخیر این بلاد و دیار در ضمیر غرا اندر شکر گشته باشد و حال که گاه
 در تصرف ندارد لشکر قوی بسیج آورده است بر قطع هر فرقه یکبار و دو بار
 اگر این جماعت اهل شهری را با شاعت شمع غر و بر احوال اطاعت قوی
 و پستی و اواب قنوجات بلاد و امصار دیگر بر روی آرد و بکشایند
 و چون بر تو این خبر بر یکگاه خاطر سلطان یعقوب که کرد این حکایت
 او را معقول افتاد و لب زبان فرما بجعبیت لشکر کواکب انباشت
 بنابران فوجی عظیم و خیلی بر جاده همدانی مقیم و مستقیم از سواد پیاو
 آن سفر را مهیا و آماده گردانید و بساط اقامت را بفرم قتل و جدال در
 نوردیدند ریاست آن لشکر و حراست اهل آن غر را بعبه پیمان
 و برخلاف کلام واجب علامت حثت قال یا ایها الناس **فرز کنین**
عاقبت آن زمره متلاان و فرقه نکال را بر شفا آمل غی و مخالفت
 احکام آن رسول واجب الاستئصال در رقبه و مال آرد و ستمیان پیا

برقصدی اوان و زمان و امان معی بر میان زوده شرخشات اثر را غر
 داشته عازم جانب شیردان گشت و چون عساکر غرا با شکر حیدر
 از راه شکی که شمال رودیه مملکت شیردانست بان بلاد آورده قطع مرز
 وطنی منازل می نمودند بعضی از مردم آن مملکت نیک اندیش و بعضی با طاعت
 و فرمان برداری پیش آمدند لشکر محمد بود تیمور غالی که از بلاد محمود آن
 مملکت افتاد و آن بلده محفوظه است متین و حصنی از سنان ارکان
 ثبات حصین مردم آنجا رسم فرود شیوه غا و پیش گرفته داد و مخالفت داد
 طریق اطاعت و قاعده انقیاد و راکبوی نهادند طوبیت عالی رویت
 و غیرت متعال محبت مجامعه آن حصار ملک آنرا رفران داد و بنابران
 غازیان آنجا را کین و آرد و میان گرفته قطع آن قلعه ناپایدار شغول گشته
 بقبایان خرد و انصاف بنوک متین و قیسه خار و شکاف بقیه مسافت
 آن قلعه پرداخته شد و بانه که فرستی بنیان یک حبش را که ساکن آن
 سر رفت بدیده سپهری افراشته از پای در انداخته و زبان بگشاده
 که بر بلند می و خود ستایی سخلم بود با فی زمان تو غر خاک عیان
 درین اثنا قرا پیری فجار از عقب لشکر قیامت آمار رسیده عرضه داشت که

لشکر عظیم از آب گذشته باشد و شیروان شاه متوجه این حدود و از سلطان
 دین پناه دست از محاربه قلعہ باز داشته بجانب آن کرده معاودت
 کرد و چون خبر توجہ سلیمان پیکر لشکر وانشاء رسید است از شما
 غرمت استقبال نموده قبل از آنکه بر تو این خبر بر بشکاه خاطر فیض برود
 حیدر تمام از بیم از بیم اگر مبار دست برد لشکر سلطان صفدر به شهابی با
 امداد لشکر سلیمان پیکر او را در یاب و بشکرت کور پرست درین اثنا
 خبر توجہ رسیدن لشکر سلطان حیدر وانشاء و سلیمان پیکر دور
 از قوا عدا اعلام اسلام و ایمان رسید جام غزایت از ساغر خلافت
 نوشیده چشم از مضمون کرمه قل لا اسئلكم علیه ابرار الموت فی القریه
 پرشیده خان مراکب خسارت دست جارت سپرده روی قاتل بجانب
 آن شاه ستوده خصال نهاده و در فوای موضع تیر سران سپاه
 غزا و لشکر آن فرقه در سراسر سکر می رسیدند **مستطوبه** و در لشکر کرم
 دور ریای کین و نموده کین کید کز کین همه نیزه گیر و همه شمع بند
 همه در کین با کمان و کماند به خشک افند و از به جنگ شب و روز
 بر گشتن و کین به جانب از شمع لب شسته در زبان رانده و هر

نچون دشته دستان عدو اکلن بر فزار از گذشته کمانه عمر دراز
 به چرخ سوفا رجمده شده **نظم** یکم بیکان کمان خم شده کران کچان
 کز در کارزار که از سایه اش کوه کرد و جبار از جبین تعپیه پناه
 و لشکر بهادران آگاه را معین و غور کردند و در سیدان محاربه و مجاهد
 با طاق مقبله و مقام کستر و شاه صفدر رعد از تسویه صفوف بر روی
 صف لشکر گذر فرموده غازیان مغازی را از دولت ملاقات **مکرر**
 داده بر سوخ دم و ثبات قدم تخریس و تخریس سینمود و شیار
 در جیات و جهات بغیر ترقی در جات ثمره بر مرده می فرود و شیار
 در برابر آن مرشد آگاه و آن صاحب رشد خاقان **نظم** یکم و کاه
 حرات و نوازه **زمان ان لا تقال فی سبیل الله بجمع خستیا و شایه**
 میرسانند و خاطر طرش را از مظنه خوف و هراس که مباد از
 کثرت آن لشکر بقتاس بر ضمایر حقایق مشتعل ایشان طاری شده باشد
 می رسانند **قال امیر المومنین علیه السلام نظم** ای بوی من الموت
 یوم ما قدر را و یوم قدر مرز باید که ز شمشیر گردانده روی و دونه از فتنه
 همان به کلمه پند ان نرو و از آنجا بسم خفاغان و بهیم بادش لشکر

گشته قول و جواهر و بر افکار را به پند دلی و دست یاری دولت
ضلالت وادبار قوی باز و ساختند و مقصد جهات را پیش
فرستاده ساقه عافیت اندیشی را در قفای سر انداختند غافل از آنکه
بنویل نفس ذیل بر جیب صادقه **بل تولد کل نفسکم امراء**
تجایج اعمال ایشان را در دیده ظلمت رسیده هر یک می راید و حکم
به فراموشی پس طبع مصدوقه **ان النفس الامارة بالسوء** بیکای ایشان را
از روی ضلالت ل اشتغال به بدترین امری میفرماید علی محمد چو
از قصه سپاه فارغ شده قراولان از هر جانب بهینر شیر مرکب
انگیز میدان سینه کشند و ترک جان کفچه جلوریز از منزل امری را
در کهشت سفیر تر خنک از هر جانب آغاز زبان آوری نموده مردم
به شک آورده و چون بان سخن کار برینا مد شع خون آشام در خوکها
نیام بی آرام گشته با تمام قطع میام بجای میدان اقدام نموده قراولان
هر دو دست که هر چه تا متر در یکدیگر انگیخته و خون عریان خاک تیره آید
فرقه حیدری داد مردی و دلاوری داده کرده مخالف را از اندوه مقدر
که در میدان امکان کجده ایشان را باز نشاند جمعی دیگر در لشکر خفا داشتند

بو نور شجاعت سحر بودند با اندام این طایفه خایفه مرکب در میدان جنبیده
با این حرب مبارزت نمودند این فوجت قضیه بر عکس گشته غازیان عظام
را باز ذکر داندند و تبریک صف با شرف سلطان فی آصف رسید
باز از چنان غازی صفقان فرزانه تا زمانه بر مرکب برق نشاند زده
مردم خود آتش می ریزد از خنده القصد و مشت خاشاک و جنس را که بیا و میس
پیش آمده بودند بموم حرب بدو خنده القصد چون تقابل هر دو فرقه قراول از کف
و کاه این کرده و کاه آن غلب یا مغلوب گشت شیرانشاه و سلطان بهلوان
پر دلی اصحاب اسلام و ایمان را مشاهده نموده و استه که کار بان فرخ می کشید
و عروس مستح لی از دحام خواهر و عوام روی نمی نمایند با بران بقا عده جنگ
سلطان اعلا و ادان آن لشکر تا فرقه بیانی را آگاه خسته و بیکار
بیایات ابر و صورت دریا یا توجیه گشته لامعد برق شع رسین تیره
تا لغات مهر سپهر را فرا خسته حری در بوست که از ان زمان که زبان
شمشیر بفران خورند در میدان ستیزه گیر گشته است معرکه چنین اندیده و تا
کوش سپهر از اخبار محارب بشکر بر جزیرت واقع مثل این شنیده از اخبار رستم
خون و دام مال مرغ تیر بهیمت و از بسیاری شحات آن دست مبارک قبضه

ششتر هم پوست خون میدان کار از چند نوزه دار از سرهای رواج در
هر یک از آنها ماهی صفت ساکن در بای خون گشت عمو و بر دل کوه صغ
طوفان در قعر دریای خون جای کرد و از جمیع محرابان دل بدو نیم ماده از
بهر خون ناب پرورن نیاورد از جانب کشتک سلطان صفدر ان موکد با
اسلامی و ایامی حیدر ثانی **ش** در آمد ز کین شیخ آئینه رنگ بدریا
پهچایان بزرگ **ب** بلان و ستهما بر سر افراشته **ک** کی است و کاهی **ج** حشده
سرافراشته نوزه چون دستان **ب** به و دستان گشته سده دستان **ب** بر دل گفت
رازی عجب دلگشای **س** سر نوزه و سینه چون کرد جای **و** از جانب محراب
به کردار که بر دلان معمار که بر دوار بودند **ش** بخوان کن نیر شد
تر و شیخ **ب** به انان که آمد اجل را دروغ **چ** چیهضه رگین حشمت آمدور
ز بس و هم پشت کان کوز شد **چ** چنان نیر شد خجور کین و حشمت که **ب** بر
میکرد و موی و حشمت **ب** به انان ز بس رستهها که کرد **ب** زبان سر و نیر آمد
بر در القصر در کار خشت **چ** چنان بر انجیخت که شخص نشسته تا روز شمار در بر
اضطراب اضطراب اگر محبت از هر جانب در آئینه شیخ مستهها نمودار شد
که از دوز بلا و کثرت بیخ و غیا محبت از خود پیرا گشت چشم قدر کشتن آن

البرقی

اسک خنیر میخست و دیده قضا جوشکان آن فضا آب دیده با خاک کیره می
تراست خادم طریق پهلوانی را لازم بود و خان احمد پیر شکار حب الاسکان شیخ
مروی آشکاری بود و تراست درخت آئین منبه اسس و کوب چو کلبه کلبه
و سحر بی براس محبت ناسا عدان مقدار یاری کرد که بضر ب است غازیان اعلام
مخالف را سرفوت از پای در آورد درین آتشیان با سلطان حیدر نشان
رو بر گشته آغاز جلالت نمود سلطان صفدر باشت تیره از دما بکرا و
چو **ب** به انجیخت **ت** کا و در انداخته در زمین مذلت با خاک تیره برابر نمود و قضا **ک** کم
جلی آن سرافراشته عرصه علی دلی اقصای آن کرد که از قتل او در کلبه **ب** به
نیر و اشتقام قلم غفور حیر ایم و آثم آن تا قام کشید و مانع غازیان گشته
که او را قتل رسانند تا بر دیگر بر مرکب تازی اثر موافق کرده به غازیان **ب** به
آمده عرضه داشتند که بد نیست که در کار چنین کاری کرده است و بدین **ب** به
اقبال در کلبه از دوز دنیا و دود است سبب چو که مکارم لطافه **ب** به
فرموده آنحضرت بر زبان کرامت بیان آورد که درین بحر کمال ابریده است
و اثبات دولت من بر سر اول و غروب کشیده پشیمه را می انداخت
و در آینه بدینست تقدیر ازل و تمت روز اول را تا بر چهاره حشمت **ب** به

الکرام الی یوم قیام الساعة وساعة القیام **کشد در ذکر احوال اقبیای**
خروج و مجروح شدن شاه نراکان در یکبار **تقلید** **کشد** **کشد**
 وقایع طراز داشت بخمن و خانه عسبرین تمامه کوش وارسا ز دفا تر نوی کون
 صفی سخن را با یکونه بشک سخن نرین ساخته و واقعات میل دنهار را باین
 در یکدگر آینه که چون خبر این واقعه ناخوش اثر در هر شهر کشور مشهور و
 کشت و غارتان لشکر غارتا در هر که کوشه کنار بودند و چند روزی برین
 گذشت صوفیان صفای از هر طرف در کتابوی آمد خطه او پیش را مقصد
 اقصی دانسته تا بجای نداشتند و ثوب و یکروز از زمین و دیار مخدوم نراکان
 مشرق بحر وصال حیدر یافته و در آن وقت از آن کل با برادر سید سید
 اخبر نامه بودی سلطان علی پادشاه و دیگری سلطان سید ابراهیم و دیگری
 حضرت شاه دین پناه که حکیم **اما اعمال نجای** کردون رنج و کوشش
 پادشاه آن امر شیع خاتم جهان با بکده نامه دولت و در جهان را در کمال
 و کاران آنحضرت نهاد و آن مود نامه اقامت عالم را بر جبهه شمع بهر آنحضرت بر
 گشته و شمه ازین حکایت دانند کی ازین روایت که تا غایت برضای اوصیا
 درایت مکتونی کشته است آنست که چون ارباب ارادت که کشور کنایان مملکت

سعادت بودند و از خبر فوت حضرت سلطان حیدر اخبار جات و بقا
 ذات اولاد و علاید جات آنحضرت را در او پیش شنوده طریق سعادت را
 باقدام خلوص چو نند و با حضرت سلطان علی پادشاه که مقتضای سن و سال
 سر از از عرصه قتال و جدال گشته بود حکیم که در بیعت عقبه ثانیه از بنی مرسل
 صلی الله علیه و آله و سلم الی الاخر من الاول واقع شده بود بیعت نمودند و روز
 بروز نیز دولت شاه نراکان عالم افزوز تر گشته صوفیان صفای اندو
 با سعادت تحت فیروز در آن خطه جمع می شدند و اسباب دلالت محرابه
 می ساختند و در اندیشه لشکر کشی و جهانبگیری بر تپ لازم آن می پرداخت
 ناکاه منی سر این عسری را بر بنی سلطان یعقوب جلوه داد که اگر چه از فتنه
 سلطان حیدر عرصه این کشور باز رست اما فرزند ارجمندش سلطان علی پادشاه
 ارباب وفاق بر سنده قایم تعایش نشست و نسبت باین دوران که در
 مودت بر بیان بست بهم این خبر عرصه بدن یعقوب یک را زیر و بر
 کرد و صفات جمیع او را بای تیره بلا جان مکر ساخت علی الفوری کی از او
 صاحب شوکت را با لشکری عظیم تعین کرد که با روپل رفته آن در اری
 کارگاری را هر با اوصیای طوعا او که با بیت آورده مملکت فارس بنده

لالی شاهوار در صدف قلعه اسطرگ کفر کردانه و چون آن امیر لشکر
اروپا رسیدند غازیان وقت خود را مقتضی مقابله ندیدند و درخت آتش
خود را با نیروی نهیبت بودای سلامت کشیدند لاجرم سلطان علی پاد
تکمل بر الطاف حضرت آله نموده سرک فرسای و کینه علم و رای ایشان
در آورده و الله ماجده حلیمه پکی آغا در اوردان نامدار را همراه داشته
از ان یار غربت خست بار کرد و موکلان آن فرقه بزکوار بجزارت ایشان
شغول بود که اکاب آسمان اکرام و اعزاز را بملکت شیراز رسانیده
بر حضور یک پرنک سپردند و روی توجیه بجانب پادشاه خود آورده
مصور یک حبس حکم ایشان را بقلعه اسطرگ فرستاد و مجموع را در
سکن اندوده و محن تمل واد و قلعه حسن من قال **شاه مرد**
برندان شرف آرد بدست یوسف از ان روی برندان نشسته
قد رول و پایه جان پش : خبر بیاخت ثوان مستین : آری تا قطر
باران پسان از زمین خود که پرده ابر درفش است مغارت خست بار نهاده
و از آسمان زمین نیامده و حبس صدف نباید سراز از ان تحت سلطنت
را درت القوج نشود و ما بر شیم مدتی در درون کرم و برق و آن کجا

حبس و زندان مطلق از حال محال کردند و بار بار امتد قبت در و اج نباید بخیر
تا چند گاه در محبس چوب خشک تمل نه مند رخسارش را بگلونه صفا و آرد
نیاراند و در چوب پی عیش را بچشم شک و دیت ننهند وانه تا نمیشنی خاک
اختیار کرد و نخری سر بر بند و در یوسف صیدی تا در چاه لی روی و راه
و القوه غایت اینگز دید موسی کلیم را تا زبان بپش استن بدخت چار
زبان او ریش در شکوت **و کلیم اسر موسی کلیم** بر نغز دخت نبی عرب
تا در مضیق مشب الی طالب مدتی خال نشین آنحضرت نمود و دست غایت
سبحان الذی اسر یعبده لیل من المجد الا قصی راه جوش بر چه بود
و عارض تهنیت نکشود بی محنت خواصی و رشا هوار بدست ثوان آرد
روی سرش خار فرین کل در بهار او خار ثوان کرد و فغم من قال **بصر**
باغبان کرچه روزی محنت کل بایش : برخای خار جران صیریل بایش
کعبه بر نقوی و دانش در طریقه کاست : راه رود که سروراده توکل بایش
ای دل اندر بند نقش از پریشان حال : مرغ زیرک چون بهام افتد تمل بایش
نظیر این حکایات از همه و شب این روایات برستی چه نموده حال زنده
شاه بهمایت که اگر در صغر سن و حدت سال در جهان قلعه محوطه محبس

محسب آمده و گرفتار زندان محنت و غم چون اندک قرضی بران مکتب
باید دولت یعقوب یک بصیر حاصل از پای در افتاد و از شدت بقضا
قضای دولت قزاقی بطش سرکون گشته سرخفت بر خاک مدت نهاد
و این واقعه در نه است و تعیین دمانایه چنانچه خورده شناسان آن
زمان لفظ خلط برین تاریخ آن ساخته اند بوقوع رسیده و چون آفتاب
یعقوبی از اوج سعادت بحیفی مگر می رسد کی شبیه بعضی از امرایا
میرزا ولد او را بسلطنت اختیار کردند و بعضی سرور قید انقیاد و برادرش
سیح نیز در آورده و دیان آن هر دو در سلطان بود و قزاق
روی علفه بایستغیر نیز اغلب گشته مسیح قتل رسیده و چون رسم یک دله
معصوم یک جنس یک سرطاعت در ربه حکم مسیح در آورده بعد از
قتل او که شاره او را بقلمه الحق فرستاد و مجوس کردند و چون ضی
وقت بسلطنت بایستغیر گذشت این سلطان مناجاتی قلمه الحق کرده و توان
آز او که هم قرق سیدی علی بود باخته متفق ساخته رستم یک را پیرون آورد
غریب تبریز و با بایستغیر نیز از اجل مجاز و خوشتر نمودند و چون رب
حاکم واقع شد فوج از لشکر بایستغیر کجیه بشکر رستم یک می پوستند

تا آنکه بایستغیر در آن شده برابطه و اما وی که پسر شاه داشت پسر و آن رستم
در رستم یک چون شیر دلیر بی در دستر تره و آمد شد شمشیر در
مستغرق سلطنت جدا نماد و خود جای کرد و چنین است رسم جهان دان
کرمان که و گاه بگذشتن کرانه سیاهی و گریستی که دولت کند با تو
روزیکی نشاید آن ملک مغرور شد که باید ازان روز مهر گشته **کرون**
از باب اکرام و اعزاز بیت لطف بی بی زینبیه که کاک آسمان حشوع
و یا یعنی خداوند شاه سرور و بار اوردان از قطع صفت شیراز
لنگر کشی می که سخن و صف آرای میدان حکایت نوی و کهن کیت صحرانورد
قلم را بدین نوع خوش رفتاری علم ساخته و با عزت نصیبت این بد
چنین پرداخته است که چون رستم یک که از نسبت اولاد حسنی حضرت
شاه بهمال و او انبای خال اند برخت تبریز مستقیم شد و بایستغیر پناه
بشرداشت و بر در در شب را در اندیشه گرفتن سخت مرور گذشت
خیال غیر این معنی را از صف اندیشه می پیر شیراز و خاطر را ملود
آورد و سبب مکتبیری ادراکیه می شد تا آنکه خاطر او از سر انجام مهم
بایستغیر را ناخوش شد و او را بالشکران ترجمه تبریز رخت قبل ازین

چندین خیمه و دود پزی پسندیده بخاطر رستم یک رسیده که کواکب برج
حیدری را که در قلعه اصطخر محبوس اند طلب داشته پایه اقبال سلطان
پادشاه را در خدمت خود با وج ماه رساند و حکیمه پکی آغا که عمه است
نیز از اندیشه حبس و گرفتاری اولاد امجاد باز ماند مطمح نظر آنکه چه سوز
ملک از فقره خلاف پاک و صاف شده است اگر از طرف واقع حادث
شود سلطان علی میرزا بدفع آن شغال نماید و با جمال خواه ^{مرد خواه}
مغلوب در وضع و هم باب الخلاف عروس مراد چه کشاید و نظائر
خویش را بسبب خدای فرستاده شاهزادگان را بدترین آورد و در
اوان خبر توجه بایسنغر از شیردان بعرض پادشاه رستم نشان رسیده
آنکه سلطان را که از امرای مستمند و بوفور جلالت آن لشکر را برآمد
و بوقوتین فرسخه که بهرامی سلطان علی پادشاه محاربه بایسنغر را در بر
کرد و دست را به حجب الفران سلطان علی پادشاه را ^{در امر} ^{بسته} ^{باعتبار}
لشکر بایسنغر متوجه شد و چون بکنار ارس رسید هجوم عساکر بایسنگریه
نیز آنجا بایسنغر را فرود گرفتند و از هر دو طرف کناری را بیاوردند
و بهر دوایر کردند چند روز آن دو لشکر حکایتی که با یکدیگر داشتند بر زبان

سفر ز تقریر رسیده و ندوان رخ جانب شاهی بر چه آرزو نمی شودند و بالا
چون ممکن از معلوم شد که ملک هر دو جانب بخت است به هیچ کون ^{مختص} ^{مختص} ^{مختص}
در روی بهبودی از رود خیب و حجاب لاریب پرده کشیده و چه آرا نیکو و بهر
ازین دولت گران غم بصورت متفرقه معطوف داشته میدان محاربه را برپا
میر چیلان علم بجانب تیریز و شیردانیان لوا بطرف شیردان افزاشد
هم در خلال این احوال بی مروتی و ادانی ملک در طی آنکه زمانی کوسه حاج
بایندر حاکم اصفهان بایسنغر یک اظهار خلاف کرده خطبه دولت را بنام پادشاه
کرد و مبرز بایسنغر نیز از شیردان نوبت دیگر در حرکت آمده متوجه شد رستم
بعضی از دلداران ^{مسلم} که کار را در از بجا بایسنغر کوسه حاجی مجاربه فرستاد و باز
سلطان علی پادشاه را با افسر سلطان متوجه بایسنغر و شیردانیان نشان
نوبت در موضع ابرو سگین تاقی عساکر روی نموده حکم ^{الامر} ^{بر موهنه} ^{با و قاتل}
که دست تقدیر آتشی چخینه نورد و بایسنغر شد روز را قبل در صبح جاده جلالت
و بال و نکال کشیده و قتل رسید ^{شده} بی زیر این پرده نیل رفت
نباشد کسی را بجمال درنگ و کوهم با نیکو کسی چند روز ^{رود} ^{عاقبت} ^{با}
دو صد در روز ^{که} ^{بخت} ^{فرمانروای} ^{نشت} ^{که} ^{در} ^{شهر} ^{فرست}

حضرت انجمن بزرگ طاعت ما رستم بر تو انداخت و قتل حضرت سلطان باور
 راضی العین شخصی تدبیر و غم رخت درین لایکی از معتقدان خاندان این
 واقعه را بجمع استبداد سلطان باور می سازد **انحضرت الفارحمت**
لا یطاق را پیش نهاد عقل در اندیشه شش ماهه با برادران عثمان فرار بجای
 اردو پل مغطف یکروزه این نوبت دغدغه خاطر رستم یک متر اندیشه امیر
 سلطان را قیاس بینید که بر سر اردو پل رفته سرور یاض کرامت و هدایت
 را به شیخ جبل و غوایت از پای در اندازد و خاطر مشکوش را از غم این غم
 بکلی باز بردارد و چون این خبر است اثر است مخبر عرض آن شد ولایت
 سلطان حمید میرسد بزرگ ولایت میداند که محل اقل مدبر جمال و غروب آفتاب
 دولت و اقبال اوست بنابران شاه دین پناه را بستی که از پر رزگار
 دیده بود و از اجدها و هدایت آثار شنیده فی الحال بر سر اندازد و بجای
 دواج دستار مبارک خود را بر فرق فرقه ساری آن محل بگسیان عظمت دولت
 نهاد و در میان بخت پان با طهارت روز و ساری که در وقت اریا و شیره
 مرشدان این خاندان است برکت و درین اثنا خبر رسیدن لشکر امیر سلطان متر اثر
 گزیده انحضرت بر جهم با فرمیدند ترتیب سپاه حرب و آلات جنگ که در

با صبر و سکون یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم قتلهم فاموتوا و اولادکم سیر العظم
 را بکوشش و شورش صوفیه بر جوش و خروش رسانید و ضایقه شجاعت خواه
 و ملت ان لا تقا تل فی سبیل الله را مقدم ساخته عن کران حلاوت شجاعت
 به این مغطف گردانید که در محروم از نعم و رفقه ایم **اولک الذین لم یرو الله**
ان یظفروا بهم نعمه فی الدنیا فزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم مترجم شده بعد از کیه و دار
 و بقا که در محراب بسیار کرب و غم از جانب دشمن طمع غلبه ذات فانی ابرکات
 انحضرت بخت ابا ی با داد و دید در طبع **و اما لا تستول تمیه**
 نبر شهادت فایز که دید بعد از حدوث این واقعه جانور و ظهور این ناپیم
 ارتش از در فرق اصحاب ارادت متفرق گشته هر کده پای اندوه غمیت
 جانی نوزد حسین پست قد و خلیفه الخلفا که در آن وقت بنجام و مکتب استوار
 و ده ده پیک توغف و رقم در چنین کج روی که خاک او را بر دریمه آراشته
 در عایت صدمه هم با کمال ناز و آواشته و واضح **من لا یحکم الناس لا یحکم الله**
 را نبوده اند شسته باشد مطلق مصیبت ندیده و در برقرار است که در ظل
 رایت علایا است شای غنیمت لایحان غم نه چون عالجای سلطان پناه
 در درج سیادت و پادشاهی در برج سعادت و دین نایب صدق مضمون

مفرالایله والیات و الدین امیرا علی حاکم الاحجان بر توجیه حضرت شاه
اطلاع یافته بعد هم استقبال پیش شاه بفریاد و تضرع شریف میکرد و حضرت
را در بهترین راضع آن دیار منزل اختیار فرمایند و روز بروز در شهر اظہار
لازم مراقبت و تکویم خادمان آن استان می افزاید و حضرت با تسامح
اوقات مدت شش سال در مراقبت آن پادشاه پیشال بخیرت و احوال سکنه آن
نا آلودگی چنانچه در اول و ثمرانی فتوحات شاهی که ملحق این اوراق است
سمت گذارش خواهد یافت و چون بحسب اراده ملک غنیمت حاصل صریح
آنحضرت شد برنجی که مذکور خواهد شد از الاحجان پروین آمده فتح ممالک عالم را
از پیش برد و نام کمیش بداندیش را از صفحه عالم بر شیخ ابدار ستودنیار
بصایر مخفی نماند که مقصود اصلی از ترتیب این دفتر سلسله نبی عالم
بود و بر ترتیبی که اسمای اجداد و آباء آنحضرت مرقوم شد تا آدم برین پنج
شاه جمعی بن سلطان جبر بن شیخ بن شیخ ابریم بن شیخ خواجه بن
شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اتخی بن ابن الدین جبریل بن صالح
بن قطب الدین بن صالح الدین رشید بن محمد الحافظ بن محمد الخواص بن فرید



بن محمد شفاء بن محمد بن حسن بن ابراهيم بن جعفر بن محمد بن اسمعيل بن محمد بن احمد الاغزالي بن ابي محمد القاسم بن ابي القاسم حمزة بن الامام موسى الكاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد باقر بن الامام زين العابدين بن علي بن الامام حسن بن امير المؤمنين علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانة بن فزارة بن مركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادين بن ارد بن سميع بن ميث بن حمل بن قبيذ بن اسمعيل بن ابراهيم بن ناح بن ماجد بن ساروخ بن ارغنون بن قانع بن شالخ بن ابراهيم بن ارشد بن سام بن نوح بن هاب بن متوشلخ بن ادریس بن برد بن مهلائيل بن قینان بن انوش بن شِيث بن آدم صلوات الله عليه

علیٰ نبینا وعلیه وعلیٰ جمیع الانبیاء والمرسلین

تت الكتاب لعون امير الملك الوهاب في

يوم الاربعاء ١٢ من شهر ذي قعدة الحرام

۱۰۸ کتابخانه

الحضر محمدی بن محمد

1888